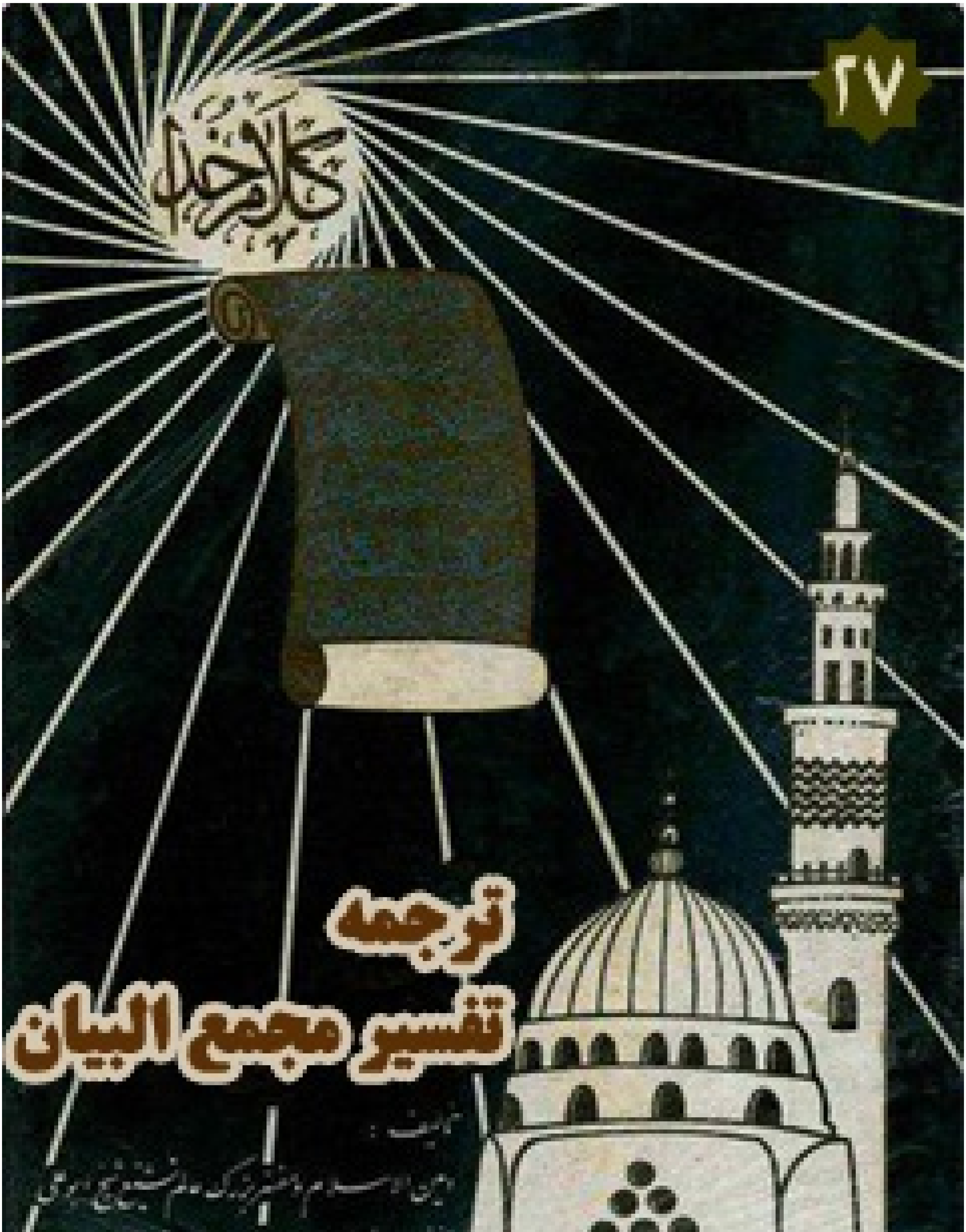

٢٧
ترجمه
تفسیر مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحيم

# ترجمه تفسیر مجمع البیان


نویسنده:

طبرسی ( معروف ) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن ( صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و... )



ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۷

## مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

## اشاره

## سوره الطارق

### اشاره

مکّی و هفده آیه است.

### فضیلت آن:

ابیّ بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که هر کس آن را قرائت کند خداوند بعدد هر ستاره که در آسمانست ده حسنه باو عطا فرماید.

معلی بن خنیس از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که هر کس در نماز واجبش سورهٔ و السماء و الطارق بخواند در روز قیامت در نزد خدا مقام و منزلتی دارد و از رفیقان پیامبران و اصحاب ایشان در بهشت خواهد بود.

### توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان سورهٔ گذشته را بوعید و تهدید پایان داد این سوره را بمثل آن شروع نمود و شدیدتر از آن به اینکه اعمال خلق محفوظ است،و فرمود:

ص: ۳۰

## [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلطّٰارِقِ (۱) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا اَلطّٰارِقُ (۲) اَلنَّجْمُ اَلثّٰاقِبُ (۳) إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمّٰا عَلَيْهٰا حٰافِظٌ (۴) فَلْيَنْظُرِ اَلْإِنْسٰانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مٰاءٍ دٰافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ اَلصُّلْبِ وَ اَلتَّرٰائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلىٰ رَجْعِهِ لَقٰادِرٌ (۸) يَوْمَ تُبْلَى اَلسَّرٰائِرُ (۹) فَمٰا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لاٰ نٰاصِرٍ (۱۰) وَ اَلسَّمٰاءِ ذٰاتِ اَلرَّجْعِ (۱۱) وَ اَلْأَرْضِ ذٰاتِ اَلصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (۱۳) وَ مٰا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً (۱۵) وَ أَكِيدُ كَيْداً (۱۶) فَمَهِّلِ اَلْكٰافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً (۱۷)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)سوگند به پروردگار آسمان و آنچه در شب می آید(۲)و نمیدانی آنچه در شب آید چیست(۳)آن ستاره فروزانست(۴)هیچ کس نیست مگر اینکه برای او نگهبانی است(۵)هر آینه باید انسانی نگاه کند که از چی خلق شده(۶)از آب جهنده ی(بنام منی)ایجاد شده(۷)که از میان کمر مرد و سینه زن بیرون آید(۸)البته آن خدایی که(او را ایجاد کرد)بر زنده کردن و برگردانیدن او هر آینه توانا است(۹)روزی که سریره ها و باطنها ظاهر خواهد شد(۱۰)در آن روز برای انسان نیرویی و یاوری نیست(۱۱)سوگند به آسمانی که صاحب باران است (۱۲)و زمینی که دارای شکاف و گیاه است(۱۳)البته قرآن سخن قطعی

است(که بین حق و باطل جدا میکند(۱۴)و آن شوخی و مزاح نیست(۱۵) البته ایشان مکر میکنند حیله کردنی(۱۶)و منهم برای آنها نقشه ای دارم ضد و خلاف مکر و حیله آنها حیله کردنی(۱۷)پس تو ای محمد(ص)کافرها را مهلت بده مهلت اندکی.

### قرائت:

ابو جعفر و ابن عامر و عاصم و حمزه(لما علیها)را بتشدید میم قرائت کرده و دیگران به تخفیف خوانده است،و در قرائت شواذ،ابن عباس مهلهم رویدا بدون الف خوانده است.

### دلیل:

ابو علی گوید:کسی که«لمّا»را تخفیف داده،در نزد او(ان)مخففه انّ مشدّده ثقیله است و لام با آن همان لامیست که با ان مخففه داخل می شود که آن را از(ان)نافیه جدا کند و«ما»مانند آن ما که در قول خدا، فَبِمٰا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ و عَمّٰا قَلِیلٍ ،صله است و آن برخورد بر قسم میکند،چنان که انّ مثقّله برخورد نموده است،و کسی که لمّا را مشدّد دانسته ان را نافیه گرفته مثل:ان،که در آیهٔ فِیمٰا إِنْ مَکَّنّٰاکُمْ فِیهِ ،و لمّا را در معنای الاّ-و آن برخورد و متلقی برای قسم است چنان که(ماء)تلقّی و برخورد بقسم مینماید.

ابو الحسن گوید:لمّا ثقیله در معنای الاّ است و عرب این معنی را نمی شناسد،کسایی گوید جهت ثقیل بودن لمّا را نمیدانم:

و ابن عوف گوید:نزد ابن سیرین خواندم، إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّٰا... به تشدید،نه پسندید:زجاج گوید استعمال نشده لمّا در جایی مگر در دو مورد(۱)در اینجا و(۲)در باب قسم می گویی سالتک لمّا فعلتك بمعنای الاّ

ص :۵

فعلت.

**شرح لغات:**

طرقنی فلان:یعنی آن گاه که شب نزد من آمد و اصل طرق دقّ،و کوبیدنست و از آنست مطرقه آلت کوبیدن.

و الطریق:راه است زیرا رونده آن را با پای خود می کوبد.

و الطارق:آنست که در شب آید که نیاز به کوبیدن در دارد برای آگاهانیدن،و پیامبر(ص)نهی فرمود که مرد شبی که از سفر رسیده با عیالش آمیزش کند مگر اینکه موی عانه خود را چیده(و خود را صاف و تمیز کرده باشد) و موی پریشان و غبار آلود خود را شانه زده باشد.

هند دختر عتبه(زن ابو سفیان و مادر معاویه معروف بهند جگرخوار) گوید(نحن بنات طارق نمشی علی النمارق)ما دختران راه پیمایان و یا کوبندگان در شب هستیم که بر روی فرشتهای زیبا و نرم راه میرویم،مقصودش اینست که پدر مادر شرافت و بلندی مانند ستاره است.

شاعری گوید:

یا راقد اللیل مسرورا باوّله

انّ الحوادث قد یطرقن اسحارا

ای کسی که شب را در خواب و باوّل شب که بیدار بوده ای خوشحالی،البته حوادث و رویدادها در سحرها وارد میشود.

لا تأمننّ بلیل طاب اوّله

فربّ آخر لیل اجّج النارا

مأمون نباش البته به شبی که اوّلش خوش و پاک باشد،پس چه بسا شبی که آخرش آتشی را افروزد.

النجم:ستاره فروزانی است که در آسمان طلوع نماید،بهر کس که

ظاهر شود ناجم میگویند برای شباهتش به نجم،و به گیاه هم نجم گفته می شود،و نجم السن و نجم القرن هم میگویند.

الثاقب:ستاره روشن و نورانی است و ثقوب آن افروختن بنور آن می باشد و ثاقب آن روشنایی عالی بسیار و سخت بلند است.

الـدفق:ریختن آب فراوانست باعتماد قوی و ماننـد آنست دفع،پس آبی که فرزنـد از آن تولید میشود دافق و جهنده است،و آن قطره ای است که ریخته میشود،و آن نطفه ای است که خدا فرزند را از آن خلق میکند.

و بعضی گفته اند ماء دافق یعنی مدفوق،آبی که بجهش ریخته میشود و مانند آنست شرکائهم و عیشه راضیه.

الترائب:اطراف سینه است مفرد آن تربیه و آن از تذلیل گرفته شده حرکت آن مانند تراب است.

مثقب گوید:

و من ذهب یسئف علی تریب

کلون العاج لیس بذی غصون

و بعضی از طلاء ناب که آویخته بر روی سینه است که مثل رنگ عاج سفید و برّاق و مزاحم باجله نیست.

و دیگری گوید:

و الزعفران علی ترائبها

شرقا به اللبات و الصدر

و طلایی که برنگ زعفران است بر اطراف سینه او که به سبب آن سینه و صورتش روشن گردیده است.

الرجع:اصلش از رجوع است و آن آب فراوانی است که باد بر آن میگذرد آن را بر میگرداند.

ص :۷

منخل در صفت شمشيرش گويد:

ابيض كالرجع رسوب اذا

ما ثاخ فى محتفل يختلى

شمشيرى كه مانند رجع در ضربتش برّان هر گاه فرو رود در عضوى قطع ميكند زجاج گويد:رجع بارانست زيرا مى آيد و قطع ميشود و باز مى آيد و بند ميشود.

الصدع:شكاف است و صدع الارض شكاف خوردن آنست به سبب روئيدن گياهان و اقسام آن زراعتها و درختانست.

**اعراب:**

مَا الطّارِقُ

،ما استفهاميه و جمله مبتداء و خبر آن متعلّق به ادريک در محلّ مفعول دوّم و سوّم است،و قول خدا، يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ عامل در آن فعل مضمر است كه دلالت ميكند بر آن قول خداى تعالى،على رجعه لقادر،و تقديرش اينست يرجعه يوم ابلاء السرائر،بر ميگرداند او را در روز ظاهر شدن سريرها و جايز نيست كه مصدر در آن عمل كند زيرا كه از صله آن ميباشد،و فرق گذارده ميان آنكه عاملش مصدر باشد و يا فعل مضمر بقول او ...لَقادِرٌ ،و جايز است كه عامل در آن قول خدا القادر باشد،و رويدا صفت مصدر محذوف است،و تقديرش امهالا رويدا ميباشد.

**تفسير:**

خداوند سبحان قسم ياد كرد،و فرمود (وَ السَّماءِ) يعنى سوگند به آسمان،و بعضى گفته اند به پروردگار آسمان،و ما در سورۀ قبل بيان كرديم قول در معنى سمارا (وَ الطّارِقِ) و او كسى است شبانه مى آيد.

(وَ ما أَدْراكَ مَا الطّارِقُ)

و اين جهتش اينست كه اين نام اطلاق

ص:٨

میشد بر هر کس که در شب وارد میشد.

و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نمیدانست مقصودش چیست اگر بیان نکرده بود،سپس بیان کرد بقولش:

(النَّجْمُ الثّاقِبُ)

حسن گوید:یعنی آن ستاره روشنی است و اراده کرده بآن عموم را و آن جمع ستارگانست و ابن زید گوید:آن ستاره زحل و ثاقب بالاترین ستارگانست.

و بعضی گویند:از این نجم ثریّا را قصد کرده و عرب آن را نجم مینامند و فراء گوید:آن ماه است که در شب طلوع میکند و جواب قسم قول خدا است (إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ) (إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ) یعنی نیست هیچ نفسی مگر اینکه بر آن نگهبانست از فرشتگان که حفظ میکند عمل و قول و فعل او را و احصاء مینمایند آنچه از خیر و شرّ که اکتساب نموده است و کسی که(لما)بتخفیف قرائت کرده پس معنایش اینست بدرستی که هر نفسی برایش حافظ و نگهبانی است که آن را حفظ میکند.

قتاده گوید:حافظی از فرشتگانست که حفظ میکند عمل او و رزق و اجل او را،سپس خداوند سبحان روز بعث را اعلان فرموده بقولش:

(فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ)

مقاتل گوید:پس آن انسانی که تکذیب روز قیامت میکند باید البته نگاه کند.

(مِمَّ خُلِقَ)

یعنی پس هر آینه باید نظر کند نظر تفکّر و اندیشه و استدلال که از چه خدا او را آفریده و چگونه آفریده،او را ایجاد کرد تا بشناسد که آنکه او را در اوّل از نطفه ای خلق کرد قادر است بر اعاده او،سپس یاد کرد که

از چه او را خلق کرده و فرمود:

(خُلِقَ مِنْ مٰاءٍ دٰافِقٍ)

ابن عبّاس گوید:یعنی از آبی که موسوم بمنی است و در رحم زن ریخته میشود و فرزند از آن بوجود می آید.

فراء گوید:اهل حجاز در بسیاری از سخنانشان فاعل را بمعنای مفعول قرار میدهند مثل سرّ کاتم یعنی راز مکتوم و مخفی،و همّ ناصب غصه و لیل نائم و ما قبلا این ها را یاد کردیم،سپس خداوند سبحان این آیات را یاد کرده و فرمود:

(یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرٰائِبِ)

بیرون می آید آن آب از میان کمر و اطراف سینه.

ابن عباس گوید:آن موضوع گلوبند است از سینه،عطاء گوید:اراده کرده کمر مرد و سینه زن را،و فرزند نمیشود مگر از هر دو آب.

ضحاک گوید:ترائب دو دست و دو پا و دو چشم است.

از عکرمه پرسیدند ترائب کدام است؟گفت:این است و دستش را روی سینه میان دو پستانش گذارد.

مجاهد گوید:میان دو شانه و سینه است،و مشهور در کلام عرب اینست که آن استخوان سینه و گودی گلو است.

(إِنَّهُ عَلیٰ رَجْعِهِ لَقٰادِرٌ)

حسن و قتاده و جبائی گویند:آن خدایی که او را ابتداء از این آب خلق کرد قادر است که او را بعد از مرگ زنده بر گرداند.

عکرمه و مجاهد گویند:که البته خدای تعالی بر برگردانیدن آب را در صلب قادر و توانا است.

ضحاك گويد:كه خداى تعالى برگردانيدن انسانى را آب چنانچه بوده است قادر است،و مقاتل بن حيّان گويد:ميفرمايد اگر ميخواستم او را از پيرى بجوانى و از جوانى بكودكى و از كودكى به نطفه برگردانم مى توانم،و بهترين اقوال قول اوّل گفتهٔ جبائى و رفقاى اوست.

(يَوْمَ تُبْلَى السَّرٰائِرُ)

يعنى خداى تعالى قادرست بر بعث،و انگيختن او در روز قيامت،و معناى الرجع برگردانيدن چيزى است به صورت اوّلش.

و السرائر:اعمال بنى آدم و واجباتى است بر ايشان كه واجب شده و آن اسرار بين خدا و بنده است،و تبلى يعنى اين اسرار آزمايش ميشود در روز قيامت تا خيرش از شرّش و صحيحش از باطلش شناخته شود و معلوم گردد چه كسى درست بجا آورده و كى آن را ضايع و فاسد نموده است.

و اين با سند مرفوع از ابو درداء از پيغمبر(ص)روايت شده كه فرمود خداوند چهار فضيلت را براى خلقش ضمانت كرده است(۱)نماز(۲)زكات (۳)روزه ماه رمضان(۴)غسل از جنابت را و آن سرائريست كه خداوند فرمود (يَوْمَ تُبْلَى السَّرٰائِرُ) .

و از معاذ بن جبل روايت شده كه گفت سؤال كردم رسول خدا(ص) را كه اين سرائرى كه بندگان در روز قيامت بآن آزمايش ميشوند چيست؟ فرمود:سرائر كم اعمال شماست از نماز و روزه و زكات و وضو و غسل از جنابت و هر واجبى،براى اينكه تمام اعمال اسرار مخفى است پس اگر بخواهد مرد ميگويد:نماز خواندم و حال آنكه نخوانده و اگر خواست گويد،وضو

گرفتم و حال آنکه نکرده،پس اینست قول خدا، يَوْمَ تُبْلَى السَّرٰائِرُ .

و بعضـی گفته انـد:خداونـد اعمـال هر کس را برای اهل قیامت ظاهر سازد تا بداننـد بواسـطه چه عملی خـدا او را ثواب داده و برای مزیـد خوشـحالی باشد،و اگر اهل عقوبت است عمل و گناهش را ظاهر سازد تا اینکه همه مردم بدانند به چه علّت عذاب شده است و این برای مزید عقوبت و غم و غصّه باشد،و سـرائر آن چیزیست که پنهان داشـته از خیر و شـرّ و یا چیزیست که در دل خود پنهان داشته از ایمان و کفر.

از عبـد اللّه بن عمر روایت شـده که گفت خدا در روز قیامت هر سـر و راز نهانی را ظاهر میکند پس برای عدّه ای خوشـحالی خواهد بود و از چهرشان نمایان میباشد،و در چهرهٔ بعضی دیگر ناراحتی نمایان خواهد بود.

(فَمٰا لَهُ)

یعنی پس نیست برای این انسان منکر بعث و حشر.

(مِنْ قُوَّةٍ)

نیرویی که او را از عذاب خدا منع کند.

(وَ لاٰ نٰاصِرٍ)

و نه یاوری که او را یاری کنـد از خـدا،و القوّه یعنی قـدرت و نیرو،سـپس خداونـد سـبحان برای امر قیامت سوگند دیگری یاد کرد و فرمود (وَ السَّمٰاءِ ذٰاتِ الرَّجْعِ) سوگند به آسمانی که صاحب بارانست و این قول از اکثر مفسّرین است.

ابن زید گوید:مقصود از رجع،خورشید و ماه و ستارگان آسمانست که غروب میکند سپس طلوع مینماید.

و بعضـی گفته اند:رجع السماء دادن او نعمتهایی است که از طرف آسمان حالا بصد حال بر مرور و گذشت زمانها میرسد پس بر میگردد به بارندگی و ارزاق بندگان و غیر از اینها.

ص :۱۲

(وَ الْأَرْضِ ذٰاتِ الصَّدْعِ)

و سوگند بزمینی که صاحب شکاف است به سبب گیاهان و درختها شکافته و از آن گیاه و درختان بیرون می آید.

(إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ)

این جواب قسم است،یعنی البته قرآن بین حق و باطل را جدا میکند بواسطه بیان کردن هر یک از آن دو،و از حضرت صادق علیه السلام هم همین روایت شده است.

و بعضی گفته اند:یعنی وعده بروز بعث و قیامت و زنده شدن بعد از مرگ قول فصل و گفته قطعی است که خلاف و شکّی در آن نیست.

(وَ مٰا هُوَ بِالْهَزْلِ)

یعنی آن جدّی است و شوخی نیست،و بگفته بعضی یعنی قرآن برای بازی نازل نشده است سپس خداوند سبحان خبر داد از مشرکین قریش و فرمود:

(إِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْداً)

البته ایشان نقشه میکشند برای تو و مؤمنان بتو و قصد دارند که نور تو را خاموش کنند.

(وَ أَکِیدُ کَیْداً)

یعنی من اراده میکنم امر دیگری بر ضدّ آنچه اراده مینمایند و تدبیر میکنم چیزی را که نقشه های آنها را نقش بر آب کند،پس این را کید نامیده از جهتی که برایشان مخفی میباشد.

(فَمَهِّلِ الْکٰافِرِینَ)

یعنی ای محمد مهلت بده کافرها را و عجله در هلاکت آنها نکن و راضی باش تدبیر خدا را در باره ایشان.

(أَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً)

قتاده گوید:یعنی مهلت کمی،و مهلت دادن را اندک و قلیل قرار داده است،زیرا آنچه شدنی بدون شک اندک و کم است،و مقصود بآن روز قیامت است.

و بعضی گفته اند:مقصود روز بدر است،و مقصود اینست که عجله و

شتاب بر من در خواستن هلاك ايشان نكن بلكه كمى صبر كن كه خداوند بدون شك آنها را كيفر خواهد داد يا بكشتن و ذلّت و خوارى در دنيا يا بعذاب در آخرت.

ابن جنّى گويد: فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ ،تغيير داد لفظ را براى اينكه خدا خواست تأكيد كند مهلت دادن را و مكروه داشت تكرار همان لفظ را پس چون اعاده لفظ دشوار بود از آن منحرف شد،از آن بعضى بتغيير دادن مثال و منتقل شد از لفظ فعّل بلفظ افعل و فرمود امهلهم(و نفرمود مهّلهم)و چون تكرار سوّم مشقّت داشت ترك لفظ نموده و معنى را آورد و گفت رويدا،(و نفرمود امهلهم امهالا).

ص :14

## سوره اعلی

### اشاره

بنا بر قول ابن عبّاس مکّی و بنا بر قول ضحاک مدنی،و نوزده آیه است بدون اختلاف.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:پیغمبر(ص)فرمود هر کس آن را قرائت کند خداوند باو عطا فرماید بعدد هر حرفی که خدا بر ابراهیم و موسی و محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل فرموده ده حسنه.

و از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که پیغمبر(ص)این سوره را دوست میداشت و فرمود اوّل کسی که گفت سبحان ربی الاعلی میکائیل بود.

و از ابن عبّاس روایت شده که گفت چون پیغمبر(ص)قرائت می کرد سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی را میفرمود:سبحان ربّی الاعلی،و همین طور از حضرت علی علیه السلام و ابن عمر و ابن زبیر روایت شده که ایشان هم چنین میکردند،و جویبر از ضحاک روایت کرده که او چنین میگفت و می گفت هر کس سوره اعلی را بخواند،پس اینکار را بکند،یعنی بگوید سبحان ربّی الاعلی.

ص:۱۵

ابی بصـیر از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده هر که در نماز واجب و یا نافله اش سبح اسم ربک را قرائت کند باو گفته می شود در روز قیامت از هر در بهشت که خواستی داخل شوی داخل شو.

و عیّاشـی باسـنادش از ابی حمیصه از علی علیه السـلام روایت کرده که گفت من بیست شب پشت سـر علی علیه السـلام نمـاز خواندم،پس قرائت نکرد مگر سبح اسم ربک را،و فرمود:اگر میدانستند چه فضیلتی است در این سوره هر آینه آن را هر مردی در هر روز بیست مرتبه قرائت میکرد،و البته هر کس آن را قرائت کنـد مثـل آنست که خوانـده است صـحف موسـی و ابراهیم علیه السلام را که وفا بعهد خود نمود(در ذبح فرزندش).

و از عقبـه بن عـامر جهنی روایت شـده که گفت چـون آیـهٔ فسـبح بـاسم ربـک العظیم نـازل شـد پیغمـبر(ص)فرمـود آن را در رکوعتان قرار دهید و چون سبح اسم ربک الاعلی نازل شد فرمود:آن را در سجودتان قرار دهید.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره گذشته چون خداوند متعال سوره قبل را بذکر وعید و تهدید کفّار پایان داد،این سوره را بذکر صفات عالی و قدرتش بر آنچه میخواهد شروع نموده و فرمود:

ص :۱۶

## [سوره الأعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . سَبِّحِ اِسْمَ رَبِّكَ اَلْأَعْلَى (۱) اَلَّذِي خَلَقَ فَسَوّٰى (۲) وَ اَلَّذِي قَدَّرَ فَهَدىٰ (۳) وَ اَلَّذِي أَخْرَجَ اَلْمَرْعىٰ (۴) فَجَعَلَهُ غُثٰاءً أَحْوىٰ (۵) سَنُقْرِئُكَ فَلاٰ تَنْسىٰ (۶) إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اَللّٰهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ اَلْجَهْرَ وَ مٰا يَخْفىٰ (۷) وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرىٰ (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ اَلذِّكْرىٰ (۹) سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشىٰ (۱۰) وَ يَتَجَنَّبُهَا اَلْأَشْقَى (۱۱) اَلَّذِي يَصْلَى اَلنّٰارَ اَلْكُبْرىٰ (۱۲) ثُمَّ لاٰ يَمُوتُ فِيهٰا وَ لاٰ يَحْيىٰ (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى (۱۴) وَ ذَكَرَ اِسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰى (۱۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا (۱۶) وَ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ (۱۷) إِنَّ هٰذٰا لَفِي اَلصُّحُفِ اَلْأُولىٰ (۱۸) صُحُفِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ (۱۹)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)به پاکی بستای نام پروردگارت را که برتر است(۲)آنکه آفرید و درست کرد(آفرینش هر یک را)(۳)و آنکه تقدیر نمود پس راه نمود(۴)و آنکه بیرون آورد(از زمین گیاه)چراگاه را (۵)و گردانید آن را(از پس خرمی)سیاه و تیره(۶)بزودی بخوانیم بر تو (قرآن را)پس فراموش نکنی(آن را)(۷)مگر آنچه را که خدا خواهد(که از یاد تو ببرد)زیرا خدا میداند آشکار و آنچه را که نهان است(۸)و توفیق دهیم تو را برای شریعت آسان(۹)پس پند ده(مردم را)اگر سود دهد پند دادن(و اگر ندهد)(۱۰)بزودی پند پذیرد کسی که بترسد (از خدا)(۱۱)و کناره گیرد از موعظه بد بخت تر(کافر)(۱۲)آنکه در

در آتش بزرگتر(۱۳)سپس آن بدبخت تر نمی میرد(در آتش تا بیاساید)و نه زنده باشد(۱۴)حقا که رستگار شد آنکه پاك باشد(از شرك)(۱۵)و یاد کرد نام پروردگار خود را پس نماز گذارد(۱۶)بلکه برگزینید زندگانی دنیا را(و کار آخرت را نمی سازید)(۱۷)و آخرت بهتر و پاینده تر(از دنیا)است(۱۸)البته این سخن در کتابهای پیشینیان نیز هست(۱۹) کتابهای ابراهیم و موسی.

## قرائت:

کسایی(قدر)بتخفیف قرائت کرده و آن قرائت علی علیه السلام است،و دیگران(قدّر)بتشدید خوانده اند.

ابو عمرو و روح و زید و قتیبه،یؤثرون با یاء خوانده و قاریان دیگر (تؤثرون)با تاء قرائت کردند.

## دلیل:

در پیش گفته شد که قدر با تخفیف با قدّر با تشدید بیك معنی است پس هر دو خوب است،و تؤثرون بتاء بنا بر خطاب است(بل انتم تؤثرون)و یاء بر این است که او اراده کرده بدبخت ترین مردم را،و روایت شده که ابن مسعود و حسن بل یؤثرون قرائت کرده اند.

## شرح لغات:

الاعلی:مانند الاکبر است و معنایش عالی و بزرگ بسلطنت و قدرتش میباشد و تمام ما سوای او در تحت سلطنت اویند،و این اقتضاء مکانی نمیکند،فرزدق گوید:

انّ الذی سمك السماء بنی لنا

بیتا دعائمه اعزّ و اطول

ص:۱۸

البته آنکه آسمان را بلند کرده و برای ما خانه ای بنا نموده که پایه ها و ارکان آن عزیز و طولانی تر است.

الغثاء:چیزیست که سیل آن را بر کنار وادی و صحرا می افکند از گیاه و علفها و اصل آن مخلوط از جنسهای پراکنده است و عرب مردمی را که از قبائل مختلف جمع شوند اخلاط و غثاء گویند.

الاحوی:سیاه و ما فی سیاه است،ذو الرمه گوید:

لمیاء فی شفتیها حوه لعس

و فی اللثات و فی انیابها شنب

سبزه رویی بود که در لبانش نیز زیبایی سمره بود و در لثه ها و دندانهایش برودت و خنکی بود،شاهد این بیت کلمه حوّه است که بمعنای سبزه آمده و شاعر در این بیت توصیف میکند آب دهان زنها را.

قرحاء حوّاء اشراطیه و کفت

فیها الذهاب و حفتها البراعیم

بستانی که در وسط آن گلهای سفید و گیاهان سبزی که در سبزی متمایل به سیاهی است و باران در آن جاری و جمع شده و گل اطراف آن را فرا گرفته است.

الاقراء:شروع کردن قرائت است نزد قاری بشنیدن برای اصلاح کردن غلط و اشتباه و قاری تلاوت کننده است،و اصلش جمع است زیرا که آن جمع حروف میکند.

النسیان:رفتن معنی است از خاطر و مانند آنست سهو و نقیض آن ذکر و یاد بود است.

السهو:رفتن علم ضروری به چیزی است که عادت بر دانستن آن جاری شده است و آن رفتن معنی از خاطر و نظر نیست،ابو علی جبائی گوید:

آن ذهاب و رفتن معنی است،و آن از فعل خدای تعالی است(یعنی خدا نسیان و سهو عارض میکند بسبب بعضی از عوارض).

**اعراب:**

الاعلی محتمل است که مجرور و صفت برای ربّ باشد و محتمل است که منصوب و صفت برای اسم باشد،احوی منصوب بر حالیت از مرعی میباشد،و تقدیرش اخرج المرعی احوی یعنی سیاه برای شدّت سبزی فَجَعَلَهُ غُثاءً یعنی:آن را خشک نمود تا مانند خس و خاشاک گردید،و ممکن است صفت برای غثاء باشد و تقدیرش غثاء اسود باشد،و قول اوّل که گفته زجاج است بهتر است.

مٰا شٰاءَ اللّٰهُ

در محلّ نصب بنا بر استثناء است و تقدیرش،سنقرؤک-القرآن فلا تنساه الاّ ما شاء اللّه ان تنساه برفع حکمه و تلاوته،به زودی میخوانیم بر تو قرآن را پس آن را فراموش نکن مگر آنچه خدا خواهد که فراموش نمایی به برداشتن حکم آن و خواندن آن،و این گفته حسن و قتاده است.

(إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرىٰ)

شرط و جزایش محذوف و دلالت میکند بر آن قول خدا،فذکّر،و تقدیرش ان نفعت الذکری فذکرهم است.

**تفسیر:**

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى)

ابن عبّاس و قتاده گویند یعنی بگو سبحان ربّی الاعلی.

و بعضی گفته اند یعنی تنزیه و پاک کن پروردگارت را از هر چیزی که لایق و شایسته مقام ربوبی او نیست از صفات مذمومه و افعال قبیحه،زیرا تسبیح آن تنزیه و پاک کردن خدای است از آنچه شایسته او نیست مثل

اینکه بگویی،لا اله الاّ هو،پس نفی کنی چیزی را که جایز در صفت او نیست از شریک گرفتن در عبادت او با اقرار به اینکه او در الوهیتش یکتاء بی همتاء است.

(نه مرکّب بود و جسم نه مرئی نه محل

بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق)

و از اسم اراده مسمّی(و حقیقت لا حدّی(را نموده،و بعضی گفته اند:

اسم را یاد نمود،و مقصود بآن تعظیم و بزرگداشت مسمّی است چنانچه لبید گوید: (الی الحول ثم اسم السلام علیکما) تا یک سال سپس...سلام و درود بر شما باد.

و خوب است قاری هر گاه این آیه را قرائت کرد بگوید:سبحان ربّی الاعلی گر چه در نماز باشد،حضرت باقر علیه السلام فرمود،هر گاه خواندی سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی ،بگو سبحان ربّی الاعلی گر چه در خاطر و باطنت هم باشد.

و الاعلی:بمعنای قادر و توانایی است که هیچ قادری تواناتر از او نیست غالب و قاهر بر هر کس.

و بعضی گفته اند الاعلی:صفت اسم است،و معنایش سبّح اللّٰه بذکر اسمه الاعلی،تسبیح و تنزیه کن بیاد نام اعلای خدایت،و نامهای نیکوی خدا تمامش اعلی است.

ابن عبّاس گوید:بنام اعلای پروردگارت نماز بخوان.

(الَّذِی خَلَقَ)

آن خدایی که خلق را بیافرید (فَسَوّٰی) و در میان آنها در باب احکام و اتقان تساوی قرار داد.

کلبی گوید:هر صاحب روحی را خلق کرد،پس دو دست و دو چشم و دو پای آن را مساوی قرار داد.

زجاج گوید:انسان را خلق کرد و قامت او را مستوی نمود،یعنی او را مانند چهار پایان منکوس و سر پائین قرار نداد.

و بعضی گفته اند:موجودات را ایجاد کرد بموجب اراده و حکمتش پس مستوی نمود خلق آن را که شهادت بر وحدانیّت او دهند.

(وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدیٰ)

یعنی تقدیر فرمود خلق را بر آنچه را که آنها را ایجاد نمود از صورتها و هیئتها و جاری ساخت برای ایشان اسباب معایش آنها از روزیها و قوّتها آن گاه آنها را بدینش هدایت فرمود بشناسایی توحیدش باظهار دلیلها و شاهدها.

و بگفته بعضی:یعنی تقدیر فرمود روزی آنها را و ایشان را هدایت بطلب و کسب آن نمود،و بعضی گفته اند تقدیر نمود آنها را بر آنچه حکمتش اقتضا نمود،پس ارشاد و هدایت نمود هر حیوان را به آنچه در آنست از منفعت و ضرر حتّی اینکه خدای سبحان طفل نوزاد را هدایت به پستان مادرش فرمود و جوجه را هدایت بطلب روزی از پدر و مادرش فرمود و چهار پایان و پرندگان را هدایت فرمود که هر کدام پناه بما در برده و از او طلب معیشت و روزی کنند(یعنی از پستان او و یا منقار او روزی بجویند) منزّه و بزرگ است خدای جهان.

مقاتل و کلبی گویند:تقدیر کرد نر و ماده را و نر را هدایت نمود که چگونه از ماده خود کام جویی و تولید مثل کند.

مجاهد گوید:آنها را هدایت براه خوب و بد نمود.

ص:۲۲

سدی گوید:تقدیر نمود فرزند نه ماه یا کمتر یا زیادتر(نه ماه انسان متعارف،شش ماه گوسفند دوازده ماه شتر،و چهار سال فیل)در شکم مادر مانده،و هدایت فرمود که چون کامل شد خارج شود.

و بعضی گفته اند:تقدیر فرمود منافع در اشیاء را و هدایت نمود انسان را برای استخراج از آن،پس بعضی را غذاء و بعضی را دواء و برخی را سمّ و زهر قرار داد و هدایت فرمود به آنچه نیاز است برای استخراج آنها از کوه ها و معدنها که چگونه استخراج کند و چگونه عمل نماید.

(وَ الَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعیٰ)

آن خدایی که بیرون آورد چراگاه ها را یعنی گیاه رویانیده از زمین برای منافع و قوت تمام حیوانات.

(فَجَعَلَهُ)

پس آن را بعد از سبز بودن قرار داد.

(غُثٰاءً)

خشک و خاشاک مانند خاشاکی که بالای آب سیل می بینی.

(أَحْویٰ)

یعنی سیاه بعد از آنکه سبز بود،و این جهتش اینست که گیاه وقتی خشک شد سیاه میشود.

و بعضی گفته اند:یعنی بیرون می آورد علف و آنچه را که چهار پایان چرا میکنند سبزه سیر که متمایل بسیاهی است از زیاد سبز بودن،پس آن را خشک میگرداند بعد از آنکه تر و تازه بود و آن قوت و خوراک چهار پایان است در دو حالت(حالت تری و حالت خشکی)پس پاک و منزّه است خدایی که چنین تدبیر و تقدیر فرمود:

و بعضی گفته اند:خدای تعالی این مثل را برای نابودی دنیا زده که بعد از خرّمی پژمرده میشود.

(سَنُقْرِئُکَ فَلاٰ تَنْسیٰ)

یعنی:بزودی بر تو قرائت قرآن را شروع

میکنیم پس آن را فراموش نکن.

بعضی میگویند:یعنی بزودی جبرئیل قرآن را بر تو بامر ما میخواند پس آن را حفظ نموده و فراموش نکن.

ابن عبّاس گوید:هر گاه جبرئیل بر پیغمبر(ص)بوحی نازل میشد پیغمبر از ترس اینکه مبادا فراموش کند میخواند آیه را و هنوز جبرئیل از آخر ابلاغ وحی فارغ نشده که پیغمبر(ص)از اوّل شروع میکرد،پس چون این آیه نازل شد،دیگر چیزی را فراموش نکرد. (۱)

(إِلاّ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ)

حسن و قتاده گویند:مگر آنچه را که خدا خواهد که از یاد تو ببرد بنسخ آن از برداشتن حکم آن،و تلاوت آن،و بنا بر این پس انساء از یاد بردن نوعی از نسخ است و البته بیان آن در سوره بقره در ذیل آیه، مٰا نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسِهٰا... گذشت.

و بعضی گفته اند:یعنی مگر آنچه خدا خواسته است که انزال آن را بر تو تأخیر اندازد پس آن را قرائت نکن.

و برخی گفته اند: إِلاّ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ مانند استثناء در قسم ها است گر چه از او نسیان را نخواسته باشد.

فراء گوید:خدا نخواسته که آن حضرت علیه السلام چیزی را فراموش کند، پس آن مثل قول او، خٰالِدِینَ فِیهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ مٰا شٰاءَ رَبُّکَ ،جاودان در آن بمانند مادامی که آسمانها و زمین باقیست مگر آنچه پروردگارت بخواهد و حال آنکه نمیخواهد.و مانند گفته قائل است



---

۱- ۱) -بعضی از بزرگان فرموده اند که زیاد خواندن این آیه (سَنُقْرِئُکَ- فَلاٰ تَنْسیٰ) برای رفع نسیان و فراموشی مؤثر و مجرّب است.مترجم

لأعطیتک کل ما سئلت الاّ ما شئت و الاّ ان اشاء ان امنعک،هر آینه آنچه تو خواستی بتو خواهم داد مگر آنچه که بخواهم ندهم و باز دارم و قصدش اینست که او را منع نکند و محروم ننماید،و مانند آنست استثناء در ایمان،پس در این آیه بیانی برای فضیلت پیغمبر(ص)و اخبار باین است که آن حضرت با امّی بودنش قرآن را حفظ میکرد و جبرئیل علیه السلام سوره های بزرگ قرآن را (۱)یک بار بر آن حضرت میخواند و آن جناب به همان یک مرتبه که می شنید حفظ شده و فراموش نمی کرد،و این دلیل بر اعجاز نبوّت آن حضرت است.

(إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مٰا یَخْفیٰ)

یعنی اینکه خداوند سبحان میداند آشکارا و نهان را.

و الجهر:بلند کردن صدا است و ضد آن حمس و آهسته گویی است و مقصود اینست که خداوند سبحان حفظ میکند برای تو آنچه آشکارا و با صدای بلند و آنچه اخفاء نمودی آن را و آهسته گفتنی و از آنچه خواسته است که آن را ضبط نموده و حفظ نمایی.

ص: ۲۵

---

۱ - ۱) -سوره های بزرگ قرآن هفت سوره است،۱-بقره ۲-آل عمران ۳-نساء ۴-اعراف ۵-انعام ۶-مائده ۷-سوره انفال و برائه و اعتقاد و مذهب ما امامیّه بر این است که پیغمبر(ص)معصوم است،از خطاء و سهو و هر دوی آن تنافی با عصمت دارد زیرا سلب وثوق،و اعتماد به پیغمبر(ص)میکند.برای اینکه هیچ مسلمانی نیست مگر اینکه احتجاج به قول پیغمبر و یا فعل او می کند و چون تجویز خطا و سهو در آن حضرت شد،سلب اطمینان از او نشده و دیگر تمسّک بگفتهٔ او نمی شود نمود.مترجم

(وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرىٰ)

اليسری:آن فعلی از مادّه یسر است و آن سهولت و آسانی کار خیر است،و مقصود اینست که ما تو را موفّق میکنیم برای شریعت سهل و آسان،و آن شریعت خالص و پاک است و وحی را بر تو آسان و سهل میکنیم تا حافظ آن شده و فراموش نکنی آن را و عمل بآن نموده و مخالفت با آن ننمایی.

ابی مسلم گوید:یعنی آسان کنیم بر تو از الطاف و تأیید چیزی که اثبات کند تو را بر امر رسالتت و سهل سازد بر تو مشکلات تبلیغ رسالت را و صبر بر آن را،و این بهترین چیزیست که گفته شده است در باره این آیه زیرا که آن متصل بقول خدا،سنقرؤک فلا تنسی است،پس مثل آنست که خداوند سبحان امر کرده او را به تبلیغ و وعده نصرت باو داده و وی را امر بصبر فرموده است.

جبائی گوید:یسری عبارت از بهشت است و آن بزرگ ترین توانگری و سهولت است،یعنی ما آسان کنیم بر تو دخول بهشت را.

(فَذَكِّرْ)

امر فرمود،پیغمبر(ص)را که مردم را تذکّر داده و ایشان را موعظه نماید.

(إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرىٰ)

تذکّر مسلّما سودمند است در عمل کردن به ایمان و امتناع و خودداری کردن از معصیت،زیرا که آن شرط حقیقی نیست و آن اخبار از این است که قطعا در زیادتی طاعت و منتهی شدن از معصیت سود برد و منتفع شود،چنانچه میگویند:از او بپرس اگر سؤال نفع دهد.

و بعضی گفته اند:موعظه کن ایشان را اگر موعظه سود بخشد یا

نفعی ندهد زیرا که آن حضرت مبعوث شده برای موعظه و تذکر و بیم دادن پس بر اوست تذکّر در هر حال،نفع دهد یا ندهد،و حالت دوّم عدم (نفع)را یاد نکرد،مانند آیهٔ شریفه سَرَابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِیلَ تَقِیکُمْ - بَأْسَکُمْ ،لباسهایی که شما را از گرما نگه میدارد،و لباسهایی که شما را در جنگ حفظ میکند،و خداوند سبحان بر تفصیل دو حالت اعلام فرمود بقولش:

(سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشیٰ)

یعنی بزودی متعظ میشود بقرآن کسی که از خدا ترسیده و از عقاب و مؤاخذه او بهراسد.

(وَ یَتَجَنَّبُهَا)

دوری میکند از موعظه و تذکّر.

(الْأَشْقَی)

یعنی بدبخت ترین گناهکاران،زیرا برای گنهکاران درجاتی است در شقاوت و بدبختی،پس بزرگترین آنها از جهت درجات آنست که کفر بخدا و یکتایی او ورزیده و غیر او را پرستیده است.

ابو مسلم گوید:اشقی و بدبخت تر از دو طایفه آنکه در گناه غوطه می زند و آنکه از یاد خدا و موعظه دوری مینماید.

(الَّذِی یَصْلَی النّٰارَ الْکُبْریٰ)

حسن گوید:آنکه ملازم میشود بزرگترین آتش را که آتش دوزخ باشد و آتش کوچک را که آتش دنیا باشد.

فراء گوید:آتش بزرگ طبقه زیرین از دوزخ است.

(ثُمَّ لاٰ یَمُوتُ فِیهٰا وَ لاٰ یَحْییٰ)

آن گاه نمی میرد پس راحت شود (وَ لاٰ یَحْییٰ) و نه زنده میشود حیاتی که او را سود بخشد بلکه حیات و زندگی او و بال بر او است که آرزو میکند زوال و پایان آن را برای آنچه را که از انواع عذابها و شکنجه ها برای اوست در آن زندگی،و بعضی گفته اند: وَ لاٰ یَحْییٰ یعنی روح زندگی را احساس نمیکرد.

ص :۲۷

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّی)

عطاء و عکرمه گوینـد:یعنی رستگار است کسـی که پاک کنـد خود را از شـرک و بگوید لا اله الاّ اللّه(محمد رسول اللّه علی ولیّ اللّه،مترجم).

ابن عباس و حسن و قتاده گویند:یعنی مسلّما به منتهی آرزوی خود رسیده کسی که بسبب اعمال صالحه و ورع پاک و منزّه شده است.

ابن مسعود گوید:تزکّی یعنی رستگار است کسی که زکات مالش را داده است،و میگفت خدا رحمت کند کسی که تصدّق داده زکات مال و زکات فطرش را داده،سپس نماز بخواند و این آیه را قرائت میکرد.

ابن عمر و ابن العالیه و عکرمه و ابن سیرین گویند،مقصود دادن زکات فطر و نماز عید است و این معنی مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّه(ع) هم روایت شده است.اشکال و پاسخ آن:

اگر گفته شود چگونه این قول درست است و حال آنکه این سوره مکی است،و در مکّه نه نماز عیدی وجود داشت و نه زکات و نه فطره ای.

می گوییم:محتمل است که اوائل سوره در مکّه نازل شده و پایانش که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّی وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی ،در مدینه نازل شده باشد.

(وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی)

ابن عبّاس گوید:یعنی خدا را به یکتایی یاد کن(و برای او شریکی تصوّر نکن).

و بعضی گفته اند:خدا را در موقع نماز در قلبت یاد کن و امید ثواب و خوف و عقاب او را داشته باش زیرا که خشوع در نماز بجهت ترس و امید خوف و رجاء است.

و بعضی گفته اند:نام خدا را در موقع دخول بنماز یاد کن و به این اسم

نماز را شروع کن یعنی بگو اللّه اکبر،بجهت اینکه نماز منعقد نمیشود مگر به این تکبیر(و در روایت نبوی رسیده که نماز اوّلش تکبیر و آخرش تسلیم و سلام است).

و بعضی گفته اند:که نمازت را شروع کن به: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ و نماز پنجگانه را با بسم اللّه بخوان (۱).

سپس خداوند سبحان خطاب به کفّار کرده و فرمود:

(بَلْ تُؤْثِرُونَ)

یعنی بلکه شما ای کفّار اختیار میکنید.

(الْحَياةَ الدُّنْيا)

زندگی دنیا را بر آخرت و برای آن کار میکنید و آن را آباد می نمائید،و در بارۀ آخرت فکر و اندیشه نمیکنید.

بعضی گفته اند:این خطاب عام است بر مؤمن و کافر بنا بر اعم و اغلب در امر مردم که برای دنیا فعّالیت و کوشش نموده و قدمی برای آخرت بر نمی دارند.

عبد اللّه بن مسعود گوید:دنیا برای ما حاضر و آماده و برای ما طعام و نوشابه های خود و لذتها و خرّمیهایش را بشتاب مهیّا ساخته،ولی آخرت



---

۱- ۱) -اهل سنّت غالبا در نمازهای واجب و نافله بسم اللّه نمی خوانند بلکه بجای بسم اللّه نام سوره را برده و بدون بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ حمد و سوره را میخوانند،و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند آنها دزدیدند بزرگترین آیه از قرآن را که بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ باشد. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:علامت مؤمن پنج است: ۱-۵۱ رکعت نماز واجب و مستحبّ ۲-پیشانی بخاک گذاردن در سجده ۳-انگشتر دست راست کردن ۴-زیارت اربعین ۵- بسم اللّه را آشکارا و بلند خواندن.(مترجم)

برای ما توصیف شده و از نظر ما هم دور و پنهان است،پس ما دنیای نقد را گرفته و آخرت نسیه و آینده را رها ساخته ایم.

سپس خداوند سبحان در امر آخرت ترغیب کرده و فرموده:

(وَ الْآخِرَةُ)

یعنی سرای آخرت که بهشت است.

(خَيْرٌ)

یعنی برتر.

(وَ أَبْقى)

و باقی تر و دائمی تر از دنیاست.

و در حدیث آمده کسی که آخرتش را دوست بدارد بدنیایش زیان زند و کسی که دنیا را دوست بدارد به آخرتش ضرر رساند.

(إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولى)

یعنی البته آنچه را که یاد کرد از قولش (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّى) تا چهار آیه،هر آینه در کتابهای پیشینیانست که قبل از قرآن نازل شده که رستگاری در نماز خواندن و زکات دادن است و نیز یاد شده برگزیدن مردم دنیا را بر آخرت،و حال اینکه آخرت بهتر از دنیا است.

و بعضی گفته اند:یعنی کسی که خود را تزکیه کند و خدا را یاد نماید و نماز بخواند او ممدوح و ستوده در کتابهای اوّلین است چنان که ممدوح و ستوده در قرآن است.

سپس خداوند سبحان بیان نموده که صحف اولی چیست و فرمود:

(صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى)

و در این آیه دلالت است بر اینکه بر ابراهیم علیه السلام هم کتابی نازل شده بر خلاف قول کسی که پنداشته است که کتاب نداشته،و مفرد صحف صحیفه است.

از ابی ذر(ره)روایت شده که گفت عرض کردم یا رسول اللّه انبیاء

و پیامبران چند نفر بودند؟فرمود:یکصد و بیست و چهار هزار نفر.

پرسیدم،انبیاء مرسل چند نفر بودند؟فرمود:سیصد و سیزده نفر و ما بقی پیامبران نامرسل بودند،گفتم آیا آدم پیغمبر بود؟فرمود آری خداوند با او سخن گفت و او را بدست خود و ید قدرتش بیافرید.

ای ابا ذر چهار نفر از پیامبران عرب بودند:

۱-هود ۲-صالح ۳-شعیب ۴-پیغمبر تو،گفتم یا رسول اللّه چند کتاب از طرف خدا نازل شده؟فرمود:یکصد و چهار کتاب،ده کتاب از آنها را بر آدم فرستاد،و پنجاه کتاب بر شیث نازل کرد و بر اخنوخ که ادریس باشد سی کتاب فرستاد،و بعد تورات را بموسی و انجیل را بعیسی و زبور را بداود و قرآن را(به پیغمبر اسلام محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم).

و در حدیث آمده که در صحف ابراهیم علیه السلام مذکور است که برای عاقل سزاوار است که حافظ زبانش و عارف بزمانش و اقبال بشأن و مقامش داشته باشد.

و بعضی گفته اند:که تمام کتب سماوی در ماه رمضان نازل شده است.

ص :۳۱

## سوره الغاشیه

### اشاره

در مکّه نازل شده و باجماع مفسّرین و قاریان ۲۶ آیه است.

### فضیلت آن:

ابیّ بن کعب از پیامبر(ص)روایت نموده که فرمود هر کس آن را قرائت کند خداوند حساب آن را آسان کشد.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس ادامه دهد قرائت (هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَهِ) را در نمازهای واجب و یا نافله اش خداوند او را در دنیا و آخرت مشمول رحمت خود فرموده و او را در روز قیامت ایمنی از عذاب و شکنجه های آتش دهد

### توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان آن سوره را به ترتیب در آخرت پایان داد و اینکه آن بهتر از دنیاست شروع نمود این سوره را نیز ببیان احوال آخرت و فرمود:

ص: ۳۲

## [سوره الغاشیه (۸۸): آیات ۱ تا ۲۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . هَلْ أَتٰاكَ حَدِيثُ اَلْغٰاشِيَةِ (۱) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خٰاشِعَةٌ (۲) عٰامِلَةٌ نٰاصِبَةٌ (۳) تَصْلىٰ نٰاراً حٰامِيَةً (۴) تُسْقىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ ضَرِيعٍ (۶) لاٰ يُسْمِنُ وَ لاٰ يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاعِمَةٌ (۸) لِسَعْيِهٰا رٰاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ عٰالِيَةٍ (۱۰) لاٰ تَسْمَعُ فِيهٰا لاٰغِيَةً (۱۱) فِيهٰا عَيْنٌ جٰارِيَةٌ (۱۲) فِيهٰا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَ أَكْوٰابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَ نَمٰارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَ زَرٰابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶) أَ فَلاٰ يَنْظُرُونَ إِلَى اَلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَ إِلَى اَلسَّمٰاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَ إِلَى اَلْجِبٰالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَ إِلَى اَلْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمٰا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ (۲۲) إِلاّٰ مَنْ تَوَلّٰى وَ كَفَرَ (۲۳) فَيُعَذِّبُهُ اَللّٰهُ اَلْعَذٰابَ اَلْأَكْبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَيْنٰا إِيٰابَهُمْ (۲۵)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)قطعا آمد بتو خبر فرا گیرنده (قیامت که سختیهای آن همه را فرا گیرد)(۲)چهره هایی در آن روز ذلیل اند(۳)کار کننده و رنج برنده اند(۴)در آیند بر آتشی بر افروخته

ص: ۳۳

(۵)بایشان دهند از چشمه های بغایت گرم(۶)نیست دوزخیان را طعامی مگر از ضریع(گیاه خاردار)(۷)ضریع نه کسی را فربه میکند و نه دفع گرسنگی مینماید(۸)چهره هایی در آن روز تر و تازه است(۹)برای کوشش خود(که در دنیا کرده اند)خشنودند(۱۰)در بهشتی هستند(که دارای قصرهای)بلند است(۱۱)نشنوند در آن سخن بیهوده را(۱۲) در آنجا چشمه ای روانست(۱۳)در آنجا تخمهایی برافراشته است(۱۴)و کوزهایی بیدسته و لوله(در کنار آن چشمه)نهاده شده(۱۵)و بالشهایی پهلوی یکدیگر نهاده شده است(۱۶)و فرشهای گسترده شده(۱۷)آیا نمی نگرند بسوی شتر که چگونه آفریده شده است(۱۸)و بسوی آسمان که چگونه افراشته شده است(۱۹)و بسوی کوه ها که چگونه نهاده شده است(۲۰)و بسوی زمین که چگونه پهن شده است(۲۱)پس پند بده (مردم را)فقط تو پند دهنده ای(۲۲)نیستی تو برایشان مسلّط(۲۳) لیکن هر که روی بگرداند(بعد از پند دادن)و کافر شود(۲۴)پس خدا عذابش کند عذاب بزرگتر را(۲۵)البته بسوی ماست بازگشت ایشان(۲۶) پس بیگمان بر ماست حساب ایشان.

## قرائت:

اهل بصره غیر سهل و ابو بکر،تصلی،بضم تاء قرائت کرده و دیگران بفتح تاء خوانده اند،و ابن کثیر و اهل بصره غیر سهل لا یسمع بضم یاء لاغیه را برفع خوانده و باقی قاریان لا تسمع بفتح تاء و لاغیه بنصب قرائت کرده اند،و ابو جعفر ایابهم به تشدید یاء و باقی بتخفیف یاء خوانده اند و از علی علیه السلام روایت شده است،ا فلا ینظرون الی الإبل کیف

ص: ۳۴

خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت بفتح اوائل و ضم تاء،آیا پس نظر نمیکنند بسوی شتر که چگونه آفریدم و بآسمان که چگونه بر افراشتم و بسوی کوه ها که چگونه نهادم و بسوی زمین که چگونه گستردم.

و از ابن عبّاس و قتاده و زید بن اسلم و زید بن علی الا من تولی به تخفیف روایت شده است.

**دلیل:**

دلیل کسی که تصلی گوید آیهٔ شریفهٔ، سَيَصْلىٰ ناراً ذاتَ لَهَبٍ و قول خدا إِلاّٰ مَنْ هُوَ صٰالِ الْجَحِيمِ ،و دلیل کسی که تصلی قول خدا ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ و صلوه مانند اصلوه است و لا غیه مصدر بمنزله عاقبه و غافیه است و ممکن است که صفت باشد مثل اینکه می گویی(لا تسمع فیها کلمه لاغیه)،نمی شنوی در آن کلمه لغوی و اوّل بهتر است برای قول خدای تعالی:

لاٰ يَسْمَعُونَ فِيهٰا لَغْواً ،نمیشنوند در بهشت لغوی را،و لا تسمع بنا بر اینکه بفاء فعل برای مفعول به باشد نیکوست،برای اینکه خطاب عینا مصروف بیک نفر نیست.

و بنا بر اینکه بفاء فعل برای فاعل باشد نیز خوب است بنا بر شیاع در خطاب اگر چه برای یک نفر باشد،و بنا بر این است،آیهٔ و اذا رأیت ثمّ رأیت نعیما،و ممکن است که خطاب به پیغمبر(ص)باشد و هر یک از تاء و یاء در تسمع و یسمع نیکوست بنا بر لفظ و بنا بر معنی.

و امّا قول خدا،ایّابهم بنا بر تشدید،ابو الفتح گوید ابو حاتم انکار کرده این قرائت را برای اینکه آن را حمل کرده بر مثل کذبوا کذابا

ص: ۳۵

و این جایز نیست زیرا واجب است اوّابا گفته شود،برای اینکه آن فعال پس صحیح است بجهت احتمال تغییر بسبب ادغام مثل قول ایشان اجلوذ اجلواذا.

ابو الفتح گوید:ممکن است که واو را قلب به یاء از باب اواب اگر چه متحصّن است بسبب ادغام در حال نیکو بودن برای تخفیف نه از جهت وجوب چنان که گفته اند،دیّمت السماء در دوّمت آسمان دائما میبارد.

گوید:

هو الجواد ابن الجواد بن سبل

ان دیّموا جاد و ان جادوا وبل

اوست بخشنده پسر بخشنده پسر سبل،اگر همواره بخشند و اگر نبخشند بسیار عطا کند و زیاد بخشش نماید.

و گوید:ممکن است از آب یؤب بنا شده باشد،فیعلت،و اصلش ابویت بوده و مصدرش ابواب،پس واو بواسطه یائی که ما قبلش ساکن است قلب بیاء(ایّاب)شده،و ممکن است اوبت فوعلت باشد و مصدرش بنا بر وزن فیعال مثل حیقال از باب حوقلت باشد.اصمعی گوید:

یا قوم قد حوقلت او دنوت

و بعد حیقال الرجال الموت

ای فامیل من قطعا من پیر و خمیده و یا نزدیک به پیری و فرتوتی شدم و بعد از شکسته شدن مرد مرگ است.

پس ایواب گردیده و او را قلب بیاء کرده ایّاب گشته است.

و امّا قرائت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام،پس مفعول در تمام آن آیات محذوف است برای دلالت معنی بر آن،یعنی چگونه خلق کردم اشتر را و چگونه بلند نمودم آسمان را و چگونه نهادم کوه ها را

ص :۳۶

و چگونه گسترش دادم زمین را،و کسی که الا من تولی،قرائت کرده،پس الا را افتتاح کلام دانسته(من)را شرط و جزاء آن را، فَيُعَذِّبُهُ اللّهُ یعنی پس او را خدا معذّب نماید،و در سابق در چند موضع اقوال در آن ذکر شد.

**شرح لغات:**

الغاشیه:فرو گرفته شده،از باب غشیه،یغشاه غشیانا و اغشاه غیره هر گاه قرار دهد آن را یغشی و غشاه بمعنای آنست،نصب الرجل ینصب نصیبا پس او نصب و ناصب است هر گاه در عمل برنج و زحمت افتد.

الآنیه:آنست که به نهایت گرمی و داغی برسد.

الضریع:گیاهی است که شتر میخورد و برای او نه ضرر و نه سودی دارد،و آن را ضریع نامیده اند،زیرا امر آن مشتبه بآن شده پس گمان کرده ایم،مثل غیرش از گیاهان است،و اصل در مضارعه مشابهت-است.

النمارق:مفروش نمرقه و نمروقه است بمعنای بالش و متّکا است.

الزرابی:فرشهای گرانقدر گسترده شده مفردش ذربیه است.

المصیطر:متسلّط و مسلّط بر غیر است و بقهر و غلبه،میگویند فلانی تصیطر علی فلان،زید مسلط بر عمر است مثلا،و صیطر هر گاه تسلّط و غلبه کند.

ابو عبید گوید:مصیطر و مبیطر در کلام عرب سوّمی ندارد.

ص:۳۷

**اعراب:**

(کَیْفَ خُلِقَتْ)

ممکن است در محل نصب بنا بر حالیت از خلقت باشد و ممکن است در موضع نصب بنا بر مصدریت باشد،و جمله کَیْفَ خُلِقَتْ متعلّق به ینظرون باشد،برای اینکه نظر مؤدّی بعلم میشود.

إِلاّ مَنْ تَوَلّی

،استثناء منقطع است،و سیبویه استثناء منقطع را بکلمه لیکن تقدیر نموده و فراء به سوای.

**تفسیر:**

**اشاره**

(هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَهِ)

ابن عبّاس و حسن و قتاده گویند:

خطاب به پیغمبر(ص)است،یعنی قطعا آمده بتو خبر روز قیامت که احوال و سختی آن همه مردم را فرو میگیرد یک مرتبه.

محمد بن کعب و سعید بن جبیر گویند:غاشیه آلتی است که فرا می گیرد چهره های کفّار را بعذاب و شکنجه،و این مانند قول خدا، تَغْشی وُجُوهَهُمُ النّارُ ،فرا میگیرد و میپوشاند چهره های ایشان را آتش.

(وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَهٌ)

چهره هایی که در این روز ذلیل و سر شکسته است،یعنی بواسطه عذابی که فرا میگیرد آنها را و شدایدی که مشاهده میکنند ذلیل و خوارند، و مقصود از این صاحبان وجوه چهره هایند،و فقط ذکر وجوه برای اینست که ذلّت و سرشکستگی از آن ظاهر میشود.

و بعضی گفته اند:مقصود از این وجوه و چهره بزرگانست،می گویی آمد نزد من وجوه بنی تمیم یعنی بزرگان ایشان.

مقاتل گوید:مراد از آن چهره ها تمام کفّارند زیرا که آنها از عبادت پروردگار سرپیچی کرده و تکبّر نمودند

(عامِلَةٌ ناصِبَةٌ)

کنندگان رنجبران.

### اقوال در این آیه

۱-حسن و قتاده گویند:یعنی کنندگان در آتش و رنجبران در آن،گویند،آنها در دنیا برای خدای سبحان کار نکردند،پس در آتش فعّالیت و کوشش کنند و رنج و تعب برند که سلاسل و غلهای آتشی را از خود دور سازند و علاج کنند.

ضحاك گوید:آنها را تکلیف کنند که از کوهی که از آهن است در آتش بالا روند،کلبی گوید بصورت و چهره هایشان در آتش کشیده میشوند.

۲-عکرمه و سدی گویند:مقصود اینست که معصیت کنندگان در دنیا رنجبران در آتشند در روز قیامت.

۳-سعید بن جبیر و زید بن اسلم و ابی الضحی از ابن عبّاس گویند:

کنندگان زحمتکش و رنجبران در دنیا عمل و زحمت میکشند بر خلاف آنچه خدای تعالی ایشان را بدان امر فرموده و ایشان رهبانان و اصحاب صوامع و اهل بدعت ها و آراء باطله اند خداوند اعمال ایشان را در بدعت و ضلالت قبول نکند و اعمالشان باطل و بیهوده ثوابی بر آن داده نشود حضرت ابو عبد اللّه صادق علیه السلام فرمود:هر ناصب و دشمنی نسبت به ما اگر عبادت کند و کوشش کند مصداق این آیه خواهد بود عامِلَةٌ ناصِبَةٌ .

(تَصْلی ناراً حامِیَةً)

ابن عبّاس گوید:می افکند آتشی بسیار سوزنده که شعله آن افروخته است بر دشمنان خدا.

و بعضی گفته اند:یعنی:البته گروه نواصب ملازم میشوند سوختن به

ص :۳۹

آتشی را که در نهایت حرارت است.

(تُسْقی مِنْ عَيْنٍ آنِيَهٍ)

یعنی و سقایت میشوند از چشمه سوزانی که حرارت و گرمیش در کمال و غایت گرمی است.

حسن گوید:جهنّم از روزی که خلق شده بر آن چشمه افروخته است، پس آن گروه را تشنه بر آن اندازند و این است شراب ایشان سپس طعام آنها را یاد نموده و فرمود:

(لَيْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلاّ مِنْ ضَرِيعٍ)

برای ایشان طعامی نیست مگر ضریع،و آن قسمتی از خار است که بآن شبرق میگویند،و اهل حجاز آن را ضریع مینامند وقتی خشک شود و آن پلیدترین طعام است و هیچ چهار پایی آن را نمیخورد،و ضحاک از ابن عبّاس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که میفرمود ضریع چیزی است در آتش شبیه خار تلخ تر از زهر و بدبوتر از مردار و سوزنده تر از آتش خداوند آن را ضریع نامیده است.

ابو درداء و حسن گویند:خداوند بر اهل آتش گرسنگی فرستد تا نزد ایشان برابر و معادل عذاب آتش آنها را شکنجه دهد،پس التماس طعام کنند،پس به آنها طعامی که صاحب غم و غصه باشد دهند که گلوی آنها را بگیرد،پس بخاطرشان آید که در دنیا غصّه ها و گلوگیریها را به سبب آب بر طرف میکردند،پس طلب آب کنند و خداوند سبحان هزار سال ایشان را تشنه نگهدارد،سپس بآنها از چشمه ای سوزان و داغی آب دهند که گوارا نباشد،و هر وقت آنها را بآن چشمه نزدیک کنند پوست صورتشان کباب شده و جدا گردد و چون بشکمشان برسد آن را قطع و پاره

نماید،و این است مفاد آیه کریمه (وَ سُقُوا مٰاءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمْعٰاءَهُمْ) به ایشان داده شود آب گرم و سوزانی که دل و روده آنها را پاره کند،و چون این آیه نازل شد مشرکان گفتند،ما شتران خود را بوسیله ضریع و خار چاق میکنیم،و دروغ گفتند زیرا شتر لب بآن نمیزند و خداوند سبحان بجهت تکذیب آنها فرمود:

(لاٰ یُسْمِنُ وَ لاٰ یُغْنِی مِنْ جُوعٍ)

یعنی ضریع نه گرسنگی را بر طرف می کند و نه کسی را چاق مینماید.

حسن گوید:من نمیدانم ضریع چیست و نشنیدم از اصحاب محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله چیزی در باره ضریع.

مجاهد و قتاده گویند:آن زهر است،و بگفته بعضی ضریع بمعنای مضرع است،یعنی ایشان را خوار و ذلیل میکند.

ابن کیسان گوید:آن را ضریع نامیده اند برای اینکه خورنده آن تضرّع و زاری میکند در خوردن آن برای خشونت و سختی و شدّت تلخی آن و خواستار عفو از خوردن آن میشود.

سعید بن جبیر گوید،آن گوگرد است که هم بدبو است و هم سنگ آتش است:سپس خداوند تعریف فرمود اهل بهشت را و فرمود:

(وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نٰاعِمَةٌ)

چهره هایی که در آن روز متنعّم بانواع نعمتها است و اثر نعمت و سرور بر چهره های آنها نمایان،و صورتهای آنها روشن و نورانی است.

(لِسَعْیِهٰا)

برای کوشش آنها در دار دنیا.

(رٰاضِیَةٌ)

خشنودند وقتی که بسبب اعمال نیکشان بایشان بهشت

داده میشود،و مقصود اینست برای ثواب سعی و کوشش و عملشان از طاعتها خشنودند اراده فرموده به اینکه منفعت و سود اعمالشان و پاداش عبادتشان ظاهر شد خشنود میشوند از او و او را سپاس میگویند و این چنان است که گفته میشود،عند الصباح یحمد القوم السری،هنگام صبح مردم سپاس میگویند راه پیمایی شب را.

(فِی جَنَّةٍ عالِيَةٍ)

یعنی در بهشتی که قصور و درجات آن عالی و بلند است.

و بعضی گفته اند که بلندی بهشت بر دو گونه است:

۱-علو و بلندی شرافت و جلالت.۲-علو مکان و منزلت،بمعنای اینکه اشراف بر غیرش دارد و آن پاک ترین چیزهاییست که در بهشت است و برای آن درجات و مراتبی است که بعضی بالای دیگرست،چنانچه آتش را درکاتی است.

(لا تَسْمَعُ فِيها لاغِيَةً)

در بهشت سخنی که فایده نداشته باشد شنیده نمیشود،و بگفته بعضی کلامی که لغو و بیهوده باشد شنیده نمیشود،مانند قول آنها نابل و دارع یعنی صاحب تیر و زره،حیطه گوید:

(او غررتنی و زعمت انک لابن بالصیف تأمر)آیا فریب دادی مرا که پنداشتم که در زمستان صاحب شیر و خرمایی.

(فِيها)

یعنی در این بهشت.

(عَيْنٌ جارِيَةٌ)

چشمه روانی است،بعضی گفته اند آن اسم جنس است و برای هر انسانی در قصرش از بهشت چشمه روانی است از هر شراب و نوشابه ای که بخواهد،و در چشمه های روان از زیبایی و لذّت و منفعت

آن قدریست که در خاطر کسی نباشد،و برای همین چشمهای اهل بهشت توصیف شده است.

و بعضی گویند:چشمه های اهل بهشت در غیر جدول و شکاف زمین جریان دارد و آن باراده صاحبش روان میشود.

(فِیهٰا)

یعنی در این بهشت.

(سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ)

تختها و کرسی های برافراشته،ابن عبّاس گوید:

تخته های آن از طلای زینت شده بزبرجد و در و یاقوت،و ما دامی که صاحبش نیامد بر افراشته و بلند است وقتی صاحبش اراده نشستن بر آن کند برای او فرود آید تا بر آن نشسته آن گاه بلند شود تا جایگاهش قرار گیرد و السرر،جمع سریر و آن تخت و نشیمنگاه سرور و خوشحالی است.

و بعضی گفته اند:بلند شدن آن برای اینست که مؤمنان به نشستن بر آن تمام اطراف خود را به بینند.

(وَ أَکْوٰابٌ مَوْضُوعَةٌ)

ظرفها و پارچهای بی دسته و لوله بر کنار چشمه های روان گذارده شده که هر وقت مؤمن بخواهد از آن بنوشد آن را پر از شربت و شراب پاک میابد،و اکواب ابریق ها و پارچها و تنگ های بی لوله و دسته هستند که برای شراب میسازند.

و بعضی گفته اند:آنها ظرفهای از طلا-و نقره و جواهر زر که در جلوی آن نهاده شده و با آن آنچه بخواهند از مشروبات مینوشند و از بس زیباست از دیدن آنهم لذّت میبرند.

(وَ نَمٰارِقُ مَصْفُوفَةٌ)

یعنی پشتیها که در کنار یکدیگر چیده بر هیئت مجالس شاهان دنیا بهم پیوسته و متّصل میاباشد.

ص :۴۳

(وَ زَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ)

و فرشهای بسیار قیمتی و زیبای گسترده و پهن شده و ممکن است که بمعنای قطعه فرشهای گسترده در مجالس باشد.

عاصم بن ضمر،از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت اهل بهشت را یاد فرمود و گفت می آیند و داخل بهشت میشوند،پس مشاهده میکنند که فرشهای منازلشان از لؤلؤ و مروارید بافته شده و تختهای برافراشته و پارچ ها و ظرفهای نهاده شده و پشتیهای متّصل بهم و فرشهای زیبای پهن شده است،و اگر نه اینکه خدای تعالی برایشان تقدیر فرموده بود هر آینه چشمانشان بآنچه میدیدند کور میشد،با همسرانشان معانقه کرده و بر تختها مینشینند و میگویند (الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدانا لِهٰذا) سپاس خدایی را که ما را به این نعمتها هدایت فرمود:

قتاده گوید:چون خداوند تعریف بهشت و آنچه در آن است نمود گمراهان تعجّب از آن کردند،پس خداوند سبحان نازل فرمود:

(أَ فَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ)

آیا نمی نگرند بسوی شتر که چگونه آفریده شده،و شتر متاعی از معیشت و وسائل عیش و زندگی آنها بود،پس میفرماید،آیا پس نگاه نمیکنند در آن و آنچه خدا بیرون آورد از آنها از میان چرک و خون شیر خالص و گوارایی برای نوش کنندگان،می گوید،چنانچه این را برای ایشان آفریدم،همین طور برای اهل بهشت در بهشت خواهم نمود.

ابی عمرو بن علاء و زجاج گویند:یعنی آیا عبرت نمیگیرند به نگاه کردنشان بشتر و آنچه خدا بر آن ترکیب فرموده از شگفتیهای خلقت که آن با تمام بزرگی و قوتش کودکی صغیر آن را خوار میکند و آن رام و مطیع او میشود

ص :۴۴

تسخیر خدا آن را برای بندگانش پس آن را میخوابانـد و بر آن سوار میشود آن گـاه بلنـد میشود،و در غیر آن از چهار پایان نیازی بخوابانیـدن آن نیست و بر هیچ کدام آن چیزی حمل نمیشود مگر آنکه آن حیوان ایسـتاده است،پس خداوند این آیه را بایشان ارائه داد تا بسبب آن استدلال کنند بر توحید خدا.

از حسن سؤال از این آیه شد و باو گفتند فیل که بزرگتر از شتر است در شگفتی،چرا خدا نفرمود أ فلا ینظرون الی الفیل کیف خلقت؟ گفت امّا فیل پس از خاطر و ذهن عرب دور است و معهود بآن نیست و پس از فیل خوک است که عرب سوار بر آن نمیشود و گوشـتش را نمیخورد،و شـیرش را نمیدوشـد،ولی شتر از بهترین مـال عرب و نفیس ترین چیزهاست نزد ایشان،هسـته خرما میخورد و بچه می آورد و شـیر میدهد،و یک کودکی افسار او را گرفته و بآن بزرگی جثه و هیکلش هر جا که خواهد او را میبرد،و حکـایت شـده که موشـی افسار شتری را گرفته و آن را هـدایت مینمود و میکشـید تا موش داخل سوراخش شـده و افسار را کشـید و شتر خوابیـد و دهانش را نزدیک سوراخ موش گـذارد (۱)(وَ إِلَی السَّمٰاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ) یعنی چگونه خـداوند آن را بالای زمین افراشته و میان اینها این فضاء و هوایی که قوام زندگی خلق بآنست قرار



---

۱- ۱) -و بـا زبـان حـال میگفت ای میزبـان عزیز من بـدعوت و راهنمـایی تـو در منزل تو آمـدم ولی چکنم که منزلت محقّر و گنجایش میهمان بزرگی چون مرا ندارد،ای موش عزیز مگر نشـنیده ای که گفته اند: یا نکن با فیل بانان دوستی یا بنا کن خانه ای در خورد فیل (مترجم)

داده سپس چیزهایی در آن ایجاد نموده از بدایع خلقت مانند خورشید و ماه و ستارگان و معلّق بآنها فرمود منافع خلق و اسباب زندگانی ایشان را.

(وَ إِلَی الْجِبٰالِ کَیْفَ نُصِبَتْ)

یعنی آیا تفکّر و اندیشه نمی کنند در خلقت خداوند سبحان کوه ها را که چگونه بمنزله میخهای زمین و ساکن کننده زمین است که اگر آنها نبودند هر آینه زمین اهلش را فرو میبرد.

(وَ إِلَی الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ)

یعنی چگونه خداوند زمین را پهن نموده و گسترش داد و اگر نبود این گسترش هر آینه استقرار بر زمین درست نمیشد و انتفاع بآن ممکن نبود،و این از نعمتهای خدای سبحان است بر بندگانش که نعمت منعمی برابر آن نشود،و در آن دلیلهایی بر توحید خداست که اگر تفکّر و اندیشه کنند در آن هر آینه خواهند دانست که برای ایشان صانع و آفریدگاریست که ایشان را آفریده است و موجدیست که آنها را ایجاد کرده است،و چون خداوند سبحان ادلّه را ذکر کرد پیامبرش را امر به تذکّر بآنها نموده و فرمود:

(فَذَکِّرْ)

پس تذکّر بده ای محمد(ص)و تذکیر و تعریف ذکر و یاد بود است به بیانی که فهم و نفع بسبب تذکّر و یادآور بزرگ واقع میشود،زیرا آن راه علم و دانش است باموری که محتاج بآن میشود.

(إِنَّمٰا أَنْتَ مُذَکِّرٌ)

فقط تو مذکّر و یاد آوری مر ایشان را بنعمت های خدایی نزد ایشان و بآنچه واجب است بر ایشان از شکر و بندگی در مقابل آن نعمتها،و خداوند تعالی واضح و آشکارا نمود راه حجّتها و دلیلها را در دین و تأکید نمود نهایت تأکید را بچیزی که تقلید در آن گنجایش ندارد،بگفته اش: (إِنَّمٰا أَنْتَ مُذَکِّرٌ) و قول او، وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْریٰ تَنْفَعُ-

الْمُؤْمِنِينَ و قول او، إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ ،و لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ ،و یَتَفَکَّرُونَ .

جبائی و ابی مسلم گویند:مقصود به فذکّر هم اینست که ایشان باین دلیلها تذکّر بده و امر کن بایشان که استدلال کنند بآن بر توحید پروردگار و تنبیه کرد ایشان را بر آن.

(لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ)

یعنی تو بر ایشان مسلط نیستی و تسلّط آن چنان نداری که امکان داشته باشی که ایمان را داخل در قلوب ایشان نمایی و مجبور نمایی ایشان را بر آن فقط بر تو واجب است که انذار نمایی و بیم دهی مردم را،پس شکیبا باش بر ترسانیدن و تبلیغ رسالت و دعوت بسوی حق.

و بعضی گفته اند:تو الآن بر آنها مسلّط نیستی تا اینکه با آنها مبارزه و مقاتله کنی اگر با تو مخالفت کردند،و این پیش از نزول آیه جهاد بوده پس بسبب امر بجهاد منسوخ شده است و صورت صحیح اینست که این نسخ نیست بجهت اینکه با اکراه و ناراحتی قلبی جهادی نیست،و خلاصه مقصود اینست که تو فقط مبعوث شدی برای یاد آور نمودن و تذکّر دادن و کسی که دعوت تو را نپذیرفت و قبول نکرد بر تو چیزی نیست.

(إِلاّٰ مَنْ تَوَلّٰی وَ کَفَرَ)

حسن گوید:مگر آنکه پشت کرد و کفر ورزید یعنی اعراض از ذکر کرده و از تو نپذیرفت و بخدا و بآنچه از جانب خدا آوردی کافر شد.

و بعضی گفته اند:یعنی مگر آنکه اعراض کند و کافر شود،پس تو برای او مذکّر و یادآور نیستی زیرا او از تو نمی پذیرد،پس مثل اینکه تو

او را تذکّر نداده و یادآور نشده ای.

(فَیُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذٰابَ الْأَکْبَرَ)

پس او را خـدا عذاب کند عذاب بزرگتر و آن خلود و ابدیّت در آتش است و هیچ عذابی بزرگتر از آن نیست سـپس خداوند سبحان یاد آوری نمود که بازگشت آنها بسوی اوست و فرمود (إِنَّ إِلَیْنٰا إِیٰابَهُمْ) یعنی البته بسوی ماست بازگشت ایشان بعـد از مرگ.

(ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنٰا حِسٰابَهُمْ)

سپس البته بر ماست پاداش اعمالشان و این جامع بین وعـد و وعیـد است،و معنایش اینست که امر آنها تو را ناراحت و مشـغول نکنـد،زیرا آنهـا اگر چه با تو دشـمنی ورزیـده و آزارت کردنـد،پس بازگشت تمام آنها بحکم ماست و از ما فوت نمیشونـد و پـاداش و کیفر کردارشـان بر ماست و بزودی چشـمت روشن شود از عـذابهای گوناگون که به بینی دشـمنانت در دوزخ بـدان معذّب و گرفتار هستند.

**ترتیب:**

سؤال:چگونه ذکر شتر و آسـمان و کوه و زمین متّصل بذکر تعریف بهشت و نعمتهای آن میشود؟ جواب:متصل و پیوست باوّل سوره میشود و ضمیر در قول خدا:

(ینظرون)بر میگردد بکسـانی که تعریفشـان کرد بقول خودش (عٰامِلَةٌ نٰاصِبَةٌ) و اینکه چون عقـاب ایشان و ثواب مؤمنان را یاد نمود،برگشت بر ایشان بسـبب احتجاج و اسـتدلال بشتر و آسمان و کوه و زمین،و چگونگی دلالت آن بر وجود صانع حکیم و دانا،و مقصودش اینست که چرا این گروه نگاهی در صنایع خدا نمیکنند تا او را بشناسند و عبادت کنند(از ابی مسلم).

ص :۴۸

و بعضی گفته اند:که چون خداوند تختهای بهشتی و ارتفاع آنها را یاد کرد،کفّار قریش تعجّب کرده از آن و گفتند چگونه بر آنها بالا میروند پس خداوند سبحان شتر را بآنها نشان داد و اینکه آن چگونه تسخیر بنی آدم شده است با بزرگیش تا اینکه میخوابد برای سوار شدن بر آن و بعد از آن بلند میشود،و چگونه خداوند سبحان آسمانها و زمین و کوه ها را محکم نموده برای ردّ کردن بر این مردم و البته خداوند سبحان این چهار چیز را مخصوص و مختص بذکر و یاد آوری نمود برای مجرای اینکه همه مردم در معرفت و شناخت آنها یکسانند (۱).



---

۱- ۱) -در تفسیر برهان محدث بحرینی در ضمن تفسیر آیه کریمه «إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ ،ده روایت مفصّل و مختصر از کلینی و شیخ بزرگوار صدوق علیه الرحمه نقل نموده که مفاد و مضمون تمام آنها اینست که مقصود از الینا و علینا آل محمد علیهم السلام هستند. برای نمونه دو حدیث آن را از کلینی یاد آور میشوم،در کافی شریف باسنادش از جابر از حضرت ابی جعفر باقر روایت نموده که فرمود ای جابر هر گاه روز قیامت شود خداوند عزّ و جل اوّلین و آخرین را برای داوری زنده نماید،و امیر المؤمنین علی علیه السلام خوانده شود پس بپوشاند رسول خدا(ص)را حلّه سبزی که ما بین مشرق و مغرب را روشن کند،و مثل آن را بر علی علیه السلام بپوشاند آن گاه آنها بالا روند سپس ما را بخوانند پس حساب مردم را بما واگذار نمایند،پس ما به خدا سوگند اهل بهشت را در بهشت داخل نمائیم و اهل آتش را در آتش اندازیم ... و در حدیث دیگر از سماعه باسنادش نقل نموده که گفت در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نشسته بودم و مردم در دل

(۱)

دنباله پاورقی از صفحهٔ قبل: شب مشغول طواف بودند،پس فرمود:ای سماعه،الینا ایاب هذا الخلق و علینا حسابهم،بسوی ماست بازگشت این مردم و بر ماست حساب ایشان،پس آنچه گناه بین ایشان و خدای تعالی است ما حتما از خدای تعالی خواسته ایم که برای ما آن را صرف نظر نموده و عفو فرمایـد و خداوند اجابت فرمود و آنچه بین ایشان و مردم است ما از ایشان خواهانیم که بما ببخشند،و آنها پذیرفتند و خداوند عزّ و جلّ بایشان عوض آن را مرحمت فرماید.

## سوره فجر

### اشاره

در مکّه نازل شده،سی و سه آیه حجازی و سی آیه کوفی و شامی بیست و نه آیه بصری است.

### اختلاف عدد آیات:

در چهار آیه است،۱-و نعمه ۲- فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ ،هر دوی این آیه حجازی است ۳-بجهنّم حجازی و شامی ۴-فی عبادی کوفی است.

### فضیلت این سوره:

ابیّ بن کعب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمود،کسی که آن را در ده شب اوّل ماه ذی حجّه بخواند خداوند او را بیامرزد و کسی که در سایر روزها بخواند برای او در روز قیامت نوری باشد.

داود بن فرقد از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود،سوره و الفجر را در نماز واجب و مستحبّ خود بخوانید، زیرا آن سوره حضرت حسین بن علی(ع)است،کسی که آن را بخواند در روز قیامت با حضرت حسین(ع)در درجه او از بهشت باشد.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان آن سوره را به این پایان داد که برگشت،و حساب مردم بسوی خدا و با خداست،این سوره را شروع کرد بتأکید این معنی هنگامی که سوگند یاد فرمود که او در مرصاد و کمینگاه است،و فرمود:

## [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلْفَجْرِ (۱) وَ لَيٰالٍ عَشْرٍ (۲) وَ اَلشَّفْعِ وَ اَلْوَتْرِ (۳) وَ اَللَّيْلِ إِذٰا يَسْرِ (۴) هَلْ فِي ذٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ (۵)
أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعٰادٍ (۶) إِرَمَ ذٰاتِ اَلْعِمٰادِ (۷) اَلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهٰا فِي اَلْبِلاٰدِ (۸) وَ ثَمُودَ اَلَّذِينَ جٰابُوا اَلصَّخْرَ بِالْوٰادِ (۹) وَ
فِرْعَوْنَ ذِي اَلْأَوْتٰادِ (۱۰) اَلَّذِينَ طَغَوْا فِي اَلْبِلاٰدِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا اَلْفَسٰادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذٰابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ
لَبِالْمِرْصٰادِ (۱۴) فَأَمَّا اَلْإِنْسٰانُ إِذٰا مَا ابْتَلاٰهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمّٰا إِذٰا مَا ابْتَلاٰهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي
أَهٰانَنِ (۱۶) كَلاّٰ بَلْ لاٰ تُكْرِمُونَ اَلْيَتِيمَ (۱۷) وَ لاٰ تَحٰاضُّونَ عَلىٰ طَعٰامِ اَلْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ اَلتُّرٰاثَ أَكْلاً لَمًّا (۱۹) وَ تُحِبُّونَ
اَلْمٰالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلاّٰ إِذٰا دُكَّتِ اَلْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جٰاءَ رَبُّكَ وَ اَلْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ
يَتَذَكَّرُ اَلْإِنْسٰانُ وَ أَنّٰى لَهُ اَلذِّكْرىٰ (۲۳) يَقُولُ يٰا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيٰاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُعَذِّبُ عَذٰابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لاٰ يُوثِقُ وَثٰاقَهُ أَحَدٌ
(۲۶) يٰا أَيَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) اِرْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي (۲۹) وَ اُدْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

ص: ۵۲

**ترجمه:**

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)سوگند به سپیده صبح(۲)سوگند بده شب ذی حجّه(۳)سوگند بجفت و طاق(۴)سوگند بشب آن گه که بگذرد(۵)قطعا در این سوگندها سوگندی قانع کننده برای خردمند(۶)آیا ندیدی که چه کرد پروردگار تو با قوم عاد(۷)عادی که آنها را ارم مینامند دارای قامتهای بلند بودند (۸)قبیله ای که مانندشان آفریده نشد در شهرها(۹)و با قوم ثمود آنان که بریدند سنگ را به وادی قری(۱۰)و با فرعون که دارای لشکرها(یا میخها)بود(نیز چه کرد)(۱۱)آنان که طغیان کردند در شهرها(۱۲)و بسیار کردند در آن شهرها تباهی را(۱۳)پس بریخت بر ایشان پروردگار تو تازیانه عذاب(نوعی از عذاب)را(۱۴)البته پروردگار تو در کمینگاه است(۱۵)و امّا آدمی هنگامی که بیازمایدش پروردگارش(به نعمت)و گرامی دارد او را(بمال)و نعمت دهد او را(بانواع نعمتها)گوید پروردگار من بزرگداشت مرا(۱۶)و امّا هنگامی که آزمایشش کند(بسختی) و تنگ گیرد بر او روزیش را پس بگوید پروردگار من خوار کرده است مرا (۱۷)نه چنانست بلکه گرامی نمیدارید یتیم را(۱۸)و ترغیب نمیکنید یکدیگر را بر طعام دادن به بینوا(۱۹)و میخورید مال میراث را خوردنی مجموع(جمع میان حلال و حرام میکنید)(۲۰)و دوست میدارید مال را دوست داشتنی فراوان(۲۱)نه چنانست آن گه که شکسته شود زمین شکستنی از پس شکستنی(۲۲)و بیاید(فرمان)پروردگارت و بیایند فرشتگان(بعرصه محشر)صفی از پس صفی(۲۳)و آورده شود در آن روز

جهنّم آن روز یـاد کنـد گناهان را یا پنـد گیرد آدمی و از کجا باشـد او را سود یاد کردن یا پنـد گرفتن(۲۴)آدمی میگوید ای کـاش مـن پیش میفرسـتادم برای زنـدگانی خـود(کردار خـوبی)(۲۵)پس در آن روز عـذاب نکنـدماننـد عـذاب خـدا هیچ کس(کسی را)(۲۶)و بند ننهد مانند بستن خدا هیچ کس(کسی را)(۲۷)خدا به هنگام مرگ بمؤمن گوید ای نفس آرام گرفته (بیاد خدا)(۲۸)برگرد بسوی پروردگـارت در حالی که راضـی و پسـندیده باشـی(۲۹)پس در آی در زمره بنـدگان مـن(۳۰)و داخل شو به بهشت من.

**قرائت:**

اهل کوفه غیر عاصم،الوتر بکسر واو قرائت کرده و دیگران به فتح خوانده اند.

ابو جعفر و ابن عامر،فقدّر بتشدید قرائت کرده اند و باقی از قاریان بتخفیف خوانده اند:

(لاـ یکرمون)همین طور مـا بعـد آن را بـا یاء خوانـده و قاریان دیگر با تاء قرائت کرده انـد،و اهل کوفه و ابو جعفر لا تحاضّون قرائت کرده.

کسایی و یعقوب و سـهل لا یعذّب و لا یؤثق بفتح خوانده و قاریان دیگر لا یعذّب و لا یؤثق بکسـر قرائت کرده اند، اهل مدینه و ابو عمرو و قتیبه از کسایی،و اللیل اذا یسری باثبات یاء در وصل و حذف یاء در وقف قرائت کرده و قاریان دیگر بحذف یاء در وصل و وقف خوانده اند.

قواس و بزی و یعقوب(بالوادی)باثبات یاء در وصل و وقف قرائت کرده،و ورش باثبات یاء در وصل و حـذف آن و در وقف و باقی از قاریان به

حذف یاء در وصل و وقف خوانده اند.

اهل مدینه،اکرمنی و اهاننی باثبات یاء در وصل و حذف آن در وقف قرائت کرده اند،و قواس و بزی و یعقوب باثبات یاء در وصل و وقف خوانده اند.

ابو عمرو باکی ندارد هر طوری قرائت شود با یاء و غیر یاء،و عبّاس از او بحذف یاء بدون تخییر روایت کرده و باقی از قاریان بحذف یاء در دو قرائت در وصل و وقف خوانده اند.

و در قرائت نادره،ابن عبّاس بعاد ارم ذات العماد خوانده و از ضحاك هم همین روایت شده،و روایت شده که ابن عبّاس و عکرمه و ضحاك و ابن سمیفع،فادخلی فی عبدی قرائت کرده اند.

**دلیل:**

ابو علی گوید:حدیث کرد برای ما محمد بن سری که اصمعی میگفت برای هر فردی وتر و طاق است و اهل حجاز آن را فتحه دهند و وتر گویند در فرد و در ذحل وتر کسره دهند،و قیس و تمیم در هر دو معنی(فرد و ذحل)کسره دهند،و در وتریکه بمعنی افراد است میگویند،اوترت و انا اوتر ایتارا،یعنی کارم را تنها کردم،و در وتر بمعنای ذحل گویند وترته اتره و ترا و تره،ابو بکر گوید:وترته فی الذحل البته او را از اهل و مالش جدا ساختیم.

و کسی که یکرمون و ما بعد آن را با یاء خوانده پس برای اینست که ذکر انسان را مقدّم داشته است و مقصود بآن جنس و کثرت است بر لفظ غایب و ممتنع نیست در این چیزهایی که دلالت بر کثرت میکند که یک بار

حمل بر لفظ شود و بار دیگر حمل بر معنی گردد.

و کسی که با تاء قرائت کرده،پس بنا بر معنای،قل لهم ذلک،است و معنای،لا تحضون علی طعام المسکین،تأمرون به و لا تبعثون علیه بآن امر میکنید و انگیزش بر آن ندارید،و لا تحاضون تتفاعلون به است.

و قول خدا، لاَ یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ ،معنایش لا یعذب تعذیبه است،پس عذاب را در جای تعذیب گذارده چنانچه عطاء در جای اعطاء در قول شاعر «و بعد عطائک المائه الرتاعا» پس مصدری که آن عذابست اضافه بمفعول به شده مانند«دعاء الخیر»و مفعول به انسانست که جلوتر ذکر آن شد،در قول خدا، یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْإِنْسانُ .

و الوثاق نیز در جای ایثاق است،و امّا کسی که لا یعذب قرائت کرده پس گفته است که معنایش اینست که در روز قیامت احدی متولّی و متصدّی عذاب خدا نمیشود،و در آن روز امر امر اوست و برای غیر او اصلا کاری نیست،این یک قولی است.

و بعضی هم گفته اند:یعنی احدی در دنیا عذاب نمیشود مثل عذاب خدا در آخرت،و مثل اینکه قائل این قول حمل کرده بر اینکه اگر حمل کند آن را بر ظاهر معنایش این خواهد بود عذاب نمیشود هیچ کس در آخرت مانند عذاب خدا و بدیهی است که عذاب نخواهد شد هیچکس در آخرت مانند عذاب خدا فقط عذاب کننده خدای تعالی است پس از ظاهر عدول باین کرده.

و اگر گفته شود که معنی چنین است،در این روز عذاب نمیکند هیچ کس کسی را عذاب کردنی مانند عذاب کردن کافری که در پیش ذکر آن شد

پس مصـدر بمفعول به اضافه شود چنانچه در قرائت اوّل اضافه شد و فاعل ذکر نشد،چنانچه ذکر نشد در مثل قول خدای تعالی (مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ) معنی در هر دو قرائت یکسان بود،و مراد از احد فرشتگان هستند که متولّی و متصدّی عذاب اهل آتش هستند،و این مانند قول خدا، يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ،روزی که در آتش بر صورتشان شنا میکنند و قول خدا، إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلاٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ و اگر به بینی زمانی که فرشتگان کافرها را میزنند صورتها و پشتهای ایشان را و قول خدا، (لَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) برای ایشانست عمودها و گرزهای آهنین شبهه ای نیست که این قول اولی است،و فاعل این فرشتگانند.

گوید و دلیل قول کسی که یسری با یاء گفته در حال وصل و یا وقف این است که فعل در حال وقف حذف از او نمیشود،چنانچه از اسماء حذف میشود مثل قاض و غاز پس می گویی:هو یقضی و انا اقضی پس یاء ثابت میماند و حذف نمیشود چنانچه از اسم حذف میشود مثل هذا قاض و اثبات یاء در وقف بهتر از حذف نیست،و این برای اینست که البته آن فاصله است،و تمام آنچه در کلام حذف میشود و آنچه در آن اختیار میشود که حذف نشود مانند القاضی بالف و لام هر گاه در قافیه و یا فاصله باشد حذف میشود،و این حروف از نفیس ترین کلام است و قطعا حذف آن نیکو نیست چنانچه سائر حروف ثابت است و حذف نشود.

پس قول در اینکه فاصله ها و قافیه ها در مواضع وقف و موضع و محل تغییر است،پس چون وقف حروف صحیحه بسبب تضعیف و ساکن شدن و روم حرکه تغییر میکند این حروف هم در آن تغییر می کند بجهت

مشابهت زیادی بحذف،آیا نمی بینی که نداء وقتی در موضع حذف قرار می گیرد بسبب ترخیم و حذف حروف صحیحه لازم میدانند حذف را در بیشتر کلام برای حروف تغییر کننده و آن تاء تأنیث است،پس همین طور لازم شده حذف در وقف برای این حروف تغییر کننده پس تغییر آن را حذف قرار داده اند و مراعات نکرده اند آنچه در حروف صحیحه رعایت شده،پس بین آن و بین زائد در حذف بسبب جزم مثل لم یغفر و لم یرم و لم یخش تساوی دانسته اند و جاری کرده اند آن را مجرای زائد در اطلاق در مثل «و بعض القوم یخلق ثمّ لا یغری» (۱)و بعضی مردم قصد میکنند سپس انجام نمیدهند،و ما یمرّ و ما یحلو،و آنچه تلخ و آنچه شیرین است چنان که گفتند «اقوین من حجج و من دهر» (۲)یعنی گذشته از اوّل سالها و از اوّل دهر،و برای همین اختیار شده در حذف فاصله ها و قافیه ها و همین طور است قول خدا، جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ،بهتر در آن حذف است هر گاه فاصله باشد اگر چه بهتر اثبات یاء است اگر فاصله نباشد.

و کسی که در وصل یسوی با یاء خوانده و در وقف بدون یاء پس او قائل باین شده هر گاه وقف بر آن نکند بمنزله غیر آن شده از مواضعی که وقف



---

۱- ۱) -جزئی از بیتی است که تمامش اینست: و لانت تغری ما خلقت و بعض القوم یخلق ثمّ لا یغری یعنی تو هر گاه قصد کردی انجام میدهی ولی بعضی از مردم قصد میکنند ولی نمیکنند.

۲- ۲) -اوّل این بیت اینست لمن الدیار بقنه الجهر اقوین من حجج و من دهر ،یعنی گذشتند از اوّل سالها و از هر روزگارها.

بر آن نمیشود،پس حذف از فاصله نشده وقتی وقف بر آن نشود چنانچه از غیر آن حذف نمیشود،و حذف آن برای خاطر وقف است هر گاه وقف شود.

و کسی که اکرمن و اهانن بدون یاء خوانده در وصل و وقف نکرده پس او مانند آنست که در وصل و وقف یسر خوانده است برای اینکه ما قبل آن در فاصله کسره است.

و کسی که آن دو کلمه را با یاء در وصل خوانده مانند آنست که یسری در وصل باثبات یاء و بحذف یاء در وقف خوانده است.

و روایت سیبویه از ابی عمرو که او ربّی اکرمن و ربّی اهانن بر وقف قرائت کرده است.

و کسی که إرم ذات العماد خوانده پس معنایش را جعلها رمیما گرفته،آن را خاکستر قرار داد،رمت هی و استرمت و ارمها غیرها.

ابن جنّی گوید:و امّا قرائت(بعاد ارم)پس بنا بر اینست که او اراده کرده اهل ارم این شهر پس مضاف را حذف نموده و آن مقصود اوست مانند قول خدای تعالی (بِزِينَةٍ الْكَوٰاكِبِ) .

گوید:و قول خدا،فی عبدی لفظه آن لفظ واحد است ولی معنایش جمع است یعنی عبادی بندگان من و این برای اینست که او قرار داده (عبادی)را مانند واحد(عبدی)یعنی خلافی بین ایشان در بندگی او نیست چنانچه مخالف انسان نیست،پس مانند قول پیغمبر(ص)میگردد که میفرماید

(و هم ید علی من سواهم) و غیر او گوید معنایش فادخلی جسم عبدی،ای روح پاک و ای نفس آرام داخل بدن بنده من شو.

ص :۵۹

**لغات:**

الفجر:پاره شدن عمود صبح است(که مانند دم گرگ در مشرق افق ظاهر میشود)خداوند برای بندگانش شکافته است شکافتنی آن گاه که آن را در افق مشرق ظاهر میکند به پشت کردن شب تاریک و آمدن روز روشن،و آنها دو فجر است:

۱-فجر مستطیل است و آن سفیدیست که از جهت درازی و طول بالا میرود مانند دم گرگ و آن در شرع حکمی ندارد.

۲-آن سپیدی است که کشیده و در افق و فضای آسمان پراکنده میشود و آن اوّل وقتیست که در ماه رمضان خوردن و نوشیدن در آن حرام است برای کسی که میخواهد روزه بگیرد و آن اوّل روز است.

الحجر:عقل و خرد را گویند و اصل آن منع است می گویند حجر القاضی علی فلان ماله،یعنی قاضی منع کرد فلانی را از تصرّف مالش،و عقل منع میکند از کارهای زشت و قبیح و تنفّر میدهد از فعل آن.

العماد:جمع آن اعمد و آن پایه ای است که بر آن بنا گذارده میشود و در قوّه و شرافت استعمال میشود،میگویند فلانی بلند است شرافتش و یا نیرویش،شاعر گوید:

و نحن اذا عماد البیت خرّت

علی الاخفاض نمنع من یلینا

و ما هر گاه پایه خانه بر اثاث و متاع خانه فرو ریزد منع مینمائیم کسی را که در کنار و جوار ما باشد از اینکه باو صدمه ای وارد شود،شاهد این بیت کلمه عماد است که بمعنای زوال قوّه و نیروی مالی است.

ص:۶۰

الجوب:یعنی قطع و بریدن نابغه شاعر جاهلیّت گوید:

اتاک ابو لیلی یجوب به الدجی

دجی اللیل جوّاب الغلاه غشمشم

ابو لیلی آمد نزد تو در حالی که قطع میکرد سیاهی و تاریکی شب را قطع کردن و طی کردن بیابان و صحراء طولانی را و غشمشم طولانی و دراز است،شاهد این بیت کلمه یجوب است که بمعنای قطع میکند است.

السوط:تازیانه معروف است،فراء گوید:سوط اسم است برای عذاب اگر چه نباشد سپس گفته شده بتازیانه و اصل سوط خلط و آمیختن چیزیست بهم،پس سوط یک قسمت عذاب است که گوشت و خون را بهم آمیخته و مخلوط میکند چنانچه تازیانه خون و گوشت را بهم مخلوط میکند شاعر گوید:

أ حارث انا لو تساط دماؤنا

تزایلن حتی لا یمسّ دم دما

ای حارث البته اگر خونهای ما ریخته شود زایل و نابود گردد تا اینکه خونی بخونی بر خورد نکند؟ المرصاد:یعنی کمینگاه و طریق بر وزن مفعال از باب رصده یرصده رصدا آن گه که مراعات کند آنچه از او میشود تا مقابله کند بآنچه مقتضی میشود.

اللم:یعنی جمع و لممت ما علی الخوان،المه لمّا هر گاه تمام را خوردی مثل اینکه میخورد آنچه جمع شده و چیزی را از چیزی تمیز نمی دهد.

الجم:یعنی کثیر بسیار بزرگ و جمه الماء معظم و آب زیاد است و جم الماء فی الحوض آن گه که جمع شود و زیاد گردد،زهیر گوید:

فلمّا وردن الماء زرقا جمامه

وضعن عصىّ الحاضر المتخيّم

و چون زنان مسافر وارد شدند بر آن آب و صفاء و زلالی آن را دیدند عازم شدند که در آنجا اقامت نمایند.

الدک:بمعنی خط بلند است بسبب گشودن و باز کردن میگویند اندک سفام البعیر آن گه که در پشت آن گسترش یافته و پهن شود و شتر را دکاء گویند آن گه که چنین باشد و از آنست دکّان برای استواء و مستوی بودن آن،شاعر گوید:

لیت الجبال تداعت عند مصرعها

دکّا فلم یبق من احجارها حجر

ای کاش کوه ها در موقع افتادن و کشته شدن او از هم پاشیده شده و فرو میریخت و از سنگهای آن سنگی هم باقی نمانده بود،شاهد این بیت (دکّا)است که بمعنای از هم پاشیدن و پهن شدن آمده.

الوثاق:بمعنای بستن است،و اوثقته یعنی شددته او را محکم بستم.

آیه مذکور (فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُعَذِّبُ عَذٰابَهُ أَحَدٌ وَ لاٰ يُوثِقُ وَثٰاقَهُ أَحَدٌ) جواب قسم قول خدا إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصٰادِ ،است و بعضی گفته اند:جواب آن محذوف است تقدیرش اینست هر آینه البته قبض خواهد نمود بر هر ستمکار ظالمی یا هر آینه حق و داد هر مظلوم را از ظالمش خواهد گرفت،آیا ندیدی چه کردیم ما با عاد و فرعون و ثمود هنگامی که ظلم و ستم کردند و جاری کرد ارم را بر عاد عطف بیان یا بنا بر بدلیّت،و جایز نیست که آن صفت باشد چون غیر مشفق است فقط ارم غیر منصرف است برای معرفه بودن و تأنیث آیا نظر نمیکنی بقول خدا، ذٰاتِ الْعِمٰادِ .

و کسی که اضافه کرده و گفته،بعاد ارم در قرائت نادره پس آن در نظر و نزد او بمنزله قول ایشان زید بطّه است برای اینکه آن لقب است که اسم باو اضافه میشود.

و ثمود در محلّ جرّ است یعنی(و بثمود)و آن نیز غیر منصرف است زیرا آن اعجمی و معرفه، عَلیٰ طَعٰامِ الْمِسْکِینِ تقدیرش علی اطعام طعام المسکین است پس مضاف آن حذف شده است،و جایز است که طعام اسم و قائم مقام اطعام باشد مانند قول لبید.

باکرت حاجتها الدجاج بسحره

لا عل منها حین هبّ نیامها

سبقت و پیشی گرفتم خروس را در سحر خیزی برای اینکه بنوشم مرّه بعد مرّه هنگامی که خوابها از خواب بیدار شوند یعنی برای احتیاج و نیاز من بآن بکور،پس آن مفعول له است.

التراث:اصل آن وراث از ورثت و لیکن تاء بدل از واو شده و مانند آنست که تجاه که اصلش و جاه از واجهه،و جواب اذا در قول خدا، إِذٰا دُکَّتِ الْأَرْضُ قول خدا (فَیَوْمَئِذٍ لاٰ یُعَذِّبُ عَذٰابَهُ أَحَدٌ) است،پس و قول خدا صَفًّا صَفًّا مصدر است وضع شده محل حال یعنی در حالی که صف صف بودند.

## تفسیر:

### اشاره

(وَ الْفَجْرِ)

خداوند سبحان سوگند خورده بسپیدی روز، عکرمه و حسن و جبائی گویند:آن شکافتن صبح هر روزی است،ابو صالح از ابن عبّاس هم آن را روایت کرده است.

و بعضی گفته اند:آن فجر ذی حجه است زیرا که خدای تعالی ایّام

آن را بان مقرون و نزدیک داشته و فرمود:

(وَ لَیالٍ عَشْرٍ)

مجاهد و ضحاک گویند:آن ده روز ذی حجّه است.

قتاده گوید:فجر اوّل محرّم است برای اینکه سال در آن روز نو میشود ابی مسلم گوید:فجر روز عید قربانست برای اینکه در آن قربانی واقع میشود و متّصل بده شب میگردد.

ابن عبّاس گوید:اراده فرموده بفجر تمام روز را.

ابن عبّاس و حسن و قتاده و مجاهد و ضحاک و سدّی گویند مراد از لیالی عشر ده روز اوّل ذی حجّه است و مرفوعا هم این مطلب روایت شده است خداوند آن ایّام را شرافت داده برای اینکه مردم در آن برای کارهای خیر شتاب کنند.

ابن عبّاس در روایت دیگری گوید:آن ده روز آخر ماه رمضان است و بعضی گفته اند:آن ده روز موسی بن عمران علیه السلام است برای سی شبی که خدا آن را تمام کرد میقات موسی را(و فرمود، وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَهً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ... ) (وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ) حسن گوید:یعنی سوگند بجفت و طاق از عدد ابو مسلم گوید:آن یاد آوری حساب است برای بزرگی آنچه در آنست از منفعت و نعمت بچیزی که ضبط میشود بسبب آن از مقدارها و حسابها.

**«گفتار بزرگان در معنی شفع و وتر»**

ابن زید و جبائی گویند:شفع و وتر جفت و طاق تمام موجودات است که خدای تعالی آفریده برای اینکه تمام موجودات یا جفتند و یا طاق.

عطیه عوفی و ابی صالح و ابن عبّاس و مجاهد گویند:شفع خلق خدا

است برای اینکه فرمود وَ خَلَقْنٰاکُمْ أَزْوٰاجاً... و وتر خدای تعالی است و آن روایت ابی سعید خدری از پیغمبر(ص)است.

و بعضی گفته اند:شفع و وتر نماز است،و از آنست نماز شفع و نماز وتر(که جزو نوافل شب است و آن روایت ابن حصین است از پیغمبر(ص) (۱)ابن عبّاس و عکرمه و ضحاک گویند:شفع روز قربان(عید اضحی)و وتر روز عرفه است،و روز عرفه بسبب موقف فرد و طاق(روز نهم)است که طاق میباشد.

و بعضی گفته اند:شفع روز ترویه و وتر روز عرفه است،و این قول از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام روایت شده است.

ابن زبیر گوید:که شفع و وتر در قول خدای عزّ و جلّ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلاٰ إِثْمَ عَلَیْهِ ،کسی که در دو روزی شتاب و تعجیل کند گناهی بر او نیست،و کسی که تأخیر نماید نیز بر او گناهی نیست،پس شفع نفر اوّل و و وتر نفر دوّم و اخیر است،و او سوّم است و امّا لیالی العشر پس هشت روز از اوّل ذی حجّه و روز عرفه و روز قربانست.

ابن عبّاس گوید:مقصود از وتر آدم است که بسبب زوجه و همسرش



---

۱- ۱) -نوافل شب یازده رکعت است هشت رکعت که چهار دو رکعتی باشد نافله شب و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر و در این رکعت بعد از سوره حمد آیه الکرسی و سه بار سوره توحید و قل اعوذ برب الفلق،و قل اعوذ برب الناس و پس از آن قنوت و در قنوت بعد از دعاء فرج و هر دعا که خواستی هفتاد مرتبه استغفار و چهل مؤمن را دعا کن و بعد سیصد مرتبه بگو العفو،العفو،و این مترجم عاصی محمد بن علی رازی را هم از آن چهل مؤمن قرار بده،جزاک اللّه خیر الجزاء.

حوّاء شفع و جفت شد.

مقاتل بن حیّان گوید:شفع روزها و شبهاست و وتر آن روزیست که بعد از آن شب نیست و آن روز قیامت است.

و بعضی گفته اند:شفع صفات مخلوقات و آفریده های خدا و تضادّ آنست عزّت و ذلّت وجود،و عدم،قدرت و عجز،علم و جهل،و مرگ.

و وتر صفات خدای تعالی است،زیرا او موجودیست که عدم و نیستی ندارد،توانا و قادریست که عجز ندارد،عالم و دانائیست که نادانی و جهل بر او روا نیست،و حیّ و زنده ای است که مرگ ندارد.

و بعضی گفته اند:مقصود از شفع،علی و فاطمه سلام اللّه علیها است و مراد از وتر محمّد صلّی اللّه علیه و آله است.

و بعضی گفته اند:مراد از شفع صفا و مروه،و مقصود از وتر بیت الحرام است.

(وَ اللَّیْلِ إِذٰا یَسْرِ)

در معنای این آیه اختلاف کرده اند بر دو وجه ۱-اینکه اراده کرد جنس لیالی را چنانچه فرمود، وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ قسم خورد بشب آن گه که سیاهش بگذارد،پس برود تا بسبب روشنایی سپیده صبح منقضی و سپری شود،پس در سیرش بر مقدارهای مرتبه و آمدنش بروشنایی هنگام سپری شدنش اوّل دلیل است بر اینکه فاعل و مدبّر آن ممتاز بعزّت و جلالت و منزّه و متعالی از اشتباه و امثال است و بعضی گفته اند:علّت اینکه سیر را اضافه بشب و لیل کرده برای اینست که لیل و شب سیر میکنند بمسیر خورشید در فلک و انتقال آن از افق بافق دیگر.

قتاده و جبائی گفته اند: إِذٰا یَسْرِ یعنی اذا جاء وقتی که آمد و بسوی

ما اقبال نمود و اراده نموده هر شب را.

۲–وجه دیگر اینکه مقصود از آن لیل یک شب معیّن باشد از میان شبها(شب قدر و یا شب فطر و یا شب عید قربان).

مجاهد و عکرمه و کلبی گویند:مقصود از آن شب لیله مزدلفه و شب مشعر الحرام(شب عید اضحی)است که مردم در آنجا جمع میشوند به طاعت خدای تعالی در آن شب حجّاج سیر میکنند از عرفه بسوی مزدلفه سپس در آنجا نماز صبح را گذارده و بسوی منی صبحگاهان حرکت میکنند.

(هَلْ فِی ذٰلِکَ قَسَمٌ لِذِی حِجْرٍ)

یعنی در آنچه را که از سوگندها یاد شد اقناع کننده ای هست برای صاحب عقل و خرد که تعقّل و اندیشه کنند در باره قسم و آنچه بآن قسم خورده و این تأکید و تعظیم است برای آنچه قسم بآن واقع شده است،و مقصود اینست که کسی که صاحب خرد و عقل باشد میداند که در آنچه خداوند تعالی از این چیزها که بآن قسم خورده است عجائب و دلائلی است بر توحید و یکتایی خدا که واضح میکند از عجائب و شگفتیهای صنع و بدایع حکمت او،سپس بین قسم و جواب آن فاصله جمله معترضه قرار داد،و فرمود:

(أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعٰادٍ إِرَمَ ذٰاتِ الْعِمٰادِ)

آیا ندیدی چه کرد پروردگارت بعاد ارم صاحب تکیه گاه و قوّت و نیرو،و این خطاب به پیغمبر(ص)و تنبیه کفّار است بنا بر آنچه را خدای سبحان بامّت های گذشته نموده هنگامی که کافر بخدا و پیامبران او شدند،و حال آنکه عمرهای ایشان طولانی تر و نیرویشان سخت تر بود،و عاد قوم حضرت هود(ع)

ص :۶۷

بودند.

و در باره ارم بنا بر اقوالی اختلاف کرده اند،۱-اینکه آن اسم برای قبیله ای باشد،ابو عبیده گوید:آنها دو عاد بودند،عاد اوّل آن ارم و آن همانست که خداوند تعالی در باره آنها فرمود (وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الْأُولى) محمد بن اسحاق گوید او جد عاد است و آن عاد بن حوص بن ارم بن سام ابن نوح،و کلبی گوید:او سام بن نوح است که عاد منسوب باوست.

مقاتل و قتاده گویند:ارم قبیله ای از قوم عاد بودند در میان ایشان پادشاهی بود و آنها بسیار زبر دست و قوی بودند و عاد پدر آنها بود.

۲-ابی سعید مقیری و سعید بن مسیب و عکرمه گویند:ارم نام شهری است و گفته شد آن مشتق است،محمد بن کعب قرظی گوید:آن شهر اسکندریّه است.

و بعضی گفته اند آن شهریست که شدّاد بن عاد بنا کرد،پس چون آن را تمام کرد و خواست داخل شود خداوند او را بصیحه ای که از آسمان فرود آمد هلاک نمود.

۳-جبائی گوید:آن نه قبیله است و به شهر است،بلکه آن لقب عاد است و باین لقب معروف بود،و از حسن روایت شده که او بعاد ارم باضافه میخواند.

و بعضی هم گفته اند:که آن اسم عاد دیگر بوده و برای او دو اسم بوده است،و کسی که آن را بلد و شهر گفته،تقدیرش در آیه اینست بعاد صاحب ارم.

ابن عبّاس گوید:قول خدا، ذاتِ الْعِمادِ ،یعنی ایشان در بهار

اهل چادر و ستونهای سیّار بودند،که چون گیاه ها تمام میشود بمنازل خودشان بر میگشتند.(در روایت عطاء و کلبی از قتاده).

ابن عبّاس و مجاهد از قول عرب گفته اند:یعنی صاحب نعمت،و شدت و مردان دراز قامت بوده اند،سپس خداوند سبحان آنها را توصیف کرد،و فرمود:

(الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهٰا فِی الْبِلاٰدِ)

یعنی مانند این قبیله را در درازی قامت و قوّت و بزرگی اجسام نیافریده،در شهرها و ایشان همان مردمی بودند که میگفتند،کیست که از ما نیرومندتر باشد،و روایت شده که مردمی از ایشان سنگ بزرگی بر میداشت و آن را بر قبیله می افکند و آنها را هلاک میکرد.

حسن گوید: ذٰاتِ الْعِمٰادِ یعنی صاحب بناهای بزرگ بلند،ابن زید گوید: ذٰاتِ الْعِمٰادِ در احکام ساختمانی که مانند آن خلق نشده یعنی مثل بناهای آنها در شهرها ساخته نشده بود در محکمی و استحکام

## قصّه إِرَمَ ذٰاتِ الْعِمٰادِ

وهب بن منبه گوید:عبد اللّٰه بن قلابه در پی شتری که از او فرار کرده بود بیرون رفت و در بین آنکه جستجو میکرد در صحراهای عدن که در آن شهر در بیابان واقع شد که بر آن قلعه محکمی بود و در اطراف آن قلعه ها قصرهای بسیاری بود و پرچمها و برجهای بلند،پس چون بآن نزدیک شد گمان کرد که در آن کسی است تا از شترش بپرسد،پس از مرکبش پیاده شد و آن را بست و شمشیرش کشیده داخل در قلعه شد و چون وارد قلعه شد دید دو لنگه در بزرگ دارد که از آن بزرگ تر دری

ندیده بود و دید هر دو لنگه در مرصّع و زینت شده بیاقوت سفید و سرخ است.

پس چون این را دیـد وحشت کرده و یکی از دو در را باز کرد،پس دیـد شـهریست کهماننـد آن را ندیـده است،و دیده آنجا قصرهایی است که بالای هر یک از آنها غرفه ها و بالای آن غرفه ها نیز غرفه های دیگر است که با طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت بنا شـده و دسـتگیره های این غرفه هاماننـد دسـتگیره دروازهٔ شـهر است و این غرفه مقابل و برابر یکدیگر قرار دارد،و مفروش است تمامی آنها بلؤلؤها و بندقه های بسته از مشک و زعفران.

پس چون آن مرد مشاهـده این جواهرات نفیسه را کرد و هیچکس را هم ندید ترس او را گرفت سـپس نگاه بخیابانها و کوچه هـای آن نمود و دیـد در هر کوچه از آنها درختهایی است که تمامی میوه دارد و در پای این درختان نهرهایی جاری است که آب آن از قنات هایی از فضّه و نقره است که آب آن سفیدتر از خورشید و آفتاب است.

پس آن مرد گفت:بخدایی که محمد صلّی اللّه علیه و آله را به حق و درستی مبعوث نمود،خدا در دنیا مثل این را ایجاد نکرده است همانا این همان بهشتی است که خدای تعالی در کتابش تعریف کرده است، پس با خودش بر داشت از آن لؤلؤها و بسته های مشک و زعفران،و نتوانست از زبرجـدها و یاقوتها چیزی را بکنـد و بیرون رفت و بر گشت به یمن و آنچه میدانست اظهار کرد و مردم فهمیدند امر او را پس خبرش به این و آن رسید،تا بگوش معاویه رسیده و او را طلبید و تمام قصّه و قضایا را

برای او گفت.

پس معاویه در پی کعب الاحبار فرستاد و چون آمد گفت ای ابا اسحاق آیا در دنیا شهری از طلا و نقره هست گفت آری،و تو را خبر می دهم بآن و آنکه آن را بنا نمود شدّاد بن عاد بوده و امّا مدینه و شهر آن إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ است که خداوند تعالی آن را در کتابش تعریف کرده و فرموده (الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ) .

معاویه گفت داستان آن را برایم بگو گفت:عاد اوّل عادی که قوم هود بودند نبود،و قوم هود از فرزندان اویند،و برای عاد اوّل دو پسر بود بنام شدّاد و شدید،پس عاد مرد و پسرانش شدید و شدّاد ماندند،و پادشاهی کرده و از روی قهر و غلبه بلاد را گرفتند و متصرّف همه عالم شدند،سپس شدید مرد و شدّاد ماند و به تنهایی سلطنت و پادشاهی کرد و تمام پادشاهان زمین از او تمکین و پیروی نمودند.

پس دلش خواست شهری مانند بهشت بسازد و از روی سرکشی و طغیان بر خدای سبحان،پس دستور داد این شهر ارم ذات العماد را برای او بنا کنند،و فرمان داد برای ساختمان آن صد مهندس و معمار و استاد را که با هر کدام آنها هزار نفر کارگر بود،و نوشت بتمام پادشاهان دنیا که برای او آنچه از جواهر است جمع آوری نموده و ارسال نمایند و آن معمارها با کارگرانشان مدّت طولانی کار کردند در ساختمان آن شهر و چون از آن فارغ شدند بر آن حصار و قلعه ای قرار دادند و اطراف آن حصار هزار قصر بنا کردند.

سپس پادشاه با لشکرش و وزرایش بسوی آن حرکت کرده و چون

ص :۷۱

نزدیک آن رسیدند خداوند عزّ و جل بر او و کسانی که با او بودند صیحه ای از آسمان فرستاد و تمامی را هلاک نمود و هیچکس از ایشان را باقی نگذارد و بزودی در زمان و عصر تو مردی از مسلمانها که سرخ روی کوتاه قدّی که بر ابرویش خالی باشد و بر گردنش نیز خالی برای پیدا کردن شترش در آن صحراها بیرون میرود داخل آن شهر میشود،و آن مرد هم در کنار معاویه نشسته بود،پس کعب باو متوجّه شده و گفت بخدا سوگند اینست آن مرد.

سپس خداوند سبحان فرمود:

(وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ)

یعنی و چه کرد بقوم ثمودی که صخره ها و کوه ها را سوراخ کرده در وادی و بیابانی که فرود میآمدند مقصود(وادی القری)است.

ابن عبّاس گوید کوه ها را سوراخ کرده.

چنانچه خداوند تعالی فرمود،و میتراشیدند از کوه ها منازلی برای سکونت خود.

(وَ فِرْعَوْنَ)

یعنی و چه کرد بفرعون چنان که موسی را بسوی او ارسال نمود.

(ذِی الْأَوْتَادِ)

ابن عبّاس گوید:یعنی صاحب لشکرهایی که محکم میکردند کار او را،و خدا آنها را(اوتاد)نامید زیرا آنها ارتشبدهای لشکر و ارتش او بودند که بوسیله ایشان امر او و تسلّط او قائم و پا بر جا بود مجاهد از ابن مسعود نقل کرده که میگفت،فرعون وقتی میخواست مردی از بنی اسرائیل را شکنجه دهد و عذاب کند او را محکم به چهار

میخ بر زمین کشیده و کوبیده و میگذارد تا میمیرد،گوید:همسرش(آسیه) را بچهار میخ کوبیده و آسیایی بزرگ بر سینه اش گذارد تا مرد،و بیان آن در سوره(ص)گذشت.

(الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلاٰدِ)

مقصود عاد و ثمود و فرعون است که سرکشی کردند یعنی در شهرها بر پیامبران خدا طغیان نمودند و در آنجاها مرتکب به نافرمانی خدا شدند.

(فَأَکْثَرُوا فِیهَا)

یعنی بسیار کردند در روی زمین یا در شهرها.

(الْفَسٰادَ)

کلبی گوید:یعنی کشتار و گناه ها را سپس بیان فرمود خدای سبحان آنچه بایشان در دنیا نمود به اینکه فرمود.

(فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذٰابٍ)

زجاج گوید:پس قرار داد تازیانه ای که ایشان را بسبب آن زد عذاب و شکنجه آنها.

و بعضی گفته اند:یعنی ریخت بر سر ایشان پاره ای از عذاب را مانند عذاب با تازیانه ای که شناخته شده مقصود عذاب و شکنجه با تازیانه است.

قتاده گوید:البته هر چیزی را که خدا بسبب آن عذاب کند آن سوط و تازیانه و شلّاق خدایی است،پس بر عذاب مجاز اسم شلّاق را اطلاق و اجرا نموده،تشبیه فرموده خداوند سبحان عذابی را که بآنها روا داشت و بر آنها القاء فرمود بریختن عذاب پی در پی بر آن تا هلاکش نمود.

(إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصٰادِ)

کلبی و حسن و عکرمه گویند:یعنی البتّه پروردگار تو هر آینه در کمینگاه و کنار راه ستمکارانست پس هیچکس از او فوت نمیشود و مقصود اینست که چیزی از اعمال ایشان از او فوت نشود

زیرا او میشنود و می بیند تمام گفتار و کردار آنها را،چنانچه چیزی فوت نمیشود از کسی که او در کمینگاه است.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود یعنی البتّه پروردگار تو قادر است بر اینکه کیفر کردار اهل گناهان را بدهد.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:مرصاد پلی است بر صراط و راه بهشت است هیچ بنده ای که مظلمه و حق بنده ای بر گردن او باشد نمیتواند از آن عبور و تجاوز کند.

عطاء گوید:یعنی پاداش هر کسی را میدهد و داد مظلوم را از ظالم و ستمکار میستاند.

بیک مرد اعرابی گفتند پروردگار تو کجاست؟گفت در کمینگاه است و مقصود او مکان نیست،از علی علیه السلام پرسیدند،پیش از آنکه آسمانها و زمین را خلق کند پروردگار ما کجا بود؟فرمود این سؤال از مکانست و خدا بود و مکانی نبود.

و از ابن عبّاس روایت شده در این آیه،گوید بر پل جهنّم هفت پاسگاه و بازداشتگاه است که بنده را نگه داشته و از او باز پرسی میشود در توقفگاه اوّل از توحید شهادت ان لا اله الاّ اللّه میپرسند اگر درست جواب داده به پاسگاه دوّم عبور میکند،و در آنجا از نماز میپرسند اگر آن را تمام و کمال آورده باشد به توقفگاه سوّم می آید،و در آنجا از زکات او میپرسند پس اگر تماما پرداخته باشد بچهارم میرسد و از روزه سؤال میشود اگر آن را کاملا گرفته باشد به پنجم عبور میکند،و در آنجا از حج پرسیده میشود ..؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

آنجا از عمره می پرسند اگر عمره را تمام آورده باشد اجازه مرور به هفتم می دهند،و در آنجا از مظالم بندگان و حق الناس سؤال میشود،پس اگر از آن سالم بیرون رفت که به بهشت میرسد،و گرنه گفته میشود بفرشتگان نگاه کنید،پس اگر برای او عمل مستحبّی باشد اعمال او را بسبب آن تکمیل می کنند،پس چون فارغ شد او را بسوی بهشت هدایت میکنند،سپس خداوند تقسیم کرد احوال بشر را و فرمود:

(فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا ما ابْتَلاهُ رَبُّهُ)

یعنی و امّا انسانی هر گاه امتحان شود به نعمتهای الهی آزمایش گردد.

(فَأَکْرَمَهُ)

پس او را بسبب مال اکرام نماید.

(وَ نَعَّمَهُ)

و او را نعمت دهد بآنچه بر او از انواع نعمتها توسعه داده است.

(فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ)

پس خشنود شود بسبب این و خوشحال گردد و بگوید پروردگار من برای بزرگواری من و مقام من در نزدش این نعمتها را عطاء نمود.یعنی تصور کند و پندارد که او بر پروردگارش بزرگوار است از جهتی که دنیا را متوجّه او نموده است.

(وَ أَمّا إِذا ما ابْتَلاهُ)

و اما هر گاه او را بفقر و تهی دستی آزمایش نمود.

(فَقَدَرَ)

یعنی روزی او را کم کرد و او را در تنگنای زندگی قرار داد و تنگ و سخت نمود.

(عَلَیْهِ رِزْقَهُ)

بر او روزی او را و قرار داد آن را بر اندازه آنچه به او رسد.

(فَيَقُولُ رَبِّى أَهَانَنِ)

پس میگوید پروردگار من مرا توهین نمود یعنی می پندارد که این یک اهانتی است از خدا و میگوید پروردگار من مرا ذلیل نمود بواسطه فقر و تهی دستی،سپس گوید:

(كَلّاَ)

نه چنانست که او گمان کرده و پنداشته زیرا من کسی را غنی و توانگر نمیکنم برای بزرگواری او و او را فقیر نمیکنم برای موهون بودن آن نزد من،و لکن من وسیع میکنم بر هر کس که خواهم و تنگ میگیرم بر هر کس که خواهم باندازه آنچه حکمتم ایجاب کند و مصلحت اقتضا نماید به جهت مبتلا کردن بشکر و صبر،و فقط گرامی بودن حقیقت بسبب طاعت و بندگی و موهون بودن بسبب معصیت و گناه است.

سپس خداوند سبحان بیان نمود آنچه را که بسبب آن مستحق اهانت و خواری میشود،و فرمود بلکه اهانت نمودم کسی را که اهانت کردم بعلّت اینکه ایشان معصیت مرا نمودند،و فرمود:

(بَلْ لاَ تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ)

بلکه یتیم را گرامی نمیدارید و او آنست که پدر ندارد،یعنی از آنچه خدا بشما داده بایشان نمیدهید تا آنها را از ذلّت سؤال و گدایی بی نیاز کنید،زیرا آنها کفیلی ندارند که قیام به کارها و نیازمندیها آنها کند،و حال آنکه پیغمبر(ص)فرمود من و کفیل یتیم مانند این(دو انگشت شهادت و میانه)با هم در بهشت هستیم.

مقاتل گوید:قدامه بن مظعون در خانه امیه بن خلف یتیم بود و دفع میکرد حق او را از او یعنی او را محروم مینمود،پس بنا بر این احتمال دو معنی دارد:

۱-اینکه شما باو احسان نمیکنید،۲-شما حق او را از میراث

نمیدهید،بنا بر اینکه عادت کفّار بر این جاری شده بود که یتیم را محروم میکردند از میراث و ما ترک پدرشان.

(وَ لاٰ تَحَاضُّونَ عَلىٰ طَعٰامِ الْمِسْكِينِ)

یعنی تشویق نمیکنید بر اطعام کردن بآنها و امر نمیکنید،بتصدّق دادن بر آنها و کسی که(لا تحاضون) قرائت کرده قصد کرده این را که بعضی از شما دیگری را بر این عمل ترغیب نمیکند،و معنایش اینست که اهانت کاریست که شما از ترک اکرام یتیم و منع صدقه از فقیر نمودید،نه آنچه پنداشته اید.

و بعضی گفته اند:مقصود اینست که شما مال خود را بآنها باین عنوان دهید پس هر گاه نکردید موجب اهانت شما بایشان میشود.

(وَ تَأْكُلُونَ التُّرٰاثَ)

یعنی میراث را،ابی مسلم گوید:یعنی اموال یتیمان را گوید قصد نکرده میراث حلال را زیرا ملامت و سرزنشی برای خورنده آن نیست.

حسن گوید:سهم خود را میخورد و حق یتیم را هم میدهد و اینچنین بود که مردم جاهلیّت و صدر اسلام زنان و کودکان را ارث نمیدادند،و اموال ایشان را میخوردند.

و بعضی گفته اند:میراث را در آنچه میخواستند و اشتها و میل نفسشان بود میخوردند و فکر و اندیشه در بیرون کردن حقوق واجبه آن نمیکردند.

(أَكْلاً لَمًّا)

سخت بودند در خوردن تمام آن،حسن گوید: (أَكْلاً لَمًّا) اینست که بخورد سهم خود و سهم و حق دیگری را.

ابن زید گوید:اینست که آنچه بدستش میرسد بخورد و فکر نکند اینکه میخورد آیا پلید است و یا پاک حلال است یا حرام.

ص :۷۷

(وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا)

دوست دارید مال را دوست داشتنی.

ابن عبّاس و مجاهد گویند یعنی:بسیار سخت دوست دارید،و مقصودش اینست که شما دوست دارید جمع کردن مال را و بآن هم ولع و حرص دارید و در کار خیر آن را انفاق نمیکنید.

و بعضی گفته اند:از زیادی حرصشان دوست داشتند مال زیاد را پس از راه حرام جمع کرده و در راه نامشروع و حرام هم خرج میکردند و اندیشه ی در عاقبت و پایان کار نمیکردند سپس خداوند سبحان فرمود (کَلّا) یعنی شایسته نیست که کار چنین باشد.

مقاتل گوید:آنچه در باره یتیم و مسکین مأمور بودند نمیکردند.

و بعضی گفته اند:(کلاّ)زجر است،تقدیرش اینست که اینطور نکنید،سپس آنها را ترسانیده و فرمود:

(إِذا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَکًّا دَکًّا)

یعنی آن گاه که هر چیزی در پشت زمین از کوه و ساختمان و درختان شکست تا اینکه زلزله شد و چیزی بر زمین باقی نماند و پی در پی این کار را نمود.

ابن عبّاس گوید: دُکَّتِ الْأَرْضُ یعنی روز قیامت زمین کشیده میشود کشیدن پوست دبّاغی شده.

ابن قتیبه گوید:کوه های زمین کوبیده میشود تا همه صاف و مساوی میگردد،و مقصود اینست که زمین مساوی و صاف میشود و تمام خانه ها و قصرها و عمارتهای آسمان خراش و ساختمانهای دویست طبقه و برجها و مناره ها خراب و نابود میشود تا زمین مانند صحراء صاف و مسطّح میگردد که هیچ پستی و بلندی در آن مشاهده نمیشود.

ص :۷۸

(وَ جٰاءَ رَبُّکَ)

حسن و جبائی گویند یعنی امر پروردگار تو و حکم و محاسبه او از بندگان آمد.

ابی مسلم گوید:آمد امر چنانی او که دیگر امری و حکمی با او نیست بخلاف حال دنیا.

و بعضی گفته اند:جلال و عظمت آیات او آمد،پس آمدن عظمت و جلال ربوبی را بجهت بزرگداشت آمدن امر او قرار داد.

و بعضی از محققین گفته اند:یعنی آمد ظهور پروردگارت به جهت ضرورت معرفت باو،بعلّت اینکه ظهور معرفت بچیزی است که قائم مقام ظهور و رؤیت آن چیز شود و چون معارف بخدا در این روز ضروری و بدیهی خواهد بود این معرفت مانند ظهور و تجلّی او خواهد بود برای خلقش پس گفته شد جٰاءَ رَبُّکَ ،یعنی شبهه بر طرف و شک برداشته شد چنانچه برداشته میشود موقع آمدن چیزی که در او شک میشود،و خداوند بالاتر و منزّه است از آمد و رفت برای قیام براهینی که غالب و دلیلهایی که ظاهر و آشکار است که خدای سبحان جسم نیست(نه مرکّب بود و جسم نه مرئی نه محل) (وَ الْمَلَکُ) یعنی فرشتگان می آیند.

(صَفًّا صَفًّا)

عطاء گوید:اراده کرده اند صفوف فرشتگان را و اهل هر آسمانی صفی جداگانه هستند.

ضحاک گوید:آن گه که زلزله روز قیامت شود،اهل هر آسمانی صفی محیط بزمین خواهند بود و بکسانی که در زمین هستند،پس صفوف ملائکه هفت صف خواهد بود،پس این است قول خدا صَفًّا صَفًّا و بعضی گفته اند:یعنی صف بسته شده مانند صفوف مردم در نماز

ص :٧٩

صف اوّل میآید،پس صف دوّم و بعد از آن صف سوّم آن گاه بهمین ترتیب برای اینکه این شبیه تر است بحال استواء از تشویش و پراکندگی پس تعدیل مساوی بودن و تقویم بهتر خواهد بود.

(وَ جِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ)

یعنی در این روز جهنّم را حاضر میکنند.

تا اینکه مستحقین عذاب را عقاب کنند در آن و اهل موقف محشر ببینند هول و منظره بزرگ آن را،و در روایت مرفوع از ابی سعید خدری روایت شده که چون این آیه نازل شد رنگ صورت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تغییر کرد و از چهره منیرش شناخته شد تا اینکه بر اصحاب پیامبر(ص)سخت شد از آنچه از حال آن حضرت دیدند و بعضی رفتند خدمت علی(ع)و گفتند یا علی امر تازه ای پیش آمده که ما اثر آن را در چهره پیغمبر(ص) دیدیم،پس علی علیه السلام آمد و از پشت سر پیغمبر را در آغوش گرفت و میان دو کتف حضرت را بوسید،سپس گفت ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما امروز چه حادثه ای شده است؟ فرمود:جبرئیل آمد و برای من قرائت کرد (وَ جِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) گوید عرض کردم چگونه آن را آورند،فرمود،می آورند آن را هفتاد هزار فرشته که آن را میکشند با هفتاد هزار زمام و زنجیر،پس تکانی میخورد تکان خوردنی که اگر آن را رها کنند تمام اهل محشر را خواهد سوزانید،سپس من اعتراض بجهنّم میکنم پس میگوید:مرا با تو ای محمد چکار خداوند بتحقیق حرام کرده گوشت تو را بر من،پس هیچ نفسی نمیماند مگر اینکه میگوید نفسی نفسی و محمد صلّی اللّه علیه و آله میگوید ربّ امّتی امّتی سپس خداوند سبحان فرمود:

(یَوْمَئِذٍ)

یعنی روزی که جهنّم را می آورند.

(یَتَذَکَّرُ الْإِنْسٰانُ)

یعنی پند گرفته و کافر توبه میکند.

(وَ أَنّٰی لَهُ الذِّکْریٰ)

زجاج گوید:یعنی و از کجا برای او توبه باشد و بعضی گفته اند:یعنی انسانی بخاطر میآورد آنچه را که تقصیر و تفریط کرده است زیرا یقینا میداند آنچه را که باو وعده داده شده پس چگونه تذکّر او را نفع دهد،برای او اثبات تذکّر نموده سپس آن را از او نفی نمود،بمعنای اینکه او بسبب آن منتفع نشود پس مثل اینکه نبوده است و شایسته بود در وقتی متذکّر شود که برایش مفید باشد،پس خداوند سبحان حکایت کرد آنچه را که کافر و گنهکار جنایتکار بر نفس خود میگوید و آرزوی آن را بقول خودش میکند،و فرمود:

(یَقُولُ یٰا لَیْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَیٰاتِی)

یعنی آرزو می کند که ای کاش طاعات و حسنات را برای زندگی بعد از مرگش و یا آرزو میکند عملی را که به جهت زندگی ابدی بجا آورده بود،بقولش (یٰا لَیْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَیٰاتِی) ای کاش مقدّم میدانستم برای زندگی ابدیم عمل صالح و شایسته ای برای آخرت چنانی ام که موتی در آن نیست،سپس خداوند سبحان فرمود:

(فَیَوْمَئِذٍ لاٰ یُعَذِّبُ عَذٰابَهُ أَحَدٌ)

یعنی پس در این روز عذاب نمی کند عذاب خدا را هیچکس از خلق خدا.

(وَ لاٰ یُوثِقُ وَثٰاقَهُ أَحَدٌ)

و نمیبندد بستن او را یعنی بستن خدا را احدی از خلق خدا و مقصود اینست که در دنیا احدی عذاب نمیکند مانند عذاب خدا کافرین را در این روز و زندانی نمیکند هیچکس در دنیا مثل وثاق و زندان خدا کافرها را در روز قیامت.

ص :۸۱

و امّا قرائت بفتح عین در یعذب و یوثق روایتی از ابی قلابه وارد شده است گوید:برای من خواند کسی که پیغمبر(ص)برای او قرائت کرده بود، (فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُعَذِّبُ عَذٰابَهُ أَحَدٌ وَ لاٰ يُوثِقُ وَثٰاقَهُ أَحَدٌ) و مقصودش اینست که عذاب نمیشود احدی عذاب شدن این کافر را.

اگر بگوئیم که آن کافر عینی و مسلم است یا عذاب کردن این صنف از کفّار است و ایشان کسانی هستند که یاد شده اند در آیه کریمه (لاٰ تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ)... و این اگر چه اطلاق دارد پس بهتر اینست که مراد و مقصود تقیه باشد،بجهت اینکه ما میدانیم که ابلیس عذابش سخت تر و زندانش دشوارتر است از آن کافران.

و بعضی گفته اند:یعنی کسی جز او بگناهان او مؤاخذه نمیشود و تقدیرش اینست که هیچکس معذّب بعذاب او نخواهد شد برای اینکه فقط او مستحق بعذاب اوست و خداوند احدی را مؤاخذه بجرم و گناه دیگری نمیکند.

(يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ)

ای آن چنان نفسی که اطمینان شده ای حسن و مجاهد گویند:بسبب ایمان آن چنان ایمانی که دارای یقین و تصدیق بثواب و بعث و اطمینان حقیقت ایمانست.

ابن زید گوید:مطمئنّه ایمن شده به بشارت به بهشت در موقع مردن و در روز قیامت.

کلبی و ابی روق گویند:مطمئنّه آنست که صورتش سفید و کتاب،و پرونده عملش بدست راستش داده شود،پس در این موقع است که خاطر جمع شود.

ص :۸۲

(ارْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ)

بسوی پروردگارت برگرد،ابی صالح گوید:

در موقع مرگ باو گفته میشود برگرد بسوی پروردگارت.

عکرمه و ضحاك گويند:در موقع بعث و انگيزش باو گفته ميشود حسن گويد:يعنى برگرد بثواب پروردگارت و آنچه از نعمتها كه براى تو آماده ساخته است.

و بعضى گفته اند:برگرد بجايى كه در آن امر و نهى اختصاص بخداى سبحان دارد،نه بخلق او.

ابن عبّاس گويد:مقصود اينست كه برگرد بصاحبت و بدنت،پس خطاب بروح ميشود كه به كالبد و پيكره خود برگرد.

(رٰاضِيَةً)

در حالى كه خشنود و مسرور بثواب خدا باشى.

(مَرْضِيَّةً)

و پسنديده باشد اعمالى را كه بجا آورده اى.

و بعضى گفته اند راضى و خشنود از خدا باشد بسبب آنچه براى او آماده ساخته است پسنديده باشد و پروردگارش از او راضى باشد بسبب آنچه از طاعت خدا كه بجا آورده است.

و بعضى گفته اند در دنيا راضى بقضاء و اراده خدا باشد تا خدا هم از او راضى باشد و از افعال و عقايد او خشنود باشد.

(فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي)

پس داخل شو در گروه بندگان شايسته من كه انتخاب شده اند آنهايى كه از آنها راضى هستم،و اين نسبت تشريف و تعظيم است.

(وَ ادْخُلِي جَنَّتِي)

و داخل شو بهشت چنانى كه شما را بآن وعده دادم و نعمتهاى آن را براى شما در آن مهيّا كردم.

**ترتیب و نظم:**

جهت پیوست و اتصال قول خدا (فَأَمَّا الْإِنْسانُ...) بما قبلش در آن دو قول است، (۱)اینکه آن متّصل شود بقول خدا (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ ...) یعنی او در کمینگاه است برای اعمال آنها،بر او چیزی از مصالح ایشان مخفی نیست،پس اگر کسی را اکرام کرد از ایشان بنوعی و قسمی از نعمتهایی که آن صحت و سلامتی و مال و فرزندان است به جهت امتحان و آزمایش پندارد که این واجب بوده است،و هر گاه روزی او را تنگ گرفت پندارد که این اهانت بر او بوده و حال آنکه خداوند سبحان تمام این کارها را میکند برای مصالح(۲) (۲)اینکه مقصود از اینکه او در کمینگاه است برای ایشان که متعبّد سازد ایشان را بآنچه را که آن اصلح است برای ایشان و آنها پندارند که خداوند بندگانش را از اوّل اکرام و یا اهانت میکند و حال آنکه چنین نیست بلکه اکرام و اهانت نتیجه استحقاق است و بندگان تحت استحقاق قرار نمی گیرند مگر بعد از تکلیف و امّا قول خدا (بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ) ، پس وجه اتّصال و پیوست آن بما قبلش اینست که خداوند رد کرد بر ایشان گمانشان را که خدا از جهت اهانت و خوار ساختن روزی آنها را تنگ گرفته است،پس خداوند سبحان بیان نمود که اهانت برای آنست که یاد نمود نه برای آنچه گفتند (۲)

ص: ۸۴

---

۱- (۱،۲)) حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از حضرت جعفر بن محمد(ع)روایت نموده در باره این آیه (يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...) تا آخر سوره،فرمود در باره علی(ع)نازل شده است.

۲-

## سوره بلد

### اشاره

در مکّه نازل شده و باجماع مفسّرین بیست آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود،کسی که آن را قرائت کند خدا او را امان از خشم خویش در روز قیامت عطا فرماید:

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود هر کس سوره بلد را در نماز واجبش بخواند در دنیا معروف شود که از صالحین است و در آخرت معروف گردد که برای او در نزد خدا مکان و مرتبه است و از رفیقان پیامبران و شهیدان و صالحین خواهد بود.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره بسوره قبل:

چون خداوند سبحان سورهٔ فجر را بیاد نفس مطمئنّه پایان داد در این سوره بیان کرد جهت اطمینان را و اینکه باید نظر در راه معرفت خدا باشد و این را بقسم و سوگند تأکید کرده و فرمود:

ص: ۸۵

**[سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]**

**اشاره**

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . لاٰ أُقْسِمُ بِهٰذَا اَلْبَلَدِ (۱) وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا اَلْبَلَدِ (۲) وَ وٰالِدٍ وَ مٰا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ فِی کَبَدٍ (۴) أَ یَحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ (۵) یَقُولُ أَهْلَکْتُ مٰالاً لُبَداً (۶) أَ یَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ (۸) وَ لِسٰاناً وَ شَفَتَیْنِ (۹) وَ هَدَیْنٰاهُ اَلنَّجْدَیْنِ (۱۰) فَلاَ اِقْتَحَمَ اَلْعَقَبَةَ (۱۱) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا اَلْعَقَبَةُ (۱۲) فَکُّ رَقَبَةٍ (۱۳) أَوْ إِطْعٰامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ (۱۴) یَتِیماً ذٰا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْکِیناً ذٰا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ کٰانَ مِنَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلْمَیْمَنَةِ (۱۸) وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِآیٰاتِنٰا هُمْ أَصْحٰابُ اَلْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَیْهِمْ نٰارٌ مُؤْصَدَةٌ (۲۰)

**ترجمه:**

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)سوگند یاد میکنم باین شهر(مکّه) (۲)و حال آنکه تو فرود آمده ای بدین شهر(۳)و سوگند یاد میکنم به پدر (آدم ابو البشر)و آنچه زاده است(۴)هر آینه آفریدیم انسانی را در

ص:۸۶

سختی و رنج(۵)آیا پندارد آدمی که توانایی ندارد بر(عقاب)او هیچ کس(۶)آدمی میگوید ضایع کردم(در عداوت پیغمبر)مال فراوان را(۷) آیا آدمی پندارد که(هنگام گناه)او را کسی ندیده است(۸)آیا قرار نداده ایم برای او دو چشم(که بدان ببیند)(۹)و زبانی و دو لب(که بکار آید)(۱۰)و راهنماییش کردیم بدو راه خیر و شر(۱۱)پس آدمی نگذشت از عقبه(در مخالفت با نفس رنج نکشید)(۱۲)و چه چیز تو را دانا کرد که عقبه چیست(آن عقبه)(۱۳)رهانیدن بنده ایست(از بردگی) (۱۴)یا خورانیدن طعام در روز واماندگی(۱۵)یتیمی را که دارای خویشی باشد(۱۶)یا بینوای خاک نشینی(۱۷)و باشد آن کس از آنان که ایمان آورده اند و سفارش کردند یکدیگر را بشکیبایی و سفارش نمودند یکدیگر را بمهربانی(۱۸)آن گروه اصحاب دست راستند(۱۹)و نگرویدند بآیات(و معجزات)ما ایشان اصحاب دست چند(۲۰)بر ایشان در دوزخ آتشی سرپوش نهاده شده است.

**قرائت:**

ابو جعفر لبّدا،بتشدید قرائت کرده و دیگران بتخفیف قرائت کرده اند،ابن کثیر و ابو عمرو و کسایی،فکّ رقبه او اطعم،خوانده اند و قاریان دیگر فک رقبه،برفع و اضافه قرائت کرده و،او اطعام را بتنوین خوانده اند.

و ابو عمرو و اهل کوفه غیر عاصم مؤصده را با همزه قرائت کرده و باقی قاریان بدون همزه خوانده اند،و یعقوب اختلاف کرده از آن و در قرائت نادره حسن،فی یوم ذا مسغبه خوانده است.

ص: ۸۷

**دليل:**

لبـد،ممكن است مفرد بر وزن زمّل و جبّا باشد و ممكن است جمع لا بد باشد،و امّا قول خدا فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعٰامٌ ،ابو على گويد مقصود در آن و ما ادريك ما اقتحام العقبه فك رقبه او اطعام،يعنى اقتحام آن يكى از اين دو تا است يا اين قسم از كارى است تقرّب و نزديكى بحق ميآورد پس اگر اين تقدير را نكردى و كلام را بر ظاهر خودش گذاردى معنايش چنين ميشود.

العقبه فـك رقبه و حـال آنكه عقبه فـك نيست بعلّت اينكه آن عين است و فـك رقبه حـدث است و خـبر سـزاوار است كه در معنى مبتداء باشد و مانند آنست قول خدا، وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا الْحُطَمَةُ نٰارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ ،يعنى حطمه نار اللّه است،و مثل آنست، وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا هِيَهْ نٰارٌ حٰامِيَةٌ و همين طور قول خـدا، وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا الْقٰارِعَةُ ،يوم يكون كـالفراش المبثوث،و معناى القارعه يوم يكون الناس،زيرا القارعه مصدر است پس اسم زمان خبر از آنست،پس اين جمله ها از ابتداء و خبر تفسـير اين چيزهايى اسـت كه ذكرش مقدّم شد از اقتحام عقبه و حطمه و قارعه،چنانچه قول خداى تعالى، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ تفسـير وعده خداست،و قول او فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ معنـايش،فلم يقتحم است و وقتى لاـ بمعنـاى لم باشـد لاـزم نميآيـد تكرار آن چنـانچه با لم تكرار لازم نميآيد،پس اگر در جايى مثل، فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰى تكرار شد،پس آن مانند تكرار لم در قول خدا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا است.

و قول خدا ثُمَّ كٰانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا ،يعنى ميباشد مقتحم عقبه و

آزاد کننـده بنـده از کسانی که ایمان آورده اند،پس البته اگر او از مؤمنان نبود سودی و نفعی قرب و نزدیکی او بایشان ندهد، و جایز است توصیف کردن روز را بقول خدا،ذی مسغبه چنانچه جایز است که گفته شود لیله نائم و نهاره صائم،شبش خواب و روزش را روزه دار است و مانند آن و کسی که افکّ رقبه یا اطعم قرائت کرده پس جایز است که آنچه ذکر شده از فعل تفسیر اقتحام عقبه باشد،پس اگر گفتی این قسم تفسیر به فعل نشد،بلکه تفسیر بمبتدا و خبر شده مانند قول خدا، نارُ اللّهِ الْمُوقَدَهُ و قول خدا، نارٌ حامِیَهٌ ،پس آیا قرائت دیگری رجحان ندارد.

گفته شده که ممکن است که کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَهِ تفسیر قول خدا، وَ ما أَدْراکَ مَا الْقارِعَهُ بنا بر معنی باشد،و مسلّما آمده که مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ ،تفسیر کرده مثل را بقول خودش خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ،و پنداشته اند که ابا عمرو احتجاج کرده بقول خدا، ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا برای قرائت فَکُّ رَقَبَهٍ مثل اینکه چون آن فعل بوده واجب شده که معطوف علیه مانند آن فعل باشد،و گاهی ممکن است که این مانند قطع و جدای از اوّل و استیناف باشد مثل اینکه اعلام کند که فکاک رقبه از برده باین است که از کسانی باشد که ایمان آورده اند،بعلّت او بسبب ایمان احراز ثواب بنده آزاد کردن میکند پس هر گاه ایمان را منضمّ بفعل قربی که ذکرش گذشت نکند نفعی آن بنده آزاد کردن ندارد.

و تقدیرش اینست سپس بودن او از کسانی که ایمان آوردند،پس این آمده آمدن قول خدا، کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ وَ شَهِدُوا .

چگونه خدا هدایت نماید مردمی را که کفر ورزیدند بعد از ایمانشان و

گواهی دادند،اراده کرده پس اگر گواهی دادن را و اوصدت الباب و آصدته دو لغت هستند،پس کسی که مؤصده همزه نداده احتمال داده دو امر را ۱-اینکه بر لغت کسی باشد که اوصدت گفته.

۲-اینکه از آصدت باشد پس همزه را تخفیف داده و قلب بواو کرده چنانچه در جونه و تؤوی،و کسی که همزه داده مؤصده،پس او از آصدت گرفته،و ابو عمرو همزه ساکنه را ترک و تبدیل بواو کرده هر گاه منضم بما قبلش شود مثل یؤمنون و مؤمنین و تبدیل بالف نموده هر گاه ما قبلش مفتوح تبدیل بیاء،هر گاه ما قبلش مکسور باشد و در مثل قول خدا مؤصده تبدیل نمیشود بلکه با همزه است زیرا مؤصده با همزه لغت کسی است که گوید آصدت الباب،و الباب مؤصده،و ابو عمر و بنا بر این لغت است پس همزه را ترک شود هر گاه نیاز شد که لغت را ترک شود و از آن منتقل به لغت دیگر شود،و همین طور ترک نشود همزه در قول خدا (تُؤْوِی إِلَیْکَ) برای اینکه اگر آن همزه را تبدیل بواو شود و حال آنکه بعد از آن واو است اجتماع دو واو شود و اجتماع آن دو واو از همزه ثقیل تر است و همین طور هر گاه فعل مجزوم باشد و لام الفعل آن همزه بحال خودش باقی خواهد بود و البته تبدیل نمیشود مثل قول خدا، إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ زیرا اگر آن را تبدیل بواو کنند لازم میشود که بسبب جزم حذف شود چنانچه در یغزو می گویی،لم یغز همچنین (إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ) تبدیل به الف نشود نیز باین معنی و همین طور قول خدا، أَثٰاثاً وَ رِءْیاً ،قلب و تبدیل بیاء نشود برای اینکه اشتباه برّی از روی من الماء میشود،پس این چهار حال و مورد ترک نمیشود همزه در آن هر گاه احتیاج شد بترک لغتی

ص :۹۰

و انتقال بلغت دیگر شود،و هر گاه همزه در موضع و محل جزم قرار گرفت و هر گاه معنی در کلمه ای اشتباه بکلمه دیگر شود،و هر گاه ترک همزه مؤدّی و منجر باجماع دو واو گردد،پس این مطلب را بفهم و کسی که ذا مسغبه قرائت کرده آن را مفعول اطعام قرار داده،و یتیما بدل از آن است و ممکن است که یتیم صفت ذا مسغبه باشد مثل قول تو که می گویی رأیت کریما عاقلا و ممکن است که صفت بعد از صفت که کریم است باشد.

**لغات:**

الحل:الحال و آن ساکن است،و الحلّ بمعنای حلال است و رجل حلّ و حلال یعنی محلّ مقیم و ساکن.

الکبد:در لغت شدّت و سختی امر است و از آنست تکبد اللین هر گاه غلیظ و سخت شود و از آنست کبد برای اینکه آن خون غلیظ است که بسته میشود و تکبد الدم هر گاه مانند کبد گردد.

لبید شاعر گوید:

عین هلاّ بکیت اربداذ

قمنا و قام الخصوم فی کبد

لبید برای برادرش که در جاهلیّت مرده مرثیه میخواند و میگوید ای چشم آیا برای اربد گریه نمیکنی زمانی که ما قیام کردیم و دشمنهای ما هم در سختی قیام کردند،شاهد این بیت کبد است که بمعنای سختی و شدّت است.

و اللبد:بسیار از تلبد الشیء هر گاه بعضی از آن بر بعضی دیگر ترکیب شود و از آنست لبد میگویند ما له سبد و لا لبد،ندارد چیزی نه کم و نه زیاد.

ص:۹۱

اصل النجد:علوّ و بلندی است و نجد را نجد نامیده اند برای بلندی آن از گودی تهامه و هر بلندی از زمین نجد است و جمع آن نجود است امرؤ القیس غداه غدوا فسالک بطن نخله و آخر منهم جازع نجد کبکب صبحگاهان دویدند و سیر کننده بودند بطن نخله و دیگری از ایشان یک قطعه ای از ارتفاعات نجد و کبکب را پیمود،شاهد این بیت کلمه نجد کبکب است که ارتفاعات زمین را گویند،و اراده کرده راهی در ارتفاع و بلندی را و کبکب کوه است و در مثل آمد(النجد من رای حضنا)هر کس کوه حضن را ببیند داخل نجد شده است،و رجل نجد بین النجده یعنی مردی که زرنگ و نیرومند است در کوهنوردی و بالا رفتن بر قلّه آن،و استنجدت فلانا فانجدنی یعنی از فلانی کمک خواستم بر رفتن بالای قلّه پس مرا یاری کرد،و تشبیه کرد راه خیر و شرّ را بدو طریق بلند برای ظهور آنچه در آن دو است.

الاقحام:دخول بر چیزی است بشدّت،گفته میشود اقتحم و تقحم و اقحمه و قحمه غیره بسختی و شدّت وارد شده.

العقبه:راهیست که برای بالا رفتن از کوه از آن بسختی بالا میروند (و در فارسی بآن گردنه چون گردنه اسد آباد همدان و...)میگویند و صعود آن بسبب تنگی راه و خطر سقوط خواهد بود.

و بعضی گفته اند:عقبه گردنه تنگی است در سر کوه که مردم آن را میپیمایند،پس تشبیه فرمود نفقه در وجوه خیر را بآن و عاقب الرجل صاحبه،هر گاه در مورد و بدل او قرار گرفت.

ص:٩٢

و الفلک:فرقی است که منع را زایل میکند و با آن متمکّن میشود از کاری که قبلا متمکّن نبود مانند گشودن قید و غل(از دست و گردن اسیر) زیرا بسبب گشودن و باز کردن آن مانع برطرف میشود و ممکن میشود برای او تصرّفی که قبلا ممکن نبود،پس گشودن گردن و آزاد کردن برده تفریق و جدا کردن میان آن و میان حال بردگی و رقیّت را بسبب لزوم آزادی و باطل کردن بردگی و بندگی.

المسغبه:سال مجاعه و گرسنگی،سغب،یسغب سغبا،پس او ساغب است هر گاه گرسنه باشد.

جریر شاعر گوید:

تعلّل و هی ساغبه بلیها

بانفاس من الشبم القراح

شراب دوّم را نوشید و حال آنکه بچه های او گرسنه و تشنه بودند بیک جرعه آب خالص خنک،شاهد این بیت کلمه ساغبه است که بمعنای گرسنه باشد المرقبه:خویشاوند و نمیگویند فلانی قرابت من است بلکه میگویند ذو قرابتی با من خویشاوندی یا خویشی دارد برای اینکه آن مصدر است چنانچه شاعر گوید:

یبکی الغریب علیه لیس یعرفه

و ذو قرابته فی الحی مسرور (۱)

بر او شخص غریبی که او را نمیشناسد گریه میکند و حال آنکه خویشان او در

ص: ۹۳

---

۱- ۱) -در تاریخ است که عبید جهمی از کهنسالان عرب بمعاویه گفت از عجیب ترین چیزی که دیدم اینست من از مرده ای که او را دفن میکردند گذشتم پس بر او گریستم و اشعاری در مرثیه او خواندم که از آن بیت مذکور بود،پس بمن گفتند آیا این اشعار را میشناسی که چه کسی گفته است،گفتم نه،گفتند همین مرده که بر او گریستی گوینده این قصیده است و او عثیر بن لبید عذری است.

بین قبیله خوشحال و مسرورند.

التربه:حاجتمند سخت و تهیدست بیچاره است بنا بر گفته عرب که میگوید(ترب الرجل)زمانی که فقیر و نیازمند شد یعنی خاکنشین شد.

**تفسیر:**

(لاٰ أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ)

مفسّرین تمامی اجماع و اتفاق کرده اند بر اینکه این سوگند ببلد حرام و آن مکّه معظّمه است و در سوره قیامه بیان لاٰ أُقْسِمُ گذشت.

(وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ)

یعنی و تو ای محمّد مقیم و ساکن بمکّه هستی و آن محلّ تو است و این تنبیه و اعلام است بر اینکه شرافت بلد بشرافت آنست که بآن مقیم است(پیامبری که دعوت کننده بسوی توحید پروردگار و اخلاص بندگی اوست)و بیان اینست که احترام و بزرگداشت مکّه برای اوست و خدا سوگند بمکّه خورده برای خاطر(پس شرافت مکه بواسطه)آن حضرت است و برای اینست که آن حضرت در آن سکونت و اقامت دارد،چنانچه مدینه را طیّبه نامید برای اینکه آن شهر بحیات و ممات آن حضرت پاک شد.

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و عطاء گویند:یعنی و تو محل هستی در این بلد و آن ضد محرم است،و مقصود اینست که برای تو حلال است کشتن هر کس از کفّار را که در آن ببینی و این هنگامی بود که مأمور شد در فتح مکّه بکشتن کفّار قریش،پس خداوند برای آن حضرت حلال کرد تا اینکه مقاتله کرد و کشت و البته آن بزرگوار صلّی اللّه علیه و آله فرمود حلال نیست برای احدی قبل از من و حلال نیست برای احدی بعد از من و حلال هم نشد قتال با کفّار برای من در این بلد مگر یک ساعت از روز،و این وعده ای

از خدا به پیامبرش(ص)بود که حلال کند برای آن حضرت مکّه را تا در آن جنگ کند و آن را بدست او بگشاید و او در آن محلّ و آزاد باشد که آنچه را میخواهد از کشتن و اسیر کردن بنماید و خداوند سبحان این کار را کرد پس آن حضرت از روی غلبه و کراهت مردم مکّه داخل مکّه شد و کشت ابن خطل را که در مسجد الحرام به پرده کعبه آویخته بود و مقیس بن صبا و غیر آنان را.

ابی مسلم گوید:یعنی سوگند نمیخورم باین شهر و حال آنکه تو در آن هتک حرمت میشوی و عرض و شخصیت و حیثیت و آبروی تو را میبرند و تو را احترام نمیکنند،پس برای این بلد احترامی نمانده وقتی حرمت تو را هتک نمودند،و این معنی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده فرمود که قریش شهر مکّه را احترام می نمود ولی حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را اهانت و هتک حرمت میکرد،پس خدا فرمود: لاٰ أُقْسِمُ بِهٰذَا- الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ ،اراده کرده که ایشان هتک حرمت تو را در مکه حلال دانسته پس تو را تکذیب نموده و ناسزا گفتند در حالی که عادتشان در مکّه بر این بود که هیچ مردی در آنجا قاتل و کشنده پدر خود را نمیگرفت و بودند که شاخه ای از درخت حرم را بگردن آویخته پس بسبب این عمل در امان میشدند پس حلال دانستند از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چیزی که از غیر آن حضرت حلال نمیدانستند،پس آنها را سرزنش کرد بر این عمل سپس عطف فرمود بر سوگندش و فرمود:

(وَ وٰالِدٍ وَ مٰا وَلَدَ)

حسن و مجاهد و قتاده گویند:یعنی آدم(ع) و ذریّه آن و این سوگند برای اینست که چون ایشان مخلوقی و آفریده ای

عجیب تر از آن آفریده اند و ایشان آباد کنندگان دنیایند.

حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام فرمود:یعنی آدم(ع)و فرزندان او از پیامبران و اوصیاء و پیروان ایشان.

ابی عمران جونی گوید:یعنی ابراهیم خلیل علیه و علی نبیّنا و آله السلام و فرزندان او،گوید چون سوگند ببلد و شهر مکّه خورد پس از آن سوگند بابراهیم خورد چون او بانی آن شهر است و بفرزندان عرب او زیرا ایشان مخصوص ببلد میباشند.

ابن عبّاس و جبائی گویند:یعنی هر پدر و فرزندش.

ابن جبیر گوید:یعنی سوگند به پدر کسی که برای او تولید فرزند میکند و بچه میآورد،و ما ولد یعنی آنکه عاقر است و فرزند نمی آورد،پس ما،نافیه است و این بعید است برای اینکه تقدیرش این خواهد بود،و ما ما ولد،پس ماء اوّل که موصوله یا موصوفه است حذف شده است.

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ)

ابن عبّاس و سعید بن جبیر و حسن گویند:یعنی در تعب و سختی و رنج،گوید:متحمّل میشود مصیبتهای دنیا و سختیهای آخرت را،و گفت فرزند آدم همواره متحمّل سختی و ناراحتی میشود تا از دنیا بیرون رود.

و بعضی گفته اند:یعنی انسانی را ایجاد کردیم در سختی از حمل و زائیده شدن و شیر خوارگی و جدا شدن از شیر و معیشت و زندگی او و مرگ او آن گاه خداوند سبحان ایجاد نکرده که متحمل شدائد شود باندازه ایکه آدمی زاده متحمّل میشود و حال آنکه او با این عمل ناتوان ترین خلق خداست.

و بعضـی گفته اند:در کبد یعنی ایسـتاده بر دو پایش بطور مسـتقیم و راست و هر چیزی که خلق شده است برو و سرافکنده راه میرود مگر انسان که راست و منتصب خلق شـده است،پس کبد بمعنای اسـتواء و اسـتقامه است و آن روایت مقسم بن عبّاس و قول مجاهد و ابی صالح و عکرمه است.

و بعضـی گفته انـد:مقصودش شـدت امر و نهی است یعنی آن را خلق کردیم تا اینکه ما را عبادت کنـد بعبادتهای دشوار مانند غسل جنابت در سـرما و برخاسـتن از خواب لذیـذ برای نماز پس شایسـته است برای او که بداند که دنیا منزل سـختی و رنج و تعب و بهشت خانه راحت و نعمت است.

(أَ یَحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ)

یعنی آیا این انسان گمان میکند که هر گاه گناه خدای تعالی را نمود و مرتکب کارهای زشت شد کسـی بر عقاب و عذاب او قدرت ندارد،و این بدگمانی است،و این استفهام انکاریست یعنی نباید البته چنین گمانی برد.

حسن گویـد:یعنی آیا پنـدارد این مغرور بمالش که احدی قدرت ندارد که مالش را از او بسـتاند؟ قتاده گوید:آیا گمان میکند که از مالش سؤال نمیشود که از کجا تحصیل کرده و در کجا صرف کرده است.

کلبی گویـد:آن انسـان ابو الاشـدّین مردی از جـح بود که بسـیار نیرومنـد و هیکـل دار بود بطوری که در بـازار عکاظ بر روی پوستی می نشـست و ده نفر آن را میکشـیدند از زیر او پس آن پوست قطعه قطعه میشـد و او از جـای خود بلنـد نمیشـد،سـپس خداوند سبحان از گفته این انسان خبر داد و فرمود:

ص :۹۷

(يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً)

يعنى مال بسيارى در عداوت و دشمنى پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله صرف كردم و باين جنايتش افتخار ميكرد.

مقاتل گويد:كه او حرث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بود و جهتش اين بود كه او گناهى مرتكب شد پس از رسول خدا(ص)فتوا خواست پيامبر(ص)او را امر فرمود كه كفّاره دهد،پس گفت از وقتى كه وارد دين محمّد(ص)شدم مالم در كفّارات و صدقات تمام شد.

(أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ)

آيا ميپندارد كه كسى او را نميبيند،قتاده و سعيد بن جبير گويند:كه از او مطالبه كند كه از كجا آورده و در چه مسيرى خرج كردى.

ابن عبّاس از پيامبر(ص)روايت نموده كه فرمودند،روز قيامت كه شود نگذارند قدمهاى بنده ثابت باشد مگر اينكه از چهار سرمايه از او بپرسند ۱-از عمر او كه در چه مسيرى فانى نمود(در راه عبادت و يا در طريق معصيت).

۲-از مال او،كه از كجا جمع نمود و در چه راهى صرف نمود.

۳-از علم او كه چگونه عمل كرد بآن.

۴-از محبّت و دوستى ما خاندان رسالت.

كلبى گويد:كه او دروغ گو بود،انفاق نكرد آنچه گفت،پس خداوند سبحان فرمود،آيا گمان ميكند كه خداى تعالى نديده او را كه كرده يا نكرده انفاق نموده يا انفاق ننموده،سپس خداوند سبحان نعمتهايى را كه بر او انعام فرموده تذكّر داد تا استدلال كند بآن بر توحيد خودش،پس فرمود (أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ) آيا براى او دو چشم قرار نداديم تا ببيند به

سبب آن آثار حکمت پروردگار را.

(وَ لِسٰاناً وَ شَفَتَيْنِ)

و آیا برای او قرار ندادیم زبانی که بسبب آن سخن گوید و بیان ما فی الضمیر خود نماید و بسبب دو لب استعانت بجوید بر بیان کردن(و یا آنجا نباید سخن گوید لب فرو بندد).

قتاده گوید:نعمتهای خدا بر تو آشکار است پس آن را برایت بیان فرمود تا اینکه شکر و سپاس گویی و عبد الحمید مداینی از ابن حازم روایت کرده که رسول خدا(ص)فرمود:خداوند تعالی میفرماید،ای پسر آدم اگر زبان تو با تو در آنچه بر تو حرام است نزاع نمود،من تو را بر آن بدو طبقه (بنام لب)یاری نموده ام پس آن را بر هم بگذار(و سخن مگو)و اگر دیدگانت با تو بر بعضی چیزها و دیدنی ها که بر تو حرام نموده ام نزاع نمود،پس تو را بدو مژده یاری کرده ام مژگان بر هم نه و از دیدن چشم فرو بند و اگر عورتت با تو منازعه نمود بآنچه بر تو حرام کرده ام پس تو را با دو طبقه و دوران یاری کرده ام پس آن را فرو بند و حفظ کن.

(وَ هَدَيْنٰاهُ النَّجْدَيْنِ)

علی علیه السلام و ابن مسعود و ابن عبّاس و حسن و مجاهد و قتاده گویند،یعنی راه خیر و راه بد.

سعید بن مسیب و ضحاک گویند:یعنی او را ارشاد کردیم به دو پستان مادرش که چگونه از آن شیر بمکد و بنوشد،و در روایت دیگر از ابن عبّاس هم نقل شده و روایت شده که بحضرت امیر المؤمنین(ع)گفته شد که مردمی میگویند که مقصود از قول خدا، وَ هَدَيْنٰاهُ النَّجْدَيْنِ آن دو پستانند فرمود نه آنها راه خیر و شرّ هستند.

حسن گوید:بمن رسیده که رسول خدا(ص)فرمود ای مردم آن دو

نجد راه خیر و راه شرّ است،و راه شر محبوب تر بسوی شما از راه خیر قرار داده نشده.

و اگر گفته شود چگونه راه خیر مانند راه شرّ بلند و رفیع شده و حال آنکه معلوم است که در شرّ رفعت و بلندی نیست،پاسخ اینکه هر دو راه را ظاهر و آشکار نموده برای مکلّفین،پس خداوند سبحان هر دو را نجد نامیده برای ظهور و بروز آن و ممکن است که راه شرّ را هم نجد نامیده از این جهت باشد که چون حاصل میشود در اجتناب از سلوك و ارتکاب آن بلندی و شرافت چنانچه حاصل میشود شرافت و مقام در طریق و پیمودن راه خیر.

و بعضی گفته اند:که این بر عادت عرب است که هر گاه اتفاق بر بعض وجوه کنند تثنیه دو امر نمایند،و لفظ یکی از آن دو را بر دیگری جاری سازند مثل قول ایشان قمرین(یا شمسین)در شمس و قمر.

فرزدق گوید:

أخذنا بآفاق السماء علیکم

لنا قمراها و النجوم الطوالع

ما گرفتیم افقها و راههای آسمان را بر شما برای ماست ماه و خورشید،و ستارگان روشن و درخشان آن شاهد این بیت کلمه قمراهاست که بمعنای ماه و خورشید آمده.

و مانند این بسیار است: (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ) در این آیه چند قول است:

۱-یعنی این انسان عقبه را نه پیموده و از آن نگذشته است و بیشتر موردی که این وجه استعمال میشود بتکرار لفظ(لاء)است چنانچه خداوند

میفرماید فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّی یعنی تصدّق نداد و نماز نگذارد و چنانچه حطیئۀ شاعر گفته است:

و ان کانت النعماء فیهم جزوا بها

و ان الغموا لا کدّروها و لا کدوا

و اگر نعمتهایی در میان ایشان باشد آن را انعام کننـد و اگر هم انعام کنند نه منّت گذارند و نه کم دهند،شاهد این بیت تکرار لفظ لاء است در لا کدروها و لا کدوا.

و گاهی بدون تکرار آمده در مثل قول شاعر:

ان تغفر اللهّم تغفر جما

و ایّ عبد لک لا الیما

بار خدایا اگر میآمرزی تمام گناهان را بیامرز و کدام بنده ای از بندگان تو است که گناه نکرده باشد،شاهد این بیت تکرار نشدن لام است.

۲-اینکه بر طریق و صورت دعاء بر او باشد به اینکه گردنه ای را نپیماید چنانچه گفته میشود:

لا غفر اللّٰه له و لا سلم،خدا او را نیامرزد و نجات ندهد و سلامتی ندهد،و معنایش اینست از گردنۀ دوزخ نجات نیابد و از آن نگذرد.

۳-ابن زید و ابی مسلم و جبائی گویند:یعنی پس آیا از عقبه و گردنه نمیگذرد میگویند و بر این معنی دلالت میکند قول خدای تعالی:

ثُمَّ کٰانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ

(سپس بودند از کسانی که ایمان آوردند و تواصی بصبر و تواصی بمرحمت و نیکی نمودند.) و اگر نفی را اراده کرده بود کلام متصل نشده بود.

سیّد مرتضی(علم الهدی)قدّس اللّٰه روحه فرماید این وجه جدّا ضعیف است برای اینکه کلام حق تعالی از لفظ استفهام خالیست و حرف

استفهام را هم حذف کردن در این موضع زشت و قبیح است،و بر عمر ابن ابی ربیعه عیب گرفته شده که میگوید:

ثمّ قالوا تحبّها قلت بهرا

عدد الرّمل و الحصی و التراب (۱)

پس گفتند که آیا دوست میداری ثریا دختر عبد اللّه را گفتم دوست میدارم او را دوستی که غالب شده است مرا غالب شدنی بشماره ریگ و سنگریزه ها و خاک،شاهد این بیت در همزه استفهام است قبل از تحبّها یعنی:

أ تحبّها.

و اما قول ایشان که نفی اراده شده باشد کلام متّصل نشود،پس چیزی نیست برای اینکه معنای فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا این است یعنی نپیمودند و ایمان نیاوردند و امّا مقصود از عقبه چند قول است:

۱-اینکه آن مثل است،خدای تعالی آن را زده برای چهاد با نفس و هوا و شیطان در اعمال خیر و احسان پس خداوند آن را مانند تکلیف بالا رفتن از گردنه سخت و دشوار قرار داد پس مثل اینکه گفته است بر نفس خودش تحمّل سختی نکرد بآزاد کردن برده و اطعام کردن بینوا و آن قول خداست.

ص:۱۰۲

---

۱- ۱) -این بیت از قصیده عمرو بن ربیعه مخزومی است که به ثریا دختر عبد اللّه بن حارث هشیمیه که او را رها کرد نوشته و اوّلش اینست، ذکرتنی من بهجه الشمس لما طلعت من دجنه و سحاب ،تا اینکه گوید ثمّ قالوا..... و بعد از آن گوید: سلبتنی محاجه السکّ عقلی فسلوها بما یحل اعتصابی (مترجم)

(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْعَقَبَهُ)

یعنی:چه تو را دانا کرد که عقبه چیست یعنی پیمودن گردنه چیست،سپس ذکر کرده و فرمود.

(فَکُّ رَقَبَهٍ)

و آن خلاص کردن آنست از اسارت بردگی...

۲-حسن و قتاده گویند،که آن حقیقت گردنه است،آن گردنه سختی است در آتش غیر از جسر جهنّم،پس آن را بطاعت خدای عزّ و جل بپیمائید و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمودند:البته در سر راه شما گردنه دشواریست که سنگین بارها از آن عبور نمیکنند و من قصد دارم که سبک کنم از شما گذشتن از این گردنه را.

و از ابن عبّاس نقل شده که میگفت که آن گردنه خود آتش است و از او نیز روایت شده که آن گردنه ای است در آتش.

۳-اینکه از مجاهد و ضحاک و کلبی روایت شده که آن پل و راهیست که بر جهنّم مانند دم و لبه شمشیر زده میشود،باندازه رفتن سه هزار فرسخ هزار فرسخ مستقیم و آسان،و هزار فرسخ سر بالایی و هزار فرسخ سرازیری و در دو طرف آن چنگ و قلّابهای تیزی تیز هست مثل اینکه آن خار سعدان است،پس مردمی که از آن میگذارند بعضی بسلامت و رستگاری عبور میکنند و بعضی مخدوش،و بعضی هم سرنگون در آتشند،پس بعضی از مردم مانند برق جهنده از آن میگذرند(اللّهمّ اجعلنا منهم آمین یا رب العالمین و برخی مانند باد تند میگذرند و بعضی مانند سواران تکتاز عبور میکنند و بعضی مانند مردی که میدود از آن عبور میکنند.

و بعضی از آن عبور میکنند مانند مرد زرنگ و سبک و بعضی بر او میخزند خزیدنی و بعضی از مردم هستند از مردان و زنان که میلغزند،و بعضی

از آنها هم سرنگون در آتش میشوند،و پیمودن آن بر مؤمن همانند میان نماز عصر و مغرب است.

سفیان بن عینیه گوید:هر چیزی که خداوند سبحان آن را با لفظ (وَ مٰا أَدْرٰاکَ) فرمود پس خدای تبارک و تعالی بآن خبر داده و هر چیزی که (وَ مٰا یُدْرِیکَ) فرمود،پس آن را خبر نداده است.

و از براء بن عازب روایت شده که یک مرد اعرابی نزد پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمد،و گفت یا رسول اللّٰه مرا تعلیم فرما و بیاموز عملی که مرا داخل بهشت نماید،فرمود:اگر(در حال احرام)تقصیر کردی و زنی را خطبه نمودی هر آینه متعرّض مسئله ای شدی بنده ای آزاد کن و برده ای را از قید بردگی برهان،گفت آیا این دو یکی نیستند؟فرمود آزاد کردن بنده اینست که تنها باشی بآزاد کردن آن رقبه و برده و فک الرقبه آنست که کمک کنی در قیمت آن برده و صدقه بر خویشان ظالم و ستمکار بنفس خود یعنی ارحام گنهکار و اگر اینها نبودند پس طعام دادن بگرسنه و سیراب کردن تشنه و امر کن بمعروف و کارهای نیک و نهی کن از منکر و کارهای زشت و اگر چنانچه طاقت این را نداری،پس زبان خود را حفظ کن مگر از خیر و خوبی.

عکرمه گوید:معنای فَکُّ رَقَبَةٍ اینست که رقبه ای را بسبب توبه از گناه آزاد کند،و بگفته جبائی مقصودش آزاد کردن نفس اوست از عقاب و عذاب آخرت بسبب طاعتها و عبادتها.

(أَوْ إِطْعٰامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ)

یا طعام دادن بمسکین محتاج

ص:۱۰۴

در روزگار سخت یعنی روزگار گرسنگی.

ابن عبّاس گوید:اراده کرده بمسغبه گرسنگی را،و در حدیث از معاذ بن جبل رسیده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که گرسنه ای را سیر کند در روز سخت و گرسنگی خداوند او را در روز قیامت از دری از درهای بهشت وارد نماید که از آن در داخل نشود مگر کسی که این عمل را انجام داده باشد.

و از جابر بن عبد اللّه(انصاری)رسیده که گفت رسول خدا(ص) فرمود،از موجبات مغفرت و آمرزش طعام دادن مسلمان گرسنه است.

و از محمد بن عمر بن یزید روایت شده که گوید:گفتم بحضرت ابی-الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام،بدرستی که برای من پسری است که سخت مریض است،فرمود او را امر کن که تصدّق بکفی از طعام کند بعد از قبضه و کف دیگر،بدرستی که خداوند متعال میفرماید: (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) و آیه را تلاوت نمود.

(يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ)

یعنی اطعام کردن به یتیمی که صاحب خویشاوندی از قرابت نسب و رحمیّت باشد و این تحریص و تشویق بر مقدم داشتن خویشان نیازمند است بر بیگانگان در طعام دادن و احسان کردن.

(أَوْ مِسْكِيناً)

یعنی:یا فقیر و تهی دست.

(ذَا مَتْرَبَةٍ)

که از شدّت فقر و ناداری خاک نشین شده باشد.

مجاهد از ابن عبّاس روایت کرده که او میگفت،او افتاده در خاک است که چیزی او را نگه نمی دارد،و این مثل قول ایشانست که میگویند فقیر مدقع،که از دقعاء گرفته شده و آن خاک است،سپس خداوند سبحان

بیان نمود که این قربت و خویشاوندی سودمند و نافع است با ایمان و فرمود (ثُمَّ کٰانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا) یعنی آن گاه بوده باشد با این بنده آزاد کردن و اطعام نمودن از جملهٔ مؤمنانی که بر ایمانشان استقامت ورزیدند.

(وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ)

و سفارش نمودند بر واجبات خدا و صبر از معصیه خدا یعنی بعضی از ایشان توصیه و سفارش نمودند بعضی دیگر را.

(وَ تَوٰاصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ)

و سفارش کردند بعضی از ایشان بعضی دیگر را به ترحّم و احسان بر اهل فقر و صاحبان مسکنت و بینوایان،و بگفتهٔ بعضی سفارش کنند بر ترحّم و محبّت و مرحمت در بین خودشان،پس ترحّم کنند تمام مردم همدیگر را.

(أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْمَیْمَنَهِ)

ایشان یاران دست راست و راستگرایانند جبائی گوید:میگیرند یا میروند از طرف راست و پرونده خود را به دست راستشان میگیرند.

حسن و ابی مسلم گویند:ایشان یاران یمن و برکت بر خود هستند.

(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیٰاتِنٰا)

و آن کسانی که کافر شدند بآیات ما بحجّتها و دلیلهای ما و تکذیب کردند پیامبران ما را.

(هُمْ أَصْحٰابُ الْمَشْأَمَهِ)

یعنی پرونده خود را با دست چپ گرفته و از دست چپ آنها میگیرند،و بگفتهٔ بعضی ایشان یاران شومی هستند بر خودشان.

(عَلَیْهِمْ نٰارٌ مُؤْصَدَهٌ)

ابن عبّاس و مجاهد گویند یعنی:مطبقه بر ایشان است آتش بسته شده.

مقاتل گوید:یعنی اینکه درهای دوزخ بر ایشان بسته است پس

ص:۱۰۶

برایشان دری گشوده نشود،و از ایشان غم و غصّه بیرون نرود و تا آخر الابد راحتی بر ایشان داخل نشود.

## نظم و ترتیب:

وجه پیوست قول خدای سبحان (أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ) بما قبلش این است که یعنی چگونه این انسانی خیال میکند که خدای سبحان او را نمی بیند و حال آنکه او همان خدائیست که او را آفرید و برای او دو چشم قرار داد و چنین و چنان نعمت داد.

و بعضی گفته اند:آن متّصل است بقول خدا: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ،یعنی ما او را آزمایش کردیم وقتی تکلیف باو نمودیم،سپس علّت آن را روشن ساختیم به اینکه برای او دو چشم قرار دادیم.

و بعضی گفته اند:متّصل است بقول خدا: أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ،و معنایش اینست،چگونه چنین گمانی میکند و حال آنکه ما او را ایجاد کردیم و اعضاء او را هم که ببیند بسبب آن و سخن بگوید بوسیله آن ایجاد کردیم (۱).

ص: ۱۰۷

---

۱- ۱) -حاکم حسکانی در شواهد التنزیل صفحهٔ ۳۳۲ گوید: قوله تعالی، فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ،فرات ابن ابراهیم باسنادش از ابان بن تغلب،از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت سؤال شد از قول خدای تعالی، فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ،پس آن حضرت دست مبارك را بر سینه خود زده و فرمود:عقبه ما خاندان رسالتیم،کسی که از آن بگذرد نجات یابد...

## سوره و الشمس

### اشاره

(مكّى است) ۱۶-آيه است از نظر مكّى ها و مدنى الاوّل و ۱۵-آيه است از نظر ديگران،اختلاف آن در آيه(فعقروها)است كه آيه است از قرائت مكّى و مدنى اوّل.

### فضيلت آن:

ابى بن كعب از پيامبر(ص)روايت كرده كه فرمود هر كس آن را قرائت كند پس مثل آنست كه تصدّق داده است هر چيزى را كه خورشيد و ماه بر آن تابيده است.

معاويه بن عمار از حضرت ابى عبد اللّه صادق عليه السلام روايت نموده است كه كسى كه بسيار بخواند سوره و الشمس و ضحاها و سوره و الليل اذا يغشى و سوره و الضحى،و سوره الم نشرح را در روز و شبش هيچ چيز نماند در حضور او مگر اينكه روز قيامت بنفع او گواهى دهد حتى موى او و پوست او و گوشت و خون و رگها و عصب و استخوان او و تمام آنچه از زمين رويد،و پروردگار عالم تبارك و تعالى گويد:قبول كردم شهادت شما را براى بنده ام و پذيرفتم آن را براى او،او را به بهشتهاى من ببريد تا هر كدام را دوست داشت انتخاب كند،پس آن را باو دهيد بدون منّتى از من و ليكن رحمت و فضل من است بر او پس گوارا باد،گوارا باد بر بنده ام.

ص:۱۰۸

## توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند متعال آن سوره را بذکر مؤصده پایان داد در این سوره بیان نمود که نجات و رستگاری از آتش بر افروخته برای آنست که نفس خویش را تزکیه از اخلاق رذیله نماید،و آن را مؤکّد کرد به اینکه قسم یاد کرد بر آن و فرمود:

## [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلشَّمْسِ وَ ضُحٰاهٰا (۱) وَ اَلْقَمَرِ إِذٰا تَلاٰهٰا (۲) وَ اَلنَّهٰارِ إِذٰا جَلاّٰهٰا (۳) وَ اَللَّيْلِ إِذٰا يَغْشٰاهٰا (۴) وَ اَلسَّمٰاءِ وَ
مٰا بَنٰاهٰا (۵) وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا (۶) وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا (۷) فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا (۹) وَ قَدْ خٰابَ مَنْ
دَسّٰاهٰا (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰاهٰا (۱۱) إِذِ اِنْبَعَثَ أَشْقٰاهٰا (۱۲) فَقٰالَ لَهُمْ رَسُولُ اَللّٰهِ نٰاقَةَ اَللّٰهِ وَ سُقْيٰاهٰا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهٰا
فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰاهٰا (۱۴) وَ لاٰ يَخٰافُ عُقْبٰاهٰا (۱۵)

ص :۱۰۹

## ترجمه آیات:

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)سوگند بخورشید و پرتوش(۲) سوگند بماه آن گه که از پی آفتاب رود(۳)سوگند به روز آن گه که پدید آرد مهر را(۴)سوگند به شب آن گه که بپوشاند خورشید را(۵)سوگند بآسمان و آنکه بنا کرده است آن را(۶)سوگند بزمین و آنکه بگسترده است آن را(۷) سوگند بنفس آدمی و آنکه عدالت بکار برده است در آفرینش وی(۸)پس الهام کرده است بدو ناپاکی آن را و پرهیزکاریش را(۹)قطعا رستگارست هر که نفس خویش را پاکیزه کند(۱۰)و حقّا بی بهره ماند و زیان کرد هر که گم کرد نفس خود را(۱۱)تکذیب کردند.قبیله ثمود بسبب سرکشی خود (صالح را)(۱۲)آن دم که برخاست بدبخت ترین قبیله(قدار بن سالف) (۱۳)پس گفت بدیشان فرستاده خدا واگذارید شتر ماده خدا را و آشامیدنش را(۱۴)پس تکذیبش کردند و پی کردند شتر را پس هلاکت را یکبارگی فرستاد بر ایشان پروردگارشان بسزای گناهانشان،و یکسان کرد عذاب را بر همه(۱۵)و نترسد خدا از سرانجام آن هلاکت.

## قرائت:

اهل مدینه و ابن عامر با فاء قرائت کرده اند(فلا یخاف)و همین طور است در قرآنهای اهل مدینه و شام،و از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام هم همین روایت شده ولی دیگران از قاریان با واو(و لا یخاف) خوانده و در قرآن هایشان با واو نوشته اند.

## دلیل:

ابو علی گوید:و او ممکن است که در محل حال باشد یعنی،فسوّاها

ص:۱۱۰

غیر خائف عقباها،یعنی ترسی نداشته باشد که در چیزی مورد تعقیب قرار بگیرد از آنچه را نموده است،و فاعل یخاف ضمیریست که بر میگردد بقول خدا،ربّهم،و بعضی گفته اند ضمیر بر میگردد به صالح نبیّ(ع)که مبعوث بسوی ایشان بود.

و بعضی گفته اند:اذا انبعث اشقاها و هو لا یخاف عقبیها یعنی نمیترسد از اقدام او بر آنچه آمد او را از آنچه بر او نهی شده بود،پس فاعل یخاف عاقر و پی کننده شتر است بنا بر این وفاء برای عطف بر قول خدا، فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهٰا است،پس نمیترسد مثل اینکه پی گیری می کند تکذیب ایشان و پی کردن ایشان یعنی نترسیدند.

### شرح لغات:

ضحی الشمس:اوّل وقت طلوع خورشید،و ضحی النهار اوّل وقت بودن آن و اضحی یفعل کذا،آن گاه که آن را در وقت اوّل روز انجام دهد و ضحی یکبش او غیره هر گاه آن گوسفند را در اوّل وقت روز از ایّام قربانی ذبح کند سپس زیاد استعمال شد تا اگر در غیر این وقت هم ذبح شود گفته میشود،ضحی در روز کشت و الطحو و الدحو بیک معناست گفته می شود،طحا بك همك یطحو طحوا هر گاه منبسط شود تو را به مذهب و رفتن دوره علقمه گوید:

طحا بك قلب فی الحساب طروب

«بعید الشباب عصر حان مشیب»

منبسط شد قلب تو در حساب شادمانی و سرور،دور است زمان جوانی وقتی که پیری آمد.

و گفته میشود طحا القوم بعضهم،بعضا عن الشیء آن گاه که دفع

ص:۱۱۱

کنند و دور نمایند دور کردنی که شدید الانبساط باشد.

و الطواحی النور:آن گه که لاشخوارها در اطراف کشتار جمع شوند و پرهای خود را منفرش نمایند.و اصل الطحو،گسترش وسیع است.

دسّا:گفته میشود دسا فلان یدسو دسوا فهو داس نقیض و ضد زکا،یزکو،زکا،فهو زاک است،و بعضی گفته اند که اصل دسا دسس است پس تبدیل شده یکی از دو سین ها بیاء چنانچه گویند،تظنیت بمعنای تظنون و مانند آنست(تقضی البازی اذا البازی کسر)که معنای آن در چند صفحه قبل گذشت،و تقضی البازی بمعنای تقضض است،و البته این کار را میکنند برای کراهیّت تضعیف.

و طغوی و طغیان:بمعنای تجاوز از حد است در فساد و رسیدن به نهایت و غایت تباهی و ستمکاری و در قرائت حسن و حماد بن سلمه:

(بطغویها)بضم طاء آمده و بنا بر این مصدر بر وزن فعلی مانند رجعی و حسنی میباشد.

و انبعث:پذیرفتن انگیختگی است میگویند(بعثته علی الامر فانبعث له)او را بر کاری برانگیختم پس پذیرفت آن کار را.

السقیاء:حظی و نصیبی از آب است.

و العقر:بریدن گوشت است بطوری که خون جاری شود و آن از عقر-الحوض یعنی اصل آنست،و العقر نقص چیز است از اصل بنیه حیوان.

و الدمه:تردید حال مستکره است و آن دو برابر و دوبله شدن دشواری آنست،مؤرج گوید:دمدمه هلاکت است باستئصال ابن اعرابی گوید:

دمدم یعنی عذاب کرد عذاب کردنی تامّی.

ص:۱۱۲

**اعراب:**

واو وَ الشَّمْسِ که اوّلین واو است برای قسم و سوگنـد است و سایر واوها در ما بعـد آن عطف بر آن است تا قول خدا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها ،و آن جواب قسم است،و تقديرش لقد افلح،است.

و ماء در قول خدا، وَ ما بَناها وَ ما سَوّاها مصدريه است و تقديرش و السماء و بنائها و الارض و طحواها و نفس و تسويتهاست و گفته شـده که مـا در اين مواضع و آيـات بمعنـای من است،يعنى و الّذى بناهـا آنكه آنهـا را بنـا نمود و از اهل حجاز حكايت ميشود که ايشان وقتي صـداى رعـد را ميشـنوند ميگويند:سـبحان ما سـبحت له يعنى منزّه است آن كسـى كه تسبيح گفتم براى او،و قول خدا، ناقَةَ اللّهِ وَ سُقْياها منصوب بفعل مضمر است يعنى حذر و دورى كنيد از شتر ماده خدا و بگذاريد آب خوردن او را.

**تفسير:**

(وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها)

البته گـذشت كه براى خـداى سـبحانست كه به آنچه ميخواهـد از خلقش سوگنـد ياد كنـد براى اعلان كردن بر بزرگى قدر و مقام آن و بسيارى انتفاع و سودمند شدن بآن.

مجاهـد و كلبى گوينـد:و چون قوام عالم از حيوان و نبات به طلوع خورشـيد و غروب آنست خداوند سـبحان سوگند ياد كرده بخورشـيد و تابش آن و نور آن و منتشر شدن آنست،و بگفته قتاده مقصود تمام روز است،و بگفته مقاتل مراد حرارت و گرمى آنست مثل قول خداى تعالى در سوره طه، وَ لا تَضْحى ،يعنى حرارت آن تو را اذيت نكند.

(وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها)

يعنى سوگند بماه آن گه كه در پى خورشيد آيد

ص:۱۱۳

پس از نور خورشید اکتساب کند و در پشت آن سیر نماید،گویند،و این در نصف اوّل از ماه است آن گاه که خورشید غروب کند از پی آن ماه در آید در اضائه و جانشین آن شود در نور روشن کردن جهان.

حسن گوید:از پی آن در آید شب هلال که اوّل شب هر ماهی است آن گه که خورشید غروب و سقوط کرد ماه دیده شود موقع غایب شدن خورشید و بگفته بعضی در شب پانزدهم ماه با غروب خورشید طلوع میکند،و بعضی گفته اند در تمام ماه از پی خورشید آید امّا در نصف اوّل از پی آن و خورشید جلوی آنست و ماه پشت خورشید است و در نصف آخر ماه از پی غروب خورشید طلوع نماید.

(وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها)

یعنی سوگند بروز آن گه که روشن کند تاریکی را و آن را برطرف نماید و کفایت از ظلمت جایز است،و آن را یاد نکرد برای اینکه معنا معروف و مشتبه نیست.

و بعضی گفته اند:معنایش اینست، وَ النَّهارِ آن گه که خورشید آن را ظاهر و هویدا نمود روز را مجلّی و آشکار کننده روز نامیده اند برای ظهور جرم خورشید در آن.

(وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها)

سوگند بشب آن گه که بپوشاند خورشید را تا پنهان شود و آفاق را تاریک نموده و سیاهی شب آن را بپوشاند.

(وَ السَّماءِ وَ ما بَناها)

مجاهد و کلبی گویند:سوگند بآسمان و آنکه آن را بنا نمود،و بگفته عطا و آن کسی که آن را ایجاد کرد.

و بعضی گفته اند:یعنی سوگند بآسمان و بناء آن باحکام و محکمی و انتظام آن.

ص: ۱۱۴

(وَ الْأَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا)

و سوگند بزمین و آنکه آن را گسترش داد،در ماء دو وجه است چنانچه یاد کردیم یعنی و گسترش و مسطّح بودن آن و وسعت آن تا اینکه برای مردم ممکن باشد تصرّف بر آن.

(وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا)

آن چنانست که ما آن را یاد نمودیم سوگند به آدمی و آنکه او را ایجاد کرد و در خلق او عدالت نمود و اعضاء او را مساوی قرار داد.

عطاء گوید:او را بسبب عقل چنانی که فضیلت داد او را بسایر حیوانات معتدل قرار داد آن گاه گفتند اراده نموده تمام مخلوقات از جن و انس را.

حسن گوید:اراده کرده بالنفس آدم علیه السلام و از (مٰا سَوّٰاهٰا) خداوند تعالی را.

(فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا)

پس الهام فرمود گناه و پرهیزگاریش را،یعنی راه گناه و طریق پرهیزکاری را.

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و ضحاک گویند:او را تحذیر داد در گناه و ترغیب فرمود در پرهیزکاری.

و بعضی گفته اند:تعلیم فرمود او را بطاعت و معصیت که طاعت را انجام دهد و معصیت را ترک کند و خیر را بدست آورده و از شرّ و بدی اجتناب کند.

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا)

سوگندهای این سوره برای مطلب این آیه است حسن و قتاده گویند:یعنی رستگار است که نفس خود را تزکیه نماید یعنی آن را بوسیله طاعت پروردگار و اعمال صالحه پاک و اصلاح نماید.

(وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا)

قطعا زیانکار است کسی که آن را به سبب

اعمال زشت و بد آلوده کند.

و بگفتهٔ ابن عبّاس آن را گمراه و هلاک کند،و بگفته قتاده آن را بفجور و گناه اندازد،و بگفته بعضی دیگر یعنی حقّا رستگار است نفسی که خدا آن را تزکیه کند و بدبخت و بیچاره است نفسی که خدا او را خوار و ذلیل کند،یعنی آن را اندک و پست قرار دهد.

از سعید بن ابی هلال روایت شده که گفت:هر گاه رسول خدا(ص) آیهٔ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاٰهٰا را قرائت میفرمود وقف میکرد،و سپس می فرمود

اللّهمّ آت نفسی تقواها انت ولیها و مولاها و زکّیها و انت خیر من ذکاها بار پروردگارا تقوا و پرهیزکاری به نفس من عطا فرما،زیرا تویی متصرّف در نفس من و آقای من و پاک فرما آن را و تویی بهترین کسی که آن را پاک کند.

زراره و حمران(پسران اعین)و محمد بن مسلم از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده اند،در قول خدا، فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا ،فرمود بیان میکند آنچه را که انجام میدهد و آنچه را که ترک میکند،و در قول خدای تعالی، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاٰهٰا فرمود قطعا رستگار است کسی که اطاعت کند خدا را وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا فرمود مسلّما زیانکار است کسی که گناه کند.

ثعلب گوید:رستگار است کسی که نفس خود را تزکیه کند بصدقه دادن و کار خیر کردن،و زیانکار است کسی که خود را در میان اهل خیر جا زند و بچپاند و حال آنکه از ایشان نباشد،سپس خبر داد خدای سبحان از قوم ثمود و قوم صالح و فرمود:

(كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰاهٰا)

مجاهد و ابن زید گویند،تکذیب کرد ثمود صالح را بطغیان و معصیتش یعنی سرکشی و طغیان آنها را واداشت بر تکذیب کردن،پس طغوی اسم است از طغیان چنانچه دعوی اسمی است از دعاء.

ابن عبّاس گوید:طغوی اسم عذابی بود که بر ایشان نازل شد پس معنایش اینست کذّبت ثمود بعذابها و این چنانست که فرمود ،فَأُهْلِكُوا بِالطّاغِيَةِ و مقصود اینست،تکذیب کرد بعذاب آن طاغیه سرکش گنهکار پس فرود آمد بر آن آنچه را که تکذیب کرده بود.

(إِذِ انْبَعَثَ أَشْقٰاهٰا)

یعنی تکذیب ثمود این بود آن گاه که برانگیخت بدبخت ترین افراد قوم را برای پی کردن و کشتن شتر و معنای انبعث تحریک شدن و برخاستن است و الاشقی پی کننده و کشنده شتر خدا قدّار بن سالف است،و او شقی ترین اوّلین است بر زبان رسول خدا(ص) عدی بن زید شاعر گوید:

فمن یهدی اخا لذناب لوّ

فارسوه فانّ اللّه جار

و لکن اهلکت لوّ کثیرا

و قبل الیوم عالجها قدار

پس کیست که هدایت کند برادری را به عاقبت کجی و انحراف،پس او را ارشاد نمائید که خداوند پناه دهنده است و لیکن کجی و انحراف هلاک نمود بسیاری را و قبل از امروز علاج کرد آن را قدار،یعنی هنگامی که عذاب بآنها فرود آمد قدار میگفت لو فعلت(ای کاش تکذیب نمی کردم و ای کاش اطاعت میکردم صالح را و شتر را نمیکشتم)و قطعا روایت صحیح است باسنادش از عثمان بن صهیب از پدرش،گوید رسول خدا(ص)

به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود،کیست بدبخت ترین اوّلین گفت پی کننده ناقه و شتر،فرمود،پس بدبخت ترین آخرین کیست؟گفتم نمیدانم ای رسول خدا،فرمود آنکه میزند بر فرق تو و اشاره فرمود به فرق علی علیه السلام.

و از عمّار بن یاسر رسیده که گفت من و علی بن ابی طالب علیه السلام در غزوه عسر خوابیده بودیم در کنار دیوار و حصاری از نخلستان و پشتهٔ از خاک،پس قسم بخدا که ما بیدار نشدیم مگر اینکه رسول خدا(ص) ما را به پایش حرکت داد در حالی که ما خاک آلوده شده بودیم از آن پشته خاک،پس فرمود:آیا حدیث نگویم شما را به بدبخت ترین مردم که دو مرد بودند گفتیم چرا یا رسول اللّه،فرمود،سرخ رنگ کوتاه ثمودی که شتر را پی نمود و کشت و آنکه تو را با شمشیر زند یا علی بر فرق سرت(و گذارد دست مبارکش را بر فرق سر علی)تا محاسنت از خون سرت رنگین شود.

و بعضی گفته اند که پی کننده ناقه سفید پوست کبود چشم کوتاه قدّ چسبیده بمردم بود،یعنی از راه تکدّی و گدایی از مردم زندگی میکرد.

(فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ)

پس بایشان صالح رسول خدا فرمود:

(ناقَةَ اللّهِ)

کلبی و مقاتل گویند:که فراء گوید ایشان را از آن شتر تحذیر فرمود و هر تحذیری اعلان خطر است.و تقدیرش،احذروا ناقه اللّه فلا تعقروها است،چنانچه گفته میشود،الاسد الاسد،شیر،شیر یعنی از او فرار کنید و دوری نمائید.

(وَ سُقْیاها)

یعنی و آشامیدن او از آب یا آنچه آب مینوشد،یعنی مزاحم نشوید او را در آبشخوار،چنانچه خداوند سبحان فرمود،لما شرب

و لكم شرب يوم معلوم،برای او نوشيدن يک روز و برای شما هم آشاميدن روز معلوم.

َكَذَّبُوهُ)

يعنی پس قوم صالح تكذيب كردند صالح را و التفات و توجّهی بقول او و تحذير او ايشان را بعذاب بسبب كشتن شتر نكردند پس شتر را كشتند.

(فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ)

عطاء و مقاتل گويند،يعنی پس ويران و خراب كرد بر سر ايشان پروردگارشان.

و بعضی گفته اند:بست بر ايشان بسبب عذاب و هلاكشان كرد.

(بِذَنْبِهِمْ)

بسبب گناهشان برای اينكه ايشان همگی راضی به آن عمل بودند و ترغيب بر آن كردند و حال آنكه ايشان بودند كه اين آيه و معجزه را از صالح پيغمبر خواستند،پس مستحق شدند بسبب آنچه مرتكب شدند از نافرمانی و سركشی بعذاب قهری.

(فَسَوّٰاهٰا)

يعنی پس يكسان كرد هلاكت را بر همه و شامل تمام آنها شد و صغير و كبيرشان را فرا گرفت و هيچ كس از ايشان جان به سلامت بدر نبردند.

فراء گويد:يعنی يكسان كرد امّت را يعنی نازل كرد عذاب را بر ايشان كوچك و بزرگ،پس تمامی را يک نواخت از بين برد،و بگفتهٔ بعضی قرار داد بعضی را در اندكاك و از بين رفتن و چسبيدن بزمين باندازه بعضی ديگر،پس تسويه و برابری گرديدن چيز است بر اندازه غيرش و بگفتهٔ بعضی زمين ايشان را بر ايشان يک نواخت قرار داد و آنها را بسبب لرزيدن زمين هلاك نمود.

ص:۱۱۹

(وَ لاٰ یَخٰافُ عُقْبٰاهٰا)

ابن عبّاس و حسن و مجاهد و قتاده و جبائی گویند:خدا نمیترسد از هیچکس آثاری را در هلاکت ایشان،و مقصود اینست که نمیترسد از اینکه در چیزی از فعلش مورد تعقیب قرار بگیرد پس نمیترسد عاقبت آنچه بایشان کرده است از هلاکت و نابودی ایشان برای اینکه احدی قدرت ندارد بر معارضه کردن و انتقام کشیدن از او.

و این مانند قول اوست که میفرماید، لاٰ یُسْئَلُ عَمّٰا یَفْعَلُ از آنچه می کند سؤال نمیشود.

ضحاک و سدی و کلبی گویند،یعنی نمیترسد(قدار بن سالف)آن کسی که آن شتر را کشت از عاقبت و سرنوشت این عمل،یعنی نمیترسد عاقبت آنچه بآن حیوان نمود برای اینکه تکذیب کننده صالح بود.

و بعضی گفته اند:یعنی صالح پیغمبر(ع)نمیترسد عاقبت آنچه را که ایشان را ترسانید از عقوبات برای اینکه او اطمینان بر نجات خود داشت (۱).

ص:۱۲۰

---

۱- ۱) -حافظ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل خود باسناد مختلف خود دوازده حدیث نقل کرده در ضمن آیه إِذِ انْبَعَثَ أَشْقٰاهٰا که اشقی الاوّلین عاقر ناقه ثمود بوده،و اشقی الاوّلین و آخرین ابن ملجم مرادی قاتل ملعون حضرت علی علیه السلام و ما حدیث ۱۱۰۳ آن را برای نمونه یاد می کنیم،وی باسناد مسلسل خود از ابو یونس مولای ابو هریره روایت نموده که گفت شنیدم از ابی هریره که میگفت من حضور پیغمبر(ص)نشسته بودم که علی علیه السلام آمد و سلام کرد،رسول خدا(ص)او را در کنار خود نشانید و فرمود یا علی شقی ترین پیشینیان کیست،گفت خدا و پیامبر او داناترند فرمود،پی کننده ناقه ثمود،پس شقی ترین آخرین کدامست؟علی(ع) گفت خدا و پیامبر او داناترند،گفت پس با دستش اشاره بمحاسن علی کرد و فرمود ای علی آنکه این ریش و محاسن تو را از خون سرت خضاب کند و دست خود را بر فرق سر علی گذارد ابو هریره گوید:بخدا قسم آنجایی که پیامبر دست گذارد خطا نشد و ضربت ابن ملجم لعین بهمان موضع اصابت کرد.

## سوره و اللیل

### اشاره

(مکّی است) و باجماع مفسّرین و قاریان بیست و یک آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت نموده که هر کس آن را قرائت کند خداوند به او آن قدر ببخشد و عطا نماید تا راضی و خشنود شود و او را از تنگدستی عافیت دهد و توانگری را برای او آسان نماید.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند در آن سوره بیان حال مؤمن و کافر را مقدّم داشت و تعقیب فرمود آن را باین سوره به مثل آن پس پیوست به آن شد اتّصال و پیوست مانند بمانند پس فرمود:

ص :۱۲۱

## [سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . وَ اَللَّیْلِ إِذٰا یَغْشیٰ (۱) وَ اَلنَّهٰارِ إِذٰا تَجَلّٰی (۲) وَ مٰا خَلَقَ اَلذَّکَرَ وَ اَلْأُنْثیٰ (۳) إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّٰی (۴) فَأَمّٰا مَنْ أَعْطیٰ وَ اِتَّقیٰ (۵) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنیٰ (۶) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْریٰ (۷) وَ أَمّٰا مَنْ بَخِلَ وَ اِسْتَغْنیٰ (۸) وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنیٰ (۹) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْریٰ (۱۰) وَ مٰا یُغْنِی عَنْهُ مٰالُهُ إِذٰا تَرَدّٰی (۱۱) إِنَّ عَلَیْنٰا لَلْهُدیٰ (۱۲) وَ إِنَّ لَنٰا لَلْآخِرَةَ وَ اَلْأُولیٰ (۱۳) فَأَنْذَرْتُکُمْ نٰاراً تَلَظّٰی (۱۴) لاٰ یَصْلاٰهٰا إِلاَّ اَلْأَشْقَی (۱۵) اَلَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی (۱۶) وَ سَیُجَنَّبُهَا اَلْأَتْقَی (۱۷) اَلَّذِی یُؤْتِی مٰالَهُ یَتَزَکّٰی (۱۸) وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزیٰ (۱۹) إِلاَّ اِبْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِ اَلْأَعْلیٰ (۲۰) وَ لَسَوْفَ یَرْضیٰ (۲۱)

### ترجمه سوره:

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)سوگند به شب آن گه که بپوشاند (بتاریکی خود عالم را)(۲)سوگند بروز آن گه که آشکارا گردد(۳)سوگند به آنکه آفرید نر و ماده را(۴)بیگمان کوشش شما(در کردارها)پراکنده است (۵)و امّا هر که(مال خود را در راه خدا)داد پرهیزکاری کرد(۶)و باور

ص :۱۲۲

داشت کلمه نیکو(وعده عوض)را(۷)بزودی آسانی دهیم وی را برای طریقه نیکو(۸)و امّا هر که(بمال خود)بخل کرد و بی نیاز دید خود را(۹) و تکذیب کرد کلمه نیکو(وعده عوض)را(۱۰)بزودی آسانی دهیم او را برای راه دشوار(۱۱)و باز ندارد عذاب را از او و مالش آن دم که بیفتد در دوزخ (۱۲)البتّه بعهده ما رهبری کردن است(۱۳)و بیگمان تنها از آن ماست سرای دیگر و این سرای(۱۴)و می ترسانم شما را از آتشی که زبانه می کشد(۱۵)در نیاید در آن مگر بدبخت تر(۱۶)آنکه دروغ دانست (پیامبران را و از ایمان)روی بگردانید(۱۷)و بزودی بر کنار شود از آن آتش پرهیزکارتر(۱۸)آنکه مال خود را در حالی که پاکی میجوید می دهد (۱۹)و نیست هیچکس را نزد صاحب مال نعمتی و حقی(تا آن عطا) جزایش باشد(۲۰)مگر اینکه طلب خوشنودی پروردگار خود که برتر است نماید(۲۱)و بزودی وی(بآنچه خدا بدو دهد)خوشنود گردد.

## قرائت:

در شواذ قرائت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و قرائت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن مسعود و ابی الدرداء و ابن عبّاس(و النهار اذا تجلّی و خلق الذکر و الانثی،بدون(ما)آمده،و از ابی عبد اللّه علیه السلام هم همین روایت شده است.

## دلیل:

ابن جنّی گوید:در این قرائت شاهدی است برای چیزی که خبر داد ما را بآن ابو بکر از ابی العبّاس احمد بن یحیی قرائت بعض ایشان را وَ مٰا خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثیٰ بجرّ،و این مجرور بودن آن برای اینست که آن بدل

از ماء است پس قرائت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شاهد صحّت و درستی این قرائت است.

### شرح لغات:

شتی:یعنی پراکندگی و متفرّق بودن بنا بر دوری جدّی بین دو چیز و از آنست،شتّان یعنی دور است میان آنها مانند دوری آسمان از زمین و نیز از آنست،تشتت امر القوم،امر قوم پراکنده و پریشان شد،و شهم ریب الزمان،ایشان را بی وفایی و بی اطمینانی زمان از هم پاشید و پراکنده کرد.

الیسری:مؤنث الیسر و العسری مؤنث اعسر از یسر و عسر توان گری و آسانی و دشواری و تنگدستی است.

تلظّی:شعله و زبانه آتش است بشدّت گیراندن و تلظّت النار تتلظّی است،پس یکی از دو تاء حذف شده برای تخفیف.

ابن کثیر تلظّی بتشدید تاء قرائت کرده ادغام نموده یکی از دو تاء را در دیگری.

التجنب:گردیدن چیز است در جانب و کنار غیر آن چیز.

### اعراب:

وَ مٰا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثىٰ

اگر(ما)مصدریّه قرار داده شود پس آن در موضع جر است و تقدیرش خلق الذکر و الانثی یعنی و خلقه الذکر و الانثی و اگر آن را بمعنای من قرار دادی نیز همین طور است.

و الحسنی:صفت موصوف محذوف است یعنی و صدق بالخصله- لحسنی و همین طور یسری و عسری تقدیر در آن دو للطریقه الیسری للطریقه

ص:۱۲۴

العسری،و یتزکّی در موضع نصب است بر حالیّت،و ممکن است منصوب الموضع یا مرفوع الموضع باشد بنا بر تقدیر حذف این یعنی لان یتزکّی پس لام حذف شده پس ان یتزکّی گردیده،سپس(ان)نیز حذف شده چنان چه در قول طرفه حذف شده است الا أی هذا الزاجری احضر الوغی و ان اشهد اللذّات هل انت مخلدی ای کسی که مرا از ورود جنگها منع میکنی و شهود لذّات قدرت ندارد که مرگ را از من دفع کند آیا تو ابدیّت بمن میدهی شاهد این بیت حذف ان است از احضر و تقدیرش ان احضر الوغی بوده،و احضرهم برفع خوانده شده و هم بنصب وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزیٰ ، من نعمه جار و مجرور در موضع رفع است و من زایده است برای تأکید نفی و افاده عموم،و تجزی جمله مجروره الموضع است برای اینکه آن صفت برای نعمت است و تقدیرش و من نعمته مجزیّه است و اگر خواستی مرفوعه الموضع و محل باشد بنا بر محل قول خدا من نعمه و تقدیرش و ما لا حد عنده نعمه مجزیه است،و ابتغاء منصوب است برای اینکه آن مفعول له است و عامل در آن یؤتی است یعنی و ما یؤتی ما له الا ـ ابتغاء وجه ربّه یعنی برای طلب ثواب پروردگارش کرد نه برای مجازات و پاداش دستی که بسوی او دراز شده است.

### تفسیر:

(وَ اللَّيْلِ إِذٰا يَغْشىٰ)

خداوند سبحان سوگند یاد کرده بشب آن گاه که تاریکی آن بپوشاند روز را،و بگفته بعضی آن گاه که بتاریکی خود افق را و تمام آنچه میان زمین و آسمان است پوشانید،و مقصود اینست که آن گه که تاریک کرد و پرده سیاهی بر عالم کشید و تاریکی مردم را پوشانید،برای آنچه در

ص: ۱۲۵

آنست از ترسی که تحریک کننده نفس است به بزرگ شمردن.

(وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّی)

یعنی روشن و ظاهر شد از میان تاریکی،و در این آیه است بزرگترین نعمتها زیرا اگر تمام روزگار تاریک و شب باشد هر آینه مخلوق را ممکن نباشد که اسباب و وسایل زندگی خود را طلب کنند و اگر تمام روزگار هم نور و روشنایی باشد بسکون و راحتی هم منتفع و بهره مند نشوند،و برای همین خداوند سبحان تکرار فرمود ذکر شب و روز لیل و نهار را در این دو سوره برای بزرگی قدر آنها در باب دلالت بر موارد حکمت و مصلحت حق تعالی.

(وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی)

حسن و کلبی گویند:یعنی قسم به آن کسی که ایجاد کرد و آفرید نر و ماده را،و بنا بر این ما بمعنای من است و بگفتۀ مقاتل یعنی آفریدن مرد و زن.

مقاتل و کلبی گویند:ذکر و انثی آدم و حوّاء علیهما السلامند،و بگفتۀ بعضی اراده نموده هر نر و ماده از انسان و غیر آن را.

(إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّی)

ابن عبّاس گوید:این جواب قسم است و مقصود این است که اعمال شما هر آینه مختلف میباشد،پس عملی برای بهشت است و عملی برای جهنّم.

و بعضی گفته اند:که سعی و کوشش شما هر آینه پراکنده است پس کوشش کننده است در آزادی خودش از آتش و سعی کننده ای است در هلاکت خود و ساعی هست برای دنیا و کوشایی هست برای آخرت.

واحدی باسناد متّصل و مرفوع خود از عکرمه از ابن عبّاس روایت کرده که مردی درخت خرمایی داشت در خانه مرد فقیر عیالمندی و مرد

ص:۱۲۶

ناگاه و سرزده داخل خانه میشد و از درخت خرما بالا میرفت که از آن خرما بچیند،و چه بسا میشد خرمایی میافتاد و بچه های آن مرد فقیر بر میداشتند،پس آن مردک از درخت پائین آمده و خرما را از دست اطفال آن مرد میگرفت و اگر میدید که در دهان خود گذارده اند انگشت در دهن بچه نموده و از حلق و گلوی آنها بیرون می آورد.

پس آن مرد فقیر به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شکایت نمود و به آن حضرت خبر داد که صاحب درخت خرما چه با او و بچه های او میکند.

پیغمبر(ص)باو فرمود،برود پس صاحب درخت خرما را دید و فرمود آیا میدهی بمن درخت خرمایی که شاخه اش در خانه فلانی و یا خم شده بخانه او و برای تو عوض آن درخت خرمایی در بهشت باشد،گفت من درختان خرمای بسیاری دارم که در میان آنها هیچ درختی فرمایش بهتر از آن نیست،گوید سپس آن مرد رفت و مردی بود که سخنان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را میشنید به آن حضرت عرض کرد آیا آن وعده ای که بصاحب درخت دادی که درخت خرمایی در بهشت باو دهی بمن عطا میکنی اگر من آن درخت خرما را بگیرم،فرمود آری،پس آن مرد رفت و صاحب درخت را دید و از او خریداری کرد،پس گفت آیا دانستی که محمد در عوض آن بمن درختی در بهشت عطا فرمود،و من گفتم خرمای آن مرا سخت بآن علاقه مند کرده است و من درخت خرمای فراوانی دارم که در میان آنها خرمایی بزیبایی و خوبی آن نیست،باو گفت آیا آن را میفروشی گفت نه مگر آنکه داده شود چیزی که گمان نمیکنم بدهند،گفت بگو مقصودت چیست گفت چهل درخت خرما،پس آن مرد گفت بیک درخت خم شده و کج چهل

درخت خرما میخواهی گفت آری، گفت شاهد بیار اگر راست می گویی،پس عدّه ای از مردم را دید که گواهی دهند برای او بچهل درخت خرما سپس رفت خدمت پیغمبر(ص)و عرض کرد یا رسول اللّه،درخت خرمای مذکور در ملک من قرار گرفت و من آن را تقدیم بشما کردم،پس پیغمبر(ص) درب منزل صاحب خانه آمد و فرمود این درخت خرما برای تو و عیال تو است.پس خداوند نازل فرمود: (وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشیٰ) تا آخر سوره عطاء گوید که اسم آن مرد ابو الدحداح بود.

(فَأَمّٰا مَنْ أَعْطیٰ وَ اتَّقیٰ)

و امّا ابو الدحداح که بخشید و پرهیزکاری کرد، وَ أَمّٰا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنیٰ و امّا آنکه بخل ورزید و بینیازی طلب کرد او صاحب درخت خرما بود،و قول خدا، لاٰ یَصْلاٰهٰا إِلاَّ الْأَشْقَی او صاحب درخت خرما وَ سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی او ابو الدحداح است، وَ لَسَوْفَ یَرْضیٰ آن گه که داخل بهشت شد گوید و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله باین خانه می گذشت در حالی که خوشه خرما آن رسیده بود،پس میفرمود عذوق عذوق خرما خرما برای ابی الدحداح است در بهشت و از ابن زبیر است که گوید آیه نازل شد در باره ابی بکر زیرا او خرید برده گان و غلامانی که اسلام آوردند مانند بلال و عامر بن فهیره و غیر آنها را و آزاد نمود ایشان را و بهتر اینست که آیات مذکوره حمل شود بر عموم خودش در هر کسی که حق خدا را از مالش عطا کند و یا هر کس که منع میکند حق خدای سبحان را و عیاشی روایت کرده این را از سعد اسکافی از ابی جعفر باقر(ع) فرمود: فَأَمّٰا مَنْ أَعْطیٰ ،و امّا کسی که بدهد از آنچه را که خدا با و داده و پرهیزکاری کند،و تصدیق بنیکویی،یعنی به اینکه خدا عطا کند او را به یک

ص:۱۲۸

حسنه ده حسنه تا بیشتر از این بیکی صد تا و هزار تا،و در روایت دیگر تا صد هزار تا و بیشتر(هزار هزار تا).

(فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ)

گوید:اراده نمی کند چیزی از خیر را مگر اینکه خداوند برای او آسان فرماید،و امّا کسی که بخل کند و امساک نماید از آنچه را که خدا باو داده و طلب توانگری و بینیازی کرده و تکذیب کند جمله نیکو به اینکه خدا عوض باو دهد بجای یکی ده تا بیشتر از این صد تا و هزار تا و به روایت دیگر تا ده هزار تا و بیشتر(هزار هزار تا) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ فرمود چیزی را اراده نمیکند از شرّ مگر خدا برای او آسان کند گوید،سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود:و باز نمیدارد عذاب را از او و مال او آن دم که بیفتد در دوزخ بدانید بخدا سوگند نمی افتد از کوهی و نه از دیواری و نه در چاهی و لیکن می افتد در آتش دوزخ.

پس بنا بر این معنی میباشد قول خدا (وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ) یعنی به وعده نیکو و آن گفتۀ ابن عبّاس و قتاده و عکرمه است.

حسن و مجاهد و جبائی گویند:(بالحسنی)یعنی به بهشتی که آن ثواب نیکوکارانست.و قول خدا:

(فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ)

یعنی پس بر او آسان کنیم طاعت را پی در پی و بگفتۀ بعضی یعنی بزودی آماده کنیم او را و موفّق نمائیم وی را برای راه سهل و آسان یعنی بزودی بر او آسان نمائیم فعل طاعت را تا برای انجام آن قیام کند بجدیّت و خوشی و پاکی نفس و خاطر.

و بعضی گفته اند:یعنی بزودی آسان کنیم او را بخصلت توانگری و حالت توانایی و آن داخل شدن بهشت و استقبال فرشتگانست از او به

تحیّت و بشارت،و قول خدا:

(وَ أَمّٰا مَنْ بَخِلَ)

یعنی امساک کند بمالی که برای او باقی نمیماند و بخل بورزد بحق اللّٰه در مالش.

(وَ اسْتَغْنىٰ)

یعنی التماس کند توانگر بتوانگریش اینکه منع کند از نفس خودش و بگفتۀ بعضی یعنی اینکه او عمل کند عمل کسی که او از خدا و رحمت او بینیاز است.

(وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ)

و تکذیب کند بجمله نیکو یعنی به بهشت و ثواب و وعده عوض بسیار تکذیب کند.

(فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ)

آن بنا بر جفت گرفتن کلام است،و مقصود به آن تمکین است،یعنی ما خالی و بی مانع میکنیم بین او و بین اعمالی که موجب عذاب و عقوبت میشود.

(وَ مٰا يُغْنِي عَنْهُ مٰالُهُ إِذٰا تَرَدّٰى)

قتاده و ابی صالح گویند،باز نمیدارد او را مال او از اینکه سقوط در آتش کند.

مجاهد گوید:آن گاه که مرد و هلاک شد مال او وی را از منع از مردن و هلاکت نمیکند.

بحسن گفتند که فلانی مالی جمع کرده است گفت آیا برای این عمری هم جمع کرده است گفتند نه،گفت پس مردگان با اموال چه میکنند.

(إِنَّ عَلَيْنٰا لَلْهُدىٰ)

یعنی برای ما بیان هدایت و رهنمایی بر آنست و امّا راهنما و هدایت یافتن پس با شماست،خداوند سبحان خبر داد که هدایت واجب است بر او و اگر گمراهی جایز بود بر او هر آینه هدایت واجب نبود.

قتاده گوید:یعنی بر ماست بیان طاعت(نماز و روزه و حج و زکات و غیره) و بیان معصیت(زنا و شراب مسکر و...).

(وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولی)

و بدرستی که بر ماست ملك آخرت و ملك دنیا و زیاد نمیشود در ملك و سلطنت ما هدایت یافتن کسی که هدایت یافته و کم نمیکند از پادشاهی و ملك ما معصیت و گناه کسی که عصیان نموده است و اگر ما میخواستیم هر آینه منع میکردیم ایشان را از گناه جبرا و قهرا و لیکن ایجاب و اقتضا کرد که ایشان را از جهت امر و نهی منع نمائیم،سپس خداوند سبحان بیم داد کسی را که عدول و اعراض از هدایت کند به اینکه فرمود:

(فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظّی)

یعنی ما ترسانیدیم و بیم دادیم شما را از آتشی که شعله و زبانه دارد.

(لا یَصْلاها)

یعنی داخل این آتش نمیشود و مقیم در آن نمیگردد.

(إِلَّا الْأَشْقَی)

مگر بدبخت تر و آن کافر بخداست.

(الَّذِی كَذَّبَ)

آنکه تکذیب کرد آیات خدا و رسولان او را.

(وَ تَوَلّی)

یعنی:اعراض از ایمان نمود.

(وَ سَیُجَنَّبُهَا)

یعنی:بزودی دوری میکند آتش را و از آن به کناری قرار میگیرد.

(الْأَتْقَی)

پرهیزگارتر.

(الَّذِی یُؤْتِی مالَهُ)

آنکه مالش را در راه خدا انفاق میکند.

(یَتَزَکّی)

میکوشد که در نزد خدا پاک باشد و باین انفاقش ریاء و خود نمایی و شهرت را نمیخواهد.

ص :۱۳۱

قاضی گوید:قول خدا، لاٰ یَصْلاٰهٰا إِلاَّ الْأَشْقَی اَلَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّی ، دلالت ندارد بر اینکه خدای تعالی داخل آتش نمیکند مگر کافر را بنا بر آنچه را بعضی از خوارج و مرجئه (۱)میگویند و این مطلب برای این است که خداوند نار و آتش ذکر شده را نکره آورده،و آن را معرّفی نکرده پس مقصود باین است که(نارا)از جمله آتشهاست که نمی رسد بآن و یا نمی افتد در آن مگر کسی که حال او چنین باشد.

و آتش درکات دارد بنا بر آنچه را که بیان فرمود خداوند سبحان آن را در سورهٔ نساء در شأن منافقان،پس از کجا دانسته شده که غیر از این آتش را قوم و مردم دیگر وارد نمیشوند.

و بعد از این،پس بدرستی که ظاهر از آیه ایجاب میکند که داخل آتش نشود مگر کسی که تکذیب نمود خدا و اعراض از ایمان نمود و جمع بین دو امر هم چنین اقتضا میکند،پس برای قوم خوارج و مرجئه چاره ای نیست مگر اینکه خلاف این را بگویند برای اینکه ایشان آتش را واجب می دانند برای کسی که از بسیاری از واجبات اعراض کند و گرچه تکذیب نکند آن را.



---

۱ – ۱) -خوارج فرقه ای از مسلمین هستند که در قضیه حکمیت بر علیه حضرت امیر المؤمنین خلیفه بلا فصل و مظلوم پیامبر(ص)خروج کردند و با اینکه خودشان اصرار بحکمیّت نمودند ولی بعد از تحکیم گفتند لا حکم الا للّه و با آن حضرت در نهروان جنگیدند و آنها چهار هزار نفر بودند که جز ده نفر همگی کشته شدند و از آنها اشعث بن قیس کندی و ذو الثدیه جد احمد بن حنبل امام فرقه حنابله بوده و یکی از آنها عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل علی علیه السلام اشقی الاوّلین و الآخرین است. و مرجئه یکی دیگر از فرق مسلمین است که در عصر حضرت امام جعفر

و بعضی گفته اند که مقصود از اتقی،تقی پرهیزکار و از اشقی و شقی بدبخت است چنانچه طرفه گوید:

تمنّی رجال ان اموت و ان امت

فتلك سبيل لست فيها باوحد

آرزو میکنند مردانی که من بمیرم و اگر من مردم پس این راهیست که همه خواهند رفت و من در این راه تنها نیستم شاهد این بیت کلمه اوحد است که بمعنای واحد آمده است.

سپس خداوند سبحان توصیف نمود،التقی را و فرمود:

(وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ)

یعنی اتقی مالش را در راه خدا انفاق و صرف نکرده برای دستی که سودی باو رسانیده که تلافی کند بر آن و نه برای دستی که بگیرد آن را در پیش یکی از مردم.

(إِلاَّ ابْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلىٰ)

مگر برای طلب کردن و خواستن رضای خدا یعنی و لیکن اتقی و پرهیزکار آنچه کرده طلب میکند رضایت و خشنودی و ثواب خدا را و ذکر وجه نموده برای شرافت آن و مقصود نمی خواهد مگر برای خدا و خواستن ثواب خدا.

(وَ لَسَوْفَ يَرْضىٰ)

یعنی و هر آینه بزودی خدا باو عطا فرماید از جزاء و پاداش آن قدری که بآن خوشنود شود،پس قطعا عطا فرماید او را هر چه آرزو کند و هر چه را که بقلبش خطور نکرده باشد پس بیگمان بآن راضی شود.

۱)

(صادق علیه السلام پیدا شده و ابو حنیفه رئیس حنفی مذهب هم متمایل باین مذهب بوده است و این فرقه قائل بحد وسط نیستند و میگویند مردم یا مؤمن هستند و یا کافر،فساق را ملحق بکفّار میدانند.(مترجم)

ص :۱۳۳

## سورهٔ و الضحی

### اشاره

مکّیست و باتفاق قاریان و مفسّرین یازده آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس آن را قرائت کند می باشد از افرادی که خدا از او راضی است و برای(حضرت)محمّد صلّی اللّه علیه و آله است که او را شفاعت نماید و برای او به عدد هر طفل یتیم وسائلی ده حسنه خواهد بود.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سورهٔ قبل:

چون خداوند سبحان آن سوره را پایان داد به اینکه اتقی را آن قدر ثواب بدهد تا راضی شود،این سوره را افتتاح نمود به اینکه پیامبرش را خوشنود نماید به آنچه به او در روز قیامت از کرامت و مقام عطا نماید پس فرمود:

## [سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلضُّحىٰ (۱) وَ اَللَّيْلِ إِذٰا سَجىٰ (۲) مٰا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مٰا قَلىٰ (۳) وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ اَلْأُولىٰ (۴) وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ (۵) أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوىٰ (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدىٰ (۷) وَ وَجَدَكَ عٰائِلاً فَأَغْنىٰ (۸) فَأَمَّا اَلْيَتِيمَ فَلاٰ تَقْهَرْ (۹) وَ أَمَّا اَلسّٰائِلَ فَلاٰ تَنْهَرْ (۱۰) وَ أَمّٰا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)سوگند بچاشتگاه(۲)سوگند به شب آن گاه که تاریک شود(۳)فرو نگذاشته است تو را پروردگارت و دشمن نگرفته(تو را)(۴)و البته سرای دیگر بهتر است برای تو از سرای دنیا(۵) و بزودی بدهد تو را پروردگارت(مقام شفاعت و کرامتها)پس خوشنود شوی(۶)آیا نیافت تو را کودک بی پدر،پس جای داد تو را(۷)و یافت ترا(از معالم نبوّت)راه گم کرده پس رهبری کرد(۸)و یافت تو را تهی دست پس توانگر کرد(۹)و امّا یتیم را قهر مکن(بر او ستم روا مدار(۱۰) و امّا تهیدست سؤال کننده را محروم مساز(۱۱)و امّا بنعمت پروردگارت

ص: ۱۳۵

حدیث کن.

**قرائت:**

در قرائت شواذ و نادره از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و عروه بن زبیر رسیده ما ودعک بتخفیف و قرائت مشهور ما ودّعک بتشدید است، و از اشهب عقیلی فاوی بدون مد ذکر شد و از ابن سمیفع،عیّلا با تشدید نقل شده، و از نخعی و شعبی فلا تکهر بکاف و در مصحف عبد اللّه هم همین طور است.

**دلیل:**

ابن جنّی گوید:ودع بتخفیف استعمالش کم میشود،و سیبویه گوید بقولشان ترک از گفتن و ذرو،ودع بینیاز شده اند،و ابو علی در این موضوع انشاد کرده شعر ابی الاسود را:

لیت شعری عن خلیلی ما الذی

غاله فی الحبّ حتی ودعه

ای کاش میدانستم از خلیل و دوست من چه چیز او را در محبت فریب داد و اغفال کرد تا ترک گفت،شاهد این بیت کلمه ودعه است بتخفیف آمده.

و امّا قول خدا،فآوی،پس آن از آویه است یعنی رحمت کردم بر او و امّا عیّلا،پس آن فیعل از عیله و آن بمعنای فقر است و آن مثل عائل است و معنای هر دو صاحب عیال و عیال مند است بدون توانگری،می گویند عال الرجل یعیل عیله،یعنی عیال و نان خور او زیاد،و فقیر و محتاج شد،شاعر گوید:

و ما یدری الفقیر متی غناه

و ما یدری الغنیّ متی یعیل

و نمیداند فقیر توانگری و بینیازی او کی و کجاست،و نمیداند شخص

ص: ۱۳۶

توانگر و مالدار چه وقت فقیر و محتاج میشود،شاهد این بیت کلمه یعیل است که بمعنای فقر و نیازمندیست.

و امّا فلاـ تکهر پس آن مانند فَلاـ تَقْهَرْ است و عرب گاهی از دنبال قاف کاف میآورد و در حدیث معاویه بن حکم که در نمازش سخن گفت آمده که گفت ما کهرنی و لا ضربنی بمن قهر نکرد و مرا نزد.

**شرح لغات:**

السجو:بمعنای سکون و استراحت است میگویند سجی یسجو آن گاه که رهنمونی شد و ساکن گردید و طرف ساج و بحر ساج،اعشی گوید:

فما ذنبنا اذ جاش بحر بن عمّکم

و بحرک ساج لا یواری الدّعامصا

پس گناه ما چیست آن گاه که دریای پسر عموی شما جوش کرد و مضطرب شد و حال آنکه دریای تو آرام است که دعا مص را پنهان نمیکند در زیر آب،و دیگری گوید:

یا حبّذا القمراء و اللیل السّاج

و طرق مثل ملاء النساج

ای چه قدر نیکوست مهتاب و شب آرام و ساکن و راه هایی که مانند پرده نساج باشد،شاهد این بیت کلمه ساج است که بمعنای آرام و ساکن است.

القلی:بمعنای بغض و دشمنی است وقتی کسر داده شود با الف مقصور خوانده میشود قلی و وقتی مفتوح شود با الف ممدود خوانده میشود (قلا)گوید:

علیک سلام لا مللت قریبه

و ما لک عندی ان نائت قلا

درود و سلام بر تو که ملول نکردی نزدیک خود را و مال تو نزد من است اگر

قصد جدایی و دشمنی کرده ای نهره و انتهره،بیک معنی است،و آن اینست که در صورت سائل و گدا داد زده و پرخاش شود.

**اعراب:**

وَ مٰا قَلیٰ

یعنی و ما قلاک و همین طور قول خدا فآوی و اغنی تقدیرش فآواک فاغناک است،پس مفعول در این آیه ها محذوف است که کاف خطاب باشد(ک)و فرمود وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ و نه فرمود و یعطینک و اگر چه جواب قسم است برای اینکه نون قطعا داخل میشود که اعلان کند به اینکه لام لام قسم است نه لام ابتداء و حقّا در اینجا معلوم شده به اینکه این لام برای قسم است نه لام ابتداء برای داخل آن بر سوف و لام ابتداء بر سوف داخل نمیشود برای اینکه سوف مختص به افعال است و لام ابتداء داخل بر اسماء میشود.

فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلاٰ تَقْهَرْ

تقدیرش اینست پس تا ممکن میشود از چیزی یتیم را زجر و قهر مکن،سپس امّا قائم مقام شرط شده و حاصل شده امّا فلا تقهر الیتیم آن گاه مفعول بر فاء مقدّم شده بجهت کراهت اینکه فایی که از شأن و رتبه او نیست پیرو باشد شیئا شیئا در اوّل کلام و اینکه جمع شود در لفظ با امّا،پس بر خلاف اصول کلام ایشان«عرب و یا نحویها»باشد و همین طور است و امّا بنعمه ربّک فحدّث.

**شأن نزول سوره:**

ابن عبّاس گوید:وحی از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پانزده روز قطع شد،پس مشرکین مکّه گفتند که پروردگار محمّد او را رها کرد،و مبغوض داشت و اگر امر او از طرف خدا بود هر آینه پی در پی باو وحی

ص:۱۳۸

میشد،پس این سوره نازل شد ابن جریح گوید،دوازده روز قطع شد و بگفتهٔ مقاتل چهل روز وحی نرسید،و بعضی گفته اند که مسلمانها گفتند ای رسول خدا وحی بر تو نازل نمیشود،فرمود چگونه وحی بر من نازل شود و حال آنکه شما بندهای انگشتان را پاک نمیکنید،و ناخنهای خود را نمی گیرید،و چون سوره نازل شد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به جبرئیل فرمود نیامدی تا مشتاق بدیدار تو شدم جبرئیل گفت و من اشتیاقم بزیارت شما بیشتر بود و لیکن من بندهٔ مأمورم و ما فرود نمی آئیم مگر بامر و اذن پروردگار تو.

و بعضی گفته اند:یهودیها از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسیدند از ذی القرنین و اصحاب کهف و از روح فرمود بزودی در فردا صبح بشما خواهم گفت ولی نفرمود،ان شاء اللّه،پس وحی از آن حضرت در این ایّام حبس شد،پس پیامبر مغموم و غمگین شد از شماتت دشمنان،پس این سوره نازل شد برای تسلیت قلب آن حضرت و بعضی گفته اند:سنگی بانگشت پیامبر(ص)زدند(که آن حضرت را متألّم نمود)پس فرمود آیا تو نیستی مگر انگشتی که هدف سنگ شده و در راه خدا مصدوم شدی،پس دو شب یا سه شب گذشت که وحی به آن حضرت نرسید،پس ام جمیل دختر حرب(خواهر ابو سفیان) زن ابو لهب گفت ای محمّد،نمی بینم شیطان تو را مگر اینکه تو را ترک نموده ندیدم او را نزدیک تو از اوّل دو شب یا سه شب پس سوره نازل شد.

**تفسیر:**

**اشاره**

(وَ الضُّحیٰ)

خداوند سوگند یاد نمود بتمام نور روز از گفتهٔ ایشان ضحی فلان للشمس آن گاه که ظاهر شود برای خورشید و دلالت میکند بر آن قول خدا در مقابل آن:

(وَ اللَّیْلِ إِذٰا سَجیٰ)

و سوگند بشب آن گه که سیاهی آن عالم را فرا میگیرد،یعنی تاریکی آن ساکن و مستقر گردد و بگفتهٔ بعضی مقصود به ضحی ساعت اوّل از روز است و بگفته بعضی دیگر صدر روز و آن ساعتیست که در آن خورشید بالا آمده(وقت چاشتگاه)و موقع اعتدال روز است در گرما و سرما در تابستان و زمستان.

جبائی گوید:یعنی قسم به پروردگار چاشتگاه و پروردگار شب آن گه که تاریکیش همه جا را بگیرد.

عطاء و ضحاک گویند:اذا سجی یعنی آن گاه بپوشاند تاریکیش هر چیز را،و بگفته حسن آن گاه که تاریکی آن اقبال کند.

(مٰا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مٰا قَلیٰ)

این جواب قسم است، و معنایش اینست که ای محمّد پروردگار تو ترک نکرد تو را و وحی را از تو قطع ننموده که رها کرده باشد تو را و دشمن نداشت تو را از روزی که تو را برگزید.

(وَ لَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولیٰ)

یعنی اینکه ثواب آخرت و نعمتهای دائمی در آن برای تو بهتر است از دنیای فانیه و بودن در آن.

ابن عبّاس گوید:یعنی اینکه برای آن حضرت در بهشت هزار هزار (یک ملیون)قصر است از لؤلؤ که خاکش از مشک است و در هر قصری آنچه سزاوار و شایسته است برای آن حضرت از همسران و خدمتگزاران

ص: ۱۴۰

و آنچه میخواهد بر کامل ترین و تمامترین صفت.

و بعضـی گفته انـد:یعنی و هر آینه آخر عمر تو که باقی مانـده است برای تو بهتر از اوّل آنست برای آنچه از فتوحات و یاوری ها که برای تو خواهد بود.

(وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ)

یعنی و بزودی پروردگار تو به تو عطا نماید،در آخرت از شفاعت و حوض(کوثر)و سایر انواع کرامت در بارهٔ تو و امّت تو آن اندازه که بآن راضی شوی.

حارث بن شـریح از محمّد بن علی(ابن الحنفیه)روایت نموده که او گفت ای اهل عراق شـما گمان میکنید که امیدوارترین آیه در کتـاب خـدای عزّ و جـل آیه (يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ...) و ما خانـدان رسالت و اهل نبوّت علیهم السـلام می گوییم ارجی و امیدوارترین آیه در کتاب خدا،آیه (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ) و آن قسم بخدا که شفاعت است هر آینه آن را عطا فرماید در اهل لا اله الاّ اللّه تا بگوید راضـی شدم و از حضـرت صادق علیه السـلام روایت شده که فرمود داخل شد رسول خدا(ص)بر دخترش فاطمه(ع)و آن حضـرت عبایی از پشم شتر بر سر داشت و با دسـتش آسیا میکرد و فرزندش را شیر میـداد،پس دیـدگان رسول خدا(ص)چون او را با این وضع دید پر از اشک شد،پس فرمود ای دختر من تلخی دنیا را بشـیرینی آخرت قبول کن که حقّا خدا نازل فرموده وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ.

زیـد بن علی(ابن الحسین الشـهید)علیهما السـلام گویـد:قطعا از رضا و خوشـنودی رسول خدا(ص)اینست که اهل بیت خود را داخل بهشت

نماید.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود:خوشنودی جدّ من اینست که نمی گذارد موحّدی در آتش بماند،سپس خداوند سبحان بر آن حضرت نعمتهای خود را بر آن حضرت در دنیا بر شمرده و گفت:

(أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآویٰ)

در معنای آن دو قول است:

۱-اینکه آن تقریر و بیان نعمتهای خدای است بر آن حضرت هنگامی که پدرش(عبد اللّه)وفات نمود و آن بزرگوار یتیم و بی پدر ماند،پس خدا او را مکان و جا داد به اینکه برای او عبد المطّلب را اوّل مسخّر نمود آن گاه که او وفات نمود ابو طالب را متکفّل امور آن حضرت نمود و خدا او را برای محبّت و مهر بر او مسخّر نمود و آن حضرت را محبوب او قرار داد تا آنجایی که او را از فرزندانش بیشتر دوست میداشت پس او را کفالت و تربیت نمود و یتیم آنست که پدر برای او نباشد و پدر پیامبر(ص)وفات نمود در حالی که آن حضرت دو ساله بود و جدّ او وفات کرد و او هشت ساله بود،پس او را بابی طالب سپرد برای اینکه او برادر مادری عبد اللّه بود،پس ابو- طالب نیکو نگاهداری کرد از آن حضرت.

از حضرت صادق علیه اسلام سؤال شد که چرا پیامبر(ص)از پدر و مادر یتیم شد فرمود برای اینکه حقّی مخلوق بر او نداشته بود.

۲-اینکه أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً یعنی واحدا تنهایی که مانندی برای تو در شرافت و فضیلت نیست(فآواک)پس تو را نزد خود جا داد و تو را تخصیص داد برسالت و پیامبری خود(و این معنی)از قول ایشان درّه یتیمه است وقتی برای آن مانندی نباشد،گوید:

لا و لا درّه یتیمه بحر

تتلألأ لا فی جونه البیّاع

نه و نیست درّ بی همتایی دریایی که درخشندگی کند در جعبه و ویترین فروشنده و دکّان جواهری.

ماوردی گوید:یعنی قرار داد تو را پناهگاهی برای یتیم ها بعد از آنکه خودت یتیم بودی و کفیل برای مردم بعد از آنکه در تحت کفالت عمویت بودی، سپس یاد نمود نعمت دیگری را و فرمود:

(وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدیٰ)

در معنای آن چند قول است:

۱-حسن و ضحاک و جبائی گویند:یافت تو را گم شده یا گمراه از آنچه تو اکنون بر آن هستی از نبوّت و شریعت،یعنی از آن غافل بودی پس تو را بسوی نبوّت و شریعت هدایت نمود و مانند آنست آیه مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ وَ لاَ الْإِیمٰانُ ،نبودی تو که بدانی کتاب چیست و ایمان کدامست و قول خدا، وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغٰافِلِینَ اگر چه تو قبل از آن از غافلین بودی.

پس معنی ضلال و گمراهی بنا بر این آن رفتن از علم است مانند قول خدا أَنْ تَضِلَّ إِحْدٰاهُمٰا فَتُذَکِّرَ إِحْدٰاهُمَا الْأُخْریٰ ،اگر یکی یادش رفت دیگری تذکر دهد.

۲-ابی مسلم گوید:مقصود اینست که تو را متحیّر یافت که نمیشناختی راه های زندگی را پس تو را هدایت نمود براه های معیشت برای اینکه هر گاه آدمی رهبری براه کسب و طریق معیشت نشود گفته میشود که او گمراه است،نمیداند کجا میرود،و از چه طریقی تحصیل معیشت و درآمد میکند،و در حدیث آمده که فرمود من یاری برعب و دلهره شدم و روزی مرا در سایه سر نیزه ام قرار داده،یعنی در جهاد و جنگ با کفّار و منافقین

ص:۱۴۳

۳-اینکه یعنی یافت تو را که حق را نمیشناختی پس تو را هدایت به او نمود با تمام عقل و تعیین دلیلها و لطفها تا شناختی خدا را بصفاتش میان مردم گمراه مشرک و این از نعمتهای خدای سبحان بود بر تو.

۴-ابن عبّاس گوید:یافت تو را گم شده در درّه های مکّه پس تو را هدایت و راهنمایی کرد بجدّت عبد المطّلب،و روایت شده که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در درّه های مکّه گم شده و کودک بود،پس ابو جهل او را دید و به جدّش عبد المطّلب برگرداند،پس خداوند سبحان بسبب این منّت گذارد بر آن حضرت آن گه که او را بجدّش بدست دشمنش بر- گردانید.

۵-کعب الاحبار گوید:روایت شده که حلیمه دختر ابی ذویب چون مدّتی آن حضرت را شیر داد و حق رضاع و شیر خوارگی آن حضرت را انجام داد خواست او را بجدّش برگرداند،پس او را آورد تا نزدیک مکّه شد پس آن بزرگوار را در راه گم کرد پس او را جستجو کرد از روی جزع و زاری گفت اگر او را نیابم هر آینه خود را از کوهی بیفکنم و شروع کرد به فریاد زدن و وا محمّدا گفتن گوید پس وارد مکّه شدم با این حال،پس پیر مردی را دیدم که بر عصا تکیه داده بود،پس از حال من پرسید او را خبر دادم،گفت گریه نکن من تو را رهبری میکنم بر کسی که او را بتو برگرداند و اشاره بهبل بت بزرگ نمود و داخل خانه شد و طواف کرد بهبل و سر او را بوسید و گفت ای آقای من همیشه منت تو فراوان بوده محمّد را بر این زن سعدیه رد کن گفت،چون نام محمد(ص)را بزبان جاری کرد بتها فرو ریختند و صدایی شنید که هلاکت و نابودی ما بدست محمد خواهد بود

ص:۱۴۴

پس بیرون آمد در حالی که دندانهایش بهم می خورد،پس حلیمه بسوی عبد المطلب رفته و او را خبر داد بداستان،پس بیرون آمد و خانه را طواف نمود و خدای سبحان را خواند،پس ندایی شنید که او را به جایگاه محمد صلّی اللّه علیه و آله خبر داد،پس عبد المطلب براه افتاد و ورقه بن نوفل او را در راه دید و با هم آمدند پیامبر(ص)زیر درختی ایستاده و شاخه ها را میکشد و با برگهای آن بازی میکند،پس عبد المطلب گفت جانم بفدای تو و او را برداشته و بمکّه برگردانید.

۶-سعید بن مسیب گوید:روایت شده که آن حضرت(ص)با عمویش ابو طالب در کاروان میسره غلام حضرت خدیجه بسوی شام مسافرت نمود و در میان راه که او سوار بود شب تاریکی شیطان آمد و مهار شتر را گرفت و از راه بدر برد،پس جبرئیل آمد دمید بشیطان که او را بحبشه پرت نمود و آن حضرت را به کاروان برگردانید،پس خداوند باین سبب بر او منّت گذارد.

۷-اینکه یعنی تو را یافت گمنام در میان قومت که نمیشناختند حق تو را،پس ایشان را هدایت نمود بشناخت،و ارشادشان نمود بفضل و مقام و اعتراف براستگویی تو،و مقصود اینکه تو در میان ایشان بی نام بودی و تو را یاد نمی کردند و شناخته نبودی،پس خدا تو را بمردم معرّفی کرد تا تو را شناختند و بزرگداشتند و تعظیم کردند تو را.

(وَ وَجَدَکَ عائِلاً)

یعنی یافت تو را تهیدستی که برای تو مالی نبود (فَأَغْنیٰ) یعنی تو را بمال خدیجه و غنائم جنگی توانگر ساخت.

مقاتل گوید:یعنی پس تو را بقناعت و راضی بودن بآنچه تو را عطا

ص: ۱۴۵

نموده توانگر نمود،و فراء هم همین را اختیار نموده گوید:توانگر از بسیاری مال نبود لیکن خداوند سبحان او را راضی نمود بآنچه که او را از روزی داده بود و این حقیقت توانگری است،و عیاشی باسنادش از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت نموده است در ذیل آیه (أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوىٰ) فرمود یعنی تنهایی و در میان مخلوقات مانندی برای تو نیست پس پناه داد مردم را بسوی تو، وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ یعنی گمنام در میان مردم که فضل و مقام تو را نمیشناختند،پس ایشان را هدایت فرمود بتو، وَ وَجَدَكَ عٰائِلًا که اراده و سرپرستی نمودی اقوامی را بعلم و دانش پس بینیاز نمود ایشان را بسبب تو.

و روایت شده که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود:منّت گذارد خدا بر من و اوست اهل منّت،و بعضی از ملحدین طعنه زده و اشکال نموده که چطور امتنان با انعام و احسان نیکو بود و آیا این از فعل کریمان است و جواب اینست که منّت البتّه قبیح و زشت است از منعم آن گاه که از متنعّم و نعمت داده شده تنقیص کند و بر سر او بزند و او را اذیت کند و امّا کسی که میخواهد تذکّر بدهد برای شکر و سپاس نعمت او و ترغیب در او تا اینکه شاکی و سپاسگزار مستحق زیاده و فزونی شود،پس آن در نهایت خوبی و حسن است و برای اینکه از کمال وجود و تمامیّت کرم تعریف آنست که بر او نعمت داده شده و اینکه البتّه بر او انعام فرمود تا سؤال کند آنچه بآن محتاج است تا عطایش نماید،سپس خداوند سبحان او را سفارش در بارهٔ یتیمان و بینوایان نموده و فرمود:

(فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلاٰ تَقْهَرْ)

قراء و زجاج گویند:یعنی و امّا یتیم را مقهور

ص :۱۴۶

و مغلوب بر مالش نکن تا حقش پا مال شود و از بین برود برای ناتوانی او چنانچه عرب در امر یتیمان مینمودند.

و بگفتهٔ مجاهد،یتیم را کوچک مشمار که توهم یتیم بودی و پیغمبر«ص» بایتام احسان و نیکی میکرد و در باره آنها سفارش مینمود،و در حدیث از ابی اوفی آمده که خدمت پیغمبر(ص)نشسته بودیم،پس بچه ای آمد و گفت من یتیم هستم و خواهر یتیمی هم دارم و مادرم هم بیوه زن یتیم دار است،بما اطعام فرما از آنچه که خدا بشما اطعام نموده،خدا بشما از آنچه دارد عطا کرده تا راضی شدی پیغمبر(ص)فرمود چه اندازه نیکو سخن گفتی ای جوان،بلال برو آنچه نزد ما و در خانه موجود است بیار،پس بلال بیست و یک خرما آورد حضرت فرمود ای غلام هفت خرما از تو و هفت خرما از خواهر تو و هفت خرما از مادر تو،پس معاذ بن جبل برخاست و دست بر سر آن یتیم که از اولاد مهاجرین بود کشید و گفت خدا یتیمی تو را جبران و تلافی کند و تو را جانشین پدرت قرار دهد.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود ای معاذ بن جبل دیدم تو را و آنچه که کردی گفت من بر او ترحّم و نوازش کردم،فرمود متکفّل و متولّی نمیشود هیچکس از شما یتیمی را که کفالت او را خوب انجام دهد و دست خود را بر سر او گذارد مگر اینکه خدا مینویسد بهر مویی یک حسنه و محو نماید از او بهر مویی یک سیّئه و گناه و بالا برد برای او بهر مویی یک درجه.

و از عبد اللّه بن مسعود،روایت شده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که دست بر سر یتیمی بکشد بوده باشد برای او بهر مویی که از زیر دست او بگذرد نوری در روز قیامت،و فرمود من و کفالت کننده

ص: ۱۴۷

یتیم مانند این دو انگشت در بهشت خواهیم بود هر گاه از خدای عزّ و جل بترسد،و اشاره بانگشت سبابه(شهادت)و وسطی فرمود.

و از عمر بن خطاب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود هر گاه یتیم گریه کند عرش خدا از گریه او بلرزد،پس خدا بفرشتگان فرماید ای ملائکه من چه کسی گریانید این یتیمی را که پدرش در خاک پنهان شده پس فرشتگان گویند تو داناتری،پس خدای تعالی فرماید ای- ملائکه من من شما را گواه میگیرم که هر کس او را ساکت کند و خوشنود نماید من روز قیامت او را مسرور و راضی نمایم،و عمر هر وقت یتیمی را می دید دست بر سر او کشیده و چیزی باو میداد (۱).

(وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ)

یعنی سؤال کننده و گدا را محروم نکن و هر وقت آمد نزد تو او را با دست خالی بر مگردان زیرا که تو هم فقیر بودی پس با اینکه او را اطعام کن و یا او را با دل خوش و ملاطفت روانه کن و در حدیث از انس بن مالك رسیده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود هر گاه سائلی نزد تو آمد که بر اسب سوار بود و دستش دراز،پس برای او حقّی لازم است گرچه بیک نصفه خرما باشد.



---

۱- ۱) -و من العجب اینکه این روایت را عامّه از عمر نقل نموده و خود در کتابهایشان مانند ابن قتیبه در امامه و سیاسه و متقی در کنز العمّال،و دها نفر دیگر از بزرگانشان نقل نمودند که چند روزی از رحلت پیغمبر«ص» نگذشته بود که عمر بامر ابی بکر با جمعی از منافقان درب خانه پیغمبر«ص» آمده و دختر یتیم و حسن و حسین دو نور دیده معصوم و مظلوم پیغمبر «ص»را آزردند و حتی در خانه پیغمبر را آتش زدند و یگانه دختر آن حضرت فاطمه(ع)را زدند تا آنجا که بچه رحم او را که محسن نام داشت شهید کردند و آن بی بی از این حادثه بیمار و بعد از ۷۵ روز یا ۹۵ روز از رحلت پیغمبر

ابو مسلم گوید:چنانچه خدا تو را ترحّم نموده و عطا کرد و تو عیالمند و بی مال بودی،پس بسائلت ترحم کن و چیزی باو بده.

جبائی گوید:مقصود تمام مکلّفین است گرچه خطاب به پیغمبر«ص» است،و بگفتهٔ حسن مقصود از سائل طالب علم و طلّاب علومند و آن متّصل بقول خدا وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدیٰ است،یعنی بیاموز هر کس که از تو سؤال علم میکند چنانچه خداوند تو را تعلیم شرایع نمود و تو بآن عالم نبودی.

(وَ أَمّٰا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ)

یعنی نعمتهای خدا را یاد کن و اظهار نما و آن را بازگو کن،و در حدیث است که کسی که مردم را سپاس نگوید خدا را سپاس نگفته و کسی که شکر کم و اندک را بجا نیاورد،شکر زیاد را هم نکرده است و بازگو کردن و حدیث گفتن نعمت خدا شکر است و ترک آن کفر و ناسپاسی.

و بگفتهٔ کلبی اراده کرده از این نعمت قرآن را که گوید و قرآن بزرگ ترین نعمتی بود که خدا بر او انعام فرمود،پس امر کرد او را که آن را قرائت کند و بگفتهٔ مجاهد مقصود از آن نعمت مقام نبوّت و رسالت است که پروردگارت تو را عطا نمود،و زجاج هم همین را اختیار کرده و گوید:یعنی ابلاغ رسالت نما و نبوّتی را که خدا به تو داده است بازگو کن و آن بزرگترین نعمتها است،و گفته اند یعنی شکر کن برای آنچه یاد شد در این سوره از نعمتهای خدایی بر تو،حضرت صادق علیه السلام فرمود یعنی بازگو

(۱)

(گذشته شهید از دنیا رفت آیا این یتیم نوازی عمر است،داوری با اهل انصاف از اهل ایمان و و جدان.(مترجم)

کن آنچه را که خدا بتو عطا کرد و فضیلت داد و روزیت نمود و احسان بتو کرده و هدایت نمود تو را (۱).

**ترتیب:**

وجه اتصال و پیوست قول خدا، (وَ لَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولیٰ) به ما قبل آن اینکه در قول خدا، مٰا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مٰا قَلیٰ اثبات محبت خدا است به آن حضرت و انعام و احسان بر او،پس این را نیز بآن متّصل نمود و تقدیر اینست که مطلب چنانچه گفتند نیست بلکه وحی میآید بسوی تو مادامی که زنده باشی و محبّتم بتو ادامه دارد،و آنچه را که در آخرت بتو داده ام از شرافت و بلندی مقام بهتر است از آنچه را که امروز بتو داده ام،پس هر گاه بر این نعمتهای دنیوی بر تو حسد ورزند،چگونه خواهند بود وقتی عظمت تو را در آخرت ببینند،و امّا پیوست قول خدا أَ لَمْ یَجِدْکَ بما قبلش،پس وجه آن اینکه اتصال و پیوست ذکر نعمت است بذکر منعم و نعمت داده شده و تقدیرش اینکه خدای سبحان،بزودی در آینده بر تو انعام خواهد نمود چنانچه در گذشته ات انعام فرمود.



---

۱- ۱) -حافظ حاکم حسکانی در شواهد تنزیل در ص ۳۴۷ در ذیل آیه (وَ أَمّٰا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ) از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که فرمود:زمین برای هفت نفر خلق شده که بطفیل ایشان مخلوقات روزی میخورند و به سبب ایشان یاری میشوند و به برکت ایشان باران بر ایشان میبارد،و ایشان (عبد اللّه بن مسعود)و ابو ذر و عمّار و سلمان و مقداد و حذیفه،و من امام ایشان هفتمی آنها هستم،خداوند فرمود، وَ أَمّٰا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ .

## سوره الم نشرح

### اشاره

مکّیست و باجماع مفسّرین و قاریان هشت آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که هر کس آن را قرائت کند خدا به او عطا فرماید اجر کسی که آن حضرت را غمگین دیده،پس رفع غم و غصّه از چهره و قلب آن حضرت نموده است.

و از اصحاب ما امامیّه روایت شده که سورهٔ الضحی و الم نشرح یک سوره هستند برای تعلّق داشتن یکی بدیگری و بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ هم فاصله بین آنها نیست که دو سوره باشد،و در نماز واجب میان آنها در یک رکعت جمع نموده اند و همین طور در سورهٔ فیل و سورهٔ قریش و سیاق و ترتیب آیات آن بر این دلالت میکند برای اینکه فرمود: أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوىٰ تا آخر سپس فرمود:

## [سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَ وَضَعْنٰا عَنْكَ وِزْرَكَ (۲) اَلَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَ رَفَعْنٰا لَكَ
ذِكْرَكَ (۴) فَإِنَّ مَعَ اَلْعُسْرِ يُسْراً (۵) إِنَّ مَعَ اَلْعُسْرِ يُسْراً (۶) فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ (۷) وَ إِلىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)آیا گشاده نکردیم برای تو سینه تو را(بنبوّت و دانش)(۲)و فرو نهادیم از تو بار گرانت را(۳)باری که سنگین ساخت پشت تو را(۴)و بلند کردیم برای(اظهار قدر)تو نامت را(نام تو را قرین نام خود ساختیم)و بیگمان با هر دشواری آسانی است (۶)البته با هر دشواری آسانی است(۷)پس آن گاه که فارغ شوی(از نماز) پس بکوش(در دعا و تضرّع)(۸)و بسوی پروردگارت رغبت کن.

### لغات:

الشرح:گشودن چیزیست برفتن آنچه مانع میشود از درک و احساس آن،اصل شرح توسعه دادنست و تعبیر میشود از سرور به شرح قلب و توسعه آن،و از غم و غصّه بضیق قلب و تنگ دلی تعبیر میشود،برای

ص:۱۵۲

اینکه آن موجب این میشود.

الوزر:در لغت بمعنای ثقل و سنگینی است و وزیر هم از آن مشتق میشود برای متحمل شدن او سنگینی های بار حکومت را و گناه ها را هم که اوزار نامیده اند برای آنست که مستحق میشود بر آن عقوبتهای بزرگ را.

انقاض:ثقل ها و سنگینی هایی است که منتقض میشود به سبب آن آنچه حمل بر آن شده، و نقص و هدم یکی است،و نقض مذهب ابطال آن است بآنچه آن را فاسد میکند و تعبیر نقض سفر آن گاه که سفر او را سنگین کند.

النصب:بمعنای تعب است،و غم و غصّه او را بتعجب آورد پس او غمناک است،شاعر گوید: تعناک هم من امیمه منصب ،بزحمت و تعب انداخت تو را غصه منصبی از امیه،و هم ناصب یعنی غصه غمناک صاحب غم و رنج،نابغه شاعر گوید: کلینی،لهم یا امیمه ناصب ،ای امیمه مرا واگذار برای غصّه ایکه صاحب رنج و تعب است.

**تفسیر:**

سپس خداوند سبحان تمام نمود نعمتهای خود را بر پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله و فرمود:

(أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ)

آیا سینه تو را گشاده ننمودیم برای تو.

سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت نموده گوید که پیغمبر(ص)فرمود هر آینه من مسئله ای را از پروردگارم پرسیدم و دوست داشتم که نپرسیده بودم گفتم بار پروردگارا پیامبرانی قبل از من بودند که باد را مسخّر بعضی

از ایشـان نمودی،و بعضـی از ایشان مرده زنـده میکردنـد،گفت خـدا فرمود أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً آیا تو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم گفتم چرا،فرمود آیا تو را گم شـده نیافتم پس راهنمایی کردم گفتم چرا،پروردگارم فرمود أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ آیا سینه تو را گشاده نکردم و سنگینی را از تو برداشتم،گفتم چرا پروردگار من،و مقصود اینست که آیا نگشودم برای تو سینه ات و توسعه ندادم قلبت را بسـبب نبوّت و علم تا اینکه قیام باداء رسالت نمودی و بر ناراحتیها صبر کرده و تحمّل ایذاء نموده و به ایمان مطمئن شدی،پس از حدود توانایی تو خارج نشد،و از آنست تشریح گوشت برای اینکه آن را بنازک کردن گشود،پس خداوند سبحان سینه او را باز فرمود به اینکه آن را پر از علم و حکمت نمود،و حفظ قرآن و شرایع اسلام روزی فرمود و منّت- گذارد بر او بصبر و تحمّل اذیتها.

بلخی گوید:سـینه آن بزرگوار تنگ شد بدشـمنیهای جن و انس بر او و عداوتهای ایشان بآن حضرت،پس خداوند باو مرحمت کرد از آیـات آن قـدری که بسـبب آن سـینه او گشـاده و توسـعه یـافت بهر چیزی که خـدا او را حمـل فرموده و امر فرمود آن بزرگوار را بآن.

و این شـرح صدر از بزرگترین نعمتهای خدائیست بر آن حضرت،و از ابن عبّاس روایت شده که گوید به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله گفته شـد که ای پیامبر خدا،آیا سـینه منشـرح میشود فرمود آری عرض کردند ای رسول خدا آیا برای این علامتی اسـت که بـآن شـناخته شود،فرمود آری آن تجافی و پرهیز کردن از دنیا و توجه کردن بآخرت و مهیّا شـدن برای مرگ پیش از فرود آمدن مرگ است،و معنای استفهام در آیه تقریر است،یعنی ما

این کار را کردیم و دلالت میکند بر آن قول خدا در عطف بر آن.

(وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ)

یعنی:و برداشتیم از تو بار گرانت را.

(الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ)

زجاج گوید:یعنی آن بار گرانی که تو را سنگین نموده بود تا شنیده میشد صدای آن،گوید و این مثل است،معنای آن اینست که اگر آن حمل و بار بود هر آینه شنیده میشد صدای پشت او،ابی عبیده و عبد العزیز بن یحیی گویند که مقصود به آن تخفیف مسئولیتهای پیامبری را که سنگین کرده پشت تو را از قیام و ایستادن بامر نبوّت و رسالت،خدا آن را بر او آسان کند تا متمکّن شود بر آن و بسبب این منّت گذارد بر آن حضرت.

ابی مسلم گوید:یعنی ما بر طرف کردیم از تو نگرانی های تو را که سنگین کرده بود ترا از اذیتهای کفّار،پس تشبیه نمود نگرانی ها را بحمل و بار و عرب نگرانی را ثقل و سنگینی میگوید.

و بعضی گفته اند:یعنی ما تو را حفظ نمودیم از تحمّل و ارتکاب گناه پس البتّه مقصود از وضع و برداشتن اینست که بر او ثقلی و بار گرانی نباشد پس هر گاه معصوم شد بلیغ تر است در اینکه بر او گناهی نباشد،سید مرتضی قدّس اللّه روحه میگوید گناه ها را وزرها نامیده اند برای اینکه سنگین و گرانبار میکند کاسب و حامل آن را پس هر چیزی که آدمی را گرانبار میکند و غصه و زحمت او را زیاد کند جایز است که وزر نامیده شود، پس ممتنع نیست که مقصود از وزر در آیه غم و غصه آن حضرت باشد بآنچه را که قوم او از شرک بودند و آن حضرت و یارانش در میان ایشان مقهور و ناتوان بودند،پس چون خداوند کلمه او را بلند و سینه او را گشاده و

دست او را باز نمود،او را مخاطب باین خطاب نموده برای تذکّر دادن آن حضرت بمواقع نعمت برای اینکه مقابله کند او را بشکر،و تأیید میکند او را آیات بعد از این،به اینکه یسر به برطرف کردن سختیها و غصّه ها شبیه تر است.

پس اگر اشکال شود که این سوره مکّی است و نازل شده پیش از آنکه خداوند کلمه اسلام را بلند و جهانی کند،پس دلیلی برای قول شما نیست خواهیم گفت که خداوند سبحان چون آن حضرت را بشارت داد به اینکه دین او را بر تمام ادیان غالب کند و آن را بر دشمنانش پیروز گرداند باین سبب بردارنده است از او گرانی غم و غصّه او را بآنچه را که از اذیتهای قومش باو میرسید و سختی و تنگدستی او را تبدیل کننده است به توانگری و قدرت زیرا که آن حضرت اطمینان و اعتماد داشت که وعده خدا حق است و نیز جایز است که لفظ باشد و گرچه ماضی میباشد،پس مقصود بآن استقبال است مانند قول خدا، وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النّارِ و آیه وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ ،و برای اینکه لفظ ماضی و مقصود استقبال است نظائر بسیاریست.

(وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ)

حسن و غیر او گویند:یعنی نزدیک کردیم ما ذکر تو را بذکر خودمان تا اینکه من یاد نشوم مگر تو را با من یاد کنند یعنی در اذان و اقامه و تشهّد و خطبه های منابر.

قتاده گوید:خدا نام او را در دنیا و آخرت بلند نمود،پس هیچ خطیب و هیچ شهادت دهنده و هیچ نماز گذاری نیست مگر ندا میکند اشد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمد رسول اللّه(ص).

ص:۱۵۶

و در حدیث از ابی سعید خدری از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در این آیه روایت شده که فرمود،جبرئیل بمن گفت خدای عزّ و جل فرمود هر گاه من یاد شوم تو هم با من یاد شوی و در همین باره حسان بن ثابت مدح میکند پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را.

اعزّ علیه للنبوّه خاتم

من اللّه مشهور یلوح و یشهد

و ضمّ الإله اسم النبیّ الی اسمه

اذا قال فی الخمس الموذّن اشهد

عزیز بود بر آن حضرت خاتم نبوّت که از جانب خدا مشهور و ظاهر بود و گواهی برسالت و خاتمیّت آن حضرت میداد و خدا منضم کرد اسم پیغمبر را بر اسم خودش هر گاه که مؤذّن در اذان نماز پنجگانه گواهی دهد و بگوید اشهد ان لا اله الاّ اللّه و اشهد انّ محمد رسول اللّه(ص).

و شق له من اسمه لیجلّه

فذو العرش محمود و هذا محمّد

و شکافت برای آن حضرت از اسم خودش تا اینکه او را بزرگ دارد،پس صاحب عرش محمود و او هم محمّد است سپس خدای سبحان وعده یسر و توانگری و راحتی بعد از سختی داد و جهت آن این بود که آن حضرت در مکّه در سختی بود،پس فرمود:

(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً)

کلبی گوید یعنی با فقر و بینوایی توانگری و توسعه خواهد بود.

و بعضی گفته اند:یعنی باشد تیکه تو در آنی از مزاحمت مشرکین و اذیّت آنان آسانی و راحتی و آسایش خواهد بود به اینکه خدا تو را بر آنها غلبه دهد تا اینکه اطاعت کنند حقی را که برای ایشان آوردی از روی میل و رغبت یا از روی کراهت و ناراحتی،سپس تکرار فرمود این مطلب را،و

فرمود (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً) با هر سختی و ناراحتی آسایش و آسانی خواهد بود،عطاء از ابن عبّاس روایت کرد که گفت خداوند متعال میفرماید من یک ناراحتی و شدّت خلق کردم و دو راحتی و آسایش،پس هرگز سختی بر راحتی شدّت بر رفاهیّت غلبه نکند.

از حسن روایت شده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله یک روز بیرون آمد در حالی که خوشحال و فرحناک و خندان بود و میفرمود هرگز شدت بر راحتی و آسایش پیروز و غالب نشود، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (۱).

فراء گوید:عرب میگوید هر گاه نکرده ای را یاد کردی سپس شمردی نکره ای را مثل آن دو نکره،خواهند بود مثل قول تو می گویی هر گاه درهمی کسب کردم پس یک درهم خرج میکنم پس درهم دوّم غیر از درهم اوّل پس هر گاه آن را معرفه شمردی پس آن معرفه است مثل قول تو که می گویی هر گاه یک درهم کاسبی کردم پس همان یک درهم را خرج میکنم پس درهم دوّم همان درهم اوّل است،و مانند این است آنچه زجاج گوید که خدا یاد کرد عسر را با الف و لام آن گاه دو بار آن را یاد کرد پس معنایش اینست که با یک عسر دو یسر با یک شدّت و سختی دو گونه آسانی و راحتی خواهد



---

۱- ۱) -تنبیه آیه شریفه آگاهی است از جانب خداوند منّان بمؤمنان بلطف و احسان که در پایان عسر و سختی دوره زمان از سختی و فقر و ابتلاء،و ناگواریهای ابناء زمان صبر نمایند و امیدوار باشند که محققا بعد از عسر وعده سبحانی منجر و یسر خواهد آمد چنانچه گفته اند: إذا اشتدت بک العسر تفکّر فی الم نشرح فعسر بین یسر بین اذا فکرتها فافرح هر گاه سختی بتو فشار آورد اندیشه و فکر کن در سورۀ مبارکه الم نشرح که

بود، و صاحب کتاب نظم در تفسیر این آیه گوید:که خداوند پیغمبرش را مبعوث نمود در حالی که او تهیدست و فقیر بود و قریش آن حضرت را بسبب این ملامت میکرد و سرزنش میداد تا اینکه گفتند اگر هدف تو از این ادّعا و دعوت ثروت و توانگری است ما برای تو مالی جمع میکنیم که قوم او وی را برای فقرش تکذیب میکنند،پس خداوند سبحان بآن حضرت وعده توانگری داد تا تسلیت دهد او را از آنچه از غصّه و اندیشه که بآن حضرت هجوم نموده و او را ناراحت ساخته و فرمود، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً ،و تأویلش این است که آنچه میگویند تو را محزون نکند،تو از تهی دستان نیستی فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً در دنیای زودگذر،سپس تنجیز و قطعی فرمود آنچه او را وعده فرموده بود،پس از دنیا نرفت تا فتح شد بر او حجاز،و بلاد مجاور عربیّه آن و تمام بلاد یمن،پس آن حضرت آن قدر متمکّن شد که می بخشید دویست شتر و عطا میفرمود بخشش های گرانقدر و مهیّا می کرد برای خاندانش قوت و خوراک یک ساله آنها را.

سپس شروع نمود فصل دیگری را و فرمود (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً) و دلیل بر ابتدائیه آن عاری بودن آنست از فاء و واو و آن وعده برای همه مؤمنین است برای اینکه باین قصد نموده که قطعا برای با عسرت و شدّت و سختی در دنیا راحتی و آسایش در آخرت خواهد بود و چه بسا میشود که برای مؤمن دو یسر و توانگری و آسایش جمع میشود و آن چیزیست که در آیه

(۱)

(یک عسر را میان دو یسر قرار داده که وقتی در پیرامون آن اندیشه کردی خوشحال شو که فرج و گشایش زود رس در مقابل خواهد بود.

ص :۱۵۹

اوّل ذکر شد،و یسر دیگر آنست که در آیه دوّم ذکر شد،پس قول آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله،

لن یغلب عسر یسرین ،هرگز یک عسر غالب بر دو یسر نشود،یعنی یسر دنیا و آخرت پس عسر ما بین و میان دو یسر است یا فرج در دنیا و یا ثواب در آخرت،و این است آنچه جرجانی ذکر کرده و تأیید میکند مبنای سید مرتضی قدّس اللّه روحه را از اینکه قائل وقتی چیزی بگوید آن گاه آن را تکرار کند پس ظاهر از تغایر دو کلام تغایر مقتضا و مفهوم آن دو کلام است تا اینکه هر یک از آنها مفید چیزی خواهد بود که دیگری آن را افاده نمیکند،پس واجب است با اطلاق حمل کردن دوّمی را بر غیر مقتضی اوّل مگر اینکه میان دو مخاطب عهدی باشد یا دلالتی که مخاطب بداند به اینکه مخاطب اراده کرده بکلام دوّم اوّل را پس حمل کند آن را بر این،و ابو بکر بن انباری در این زمینه گوید:

اذا بلغ العسر مجهوده

فثق عنده ذاک بیسر سریع

الم تر نحس الشتاء الفظیع

یتلوه سعد الربیع البدیع

هر گاه سختی و فشار بنهایت خود رسید،پس امیدوار باش در این موقع بیک سهولت و رفاهیّت زود رسی،آیا ندیدی نحوست زمستان سختی را که پشت سر آن میآید بهار خوش بخت شگفت انگیزی،و اسحاق ابن بهلول قاضی سروده که:

فلا تیأس و ان اعسرت یوما

فقد ایسرت فی دهر طویل

پس مأیوس و ناامید مشو اگر چه روزی در فشار قرار گرفتی،پس قطعا متمکّن و توانا خواهی شد در روزگار درازی.

و لا تظنن بربّک ظنّ سوء

فانّ اللّه اولی بالجمیل

ص :۱۶۰

و به پروردگارت گمان بد مبر،پس البتّه خدا سزاوارتر است بخوش گمانی و حسن ظن.

فانّ العسر يتبعه يسار

و قول اللّه اصدق كلّ قيل

پس قطعا در پی فشار و سختی توانگری و آسانی خواهد بود و سخن خدا راست ترين هر سخن و كلام است،شاهد اين ابيات كلمه عسر در بيت سوّم است كه در پی آن يسر و توانگری است چنانچه فرمود، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً.

(فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)

يعنی هر وقت از نماز واجب فارغ شدی پس دست تضرّع و نياز بسوی پروردگارت در دعا دراز كن و در نيازمنديهايت بسوی او ميل نما و سؤال كن كه می دهد تو را،و اين قول از مجاهد و قتاده و ضحاك و مقاتل و كلبی و هم از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت ابی عبد اللّه صادق(ع)روايت شده كه،و معنای انصب از نصب و آن رنج و زحمت است،يعنی مشغول براحت و آسايش نشو.

و زهری گويد:هر گاه از نمازهای واجب فارغ و خلاص شدی،پس بعد از تشهدت دعا كن بهر حاجت و نيازی كه داری،حضرت صادق(ع) ميفرمايد،آن دعا بعد از نماز است در حالی كه نشسته باشی.

ابن مسعود گويد:هر گاه از نماز واجب شب فارغ شدی پس زحمت بكش در قيام شب،مجاهد و جبائی گويند هر گاه از دنيا فارغ شدی پس تلاش كن در عبادت پروردگارت.

ابن عبّاس گويد:هر گاه از فرائضت فارغ شدی پس كوشش كن در

آنچه را که خدا تو را در آن ترغیب نموده و از اعمال و نماز بخوان.

حسن و ابن زید گویند:هر گاه از جهاد دشمنانت فارغ شدی پس کوشش کن بعبادت خدا و بگفتهٔ بعضی وقتی از جهاد دشمنان فارغ شدی به پرداز بجهاد با نفس خودت و بگفتهٔ برخی:هر گاه از اداء رسالت فارغ شدی،پس سعی کن در طلب شفاعت.

از علی بن طلحه از این آیه پرسیدند گفت سخن در آن بسیار است و ما شنیدیم که میگویند،هر گاه از بیماری بهبودی یافتی پس تندرستی و صحّت و فراغت خود را تابلو قرار بده برای عبادت و بر این مطلب دلالت میکند آنچه روایت شده که شریح(قاضی معروف)گذشت بدو نفر که با هم کشتی میگرفتند،پس گفت این کار امر فارغ نیست خداوند سبحان فرمود فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلىٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ ،یعنی حوائج و نیازمندیهای خود را به پروردگارت بگو و آن را به هیچکس از خلق خدا نگو.

عطاء گوید اراده نموده تضرع و زاری باو را در حالی که ترسان از آتش و راغب به بهشت باشد. (۱)

ص:۱۶۲

---

۱- ۱) -حافظ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ص ۳۴۹ در ذیل آیه فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ، گوید:حدیث کرد مرا علی بن موسی بن اسحاق باسنادش از ابی بصیر از حضرت امام صادق علیه السلام در(قول خدای تعالی) فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ فرمود،یعنی بعد از آنکه از تبلیغ رسالت فارغ شدی تعیین نما علی علیه السلام را برای ولایت. مترجم گوید:باین مضمون باسناد مختلف پنج روایت از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تمام فرمودند:علی علیه السلام را تعیین کن برای ولایت بر مردم و وصایت و خلافت بعد از خودت.

(۱)

دنباله پاورقی از صفحهٔ قبل: محدّث بحرینی در تفسیر برهان در ذیل سورهٔ مذکوره سیزده روایت باسناد مختلف نقل کرده که مضمون تمام آنها همان معنای مذکور است و برای نمونه حدیث ششم آن را از اصول کافی کلینی مینگارم. گوید محمد بن یعقوب(کلینی)باسنادش در حدیث طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود،قال اللّه جلّ ذکره فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ،میفرماید،هر گاه فارغ شدی تعیین کن علی(ع) را بوصایت خودت و اعلام کن ایشان را فضل و مقام او را بآشکارایی،پس سه مرتبه گفت من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه... میگویم و اهل البیت ادری بما فی البیت-اهل خانه داناترند به اینکه در خانه چیست یعنی امام صادق علیه السلام داناست که قرآن مجید چگونه نازل شده است.

## سوره التین

### اشاره

مکّی است معدل از ابن عبّاس نقل کرده که مدنی است و باتفاق آیات آن هشت است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیغمبر(ص)روایت کرده که هر که آن را قرائت کند خداوند او را دو خصلت عطا فرماید:۱-عافیت ۲-یقین مادامی که در دار دنیاست و هر گاه که از دنیا رفت خداوند او را عطا فرماید از اجر بعدد کسی که این سوره را تلاوت کند ثواب یک روز روزه بودن.

براء بن عازب گوید:شنیدم پیغمبر(ص)در نماز مغرب قرائت می فرمود سوره و التین و الزیتون را و ندیدم انسانی را که قرائتش بهتر از او باشد،مسلم بن حجّاج قشیری نیز در صحیح خود روایت نموده و شعیب عقرقوفی از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که در نمازهای واجب و نوافل خود سوره و التین را بخواند خداوند هر کجا که دوست دارد از بهشت باو عطا فرماید.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره بسورۀ قبل:

خداوند سبحان امر فرمود در پایان آن سوره برغبت کردن بسوی او به ذکر اینکه او خالق است و شایسته و مستحق عبادت در این سوره هم نیز بعد از آنکه قسم یاد نمود ترغیب و تأکید نمود بخالقیّت او،و فرمود:

## [سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . وَ اَلتِّینِ وَ اَلزَّیْتُونِ (۱) وَ طُورِ سِینِینَ (۲) وَ هٰذَا اَلْبَلَدِ اَلْأَمِینِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنٰاهُ أَسْفَلَ سٰافِلِینَ (۵) إِلاَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمٰا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ (۷) أَ لَیْسَ اَللّٰهُ بِأَحْکَمِ اَلْحٰاکِمِینَ (۸)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان(۱)سوگند بانجیر و سوگند بزیتون (۲)سوگند بطور سینین(۳)و سوگند باین شهر امان دهنده(یعنی مکّه معظّمه)(۴)بعزتم سوگند که آفریدیم آدمی را در نیکوتر صورت و شکلی(۵)پس برگردانیدیم او را فروتر از همه فروتران(۶)مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند پس برای ایشان است پاداشی تمام نشدنی(یا بدون منّت)(۷)پس(ای آدمی)چه چیز تو را بر آن داشت که تکذیب میکنی بعد از این پاداش و حساب را(۸)آیا نیست خدا حکم کننده ترین حکم کننده گان.

### لغت:

التقویم:گردانیدن چیز است بر آنچه شایسته است اینکه بوده باشد بر آن از تألیف و تعدیل.

تقال،قومه فاستقام و تقوم،ارزیابی نمود آن را پس راست شد و

ص: ۱۶۵

و محکم کرد.

### تفسیر:

### اشاره

(وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ)

ابن عبّاس و حسن و مجاهد و عکرمه و قتاده و عطا گویند:خداوند سبحان یاد کرده بانجیری که خورده میشود و به زیتونی که از آن روغن زیتون گرفته میشود،و این ظاهر آیه است،و البتّه قسم خورده به انجیر که آن میوه ای است پاک شده و خالص از عیب کم شدن و نیست شدن است برای اینکه تمام آن جذب به بدن میشود و در آن بزرگترین عبرت زیرا خداوندی که نام او عزیز است قرار داده آن را بمقدار و اندازه لقمه و آن را بر این صفت قرار داده جهت نعمت دادن بر بندگانش بسبب آن.

ابو ذر غفاری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که در باره انجیر فرمود،اگر گفته بودم که میوه ای از بهشت نازل شده هر آینه میگفتم که این انجیر است برای اینکه میوهٔ بهشت بدون دانه است،پس آن را بخورید که بواسیر را قطع میکند و برای درد نقرس(سیاتیک)سودمند است.

و امّا زیتون پس البته گرفته میشود از آن روغن زیتون که در بیشتر غذاها مصرف میشود،و آن خورشت است و انجیر طعام است و غذائیت دارد و در آن منافع بسیار است.

قتاده گوید:تین کوهی است که شهر دمشق در دامنه آن قرار دارد و زیتون آن کوهیست که بیت المقدّس بر آن بنا شده است.

عکرمه گوید:تین و زیتون نام دو کوه است و آنها را تین و زیتون نامیده اند برای اینکه در آنها درخت انجیر و زیتون فراوانست.

کعب الاحبار و عبد الرحمن بن غنم و ابن زید گویند:تین مسجد-

ص :۱۶۶

دمشق است (۱)و زیتون بیت المقدّس است.

ابن عبّاس گوید:التین مسجد نوح است که بر جودی بنا شده و زیتون بیت المقدّس است.

ضحاک گوید:التین مسجد الحرام است و الزیتون مسجد الاقصی است.

(وَ طُورِ سِینِینَ)

حسن گوید:یعنی سوگند به آن کوهی که خدا بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت،و سینین و سیناء هر دو یکیست.

مجاهد و قتاده گویند:معنای سینین مبارک حسن است و مثل این است که گفته است کوه پر خیر برای اینکه آن اضافه تعریف است.

عکرمه گوید:یعنی کوه پر گیاه و درخت،مقاتل گوید،هر کوهی که در آن درخت میوه باشد،پس آن سینین است،و سیناء بلغت نبط است.

عمرو بن میمون گوید:شنیدم که عمر بن خطاب در مکّه در نماز مغرب میخواند،و التین و الزیتون و طور سیناء،گوید،پس پنداشتم که او قرائت میکند تا اعلام کند حرمت و احترام بلد را،و این از موسی بن جعفر(ع) هم نیز روایت شده.



---

۱ - ۱) -میگویم:خدا لعنت کند بازرگانان حدیث را که برای پر کردن جیب و شکم چرانی بامر دولتهای غاصب و ستمکار مانند معاویه جعل حدیث می کردند،و از آنان جوائز دریافت کرده و یا بآنها میفروختند،و کعب الاحبار یکی از آن جاعلین و بازرگانان حدیث است،و از بدیهیّات است که مسجد دمشق همان مسجدیست که معاویه بنا نموده و اموی ها آن را تکمیل و تزیین نمودند،و آن اگر از مساجد ملعونه نباشد از مساجد مذمومه است که هزار ماه و یا بیشتر در آن بمقام شامخ علوی جسارت و اسائه ادب نمودند پس چطور میشود که مقصود از تین آن باشد،فافهم.(مترجم)

(وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ)

یعنی مکّه بلد و شهر حرام است و در آن خائف و ترسو در امانست،در جاهلیّت و در اسلام،پس امین یعنی مأمون از خطر،هر کس داخل آن شود در امانست.

و بعضی گفته اند:بمعنای امن و امنیّت است و تأیید میکند آن را قول خدا، أَنّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً ،شاعر گوید:

الم تعلمی یا اسم ویحک انّنی

حلفت یمینا لا اخون امینی

ای اسماء آیا تو نمیدانی وای بر تو که البتّه من سوگند خورده ام که باامان دهنده ام خیانت نمیکنم اراده کرده امان دهنده خود را.

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ)

ابراهیم و مجاهد و قتاده گویند:این جواب قسم است،و اراده کرده جنس انسان را که آن آدم و ذریّه او باشد خدا ایشان را در بهترین صورتها ایجاد کرد.

ابن عبّاس گوید:در زیباترین صورت یعنی مستوی القامه و مستقیم و سایر حیوانات سرافکنده و افتاده بر صورت هستند مگر آدمی.

و بعضی گفته اند:اراده کرده از أَحْسَنِ تَقْوِیم :اینکه ایشان را ایجاد کرد بر کمال در نفوس خودشان و اعتدال در جوارح و اعضایشان و آنها را از دیگران جدا کرد بسخن گفتن و تشخیص دادن و تدبیر امور نمودن و غیر اینها از آنچه انسانی بآن مشخّص و ممتاز میگردد،و در این نیز اشاره بحال جوانی و شباب است.

(ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ)

ابن عبّاس و ابراهیم و قتاده گویند:

سپس برگردانیدیم فروتر فروترها یعنی بخرفتی و کودنی و پست ترین عمرها و پیریها و کم بود عقل،و سافلون ایشان ناتوانان و زمین گیرها

ص :۱۶۸

و کودکان و کهنسال و پیر سالخورده فروترین تمام آن گروه است.

حسن و مجاهد و ابن زید و جبائی گویند:یعنی آن گاه او را بر میگردانیم بسوی آتش و مقصود بسوی اسفل السافلین است برای اینکه بعضی از درکات و طبقه های جهنّم پائین تر از بعضی دیگر است،پس مراد بآن کفّار است یعنی ایشان را خلق کردیم در بهترین صورتها آزاد مردان و خردمندان تکلیف شدگان،پس آنها کفر ورزیدند،پس ما ایشان را برگردانیدیم بسوی آتش در زشت ترین صورتها،سپس استثناء کرده و فرمود:

(إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا)

مگر آنهایی که ایمان آوردند،یعنی تصدیق کردند خدا را.

(وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ)

یعنی:عبادت را برای خدا خالص نمودند و باین اخلاص خود اعمال صالحه افزودند،پس این گروه بسوی آتش نمی روند،و کسی که قول اوّل را گفته گوید:مؤمن بخرفتی و کودنی بر نمیگردد گرچه عمر طولانی هم کند مشاعر خود را از دست نمیدهد،ابراهیم گوید:

وقتی مؤمن رسید بسنّ پیری که عاجز از عمل شد،برای او نوشته میشود آنچه که در جوانی و قدرت عمل میکرده است و آن قول خداست.

(فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ)

عکرمه گوید:کسی را برگردانید بسن پیری و کهنسالی،نوشته میشود برای او مانند اعمال صالحی که در جوانی مینموده و این پاداش بی منّت و اجر دائمی او است.

و از ابن عبّاس است که گوید:کسی که قرآن بخواند خدا او را به پست ترین عمر بر نمیگرداند و این قول خداست، ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ گوید مگر آن کسانی که قرآن خواندند،و در حدیث

از انس رسیده که گوید پیغمبر خدا(ص)فرمود،مولود تا برسد بسن بلوغ و تکلیف آنچه که از حسنات بجا می آورد برای پدر و مادرش نوشته میشود و اگر گناهی مرتکب شود چیزی بر او و بر پدر و مادرش نوشته نمیشود،و هر گاه بمقام بلوغ رسید و قلم تکلیف بر او جاری شد خداوند امر فرماید بدو فرشته ای که با او هستند(رقیب و عتید)او را نگهداری و حفظ نموده و ارشاد نمایند،پس هر گاه بچهل سالگی رسید در اسلام خدا او را از سه بلا،۱ جنون،۲ جذام،۳ برص،مصون و در امان دارد،و چون به پنجاه رسید،خدا حساب او را سبک کشد و چون به شصت سالگی رسید باو انابه و توجه به حق روزی فرماید،در آنچه ایجاب میکند،و چون به هفتاد رسید اهل آسمان او را دوست میدارند،و چون به هشتاد رسید،خدا حسنات و ثوابهای او را نوشته و از گناه های او صرف نظر نماید و درگذرد، و چون به نود سالگی رسید خدا گناه گذشته و آینده او را بخشیده و او را شفیع خاندانش قرار دهد و نام او اسیر خدا در زمین باشد،و چون به ارذل العمر پست ترین دوران عمر و زندگی(صد سالگی)رسید تا اینکه بعد از علم چیزی را نمیداند،خداوند برای او بنویسد از اعمال خیر مانند آنچه که در حال صحّت و بهبودی و جوانی میکرده و اگر گناهی مرتکب شود چیزی بر او نوشته نشود.

ابو علی گوید:می گوییم اگر این خبر درست باشد پس گناه برای زوال عقل و نقصان و کمبود تمیز و تشخیص او نوشته نمیشود.

و قول خدا (غَيْرُ مَمْنُونٍ) یعنی بدون کمبود و نقصان،و به گفتهٔ ابو مسلم دائما و بگفتهٔ مجاهد بدون حساب،و به گفتهٔ جبائی بدون

کدورت بچیزی که او را اذیّت و مغموم نماید.

(فَمٰا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ)

حسن و عکرمه و ابو مسلم گویند:یعنی ای انسان چه چیزی موجب تکذیب تو شد بعد از این حجّتها و دلیلها بدین که آن پاداش و حساب است،و مقصود اینکه چی تو را بر آن داشت که اندیشه در چهره ات و جوانیت و پیریت نکنی پس عبرت بگیری و بگویی قطعا آنکه این کارها را نموده قادر و تواناست بر اینکه مرا بر انگیزد و محاسبه کند و بعلم پاداشم دهد،پس قول خدا، فَمٰا يُكَذِّبُكَ ،معنایش میباشد چیست آنچه تو را قرار داد که تکذیب کنی.

مجاهد و قتاده گویند:که این خطاب بپیغمبر(ص)است یعنی پس کیست که تو را بعد از این حجّتها تکذیب بدین که اسلام است کند یعنی چیزی نیست که موجب تکذیب تو شود.

(أَ لَيْسَ اللّٰهُ بِأَحْكَمِ الْحٰاكِمِينَ)

این تقریر برای انسانست بر اعتراف و اقرار به اینکه خدای تعالی محکم ترین حاکمان است در صنایع و افعالش و اینکه هیچ خلل و نقصانی در چیزی از آنها نیست و هیچ اضطراب و پریشانی در خلقت آنها نیست،پس چگونه این مخلوقات را واگذارده و آنها را مهمل و معطّل کند و پاداشی بایشان ندهد.

مقاتل گوید:یعنی آیا خدا بهترین داوران نیست تا حکم کند میان تو ای محمّد و میان تکذیب کنندگان تو.

قتاده گوید:هر گاه پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله این سوره را ختم میکرد میگفت،

و انا علی ذلک من الشاهدین و من بر این مطلب از شاهدان و گواهان هستم.

ص :۱۷۱

**ترتیب:**

متّصل فرمود خدا قولش (أَ لَيْسَ اللّٰهُ بِأَحْكَمِ الْحٰاكِمِينَ) را بما قبلش از ذکر دین و پاداش بر طریق آگاهانیدن بر برگردانیدن و اعاده دادن مردگان،پس البتّه حکیم هر گاه تکلیف و امر و نهی نمود و میان ظالم و مظلوم جمع کرد،پس ناچار است از مجازات و پاداش دادن و داوری کردن و حق مظلوم را از ظالم گرفتن،پس چون این در دنیا نشده باید که روز بعث و انگیزش باشد،پس قطعا احکم الحاکمین جایز نیست بر او اخلال بآنچه ما یاد نمودیم (۱).

ص: ۱۷۲

---

۱- ۱) -حاکم حسکانی در شواهد التنزیل در ص ۳۵۱ در تفسیر و تأویل سوره و التین،گوید:فرات ابن ابراهیم کوفی باسنادش از محمد بن فضیل ابن یسار حدیث نموده که گفتم سؤال کردم از موسی بن جعفر(ع)از قول خدای تعالی وَ التِّينِ فرمود،حسن(ع)سپس گفت وَ الزَّيْتُونِ حسین(ع) وَ طُورِ سِينِينَ گوید آن طور سیناء و آن امیر المؤمنین(ع)است وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ فرمود،این رسول خدا(ص)است إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا- الصّٰالِحٰاتِ فرمود،این امیر المؤمنین و تمام شیعیان ایشان است،و برای ایشان است پاداش دائمی بی منّت. و نیز چند روایت دیگر باسناد مختلف بهمان مضمون آورده که ما از ذکر آن خود داری نمودیم،و در تفسیر برهان نیز ده(۱۰)حدیث در تأویل و تفسیر سورهٔ مذکوره موجود است که غالبا مضمون آنها با حدیث فوق الذکر یکسانست و ما برای رعایت اختصار از نقل آنها خود داری کردیم.(مترجم)

## سورهٔ العلق

### اشاره

مکّی است و از نظر حجازی بیست آیه،و از دید عراقی نوزده آیه و از شامی هیجده آیه است.

اختلاف آن:در دو آیهٔ، اَلَّذِی یَنْهیٰ ،شامی، لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ حجازی،

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر(ص)روایت کرده که فرمود کسی که آن را قرائت کند مانند آنست که تمام سوره های مفصّله را قرائت کرده.

محمد بن حسان از حضرت ابی عبد اللّه(ع)روایت نموده که هر کس در روز یا شبش قرائت کند اقراء باسم ربک را آن گاه بمیرد در روز یا شب آن شهید مرده،و خدا او را شهید برانگیزاند و او را زنده کند مانند کسی که در راه خدا با رسول اللّه(ص)شمشیر زده است.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان آن سوره را باسم و نام خود پایان داد این سوره را هم نیز بنام خود شروع فرمود:

ص :۱۷۳

## [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ (۳) اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ اَلْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ (۵) کَلاّٰ إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَیَطْغیٰ (۶) أَنْ رَآهُ اِسْتَغْنیٰ (۷) إِنَّ إِلیٰ رَبِّکَ اَلرُّجْعیٰ (۸) أَ رَأَیْتَ اَلَّذِی یَنْهیٰ (۹) عَبْداً إِذٰا صَلّٰی (۱۰) أَ رَأَیْتَ إِنْ کٰانَ عَلَی اَلْهُدیٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْویٰ (۱۲) أَ رَأَیْتَ إِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی (۱۳) أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اَللّٰهَ یَریٰ (۱۴) کَلاّٰ لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنّٰاصِیَةِ (۱۵) نٰاصِیَةٍ کٰاذِبَةٍ خٰاطِئَةٍ (۱۶) فَلْیَدْعُ نٰادِیَهُ (۱۷) سَنَدْعُ اَلزَّبٰانِیَةَ (۱۸) کَلاّٰ لاٰ تُطِعْهُ وَ اُسْجُدْ وَ اِقْتَرِبْ (۱۹)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)بخوان نام پروردگارت را که آفرید(۲)آفرید آدمی را از خون بسته شده(۳)بخوان و پروردگار تو از همه کریمان کریم تر است(۴)آنکه آموخت(نوشتن)بقلم را(۵)آموخت آدمی را آنچه که نمیدانست(۶)نه چنانست بیگمان آدمی گردنکشی میکند(۷)برای آنکه خود را بی نیاز

ص: ۱۷۴

دید(۸)البتّه بسوی پروردگارتست بازگشت همه(۹)آیا میبینی آن کس (ابو جهل)را که باز میدارد بنده(ما محمّد ص)را آن دم که نماز میگذارد (۱۰)آیا می بینی اگر باشد آن بنده براه راست(۱۱)یا فرمان دهد (مردم را)به پرهیزگاری(۱۲)آیا می بینی اگر تکذیب کند ابو جهل و روی بگرداند(وی را چه باشد)(۱۳)آیا ندانسته است بآنکه خدا می بیند(او را)(۱۴)نه چنانست بعزّتم سوگند اگر وی باز نایستد بیگمان بکشیم او را بموی پیشانی(بدوزخ)(۱۵)موی پیشانی دروغگوی خطا کار(۱۶)و باید بخواند ابو جهل اهل مجلس خود را(تا یاریش کنند)(۱۷)بزودی بخوانیم نگهبانان دوزخ را(که او را بدوزخ برند) (۱۸)نه چنانست(که میگوید)فرمان مبر او را(۱۹)(و خدا را)سجده کن و نزدیک شو.

**شرح لغات:**

العلق:جمع علقه و آن قطعه خشکی از خونی است که برای رطوبتش بسته شده بآنچه بآن میگذرد و هر گاه خشک شد علقه گفته نمیشود،و العلق یک قسمی از کرم سیاه«بنام زالوست»که میچسبد بعضو و بشره بدن،پس خون از آن می مکد.

و الرجعی:و الرجوع و المرجع یک معناست یعنی بازگشت.

السفع:جذب و کشیدن سخت است گفته میشود سفعت بالشیء آن دم که او را گرفته و بکشد کشیدن سختی،و سفعه النار و الشمس هر گاه که چهره اش تغییر کند و بحال کباب و پختگی برسد،و از آنست حدیث

(لیصیبنّ اقواما سفع من النار) هر آینه البتّه میرسند مردمی بقسمتی که از

ص: ۱۷۵

آتش که خلقتش عوض شده و مسخ میگردد.

الناصیه:موی جلوی پیشانی و سر است آن را ناصیه نامیده اند برای اینکه متّصل بسر است از قول ایشان ناصی یناصی مناصاه هر گاه برسد را جز گوید(قی تناصیها بلاد قی)بیابان شن زار بی آب و علفی که در جوار و متصل بآنست بیابان شوره زار دیگری.

النادی:مجلس شب نشینی اهل نادی است پس بسیار استعمال شد تا هر مجلسی نادی نامیده شد.

الزبانیه:مفرد آن زبینه از ابی عبیده و از کسایی زبنی و از اخفش زابن از زبن گرفته شده و آن دفع است،و شتری که دوشنده خود را به پایش میزند گویند(الناقه تزبن الحالب)شاعر گوید:

و مستعجب ممّا یری من اناتنا

و لو زبنته الحرب لم یترمرم

و به تعجّب آمد از آنچه را که میبیند از صبر و تأخیر و تانّی ما و اگر جنگ او را افکند همهمه نمیکرد و دهانش را بسخن گفتن حرکت نمیداد،شاهد این بیت کلمه زبنته الحرب است که بمعنای افکندن است.

**اعراب:**

خَلَقَ الْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ

تخصیص بعد از تعمیم است آیا نمی بینی که قول خدا خَلَقَ الْإِنْسٰانَ بعد از قول او خلق است خصوص بعد از عموم است،پس مانند قول او (یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ) سپس فرمود، وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ ،پس تخصیص داد آخرت را بعد از ذکر غیبی که آن عمومیّت دارد و عام است نسبت بهر چیزی که غائب و پنهان از نظر باشد و عکس آن قول لبید است:

ص :۱۷۶

و هم العشیره ان یبطئ حاسد

او ان یلوم بحاجه لوّامها

و ایشان فامیل گروهی هستند که کراهت دارند اینکه حسودی را بکوبند یا اینکه ملامت کنند نیاز سرزنش کننده را آیا نمیبینی که لوم و ملامت اعم است از تبطئ و کوبیدن برای اینکه تبطئ و کوبیدن نسبت قومی است به بطء و کندی،و این بعضی از لوم است،و قول خدا (إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) ضمیری که در(رآه)ساکن است برگشتش بضمیری است که در یطغی مستتر است و هاء در رآه برگشتش به ضمیریست که در آن مستتر است، و البتّه جایز است که ضمیر منصوب(مفعول)برگردد بضمیر فاعل در باب علمت و اخوات آن(مثل حسبت و ظننت و...)بدون ذکر خود آنها،برای دخول این افعال بر مبتداء و خبر،و حال اینکه خبر آن خود مبتداء است پس می گویی،علمتنی و حسبتنی افعل کذا،و در غیر آنها جایز نیست مگر بواسطه نفس می گویی ضربت نفسی و نمی گویی ضربتنی،و ان رآه در محل نصب است برای اینکه مفعول له است و جمله استغنی در جای نصب است برای اینکه آن مفعول دوّم برای راه است،و تقریرش(لان رآه مستغنیا)است ناصیه بدل از ناصیه است،یعنی بناصیه کاذبه خاطئه و معنایش بناصیه و موی پیشانی دروغ گوی خیانتکار است،میگویند فلان نهاره صائم و لیله قائم،یعنی او در روزش روزه دار و شبش بیدار و شب زنده دار است.

فَلْیَدْعُ نادِیَهُ

یعنی اهل مجلس آن،پس مضاف حذف شده است،و نون در لنسفعنّ نون تأکید خفیفه است و در نزد بصریها اختیار اینست که با الف(لنسفعا)نوشته شود برای آنکه وقف بر آن بالف است و اختیار کوفیون که با نون(لنسفعن)نوشته شود زیرا که در حقیقت آن نونست نه

ص :۱۷۷

تنوین و الف.

**تفسیر:**

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ)

این امریست از خدای سبحان به پیغمبر(ص) که بخواند بنام پروردگارش و اینکه او را بنام های نیکوی او بخواند،و در تعظیم اسم تعظیم و بزرگداشت مسمّی و صاحب اسم است برای اینکه اسم ذکر صاحب اسم است بآنچه مخصوص اوست،پس راهی بسوی تعظیم او نیست مگر بمعنای آن و برای همین بزرگ نمیدارد اسم خدا حق بزرگداشتن مگر آنکه عارف بآن و معتقد بعبادت او باشد و برای همین خداوند سبحان فرمود، قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی بگو یا اللّه بخوانید و یا رحمان بگوئید هر چه بخوانید پس برای او نامهای خوبی است،و فرمود، سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی پس باء(باسم)زاید است و بیانش اقراء اسم ربّک است و بیشتر مفسّرین بر این عقیده اند که این اوّلین سوره ای است از قرآن که نازل شده و اوّل روزی که جبرئیل(ع)بر رسول خدا(ص)نازل شد در حالی که آن حضرت در کوه حراء ایستاده بود آن روز(بعث بیست و هفتم ماه رجب)بود او را پنج آیه از اوّل این سوره آموخت.

و بگفتۀ بعضی اوّل سوره ای که از قرآن بر آن حضرت نازل شد سوره یا ایّها المدثر،بود که ذکر آن گذشت و بگفته برخی اوّل سوره که بر رسول خدا نازل گردید فاتحه الکتاب بود،حاکم ابو عبد اللّه حافظ باسنادش آن را از ابی میسره عمرو بن شرجیل روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بخدیجه کبری(ع)فرمود که من هر گاه تنها میشوم صدایی می

شنوم،خـدیجه گفت خـدا نمیکند با تو مگر خوبی را سوگند بخدا که شـما هر آینه اداء میکنی امانت را و وصل میکنی رحم و خویشاوندی را و تصدیق می نمایی حدیث را.

خـدیجه گویـد:پس ما رفتیم نزد ورقه بن نوفل بن اسـد بن عبد العزی و او پسـر عموی خدیجه بود،پس رسول خدا آنچه را که دیده بود باو خبر داد،پس ورقه بآن حضـرت گفت هر گاه که آمد نزد تو پس گوش بسـخنان او بده تا بشـنوی چه میگوید آن گاه بیا بمن خبر بده.

پس چون آن حضـرت تنها مانـد او را صدا زد ای محمّد بگو بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ تا به وَ لاَ الضّٰالِّینَ رسید بگو،لا اله الاّ اللّٰه،پس نزد ورقه آمد و آنچه شنیده بود باو گفت.

پس ورقه بآن حضـرت عرض کرد بشارت بده یعنی مژدگانی بده که من شـهادت و گواهی میدهم به اینکه شـمایی آن کسـی که فرزند مریم(عیسـی)(ع) بشارت بآمدن او داد و شـمائید بر مثل ناموس(شـریعت)موسـی(ع)و شمائید پیامبر مرسل،و البتّه شما بزودی مأمور بجهاد میشوی بعد از این روزت و اگر من آن روز را درک نمایم هر آینه جهاد خواهم نمود با شـما،و چون ورقه از دنیا رفت پیغمبر خـدا صـلّی اللّٰه علیه و آله فرمود هر آینه او را دیدم در بهشت که در بر او بود لباس حریر بهشتی برای اینکه او به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود،و روایت شده که ورقه گفت در این باره فان یک حقّا یا خدیجه فاعلمی حدیثک ایّانا فاحمـد مرسل پس ای خـدیجه اگر این خبری که تو دادی حق است پس بدان که احمد صـلّی اللّٰه علیه و آله پیامبر و فرسـتاده خداست.

ص :۱۷۹

و جبرئیل یأتیه و میکال معهما

من اللّه وحی یشرح الصدر منزل

و جبرئیل میآید نزد او و میکائیل هم با آنهاست،از جانب خدا وحی می آورد که سینه را تشریح کرده و باز میکند.

یفوز به من فاز عزّ لدینه

و یشفی به الغاوی الشقّی المضلّل

رستگار میشود بسبب او کسی که رستگار شد برای عزّت دین او و شفا میابد بوسیله او بیمار و بدبخت گمراه شده.

فریقان منهم فرقه فی جنانه

و اخری باغلال الجهیم تغلغل

دو گروه و فرقه مردم خواهند بود فرقه و گروهی که باو ایمان آورند در بهشت میباشند و گروه دیگر بزنجیرها و غلهای دوزخ بسته و معذّب خواهند بود.

آن گاه خداوند سبحان پروردگار او را تعریف نمود و او را بفعلش که دلالت بر او میکند بیان فرمود و گفت:

(الَّذِی خَلَقَ)

یعنی آن خدایی که ایجاد کرد و آفرید تمام مخلوقات را بر مقتضای حکمتش و آنها را از عدم بوجود آورد بکمال قدرت خود سپس تخصیص داد انسانی را بذکر جهت شرافت او و آگاهانیدن بر اینکه او را از سایر حیوانات جدا ساخته است،پس فرمود:

(خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ)

اراده فرمود باین جنس بنی آدم را یعنی ایشان را آفرید از خون بسته شده بعد از نطفه،و بگفتهٔ بعضی یعنی آدم را آفرید از گل که بسته بدست بود،و قول اوّل صحیح تر است و در این اشاره به بیان نعمت است به اینکه او را ایجاد کرد از اصلی که او در نهایت دوری از جهت پستی و فرومایگی،سپس رسید بآن مراحل کمال تا یک

انسـان معتـدل آمـاده برای نطق و تمیز فـارغ شـده در قالب اعتـدال و اینکه چنانچه انسانی را از حالی بحال دیگر منتقل نمود تا بکمالش رسـید همین طور تو را(ای محمد)نقل نمود از جهالت و ندانی بدرجه رسالت و نبوّت تا اینکه تکمیل نمودی شـرافت مقام رسالت و نبوّت را آن گاه تأکید نمود مطلب را با عاده سخن و فرمود:

(اقراء)جبـائی گویـد:اوّل او را امر فرمود که برای خود بخوانـد و در مرتبه دوّم فرمان داد که برای تبلیغ رسالت بخوانـد و تکرار نیست و معنای آن بخوان قرآن است.

(وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ)

یعنی بزرگتر از جهت کرامت،پس نمیرسـد بـاو کرم هیـچ کریمی برای آنکه او عطا میکنـد از نعمت آن قـدری که غیر او نمی توانـدماننـد او عطا کنـد پس هر نعمتی از جانب او میرسد یا اینکه او اختراع کرده و بوجود آورده و یا اینکه او تسبیب اسـباب آن را فراهم کرده و راه وصول به آنرا آسان نموده است.

و بعضـی گفته انـد:یعنی قـومت را تبلیغ کن،و پروردگـار تو اکرم آن چنـانیست که تو را بر عملت ثواب میدهـد بـآنچه را که کرمش ایجاب میکند و تو را یاری و تقویت میکند بر حفظ قرآن.

(الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ)

یعنی آموخت نویسـنده را که بقلم بنویسـد یا آموخت انسان را بیان بسـبب قلم یا آموخت نوشـتن به سـبب قلم را،منّت گـذارد خدای سـبحان بر خلقش بآنچه آموخت ایشان را از چگونگی نوشتن بوسیله قلم برای آنچه که در این است از زیادی انتفاع در آنچه متعلّق بدین و دنیاست.

ص :۱۸۱

قتاده گوید:قلم نعمت بزرگی از خداست که اگر او نبود دین قائم نمیشد و زندگی اصلاح نمی گشت و بعضی در وصف قلم گفته اند:(و او ابی تمام طائی است) لعاب الافاعی القاتلات لعابه واری الجنی اشارته اید عواسل تعریف نفع و زیان قلم را میکند و میگوید نیش قلم و آنچه از آن تراوش میکند همانند نیش افعی های کشنده موجب قتل و نابودی میشود،و مثل عسل سفید تازه ای است که دست عسلی و شیرین آن را از کندوی عسل بیرون می آورد.

کعب الاحبار گوید:خداوند سبحان اراده کرده از آن آدم(ع)را زیرا اوست اوّل کسی که نوشت،و بگفتهٔ ضحاک اوّل کسی که نوشت ادریس علیه السلام بود،و بگفتهٔ بعضی اراده کرده هر پیامبری را که با قلم نوشت برای اینکه او نیاموخت آن را مگر با آموختن خدا وی را.

(عَلَّمَ الْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ يَعْلَمْ)

بیاموخت آدمی را چیزی که ندانسته بود از اقسام هدایت ها و بیان و امور دین و شرایع و احکام، پس تمام آنچه آدمی می آموزد از جهت خدای سبحانست یا به اینکه مضطر و ناچار بسوی او میشود و یا به اینکه دلیلی برای او در عقلش تعیین میکند و یا به اینکه بیان میکند برای او بر زبان فرشتگان و رسولان او پس بنا بر این تمام علوم اضافه میشود بسوی او و در این دلالت است بر اینکه خدای سبحان عالم است برای آنکه علم واقع و صادر نمیشود مگر از عالم (۱)



---

۱- ۱) -در فضل علم و دانش آیات و احادیث بسیار است و بس در- فضیلت عالم که پیامبر(ص)فرمود، مداد العلماء افضل من دماء الشهداء

(کَلّا)

یعنی حقّا (إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی) که آدمی هر آینه سرکش و طغیان میکند از مرز خود تجاوز نموده و بر پروردگارش تکبر نموده و از حد خود میگذرد.

(أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی)

یعنی هر آینه اگر دید خود را مستغنی و بینیاز از پروردگارش بسبب فامیل و اموال و نیرویش مثل آنکه گفته است طغیان میکند و سرکشی مینماید کسی که خود را بینیاز از خدا ببیند نه هر کس که توانگر باشد طاغی شود.

قتاده گوید:طاغی آنست که وقتی بمالی رسید لباس و مرکب سواری و طعام و نوشابه خود را زیاد کند،پس اینست طغیان او که ول خرجی میکند(و در راه خدا به بینوایان و محتاجان نمیدهد).

و بعضی گفته اند:که این آیه تا آخر سوره در باره ابی جهل بن هشام نازل شده است.

۱)

(قلم دانشمندان که بر روی صفحۀ کاغذی جاری شود و مطلبی از امور دین و معارف و مواعظ و آداب ثبت نماید اثرش از خون شهیدانی که صفحه زمین را رنگین نموده است برتر و بیشتر است و برای همین است که حضرت علی(ع)در ابیات منسوب بحضرتش فرمود، لا فضل الاّ لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدی ادلاء ،فضیلتی و مقامی نیست برای احدی مگر برای اهل علم و دانش که ایشان برای هدایت و ارشاد کسانی که طلب هدایت میکنند دلیل ها و رهنمایانند،صادق سرمد هم بفارسی همین مضمون را سروده و گفته: آن را که فضل و دانش و تقوی مسلم است هر جا قدم نهد قدمش خیر مقدم است کس را بمال فخر بر اهل کمال نیست علم است آنکه مفخر اولاد آدم است

ص :۱۸۳

(إِنَّ إِلى رَبِّكَ الرُّجْعى)

یعنی مرجع و بازگشت هر کس بسوی خداست،پس این طاغی سرکش چگونه بمالش طغیان نموده و پروردگارش را عصیان میکند و حال آنکه بازگشتش بسوی اوست و او قادر بر هلاک و کیفر کردار اوست آن دم که بسوی او برگشت.

(أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی عَبْداً إِذا صَلّی)

این بیان برای پیامبر(ص) است و اعلام و آگاهی برای اوست بآنچه میکند بابی جهلی که او را از نماز خواندن منع میکند،در حدیث آمده که ابی جهل(لعنه اللّه)بمشرکین قریش گفت آیا در مقابل شما و برابر چشم شما محمد(ص)صورت و چهره خود را بخاک میمالند یعنی سجده میکند،گفتند آری گفت بآن بتی که من به آن سوگند میخورم هر آینه اگر دیدم که این کار را میکند و بخدای نادیده سجده میکند گردنش را لگد مال میکنم،پس بآن ملعون گفتند که او در اینجا نماز میگذارد،پس رفت که گردن آن حضرت را لگد کند که ناگاه بقهقری و عقب عقب برگشت و دستش را بهم میزد و حرکت میداد،پس باو گفتند ای ابو الحکم تو را چه شده،گفت میان من و محمّد خندقی پر از آتش بود و قیافه های هولناک وحشت زا و بالهایی که مانع از پیشروی من شد.

پیغمبر خدا(ص)فرمود:بآن خدایی که جانم در دست قدرت اوست اگر نزدیک من شده بود هر آینه فرشتگان عضو عضو بدن او را جدا میکردند پس خدای سبحان نازل فرمود، أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى تا آخر سوره،و این داستان را مسلم در صحیح خود روایت کرده.

و معنای آیه اینست،آیا دیدی ای محمد کسی که منع کرد از نماز و نهی میکرد کسی را که نماز میخواند چه شد کیفر کردار او و حال او نزد خدای تعالی چه بود و آنچه را که از عذاب مستحق آن شد چه بود،پس حذف شد برای دلالت کلام بر آن و این آیه عام است در هر کسی که نهی از نماز و کار خیر میکند.

از علی علیه السلام روایت شده که آن حضرت در روز عیدی بیرون رفتند پس دیدند مردمی را که نماز میخوانند،پس فرمود،ای مردم ما در مثل این روزی در محضر پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله حاضر بودیم،پس هیچکس نبود که قبل از عید نماز بخواند،با پیامبر فرمود:پس مردی گفت ای امیر المؤمنین آیا نهی نمیکنی که پیش از بیرون رفتن امام نماز بخوانند،پس فرمود قصد ندارم که نهی کنم بنده ای را که نماز میخواند و لیکن حدیث میکنیم شما را بآنچه حاضر بودیم از پیامبر(ص)یا چنانچه فرمود،و معنای أ رأیت در اینجا برای تعجّب و شگفت آمدن مخاطب است سپس این لفظ را تکرار نمود برای تأکید در امر عجیب و شگفت انگیز و فرمود:

(أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى)

یعنی بنده ای که نهی و منع از نماز شده و او محمّد صلّی اللّه علیه و آله است.

(أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى)

یعنی آیا دیدی بنده ای که بر مسیر هدایت است یا

امر به پرهیزکاری میکند مقصود امر بتوحید و اخلاص و ترس از خدا میکند، و در اینجا نیز حذفی است تقدیرش اینست چگونه است حال کسی که او را از نماز باز دارد و منع کند او را از آن،سپس فرمود:

(أَ رَأَیْتَ إِنْ کَذَّبَ)

آیا دیدی اینکه ابو جهل تکذیب کرد.

(وَ تَوَلّٰی)

و اعراض کرد از ایمان و از پذیرفتن آن و گوش دادن بآن (أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ یَریٰ) آیا نداند او به اینکه خدا میبیند که او چه کرده و میداند که چه میکند،و تقدیرش اینست آیا دیدی آنکه این کار را نمود مستحق چه عذابی از خدای تعالی شد،و گفته اند:تقدیر ترتیب آیه،این است آیا دیدی آن کسی که بنده خدا را نهی از نماز میکرد و حال آنکه او بر طریق هدایت و آمر بتقوی و پرهیزگاری،و ناهی بود دروغگوی معرض از ایمان را پس چیست عجیب تر از این،سپس تهدید کرد او را بقولش آیا نداند این مکذّب، پس اگر نداند،پس هر آینه بداند به اینکه خدا میداند این فعل شنیع را پس او را بآن مؤاخذه مینماید،و در این اشاره باین است که خدای سبحان انتقام میکشد برای محق از مبطل و در آنست که اگر بنده بداند که خدا میداند آنچه را که بنده انجام میدهد و میبیند او را موجب میشود مسابقه و مبادرت بطاعت و ترک معصیت،سپس خدای سبحان فرمود:

(کَلاّٰ)

نه چنانست یعنی این را نمیداند.

(لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ)

یعنی اگر ابو جهل از تکذیب محمد و اذیت او دست بر نداشت.

(لَنَسْفَعاً بِالنّٰاصِیَهِ)

یعنی:هر آینه البتّه او را بموی پیشانی اش

بسوی آتش میکشیم و این نظیر قول او (فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ) پس گرفته میشوند بموی پیشانی ها و قدمهایشان،و یعنی هر آینه ما او را خوار نموده و جا میدهیم او را مقام ذلیل ها و بدبخت ها،پس در گرفتن بموی پیشانی و جلوی سر اهانت و استخفاف است.

و بعضی گفته اند:یعنی:ما هر آینه چهره او را تغییر داده و آن را در آتش روز قیامت سیاه میکنیم برای اینکه سفع اثر سوختن بآتش است، سپس خدای سبحان خبر داد از او به اینکه او فاجر خیانتکار است به اینکه فرمود:

(ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ)

پیشانی دروغگوی گناهکار او را توصیف کرد بدروغگویی و خطاکاری بمعنای اینکه صاحب او در اقوالش دروغگو و در افعالش خطاکار است برای اینکه یاد کرد آن را بجر و فعل را اضافه داد به او...

ابن عبّاس گوید:چون ابو جهل نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمد پیغمبر او را طرد و دور نمود،ابو جهل گفت آیا ای محمّد مرا طرد میکنی قسم بخدا که تو میدانی که در مکّه هیچکس نیست اهل مجلسش بیشتر از من باشد،پس خداوند سبحان نازل فرمود:

(فَلْيَدْعُ نادِيَهُ)

و این تهدید است یعنی،پس هر آینه اهل مجلس خود را بخواند،یعنی عشیره و خویشان خود را صدا زند و از ایشان یاری بجوید آن دم که عقاب خدا باو رسید.

و النادی:بمعنای فناء است،فرمود وَ تَأْتُونَ فِي نادِيكُمُ الْمُنْكَرَ ،و مینمائید در مجلس دوستانتان فعل زشتی را،سپس فرمود:

(سَنَدْعُ الزَّبانِيَهَ)

بزودی میخوانیم زبانیه یعنی فرشتگانی که موکّل بآتشند و ایشان ملائکه غلاظ و شدادند.

ابن عبّاس گوید:اگر خوانده بود اهل مجلس خود را هر آینه همان ساعت زبانیه آتش او را فرا میگرفت معاینه،و بعضی گفته اند:آن اخبار از آینده است به اینکه زبانیه آتش او را میخواند،خواه اهل مجلس خود را بخواند یا نخواند،و خدای سبحان راست فرمود این را،پس ابو جهل در جنگ بدر کشته شد،سپس فرمود.

(کَلاّ)

یعنی امر چنان نیست که ابو جهل بر آنست.

(لا تُطِعْهُ)

او را در نهی از نماز پیروی مکن.

(وَ اسْجُدْ)

و برای خدای عزیز سجده کن.

(وَ اقْتَرِبْ)

و نزدیک شو بثواب او،و بگفتهٔ بعضی یعنی به سبب طاعت او باو تقرّب پیدا کن و بگفتهٔ برخی یعنی سجده کن ای محمد برای نزدیک شدن باو،پس نزدیکترین حالاتی که بنده بخدا دارد،آن گاه است که برای خدا سجده میکند.

و بعضی گفته اند:سجده کن یعنی و نماز بخوان برای خدا و نزدیک شو از خدا،یعنی بخدا نزدیک شو.

و در حدیث از عبد اللّه بن مسعود است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:نزدیک ترین حالی که بنده از خدا دارد وقتی است که در سجده است.

و بعضی گفته اند:مراد به آن سجود است برای قرائت این سوره و سجده اینجا واجب است،و این سوره از عزائم است،و عبد اللّه بن سنان

و عبد اللّه بن سنان از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده که سوره های عزائم چهار سوره است:

۱-الم تنزیل ۲-حم سجده ۳-و النجم اذا هوی ۴-و اقراء باسم ربّک.

و غیر از اینها در تمام قرآن سجده هایش واجب نیست بلکه مستحبّ است. (۱)

ص: ۱۸۹

---

۱- ۱) -و باین مقید میشود آنچه از صاحب کتاب و تفسیر در آخر سوره اعراف گذشت و حاصل کلام اینکه شافعی از امامان اهل سنت هیچ سجده ای را در قرآن واجب نمیداند و ابو حنیفه تمام سجده ها را که چهارده تا است واجب میداند و در نزد ما امامیّه در چهار سوره عزیمه واجب و در بقیّه که ده مورد دیگر است مستحبّ است و ظاهر سخن مصنّف در آخر اعراف اینست که تمامش مستحبّ و لیکن لازم است تخصیص دادن کلام او را در اینجا به غیر سوره عزائم چهارگانه.

## سوره قدر

### اشاره

مکی،و بعضی هم گفته اند که مدنی است.

از نظر مکّی و شامی شش آیه،و از نظر دیگران پنج آیه است.

### اختلاف آن:

آیه لیله القدر سوم مکّی و شامی است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که کسی که آن را قرائت کند باو عطا شود اجر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته و شب قدر را احیاء داشته است.

حسین بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود هر که قرائت کند سورهٔ انا انزلناه فی لیله القدر را در نماز واجبی از واجباتش منادی از طرف حق او را صدا زند که ای عبد اللّه گناه گذشته تو بخشیده شد،عمل را از سر بگیر.

سیف بن عمیره از مروی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند هر کس انا انزلناه را آشکارا و بلند بخواند مانند کسی خواهد بود که در راه خدا شمشیرش را کشیده باشد و کسی که آن را در نهانی بخواند مثل آنست که در خون خود در راه خدا طپیده باشد،و کسی که ده

مرتبه بخواند بر محو هزار گناه از گناهان خود گذشته و اقدام کرده است.

## توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان در پایان سوره اقراء امر کرد بسجده و تقرّب بسوی خدا این سوره را افتتاح کرد بذکر لیله القدر،و تقرّب در آن شب به سوی خدا که تقرّب در آن شب زیادتر است از سایر شبها و روزها،پس مثل آن است که فرموده:تقرّب بجوی در سایر اوقات در شب قدر.

و ابو مسلم گوید:چون خدا او را امر کرد بقرائت قرآن در آن سوره در این سوره بیان کرد که نزول آن در شب قدر بود،پس فرمود:

## [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِي لَيْلَةِ اَلْقَدْرِ (۱) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا لَيْلَةُ اَلْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ اَلْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنَزَّلُ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ اَلرُّوحُ فِيهٰا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلاٰمٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ اَلْفَجْرِ (۵)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشنده و مهربان (۱)البتّه ما فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر(۲)و چه چیز دانا کرد تو را (تا بدانی)که چیست شب قدر(۳)شب قدر بهتر از هزار ماه است(که مشتمل بر شب قدر نباشد)(۴)فرود آیند فرشتگان و جبرئیل در شب قدر (بزمین)بفرمان پروردگارشان از جهت هر کاری(۵)(آن شب از آفات) سلامتست آن سلامتی تا هنگام دمیدن سفیده صبح است.

ص:۱۹۱

## قرائت:

کسایی و خلف مطلع بکسر لام خوانده و دیگران بفتح لام قرائت کرده اند و در شواذ،ابن عبّاس و عکرمه و کلبی،من کل امرء خوانده اند.

## دلیل:

ابو علی گوید:مطلع در اینجا مصدر است بدلیل اینکه معنی سلام هی حتّی وقت طلوع آن و الی وقت طلوع آنست مانند مقدم الحاج و خفوف النجم به قرار دادن مصدر را در آن زمان بر تقدیر حذف مضاف،پس قاعده این است که لازم را مفتوح نمود«مطلع»خواند چنانچه سایر مصادری که بر وزن فعل یفعل(منع یمنع)مفتوح العین را مثل مخرج و مدخل بفتح عین الفعل میخوانند.

و امّا کسر مطلع پس برای اینست که آن از مصادریست که سزاوار است که بر وزن مفعل و کسره داده شود مثل قول ایشان علاه المکبر و المعجز، و قول او،من کلّ امرء ابن جنی گوید ابو حاتم این قرائت را انکار نموده بر اینکه از ابن عبّاس حکایت شده باشد،او گوید مقصود فرشتگانند گوید و من نمیدانم این چیست و البته آن نزول ملائکه است در آن شب به هر امری مانند قول خدا (فِيهٰا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) در آن شب مقدر و مقرّر میگردد هر امر محکمی امرا من عندنا امری از نزد ما،و من کل امر پس کلام را تمام کرد سپس از سر گرفت،و فرمود سلام یعنی آن سلامتی از آفاتست تا اینکه صبح سفیده صبح طلوع کند.

قطرب گوید:یعنی،هی سلام من کل امر و امرئ،و لازم میشود از قول قطرب اینکه گفته شود پس چطور جایز است که معمول مصدری که آن

ص:۱۹۲

سلام است مقدّم بر آن شود و ما دانستیم که ممتنع است جواز تقدیم صله موصول یا چیزی از آنها بر آن موصول.

و جواب اینکه سلام در اصل مانند کعمری مصدر است و امّا اینجا پس آن موضوع محل اسم فاعلیست که آن سالمه هی یا مسلّمه است،پس مثل آنکه گفته است من کلّ امرء سالمه او مسلمه هی یعنی،هی سالمه یا مسلمه.

**شرح لغات:**

القدر:بودن چیز است برابر غیر خودش بدون زیاده و کم،و قدر اللّه هذا الامر یقدره قدرا،آن دم که آن را قرار دهد بر مقدار آنچه را که حکمت او اقتضا میکند.

الشهر:در شرع عبارت است از آنچه بین دو هلال از ایّام واقع میشود(که در فارسی آن را ماه میگویند)و آن را بعربی شهر نامیده اند باشتهارش بهلال و گاهی شهر و ماه سی روز و گاهی بیست و نه روز میشود وقتی هلالی باشد یعنی وقتی هلال شب اوّل دیده میشود و اگر هلال دیده نشود پس ماه سی روز خواهد بود.

**اعراب:**

خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

تقدیرش خیر من الف شهر لا لیله قدر فیه بهتر از هزار ماهی که شب قدر در آن نباشد،پس حذف صفت شده است،و قول خدا سَلاٰمٌ هِیَ ،هی مبتداء و سلام خبر مقدّم بر اوست و آن بمعنای فاعل است برای اینکه آن هر گاه حمل بر مصدر شود جایز نیست تعلیق حتی به آن،زیرا فاصله ئی بین صله و موصول نیست و مانند آنست قول شاعر:

فهلّا سعیتم سعی عصبه مازن

و هل کفلائی فی الوفاء سواء

ص: ۱۹۳

پس آیا کوشش نکردید شما کوشش قبیله مازن و آیا کفیلان من در وفاء برابر و یکسانند.

سواء بمعنای مستوی و برابری است،و تقدیرش فهل کفلائی مستوون فی الوفاء، و چاره ای از این تقدیر نیست برای اینکه سواء اگر مصدر باشد آن چیزیست که مقدم شده بر آن صله آن،و جایز است تعلیق حتّی به قول خدا، تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِکَهُ و جایز نیست اینکه هی مبتداء و حتی در موضع خبر باشد،برای آنکه فایده ای در آن نیست زیرا هر شب دارای این صفت است و مطلع مجرور به حتی و آن در معنای الی است.

**تفسیر:**

**اشاره**

(إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ)

هاء کنایه از قرآنست گرچه ذکری از آن در میان نیامده برای اینکه حال در آن مورد مشتبه نیست.

(فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ)

ابن عبّاس گوید:قرآن را خدا یک مرتبه نازل کرد از لوح محفوظ بآسمان دنیا در شب قدر،سپس جبرئیل آن را تدریجا به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نازل مینمود و از اوّل تا آخرش بیست و سه سال بود.

شعبی گوید:یعنی ما شروع کردیم نزول قرآن را در شب قدر.

مقاتل گوید:نازل کرد آن را از لوح محفوظ بسوی سفره و ایشان نویسندگان بودند از فرشتگان در آسمان دنیا،و نازل میشد در شب قدر از وحی بر اندازه آنچه که جبرئیل نازل مینمود در تمام سال بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تا سال آینده.

ص: ۱۹۴

## «اقوال بزرگان در باره لیله قدر»

### اشاره

سخن در باره لیله قدر بر چند قسم است:

اوّل:اختلاف دانشمندان در معنای این اسم و مأخذ آن.

ابی بن کعب و عایشه گویند:که شب قدر شب بیست و هفتم ماه رمضان است،روایت شده که ابن عبّاس و ابن عمر گفتند پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود،شب بیست و هفتم را بنویسید.

و از زر بن حبیش روایت شده که گفت گفتم بابی منذر از کجا دانستی که آن شب بیست و هفتم است؟ گفت،به معجزه ای که رسول خدا(ص)آن را خبر داد،فرمود،خورشید صبح فردا طلوع میکند مانند طشتی که برای آن نوری نیست در معنی کسوف میشود خورشید میگیرد.

و بعضی گفته اند:بیگمان خدا کلمات این سوره را تقسیم کرد بر شبهای ماه رمضان،چون به شب بیست و هفتم رسید بآن اشاره نمود،و فرمود این است (1).

و بعضی گفته اند:که آن شب بیست و نهم است،و از ابی بکر روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،که میفرمود آن را در شبهای دهه آخر طلب کنید در نه شب که باقی ماند یا پنج شب یا سه



---

۱- ۱) -شب قدر از نظر عموم اهل سنّت به پیروی از ائمه و رهبران گمراهشان مانند ابو حنیفه و شافعی و مالك و احمد بن حنبل شب بیست و هفتم است باستناد روایت عایشه و ابی بن کعب،و در این شب در مساجد خود جمع شده و شیر برنج میخورند و بعضی از دعاهایی که از علماء خودشان رسیده و کتبا میخوانند و نماز مستحبّ را بجماعت میگذارند،که این خود بدعت است. (مترجم)

شب یا شب آخر.

## فایده در پنهان بودن شب قدر

فایـده در خفاء و پنهان بودن این شب اینست که مردم در عبادت خدا کوشـش کنند و تمام شـبهای ماه رمضان را احیاء نمایند بجهت امیـد و طمع در درک شب قدر چنانچه خداوند سـبحان نماز وسـطی را در میان پنج نماز شبانه روز مخفی داشت و نیز اسم اعظم خود را در میان اسامی خدا و ساعت اجابت دعا را در میان ساعتهای جمعه پنهان نمود.

دوّم:در ذکر بعضی از روایاتی که در فضیلت این شب وارد شده است:

ابن عبّاس از پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که آن حضـرت فرمـود:آن گـاه که شب قـدر شود،فرشـتگانی که صدره المنتهی هستند که از ایشانست جبرئیل علیه السلام نازل میشوند،جبرئیل در حالی که پرچمهایی با اوست،یکی از آنها را بر روی قبر من نصب میکنـد،و یکی از آنها را بر بیت المقـدّس،و یکی را بر بام مسـجد الحرام و یکی هم بر طور سـیناء و نمی مانـد هیچ مرد مؤمن و زن با ایمانی مگر اینکه بر او سـلام میکند مگر دائم الخمر و میگسار،و خورنده گوشت خوک،و کسـی که خود را با زعفران آغشته کند و فرمود کسی که در شب قدر از روی ایمان و یقین برخیزد بخشوده می شود گناهان گذشته و آینده او.

و از آن حضـرت روایت شـده که شـیطان در این شب بیرون نمیآیـد تا صـبح آن طلوع کنـد و شـیطان در آن شب نمیتواند که احدی را دیوانه کند یا بیمار نماید یا بزند بیکی از انواع فسادها و سحر هیچ ساحری در آن شب کارگر

نشود.

و حسن از پیامبر(ص)روایت نموده که در باره شب قدر فرمود،آن شب سهل و معتدلی است نه گرم است و نه سرد خورشید در صبح آن طلوع میکند در حالی که شعاعی و نوری برای آن نیست،سپس خداوند سبحان برای بزرگداشت مقام این شب و تنبیه کردن بزرگی قدر آن و شرافت محلّ آن فرمود:

(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا لَیْلَةُ الْقَدْرِ)

پس مثل اینکه فرموده نمیدانی ای محمّد چه اندازه بزرگست شب قدر و نمیدانی احترام آن چیست،و این تحریص و ترغیب بر عبادت در آنست،سپس خداوند سبحان تفسیر فرمود،حرمت و عظمت آن را و فرمود:

(لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ)

قتاده و مقاتل گویند:یعنی قیام شب قدر و عمل در آن بهتر است از قیام هزار شبی که در آن شب قدر و روزه رمضان نباشد،و جهتش اینست که البتّه بعضی از اوقات بر بعضی دیگر برتری دارد،بواسطه آنچه را که از خیر و نفع در آنست،پس چون خدا خیر فراوان را در شب قدر قرار داد از هزار ماهی که در آن خیر و برکتی که در این شب است در آن نباشد بهتر است.

حسن و مجاهد گویند:لیله قدر نامیده شده برای اینکه آن شب شب چنانست که خدا در آن شب حکم میکند و تقدیر مینماید بآنچه در تمام سال واقع میشود،و آن شب مبارکی است در قول خدا، إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبٰارَکَةٍ ،زیرا خدای تعالی نازل میکند در آن خیر و برکت و مغفرت را.

ابو الضحی از ابن عبّاس روایت کرده که قضایا در شب نیمه ماه شعبان

ص :۱۹۷

حکم و تقدیر میشود آن گاه سپرده میشود بصاحبانش در شب قدر.

زهری گوید:لیله قدر یعنی شب شرف و شب بزرگ و شبی که مقام بزرگی دارد،از قول ایشان که میگویند مردی که برای او قدر و مقامی است نزد مردم یعنی منزلت و شرافت دارد،و از اینست آیه مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی حق عظمت و بزرگی او را تعظیم نکردند و بزرگ نداشتند.

ابو بکر ورّاق گوید:برای اینکه کسی که صاحب قدر و مقام نباشد هر گاه آن شب را احیاء بدارد(بعبادت خدا)صاحب قدر و مقام شود،و غیر او گوید:برای اینکه برای طاعتهای در آن شب(از صد رکعت نماز و دو رکعت نماز با هفت قل هو اللّه احد و استغفار هفتاد مرتبه و قرآن سر گرفتن و هزار بار سوره انا انزلناه فی لیله القدر خواندن و دعاء شریف جوشن و زیارت حضرت ابی عبد اللّه الحسین علیه السلام و اعمال دیگر آن،قدر عظیم و ثواب جزیل است.

و بعضی گفته اند:آن را شب قدر نامیده اند برای اینکه در آن شب نازل شده کتابی چون قرآن که صاحب قدر است بر پیغمبری چون حضرت محمد بن عبد اللّه خاتم الانبیاء صلّی اللّه علیه و آله که صاحب قدر است برای خاطر امّت اسلام که صاحب قدرند بر دست فرشته ای چون جبرئیل که صاحب قدر است.

و برخی گفته اند:آن شب تقدیر است برای اینکه خدای تعالی در آن شب تقدیر فرموده نزول قرآن را،خلیل بن احمد(نحوی)گوید:شب قدر نامیده شده برای اینکه زمین در آن شب تنگی میکند بفرشتگان.از قول خدا وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ ،و کسی که در تنگی روزی قرار گرفته یا کسی که تنگ شده

بر او روزی او.

قسم سوّم:اختلاف علماء در اینکه آن شب چه شبی است،عـدّه ای بر این عقیـده انـد که آن در عهد حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله بوده پس برداشته شد و روایتی از ابی ذر رسیده که گوید،گفتم یا رسول اللّه(ص) شب قدر آن شبی بود که بر عهد پیـامبران بود نازل میشـد در آن پس وقتی آنها از دنیا رفتنـد آن شب برداشـته شـد آن حضـرت فرمود،نه بلکه آن هست تا روز قیامت.

و بعضـی گفته انـد:که آن در تمام شـبهای دوره سال است و کسـی که طلاق عیالش را معلّق کرده بر شب قدر واقع نمیشود تا گذشت تمام سال و آن مذهب ابو حنیفه است،و در بعض روایات از ابن مسعود رسیده که او گفت هر کس تمام شبهای دوره سال را قیام کند و احیاء بدارد آن را درک خواهد نمود (۱)پس این خبر بگوش عبد اللّه بن عمر رسید،پس گفت خدا رحمت کنـد ابو عبـد الرحمن را امّـا او البتّه میـدانست که آن در ماه رمضانست و لیکن او خواسـته که مردم اتّکال و اعتماد بیک شـب نکنند(بلکه همه شب رغبت باحیاء نمایند برای ادراک شب قدر)و عموم علماء اتّفاق کرده اند که آن در ماه رمضانست.

ص: ۱۹۹

---

۱- ۱) -مرحوم حجّه الاسـلام و المسـلمین آیه اللّه حاج ملاّ ابراهیم کلباسـی اصـفهانی معاصـر با آیه اللّه العظمی حجه الاسلام علی الاطلاق حاج سـید محمد باقر شـفتی اصـفهانی صاحب مسـجد سـید در بید آباد اصـفهان،یک سال تمام را هر شب احیاء گرفت و اعمال شب قـدر را رجاء بجا آورد و تا موفّق شد و درک شب قدر را بالحسن نمود و دید چگونه فرشـتگان و روح از آسـمان نازل میشوند تا بصـبح و مقدّرات و سرنوشت مردم را بزمین میآورند،و یکی از آیات عظام و مراجع فخام معاصر ما هم در نجف اشرف احساس و ادراک شب قدر را نموده است.(مترجم)

**«شب قدر کدام شب است»**

علماء و دانشمندان اسلامی در اینکه کدام شب ماه رمضان شب قدر است اختلاف کرده اند.

ابی رزین عقیلی گوید:آن شب اوّل ماه رمضانست (لَیْلَهَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ) (آن شبی که آمیزش با همسر استحباب و ثواب داد).

حسن گوید:آن شب هفدهم ماه رمضانست و روایت شده که آن لیله فرقان و در صبح آن التقاء جمعان شده است،و صحیح اینکه آن در دهه آخر ماه رمضانست و آن مذهب شافعی است و روایت مرفوعی از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله رسیده که فرمودند:آن را در شبهای دهه آخر ماه جستجو کنید.

از حضرت علی امیر المؤمنین علیه الصلاه و السلام روایت شده که- پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله اهل بیت خود را در دهه آخر ماه رمضان بیدار میکرد،گفت وقتی دهه آخر ماه داخل میشد خودش بیدار میماند و اهل بیت خود را هم میفرمود بیدار مانده و احیاء بدارند.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که گفت هر گاه دهه آخر ماه رمضان داخل میشد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله کمر خود را محکم بسته و از همسرانش دوری نموده و شب را احیاء داشته و با فراغت بعبادت میپرداخت،سپس اختلاف نموده اند در اینکه آن کدام شب از شبهای دهه آخر است،بعضی گفته اند آن شب بیست و یکم است و آن مذهب ابو سعید خدری و اختیار شافعی است،ابو سعید خدری گوید:پیغمبر(ص)فرمود،دیدم این شب را و آن را فراموش کردم

ص:۲۰۰

و نشان دادند مرا که سجده میکنم در آب و گل،پس آن شب را در دهه آخر ماه طلب کنید و آن را در هر شب طاق و فردی جستجو کنید،پس نگاه کردم و دیدم دو چشم رسول خدا(ص)را که برگردانیده در حالی که بر پیشانی و بینی آن حضرت اثر آب و گل بود،در صبح بیست و یکم،و این روایت را بخاری در صحیح خود آورده است.

عبد اللّه بن عمر گوید:آن شب بیست و سوّم ماه رمضانست گوید مردی آمد خدمت پیامبر(ص)و گفت یا رسول اللّه من در خواب دیدم که شب قدر آن شب هفتم است که باقی مانده است،پس آن حضرت فرمود میبینم که رؤیای شما حقّا توافق دارد با شب بیست و سوّم،پس هر کسی از شما میخواهد که شبی از ماه رمضان را قیام کند و احیاء بدارد،پس قیام کند و برخیزد شب بیست و سوّم را.

معمّر گوید:ایّوب شب بیست و سوّم را غسل میکرد و لباس پاک می پوشید یا بر خاک پاک سجده میکرد،عمر بن خطاب از اصحاب پیغمبر(ص) پرسید و گفت شما میدانید که رسول خدا(ص)فرمود،شب قدر را در دهه آخر شبی که طاق باشد التماس کنید،پس در کدام شب طاق میبینید،پس بیشتر مردم در باره شب طاق سخن گفتند.

ابن عبّاس گوید عمر بمن گفت برای چی ای پسر عباس حرف نمیزنی گفتم اللّه اکبر بسیار در قرآن ذکر سبع شده،پس یاد کرده آسمانها را هفت و زمین ها را هم هفت و طواف هم هفت و رمی جمرات هم هفت و ما شاء اللّه از این انسان را آفرید از هفتا و روزی او را قرار داد در هفتا،عمر گفت آنچه یاد کردی دانستم،پس چیست قول تو که انسان از هفت چیز

خلق شـده و روزی او هم در هفت چیز قرار داده شده،پس گفتم انسان آفریده شده از خلاصه ای از گل تا قول خدا خَلْقاً آخَرَ ،سپس قرائت کردم أَنّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا تـا قول خـدا وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا ،پس نمی بینم آن را مگر بیست و سوّم و هفت شب باقی مانـده از مـاه رمضان،پس عمر گفت عاجز شدیـد شـما که ماننـد این جوانی که هنوز موی صورتش در نیامـده بیاوریـد،و عمر گفت رأی من بـا رأی تو توافق دارد،سـپس بر شانـهٔ من زد پس گفت نیسـتی تو کمترین مردم از جهت علم و دانش،و عیاشـی باسنادش از زراره از عبد الواحد بن مختار انصاری روایت نموده گوید،از حضرت باقر علیه السلام از شب قدر پرسیدم فرمود:

در دو شب است شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم،گفتم یکی از این دو شب را تعیین فرمـا فرمـود،نمیخـواهی که در دو شب عمل نمایی آن یکی از این دو شب است.

و از شـهاب بن عبد اللّه روایت کرده که گفت عرض کردم به حضـرت ابی عبد اللّه صادق علیه السـلام که مرا خبر بده به شب قدر،فرمود شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم ماه رمضانست.

و از حمـاد بـن عثمـان از حسـان بـن ابی علی روایـت شـده کـه گفـت،از حضـرت ابی عبـد اللّه علیـه السـلام از شـب قـدر پرسیدم،فرمود،آن را در شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم ماه طلب کن.

و در کتاب من لا یحضـره الفقیه از علی بن ابی حمزه روایت نموده که گفت خـدمت حضـرت صادق علیه السـلام بودم که ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد،فدای شما شوم آن شبی که امید هست که شب قدر باشد کدام

شب است؟فرمود آن شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم است،گفتم اگر نتوانستم هر دو شب را احیاء بدارم،فرمود آنچه از دو شب یا هر کدام از دو شب که میسورت باشد احیاء نما،گفتم چه بسا میشود ما هلال را در محلّ خود می بینیم و خبر می آید که در منطقه و شهر دیگر خلاف آنچه ما دیده ایم(که مثلا یک روز آنها جلوتر دیده اند)فرمود آنچه ممکن میشود از چهار شب را احیاء بدار در آنچه در آن شب طلب میکنی،گفتم،فدایت شوم شب بیست و سوّم شب جهنی است،فرمود،اینطور گفته میشود،گفتم قربانت گردم سلیمان بن خالد روایت کرده که در شب نوزدهم،وافدین حاج یعنی موفقین بحج نوشته میشود،فرمود ای ابو محمد واردین بحج، یعنی سفر حج در شب قدر برای صاحبانش نوشته میشود و کلّیه حوائج و نیازمندیها و بلاها و مصیبتها و روزیها همه و آنچه میشود تا سال آینده در آن شب مقدر میگردد،پس آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوّم طلب کن و در هر یک از آن شب صد رکعت نماز بخوان و احیاء بدار آن را تا روشنایی صبح اگر توانستی،و در آن دو شب غسل بکن،گفت عرض کردم اگر نتوانستم این عمل را بجا بیاورم در حالی که من بیدارم،فرمود،نماز بخوان در حال جلوس و نشسته،گفتم اگر این را هم نتوانستم پس فرمود پس بفراشت(رختخوابت)گفتم،اگر این را هم نتوانستم،پس فرمود بر تو چیزی نیست که اوّل شب مختصری بخوابی،بدرستی که درهای آسمان در ماه رمضان باز میشود و شیطانها بسته میشوند و اعمال مؤمنین قبول می گردد،خوب ماهیت ماه رمضان در زمان رسول خدا(ص)ماه رمضان را مرزوق مینامیدند(روزی شده).

ص :۲۰۳

و در روایت عبد اللّه بن بکیر از زراره از یکی از دو امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده گوید،پرسیدم از شبهایی که در آن غسل مستحبّ است در ماه رمضان،فرمود شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم و فرمود،شب بیست و سوم شب جهنی است،و حدیث آن اینست که جهنی بر رسول خدا(ص)عرض کرد که منزل من دور است از مدینه،مرا بشبی هدایت فرما که در آن داخل مدینه شده و آن را احیاء بدارم پس او را بشب بیست و سوّم امر فرمود.

شیخ ابو جعفر(طوسی)ره گوید و اسم جهنی عبد اللّه بن انیس انصاری بود.

و عطاء از ابن عبّاس نقل کرده که گفت برای پیغمبر(ص)یادآور شدند که مردی از بنی اسرائیل شمشیر و سلاح جنگ را بر گردن خود گذارده و هزار ماه در راه خدا جهاد کرد،پس پیغمبر(ص)از این عمل بسیار تعجّب نموده و آرزو کرد که ای کاش در امّت منهم چنین مردان موفّقی بودند،و عرض کرد ای پروردگار من عمر امّت مرا کوتاه و عملشان را کم قرار داده ای،پس خدا شب قدر را باو مرحمت نمود و فرمود، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماهی که اسرائیلی سلاح خود را بر گردنش گذارد در راه خدا جهاد کرد،برای تو و امّت تو بعد از تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان،سپس خداوند سبحان خبر داد بآنچه در آن شب میشود و فرمود:

(تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِكَةُ)

یعنی فرشتگان نازل میشوند.

(وَ الرُّوحُ)

یعنی با جبرئیل.

(فِیها)

یعنی در شب قدر بسوی زمین،تا اینکه بشنوند ثناء بر خدا و قرائت قرآن و غیر آن از اذکار(دعاء جوشن و تلاوت سوره قدر و استغفار) و غیر اینها.

و بعضی گفته اند:برای اینکه سلام کنند بر مسلمین باذن خدا یعنی بامر پروردگار.

و بعضی گفته اند:نازل میگردانند تمام امور را بآسمان دنیا تا اینکه اهل آسمان دنیا بدانند این مطلب را،پس لطفی برای ایشان باشد.

و کعب و مقاتل بن حیان گویند:روح گروهی از فرشتگانند که ملائکه آنها را نمی بینند مگر در این شب فرود میآیند از موقع غروب آفتاب تا طلوع فجر.

و بعضی گفته اند:روح همان وحی است چنانچه فرمود،و همچنین بسوی تو وحی نمودیم روحی از امر خود را یعنی نازل میکنیم فرشتگان را که با ایشان وحی است بتقدیر خیرات و منافع.

(بِإِذْنِ رَبِّهِمْ)

یعنی بامر پروردگارشان چنانچه فرمود،فرود نمی آید مگر بامر پروردگارت،و بگفتهٔ بعضی:یعنی بعلم پروردگارت،چنانچه فرمود،نازل کرد آن را بعلم خودش.

(مِنْ کُلِّ أَمْرٍ)

البته بهر امری از خیر و برکت مانند قول خدا یحفظونه من امر اللّه یعنی بامر اللّه،و بعضی گفته اند،بهر امری از اجل و روزی تا مثل این شب در سال آینده پس بنا بر این وقف در اینجا تمام است،سپس فرمود:

(سَلاٰمٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ)

قتاده گوید:یعنی این شب تا آخرش

ص :۲۰۵

سلامتی از شرور و بلایا و آفات شیطانست و آن قول خدا فی لیله مبارکه است،و مجاهد گوید:یعنی بیگمان شب قدر سالم است از اینکه در آن حادثه بدی پیش آید یا شیطان بتواند کاری انجام دهد.

عطاء و کلبی گویند:یعنی سلام بر اولیاء خدا و اهل طاعت او و هر وقت که ملائکه در این شب آنها را ببینند از طرف خدا بر ایشان سلام کنند.

و بعضی گفته اند:که البته کلام در قول خدا (بِإِذْنِ رَبِّهِمْ) تمام است،سپس شروع کرد و فرمود،از هر امر سلامی است،یعنی در هر امری که در آن سلامتی و منفعت و خیر و برکت است،زیرا خداوند در این شب تقدیر کند هر چه در آن خیر و برکت باشد،سپس فرمود:تا آن گاه که صبح طلوع نماید،یعنی سلامتی و برکت و فضیلت امتداد دارد تا وقت طلوع فجر و در یک ساعت از آن فقط نمیشود بلکه در تمام مدّت شب خواهد بود،و اللّه اعلم بالصواب.

(چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این گونه براتم دادند)

حافظ

ص :۲۰۶

## سوره لم یکن

### اشاره

مدنی و بعضی هم مکّی گفته اند،و آن را سوره بریه و سوره قیامه نامیده اند.

### عدد آیات:

نه آیه بصری و هشت آیه است از نظر دیگران.

### اختلاف آن:

در آیه مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ است که از نظر بصریها یک آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که هر کس آن را قرائت کند در روز قیامت با خیر البریّه خواهد بود خواه مسافر باشد و یا مقیم باشد.

و از ابی الدرداء روایت شده که پیغمبر(ص)فرمود،اگر مردم می دانستند که در سوره(لم یکن)چه اثر و فایده ای است هر آینه خانواده و مال خود را تعطیل گذارده و آن را میآموختند،پس مردی از قبیله خزاعه گفت یا رسول اللّه چه اجریست،فرمود،هرگز منافقی یا بنده ای که در قلبش شکّی در باره خدای عزّ و جل داشته باشد آن را نمیخواند،قسم بخدا که فرشتگان از روزی که خدا آسمانها و زمین ها را آفریده آن را قرائت میکنند

ص:۲۰۷

و از خوانـدن آن خسـته نمیشوند،هیچ بنده ای نیست که آن را در شب بخواند مگر اینکه خدا فرشـتگانی مبعوث کند که او را در دین و دنیایش حفظ کننـد و برای او طلب آمرزش و رحمت نماینـد،پس اگر در روز بخواند باو عطا فرماید از ثواب باندازه آنچه آفتاب و روز بر آن تابیده و پرده شب آن را تاریک کند.

پس مردی از قبیله قیس عیلان گفت یـا رسول اللّه پـدر و مـادرم فـدای تو باد بیشتر از این حـدیث بفرمائیـد،پس آن حضـرت فرمود،سوره عم یتساءلون و ق،و القرآن المجید،و السماء ذات البروج،و السماء و الطارق را بیاموزید،که قطعا اگر میدانستید چه اجر و ثـواب است در تعلیم و آمـوختن و خوانـدن آنهـا هر آینه شـما در هر کـاری که هستیـد آن را معطّل گـذارده و آنهـا را میآموختید و بسبب آنها تقرّب به خدا پیدا میکردید، و خداوند به سبب قرائت این سوره ها هر گناهی را می بخشد مگر شرک به خـدا،و بدانید آن خدایی که ملک و پادشاهی بدست اوست در روز قیامت مجادله میکند از صاحبان آن سوره ها و میآمرزد برای او از گناهان او.

ابو بکر حضـرمی از حضـرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود،هر کس سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزار و دور،و داخل گردیـده میشود در دین محمـد(ص)و خدا او را در روز قیامت مؤمن مبعوث نموده و حساب او را آسان خواهد کشید.

## توضیح،و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان در سوره قدر بیان نمود که تمام قرآن حجّت

است،سپس در این سوره بیان کرد که کفّار از اسلام و قرآن هرگز از حجّه خالی نبوده،یعنی بی حجه و رهنما نموده اند،پس فرمود:

## [سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . لَمْ یَکُنِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْکِتٰابِ وَ اَلْمُشْرِکِینَ مُنْفَکِّینَ حَتّٰی تَأْتِیَهُمُ اَلْبَیِّنَهُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اَللّٰهِ یَتْلُوا
صُحُفاً مُطَهَّرَهً (۲) فِیهٰا کُتُبٌ قَیِّمَهٌ (۳) وَ مٰا تَفَرَّقَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَیِّنَهُ (۴) وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِیَعْبُدُوا اَللّٰهَ
مُخْلِصِینَ لَهُ اَلدِّینَ حُنَفٰاءَ وَ یُقِیمُوا اَلصَّلاٰهَ وَ یُؤْتُوا اَلزَّکٰاهَ وَ ذٰلِکَ دِینُ اَلْقَیِّمَهِ (۵) إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْکِتٰابِ وَ اَلْمُشْرِکِینَ
فِی نٰارِ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا أُولٰئِکَ هُمْ شَرُّ اَلْبَرِیَّهِ (۶) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّهِ (۷) جَزٰاؤُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ جَنّٰاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً رَضِیَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ (۸)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)آن کسانی که از اهل کتاب کافر شدند و نیز مشرکان از کفر خویش

باز ایستادگان نبودند تا آن گاه که حجّتی روشن بسویشان آمد(۲)یعنی رسولی از جانب خدای که صحیفه های پاکیزه را(قرآنی که از کذّب منزّه است میخواند)که در آن نامه ها نوشته هایی است استوار(۳)و کسانی که کتابشان خبر داده(در باره نبوّت محمد ص)اختلاف نداشتند مگر از پس آنکه حجّت ظاهر(محمد ص)بسویشان آمد.

(۴)و اهل کتاب دستور نداشتند جز اینکه خدای او را بپرستند در آن حال که دین خویش را برای او خالص کنند و میل کننده بدین اسلام باشند و نماز را بپای دارند و زکات را بدهند،و این کیش راست و استوار است(۵) البتّه آنان که از اهل کتاب کافر شدند و نیز مشرکان در آتش دوزخند،در آن حال که در آتش همیشه میمانند آنان خود بدترین آفریدگانند(۶) آنان که ایمان آورده اند و کارهای ستوده کردند آنان حقّا بهترین آفریدگان هستند(۷)پاداششان نزد پروردگارشان بهشتهای جاودانیست که نهرها از زیر آن روانست همیشه در آنجا جاوید باشند خدای از ایشان خوشنود شود و ایشان از او خوشنود باشند این(بهشت و رضوان)برای آن کس است که(از انتقام)پروردگار خویش بترسد.

### قرائت:

نافع و ابن ذکوان(البرایه)با همزه قرائت کرده و دیگران بدون همزه خوانده اند.

### دلیل:

ابو علی گوید:البریئه از براء اللّه الخلق است،پس قاعده در آن همزه است مگر اینکه آن از مواردی باشد که ترک همزه نموده مثل قول ایشان

النبی و الذریه و الخابیه،پس همزه در آن مانند رد کردن باصل متروك است در استعمال چنانچه همزه نبی چنین است،و ترک کردن همزه بهتر است،برای اینکه چون ترك همزه شد همزه گردید مثل رد شدن به اصول متروکه مانند آنچه گمان کردند،و همزه کسی که بریئه را همزه داده دلالت میکند بر فساد قول کسی که گفته آن از بری بمعنای تراب و خاك است.

**لغات:**

الانفکاك:بمعنای انفصال و جدایی از اتصال سخت و شدید است ذو الرمه گوید:

قلائص ما تنفک الاّ مناخه

علی الخسف او نرمی بها بلدا ففرا

شترانی که جدا و منفصل نشوند مگر در موقع خوابیدن و فرود آمدن یا قصد کنیم بآن شتران بلد و زمین بی آب و گیاه را،شاهد این بیت کلمه ما تنفک است که بمعنای عدم انفصال و جدایی است.

و بیشتر مورد استعمال این در نفی است مانند ما زال می گویی ما انفك منفك و جدا نشد از این کار یعنی جدا نشد از آن برای شدت ملابست به آن.

البیّنه:حجه ظاهره ی است بسبب آن تشخیص داده میشود حق از باطل و اصل آن از بینونیّت و جدا کردن چیز است از غیر آن پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حجّت و بیّنه است،و اقامه شاهد عادل نیز بیّنه است و هر برهان و دلالتی بیّنه است.

القیمه:آنست که در جهت صواب مستمر باشد،و حنیف مائل بصواب و حق است،و حنیفه،شریعت مائل بحق است،و اصل آن میل است و

ص:۲۱۱

از آنست احنف المائل قدم بجهت قدم دیگری.و بعضی گفته اند اصل آن استقامت است و بیگمان گفته شده به مائل قدم،احنف بر وجه تفاول.

**اعراب:**

رَسُولٌ مِنَ اللّهِ

بدل از بیّنه قبل از آنست،فراء گوید آن استیناف است تقدیرش هو رسول دِینُ الْقَیِّمَهِ ،او پیامبر دین محکم است،و تقدیرش دین ملّت محکم است برای اینکه هر گاه این را تقدیر نکند اضافه چیز بصفتش خواهد بود،و این مطلب هم جایز نیست برای اینکه بمنزلهٔ اضافه چیز است بخودش جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ ،یعنی دخول جنّات- عدن خالدین فیها،حال از مضمر است یعنی یجزونها در حالی که در آن برای همیشه خواهند بود.

**تفسیر:**

(لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ)

یعنی یهود و نصاری.

(وَ الْمُشْرِکِینَ)

یعنی و بعضی از مشرکین که بت پرستان از عرب و غیر عرب باشد و آنها کسانی هستند که بر ایشان کتابی نیست.

(مُنْفَکِّینَ)

یعنی:منفصل و جدای از هم نیستند.

ابن عبّاس در روایت عطا و کلبی گوید:آنها منتهی از کفرشان بخدا و پرستیدن غیر خدا نبودند.

(حَتّی تَأْتِیَهُمُ)

لفظ لفظ استقبال و معنایش ماضی و گذشته است مثل قول خدا ما قتلوا الشیاطین،یعنی تلاوت نکردند شیطانها،و قول خدا:

(الْبَیِّنَهُ)

ابن عباس و مقاتل گویند مقصودش محمد صلّی اللّه علیه

و آله است،خداوند سبحان بیان کرد برای ایشان گمراهی ایشان را و این اخبار از خدای تعالی است از کفّار که ایشان منتهی از کفرشان و شرکشان بخدا نمیشوند تا محمد صلّی اللّه علیه و آله بیاید نزد ایشان و بیان کند بر ایشان گمراهی ایشان را از حق و بخواند ایشان را بسوی ایمان.

و بعضی گفته اند:یعنی نبودند تا ترک کنند انفکاک و جدایی از حجّتهای خدایی تا بیاید بر ایشان بیّنه ای که حجت قیام بآن میکند بر ایشان.و قول خدا:

(رَسُولٌ مِنَ اللّهِ)

بیان و تفسیر بیّنه است،یعنی رسولی و پیامبری از طرف خدا (يَتْلُوا) که بخواند بر ایشان.

(صُحُفاً مُطَهَّرَةً)

حسن و جبائی گویند:یعنی صحیفه های پاکیزه در آسمان که آن را مس نمیکند و دست نمی زند مگر فرشتگانی که پاک از نجاستها میباشند،و آن رسول محمد(ص)است که برای ایشان قرآن آورد و آنها را بتوحید و ایمان دعوت نمود.

(فِيها)

یعنی در این صحیفه ها (كُتُبٌ قَيِّمَةٌ) کتابهای ارزنده است یعنی کتابهای مستقیمه عادله است که منحرف و کج و معوج نیست حق را از باطل بیان میکند.

قتاده گوید:پاک و پاکیزه از باطل و دروغ و سخنان لغو و بیهوده و حرف زور است و مقصود قرآنست و مرادش از صحیفه ها مطالبی است که در صحف در بر دارد از نوشته های در آن،و دلالت میکند بر این مطلب که پیغمبر(ص)تلاوت میفرمود از روی قلبش میخواند نه از روی کتاب.

ابو مسلم گوید:یعنی فرستاده ای از فرشتگان که تلاوت کند صحیفهٔ

از لوح محفوظ را.

و بعضی گفته اند: (فِيهٰا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ) يعنى در اين صحيفه كه آن قرآن است كتابهاى ارزنده و مستقيمه هست،يعنى كه البتّه قرآن مشتمل بر معانى كتابهاى پيشين است،پس تلاوت كننده آن خواننده كتابهاى قيّمه است چنانچه فرمود: (مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ) تصديق كننده كتابهايى كه در ميان دو دست او و جلوى اوست،پس هر گاه مصدق آنها شد تالى آنها خواهد بود.

و بعضى گفته اند:يعنى در قرآن كتابهاى ارزنده است بمعناى اينكه آن شامل ميشود بر اقسامى از علوم كه هر نوعى كتابست،سدى گويد:

در آن قرآن واجبات خداست كه عاملش را در مسير و مرز عدالت قرار ميدهد (وَ مٰا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ) يعنى:

اين گروه در امر محمد(ص)دگرگون و مختلف نشدند مگر بعد از اينكه در كتابهايشان بشارتهاى بآمدن او و بر زبانهاى پيامبرانشان آمد،پس حجّت بر ايشان تمام بود و هيچ عذرى نداشتند و هم چنين مشركين را بدون حجّت كه بر ايشان قائم باشد وا نگذارد.

و بعضى گفته اند:يعنى و همواره اهل كتاب(يهود و نصارى)اجتماع و اتحاد در تصديق محمد(ص)داشتند تا خدا او را مبعوث كرد،پس چون مبعوث شد در امر او متفرّق شده و اختلاف كردند،پس بعضى از ايشان ايمان باو آوردند و بعضى ديگر كافر باو شدند،سپس خداى سبحان ياد نمود آنچه را كه در كتابهايشان مأمور بآن بودند،پس فرمود:

(وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ)

يعنى خداى تعالى ايشان را امر

نفرمود مگر به اینکه عبادت کنند خدای یگانه را که برای او شریکی نیست و امر کرد ایشان را که در عبادت خود شریک برای او نگیرند،پس این چیزیست که هیچ ملّت در آن اختلاف نکرده و تبدّلی در آن واقع نشود.

(مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ)

آمیخته نکنند بعبادت پروردگار عبادت و پرستش غیر او را.

(حُنَفاءَ)

در حالی که مائل از تمام دین ها بسوی دین اسلام باشند مسلمان و مؤمن بتمام پیامبران.

عطیه گوید:هر گاه حنیف و مسلم با هم جمع شد معنای حنیف حاج خواهد بود و هر گاه تنها باشد معنای آن مسلمان خواهد بود،و آن قول ابن عبّاس است برای اینکه گوید،حنفاء یعنی حاجیان،ابن جبیر گوید:

عرب آن را حنیف نمی نامد مگر کسی که حج نموده و ختنه کرده باشد.

قتاده گوید:حنیفیّه ختنه کردن و حرمه دختران و مادران و خواهران و عمّه ها و خاله ها و اقامه مناسک است.

(وَ یُقِیمُوا الصَّلاهَ وَ یُؤْتُوا الزَّکاهَ)

یعنی و مداومت بر اقامه نماز میکنند و حقوق واجبه مالی خود را از زکات و غیره بیرون مینمایند و میدهند.

(وَ ذٰلِکَ)

یعنی دین چنانی که ذکر آن گذشت.

(دِینُ الْقَیِّمَهِ)

یعنی دین کتابهای ارزنده ای که ذکرش گذشت.

و بعضی گفته اند:دین ملّت مستقیمه و شریعت مستقیمه عادله نضر بن شمیل گوید:از خلیل پرسیدم از این آیه پس گفت قیّمه جمع قیّم،و قیّم قائم یکیست،و مقصود،و این دین قائمین توحید خداست،و در این آیه دلالت بر بطلان مذهب اهل جبر است زیرا در آن تصریح شده به اینکه

خدای سبحان ایجاد نمود خلق خود را برای آنکه او را عبادت کنند،و نیز استدلال شده باین آیه بر وجوب نیّت در طهاره زیرا که خدای سبحان امر فرموده است که عبادت را از روی اخلاص انجام دهند (۱)و اخلاص هم ممکن نمیشود مگر بنیّت قربه و طهارت عبادت است،پس بدون نیّت مجزی و درست نیست،سپس خداوند سبحان یاد نمود حال دو فرقه و گروه را،و فرمود:

(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ)

بیگمان آنهایی که از اهل کتاب و مشرکان کافر شدند و انکار کردند توحید خدا و نبوّت محمد صلّی اللّه علیه و آله را و کسانی که در عبادتشان خدای دیگری را هم شریک گردانیدند.

(فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها)

برای همیشه و ابد در آتش جهنّم خواهند بود عذاب ایشان تمام نمیشود.

(أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ)

آن گروه بدترین خلق خدایند،سپس از حال مؤمنین خبر داده و فرمود:

(إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ)

البتّه آنهایی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند ایشان بهترین آفریده های خدایند.



---

۱- ۱) -دانشمندان و فقهاء ما باین آیه تمسّک کرده اند بر وجوب نیّت در تمام عبادتها و از آنهاست طهارت سه گانه،وضو و غسل و تیمّم و آن مذهب شافعی و مالک و احمد بن حنبل است از اهل سنت و ابو حنیفه مخالفت کرده و جصاص آیه را حمل بر نفی شرک و وجوب توحید نموده و آن خلاف ظاهر معنای اخلاص است،و مذهب پیروان شیخ محقّق انصاری رحمه اللّه تعالی

(جَزٰاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ)

پاداش ایشان نزد پروردگارشان بهشتهای عدن است که از زیر درختهای آن نهرها روانست.

(خٰالِدِینَ فِیهٰا)

که برای همیشه و ابد در آن خواهند بود.

(رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ)

خدا از آنها بواسطه اعمال صالحه و طاعتها راضی است.

(وَ رَضُوا عَنْهُ)

و ایشان هم از خدا بسبب پاداشهای خوبی که از ثواب داده راضی هستند.

و بعضی گفته اند:خدا از آنها راضیست چون او را بیگانگی و وحدانیّت پرستیده و از آنچه مقام ربوبی او نیست تنزیه کرده و او را اطاعت نمودند و ایشان از خدا راضی هستند چون آنچه امید رحمت و فضل او را داشتند بایشان داده شد.

(ذٰلِکَ)

این رضا و ثواب (لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ) برای آن کس است که از خدا ترسیده و ترک معصیت و گناه نموده و او را اطاعت کرده است.

در کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی ص ۳۵۶ باسنادش از

(۱)

(تا زمان ما اینست که قصد قربت ممکن نیست که متعلّق به تکلیف شود،برای اینکه متعلق تکلیف واجب است که قبل از تکلیف محقق باشد و قربت معقول و متصوّر نمیشود مگر بعد از تکلیف و این استدلال در کتب اصولی ایشان معروف است،و حق اینست که متعلقات فعل واجب- نیست که محقق و موجود باشد قبل از فعل بجهت اینکه می گویی من حفر چاه کردم و خانه ساختم و حال آنکه چاه محقق نمیشود مگر بعد از کندن چاه و خانه ساخته نمیشود مگر بعد از اتمام بنا و مانند آنست تصوّر معنی و معنی یافت نمیشود مگر بعد از تصوّر.(شعرانی)

یزید بن شراحیل انصاری کاتب و منشی حضرت علی علیه السلام روایت شده که گفت شنیدم علی علیه السلام میفرمود:

حدیث کرد مرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی که بسینه من تکیه کرده بود،فرمود،یا علی آیا نشنیدی قول خدای عزّ و جل را، إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ ،ایشان تو و شیعیان تو هستند میعاد من و شما کنار حوض کوثر است آن گاه که تمام امّتها برای حساب جمع شوند،شما را میخوانند در حالی که چهره های شما نورانی و زیبا است،و در کتاب مذکور از مقاتل بن سلیمان از ضحاک از ابن عبّاس در قول خدا، هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ روایت کرده که این آیه در باره علی علیه السلام و خاندان او نازل شده.

(مترجم گوید:حاکم مزبور در کتاب مذکورش حدود سی روایت به اسناد مختلف در ذیل آیه مزبور نقل کرده که برای اختصار اکتفاء بدو حدیث مذکور شده و مضمون تمام روایات یکیست)و آن اینست که علی علیه السلام و شیعیان او خیر البریّه بهترین آفریده هایند).

ص :۲۱۸

## سوره اذا زلزلت

### اشاره

از نظر ابن عبّاس و قتاده مدنی و از نظر ضحاک و عطاء مکّیست.

### عدد آیات:

هشت آیه کوفی و مدنی اوّل و نه آیه است از نظر دیگران.

### اختلاف آن:

در آیه،اشتاتا،از نظر غیر کوفی و مدنی اوّل یک آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس آن را قرائت کند مانند آنست که بقره را قرائت کرده و داده میشود از اجر مثل آنکه یک چهارم قرآن را خوانده است.

انس بن مالک گوید:پیغمبر(ص)از مردی از اصحاب خود پرسید که ای فلانی آیا ازدواج کرده ای گفت نه و من چیزی ندارم که ازدواج کنم و عیال بگیرم،فرمود:آیا سوره قل هو اللّه احد با تو نیست،گفت چرا فرمود آن ربع القرآن،یک چهارم قرآنست،فرمود،آیا با تو قل یا ایها الکافرون نیست؟گفت چرا هست،فرمود،ربع قرآنست،فرمود،آیا با تو سورۀ اذا زلزلت الارض نیست گفت چرا میدانم،فرمود ربع قرآنست،سپس سه بار فرمود ازدواج کن،ازدواج کن،زن بگیر،زن بگیر،زن بگیر.

ص :۲۱۹

و از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

خسته و ملول نشوید از قرائت اذا زلزلت الارض،پس البتّه کسی که در نوافل خود آن را قرائت کند خدا او را هرگز بزلزله مبتلا نکند و بسبب زلزله و زمین لرزه و یا صاعقه و یا آفتی از آفتهای دنیا نمیرود،و هر گاه بمیرد خدا او را به بهشت امر فرماید،پس خداوند سبحان میفرماید بنده من بهشتم را برای تو مباح کردم هر کجای آن را خواستی ساکن شو،هیچ مانع و دافعی برای تو نیست.

### توضیح،و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان سوره قبل را بحال مؤمن و کافر پایان داد این سوره را شروع نمود به بیان وقت آن و فرمود:

## [سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذٰا زُلْزِلَتِ اَلْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا (۱) وَ أَخْرَجَتِ اَلْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا (۲) وَ قٰالَ اَلْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحىٰ لَهٰا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ اَلنّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِيُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ (۷) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

ص: ۲۲۰

**ترجمه:**

بنام خداونـد بخشاینده مهربان (۱)آن گاه که زمین بلرزانـد و جنبانیـده شود جنبیـدنش(که نزدیک نفخه صور مقرّر است)(۲)و زمین بارهای گران خود را بیرون آرد(۳) و انسان(از روی تعجّب)گوید زمین را چیست(که پوشیده های خود را آشکار کند)(۴)آن روز زمین داستانهایش را بگوید(۵)برای اینکه پروردگارت بآن رخصت داده(۶)آن روز مردم پراکندگانند(گروه گروه از گورها بموقف حساب)بازگرداند تا بدیشان کردارشان را بنمایانند(۷)پس هر که بقدر وزن ذرّه ای عمل نیکو کند آن را(و پاداشش را)به بیند(۸) و هر که باندازه وزن ذرّه ای بد کند آن را(و مکافات آن را)به بیند.

**قرائت:**

در بعضـی از روایات از کسایی خیرا یره و شـرّا یره بضم یاء در هر دو و آن روایت ابان است از عاصم نیز،و آن قرائت حضرت علی بن ابی طـالب علیه السـلام است،و دیگران از قاریـان یره بفتـح یاء در هر دو موضع خوانـده انـد و لیکن ابا جعفر و روح و رویس بضم هاء ضمّه مختلفه بدون اشباع خوانده اند.

**دلیل:**

ابو علی گوید،کسی که یره خوانده فعل منقول از رأیت زیدا دیدم زید را قرار داده وقتی که آن را بدیده ات ادراک نمودی و ارئیته عمر او فعل مبنی شـد برای مفعول است و کسـی که یره خوانـده،پس تقدیرش بر جزاؤه است یعنی میبیند پاداش آن را و اثبات و او در یرهو بعد هاء آن دلیل خوبی است چنانچه می گویی اگر مو برای اینکه این هاء را پیروی می کند

ص :۲۲۱

حرف لین واو و یاء هر گاه قبل از آنها کسره یا یاء باشد مثل بهی و علیهی و قطعا در شعر هم مثل قول شاعر آمده، (و نضوای مشتاقان له ارقان) و دو شتر لاغر من اشتیاق بآن داشتند در حالی که هر دو رقیق و لاغر نبودند و بیت اوّلش اینست، فظلّت لدی البیت العتیق اخیله ،پس رفتم بسوی بیت عتیق و مسجد الحرام که بآن نگاه کنم.

**لغات:**

الزلزله:شدت اضطراب است و زلزال بکسر زاء مصدر و بفتح زاء اسم مصدر است و زلزلت و رجفت و رحبت بیک معنی است.

الاثقال:جمع ثقل و خداوند سبحان مردگان را اثقال نامیده برای تشبیه کردن به حملی که در شکم است برای آنکه حمل را ثقل مینامند چنانچه خداوند سبحان فرموده، فَلَمّا أَثْقَلَتْ ،پس زمانی که سنگین شد و قول عرب که برای سید شجاع ثقلی بر زمین است،پس هر گاه بمیرد ساقط شود از زمین بمرگ از ثقلی خنساء برای مرثیه برادرش گوید:

أبعد ابن عمرو من آل اشرید

حلت به الارض اثقالها

آیا بعد از مرگ فرزند عمرو از خاندان شرید وزنه ها و ثقل های زمین بآن ساکن خواهد بود،قصد کرده باین مطلب که از زمین برداشته شده ثقل و وزنه ی بمرگ او بجهت عظمت و عزّت او و بعضی گفته اند یعنی مردگان بآن زینت داده اند از حلیه که بمعنای زینت است گرفته،شمر دل یربوعی گوید: و حلت به اثقالها الارض و انتهی لمثواه منها و هو عفّ شمائله یعنی ساکن شد در قبر خودش از زمین در حالی که او دارای قلبی پاک از افعال ذمیمه بود.

و ابن سائب یاد کرده که زهیر بن ابی سلمی بیتی گفت آن گاه از گفتن بیت دیگرش عاجز ماند پس نابغه ذبیانی باو گذشت، پس باو گفت ای ابا امامه اجز،بخوان گفت،ما ذا،چی را،گفت تزال الارض إمّا مت خفّا و تحیا ما حییت به ثقیلا نزلت بمستقرّ العز منها زمین از بین میرود و تو یا سبک بار مرده ای و یا زنده میشوی آن وقت که زنده شدی ثقیل و سنگین بار و وزین هستی و منزل کرده ای بمکان عزّت از آن زمین گفت،پس چی گفت بخدا قسم که نابغه ذبیانی هم عاجز ماند که بگوید و آمد کعب بن زهیر در حالی که او جوان نورسی بود،پس، پدرش باو گفت انشاد کن و بخوان پسر من گفت چی را پس اشعار مذکور را خواند،پس کعب گفت، فتمنع جانبیها ان تزولا ـ،پس باز میدارد دو طرف او از اینکه از بین برود،(خلاصه تشبیه کرده عزّت را که ثقل و وزنه معنوی است به ثقل و وزنه جسمانی،یعنی هر گاه تو در زمینی فرود آیی و منزل کنی دو طرف زمین منع میکند تو را از اینکه از بین بروی مانند چیز سنگین که روی لباس گذارده میشود که باد آن را نبرد)پس زهیر به کعب گفت قسم بخدا که تو پسر من هستی.

و اوحی و وحی بیک معنی است عجاج گوید: وحی لها القرار فاستقرت در این بیت اشاره بمگس عسل نموده که در قرآن فرموده (وَ أَوْحىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ ...) وحی کرد بآن آرام شدن و منزل نمودن را پس قرار گرفت و آرام شد.(مترجم)

ص :۲۲۳

**اعراب:**

عامل در(اذا)قول خدا فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ است و قول خدا خيرا منصوب است بنا بر تمييز بودن و بعضى گفته اند:عامل در اذا قول خدا (تُحَدِّثُ أَخْبارَها) ميباشد،و يومئذ تكرار است يعنى اذا زلزلت- الارض تحدّث اخبارها،و بعضى گفته اند:تقديرش اينست:و قال- الانسان يومئذ مالها تحدث اخبارها،پس گفته شود ذلك بانّ ربّك اوحى لها،و تحدث ممكن است بنا بر خطاب باشد،يعنى تحدث انت و ممكن است بنا بر تحدث هى كه اشاره بزمين است باشد.

**تفسير:**

خداوند سبحان بندگانش را از وحشتها و منظره هاى هولناك روز قيامت ترسانيده و فرمود:

(إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها)

يعنى،آن گاه كه حركت دهد زمين را حركت و تكان سختى براى بپا شدن روز قيامت چنان زلزله و تكانى كه مقرّر شده براى آن،و ممكن است كه اضافه زلزله بزمين براى اين باشد كه چون همه زمين را تكان ميدهد بخلاف زلزله هاى معهوده ى كه بعضى از مناطق ميآيد(چون زلزله طبس و لار و قزوين و قوچان و گرگان و...)پس در قول خدا(زلزالها)تنبيه بر شدّت آن باشد.

(وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها)

ابن عبّاس و مجاهد و جبائى گويند:

يعنى بيرون ميفكند مردگان مدفون در آن را زنده بيرون ميااندازد،براى پاداش و كيفر كردار.

و بعضى گفته اند:يعنى خارج مينمايد و ظاهر ميكند گنج ها و

ص:224

معادنی که در درون آنست،پس بر پشت خود میانـدازد تا اهل موقف و محشـر آنها را ببینند،و فایده آن اینست که گناهکاران وقتی آنها را ببینند حسـرت میخورند و افسوس زیرا ایشان معصیت کردند خدا را در آنها آن گاه آنها را گذاردند در حالی که آنها بینیاز نکند ایشان را از چیزی و نیز بآنها داغ کنند پیشانی و پهلو و پشت ایشان را.

(وَ قٰالَ الْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا)

یعنی انسان از روی تعجّب میگوید چه شده که زمین میلرزد،ابی مسـلم گوید:یعنی چیست برای زمین،اتفاق افتاده در آن چیزی که شناخته نشده است.

و بعضـی گفته انـد:مقصود از این انسان کافر است برای اینکه مؤمن معترف و مقرّ است بآن سؤال از زمین نمیکند،یعنی کافری که ایمان ببعث ندارد،میگوید چه چیز زمین را تکان داده و آن را باین حالت رسانیده است.

(یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا)

در آن روز خبرهای خود را میدهـد،یعنی خبر میدهد بآنچه بر آن عمل شده است،و در حدیث آمده که پیغمبر(ص) فرمود،آیا میدانیـد که اخبار آن چیست؟گفتند خدا و پیامبرش داناست فرمود اخبار آن اینست که شـهادت میدهد بر هر بنده و کنیز و هر مرد و زنی بآنچه در پشت آن انجام داده میگوید فلانی فلان کار را در فلان روز از فلان ماه انجام داده،این است اخبار آن.

و بنـا بر این ممکنست که خـدای تعـالی در زمین ایجـاد کلام کنـد و البتّه نسـبت کلام بزمین داده مجازا و ممکنست که آن را قلب بحیوانی کند که قادر بر نطق و کلام باشد (۱)و ممکنست که ظاهر شود در آن چیزی که قائم



---

۱- ۱) -میگویم در عصر حاضر که عصر فضا و اکتشافات است نیازی

مقام کلام باشد،پس از آن تعبیر بکلام نموده،چنانچه میگویند،چشمان تو گواهی به بیداری شب تو میدهد،و مانند قول شاعر:

(و قالت له العینان سمعا و طاعه)

و چشمان او بوی گفت شنیدم و اطاعت میکنم،و گذشت امثال آن،و قول خدا:

(بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحیٰ لَهٰا)

یعنی:زمین حدیث میکند و خبر می دهد پس میگوید بیگمان ای محمد پروردگار تو بزمین وحی کرده یعنی آن را خبر داده و معرّفی کرده آن را که اخبارش را بدهد.

و گفته شده،به اینکه میاندازد گنجها و مردگان را بر پشت خود،می گویند اوحی له و الیه یعنی انداخت بسوی او از جهتی که مخفی بود،فراء گوید،خبر میدهد از حوادثی که بر آن واقع شده بوحی و اذن خدا.

ابن عبّاس گوید:اذن میدهد خدا بزمین که خبر دهد بآنچه بر آن شده است.

(۱)

(باین تأویلات نیست زیرا علوم امروز ثابت کرده که همه چیز دارای دستگاه گیرنده است مخصوصا زمین که کاملا تمام صداها و افعال را ضبط میکند و میبینی که نوار ضبط که یک چیز نازک و رقیق از جنس نایلون و نفط و یا غیره است بخوبی صداها را در خود ضبط میکند و بوسیله دستگاه ضبط صوت پس میدهد و هم چنین دستگاه تلویزیون چگونه همه حرکتها و افعال خوب و بد را ضبط و نشان همه مردمی که در مقابل آن نشسته اند میدهد پس زمینی که در باره اش فرمود، وَ فِی الْأَرْضِ آیٰاتٌ لِلْمُوقِنِینَ چه مانعی دارد که مستقیما خود باذن خدا آنچه دیده و شنیده خبر دهد،مثنوی گوید: جمله ذرّات روزان و شبان با تو میگویند در سرّ و عیان ما سمعیم و علیم و باهشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم (مترجم)

و واحدی باسنادش مرفوعا بر بیعه الحرشی روایت نموده که گفت پیغمبر(ص)فرمود،محافظت کنید بر وضو(یعنی دائما و همیشه با وضو باشید)و بهترین اعمالتان نماز،و حفظ کنید خودتان را از زمین برای آنکه آن مادر شماست و هیچکس از شما نیست که عمل خیر یا شرّی انجام دهد مگر اینکه زمین خبر دهنده است بآن.

ابو سعید خدری گوید:هر گاه در صحرا بودی پس صدایت را باذان بلند کن که من از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که میفرمود نمی شنود جنّی و نه انسی و نه سنگی مگر اینکه گواهی بنفع او میدهند.

(یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً)

در این روز مردم پراکنده و متفرّق مبعوث و صادر میشوند،یعنی مردم از موقف حساب و دادگاه الهی بعد از عرض اعمال بر میگردند در حالی که متفرّق و پراکنده اند،اهل ایمان جدا در یک طرف و اهل هر دین جدا بر حدّ و طرف دیگر،و این مانند قول اوست وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ ،و قول خدا، یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ ،در این روز آزرده خاطر میشوند.

(لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ)

ابن عبّاس گوید:تا اینکه پاداش اعمالشان را ببینند و مقصود اینست که ایشان از پاسگاه و دادگاه الهی بر می گردند بطور پراکنده و جدا جدا تا آنکه در منازل خود از بهشت و یا آتش منزل نمایند.

و بعضی گفته اند:معنای رؤیت در اینجا معرفت و شناسایی بسبب اعمال است در این حالت و آن دیدن با چشم قلب است و ممکن است که تأویل آن بر رؤیت چشم باشد بمعنای اینکه تا ببینند پرونده های اعمال

خودشان را،پس آنچه در آنست بخوانید که ترک نکرده و جا نگذارده هیچ صغیره و هیچ کبیره ای را مگر آنکه آن را بحساب آورده است.

(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ)

یعنی:پس هر کس بوزن ذرّه ای از خیر عمل کند میبیند ثواب و پاداش آن را.

(وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ)

یعنی،هر کس بوزن ذرّه ای کار بد انجام دهد می بیند آنچه مستحق میشود بر آن عمل از عقاب و عذاب، و ممکن است که باین آیه استدلال شود بر بطلان احباط و نابودی اعمال برای اینکه ظاهر آیه دلالت میکند بر اینکه هیچ کس عملی از طاعت و معصیت را انجام نمیدهد مگر اینکه پاداش داده میشود بر آن و آن اعمالی که معدوم و نابود باشد مجازاتی بر آن نیست،و برای ایشان نیست که بگویند ظاهر بخلاف مبنای شما و چیزیست که شما بسوی آن رفته اید در جواز عفو و بخشش از مرتکب کبیره،و این مطلب جهتش اینست که آیه مخصوص به اجماع است،پس تائب بدون خلاف آمرزیده و مورد عفو است،و نزد ایشان از شرایط معصیتی که مؤاخذه میشود،اینست که صغیره نباشد،پس بر ما نیز جایز است که شرط نمائیم در آن از آنهایی که مورد عفو میشود نباشد.

محمد بن کعب گوید:معنای آن اینست که، فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً در حالی که او کافر است می بیند ثواب عملش در دنیا در باره خودش و اهل و مال و فرزندانش تا اینکه از دنیا بیرون رود و نباشد برای او نزد خدا خیری وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ در حالی که او مؤمن است می بیند عقوبت آن را در دنیا در خودش و اهل و مال و فرزندانش تا اینکه از دنیا بیرون رود و نباشد برای او شرّی در نزد خدا.

مقاتل گویـد:فمن یعمل مثقال ذرّه خیرا یره یوم القیمه فی کتابه هر کس بانـدازه وزن ذرّه کار خیر کنـد آن را در پرونـده خود میبیند،پس به سـبب آن خوشـنود میشود، و هم چنین هر کس بقدر وزن ذرّه کار شرّ کند آن را در پرونده خود میبیند پس این پرونـده او را نـاراحت میکنـد،گویـد و بوده است یکی از ایشان که عملش کم است اینکه ثواب بسـیار داده شود و میگویـد،ما پاداش داده میشویم بنا بر آنچه عطا میکنیم،و ما آن را دوست داریم،و یسیر از آنچه دوست دارد و مسامحه بگناهان صغیره می کنـد و میگویـد:قطعا خداونـد و عده آتش داده بر اهل کبائر،پس خدا نازل فرمود این آیه را که ایشان را ترغیب نماید در قلیل از خیر و تحذیر نماید ایشان را از گناه کم.

و از ابی عثمان مازنی از ابی عبیده روایت کرده که صعصعه بن ناجیه جد فرزدق(شاعر)وارد شد بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در جمعی از واردین بنی تمیم،پس گفت پـدرم فـدای تو بـاد،ای رسول خـدا،مرا وصـیّت خوبی بفرما،فرمود،تو را سـفارش میکنم در باره مادر و پـدرت و خویشان نزدیکت،گفت زیادتر بفرمائیـد ای رسول خـدا فرمود،حفظ فرما میان دو لب و دو پای خود را(یعنی زبان و عورتت را از حرام حفظ کن)سپس فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چیست آنچه که بمن رسیده که تو آن را نمودهٔ گفت،یا رسول اللّه دیدم مردم را که در غیر راه هسـتند و ندانستم صواب و صحیح کدام است جز آنکه دانستم ایشـان بر آن نیسـتند،پس دیـدم ایشـان را که دختـران نـوزاد خـود را زنـده بگور میکننـد،پس دانسـتم که خـدای ایشـان چنین نفرموده،پس من نگذاشتم ایشان را که چنین کنند دختران نوزاد را

زنده بگور نمایند و باندازه ای که قدرت و توانایی داشتم فدا دادم از آنها.

و در روایت دیگر اینکه صعصعه شنید آیه فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ گفت مرا کافی است،من باکی ندارم که نشنوم از قرآن جز این آیه را.

عبد اللّه بن مسعود گوید:محکم ترین آیه در قرآن این آیه است فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ تا آخر سوره و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن را جامعه مینامید،و سعد بن ابی وقّاص دو خرما تصدّق داد و سائل دست خود را گرفت یعنی بست،پس سعد گفت وای بر تو خدا از ما باندازه وزن ذرّه و خردل می پذیرد و حال آنکه در آن مثقالهایی هست.

## سوره العادیات

### اشاره

از ابن عباس و قتاده نقل شده که مدنی،و بعضی هم گفته اند که مکّی است.

### عدد آیات آن:

باجماع مفسرین یازده آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود،هر کس آن را قرائت کند باو داده شود بعدد کسانی که در مزدلفه(شب عید اضحی)بیدار مانده اند و حاضر در عرفات شده اند،ده حسنه سلیمان بن خالد از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند و کسی که،و العادیات را قرائت کند و قرائت آن را ادامه دهد خدا او را با امیر المؤمنین علیه السلام در روز قیامت مخصوصا مبعوث نماید و در حجره آن حضرت از رفقای آن بزرگوار خواهد بود.

### ترتیب:

این سوره بما قبل خود پیوسته برای آنکه در آن ذکر قیامت و پاداش شده اتّصال مانند بمانند،پس فرمود:

## [سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلْعٰادِيٰاتِ ضَبْحاً (۱) فَالْمُورِيٰاتِ قَدْحاً (۲) فَالْمُغِيرٰاتِ صُبْحاً (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (۵) إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَ إِنَّهُ عَلىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَ إِنَّهُ لِحُبِّ اَلْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَ فَلاٰ يَعْلَمُ إِذٰا بُعْثِرَ مٰا فِي اَلْقُبُورِ (۹) وَ حُصِّلَ مٰا فِي اَلصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)سوگند باسبان(که بوقت دویدن در جهاد)نفس میزنند نفس زدنی(به آوازی که همه و صهیل نیست بلکه آواز خود نفس است).

(۲)سوگند باسبانی که چون سم آنها بر سنگ برسد هنگام دویدن از آن سنگها آتش بر آید(۳)سوگند باسبانی که(سواران بر آنها)بوقت سپیده دم غارت کننده اند(۴)پس آن اسبان(بوقت سپیده دم)در آن وادی غباری بر انگیختند.

(۵)پس آن اسبان در آن حال که دشمنان جمع بودند ایشان را در میان گرفتند(و اگر ضمیر«به»)راجع بوقت صبح باشد معنی چنین است:

آن اسبان بوقت صبح گروهی از دشمنان را بمیان در آمدند).

(۶)حقّا که انسان نسبت به پروردگار خویش بسی ناسپاس است.

ص: ۲۳۲

(۷)و البتّه خدای تعالی(بآدمی)بر این ناسپاسی گواهست(۸) و او بخاطر دوستی مال سخت بخیل است(۹)آیا آن آدمی نمیداند آن گه که مردگان از گورها بیرون شوند.

(۱۰)و آنچه در سینه هاست فراهم آید(۱۱)در آن روز پروردگار ایشان بطور قطع بحال ایشان آگاهست.

**قرائت:**

در شواذ قرائت ابی حیات فاثّرن،بتشدید ثاء،و قرائت علی(ع)و قتاده و ابن ابی لیلی(فوسّطن)بتشدید سین است.

**دلیل:**

ابن جنّی گوید فاثّرن مانند ابدین و أرین نقعا است چنانچه انسان اختیار میکند نقش و غیر آن را از آنچه را که ناظر ظاهر میکند و آن از تاثیر همزه فاء الفعل است،و اثرن بتخفیف از اثاره است،پس همزه زاید است و قول خدا فوسطن بتشدید معنایش میّزت به جمعا است یعنی آن را دو قسم و دو شق قرار دادیم و معنای وسطنه بتخفیف در میان و وسط گردیدن است.

**لغات:**

الضبح:یعنی،همهمه و نفس زدن اسبهاست در موقع دویدن.

و بعضی گفته اند:آن نفس تند زدن است در موقع دویدن،و ضبحت الخیل تضبح ضبحا و ضباحا،اسبها نفس تند زدند...و بعضی گفته اند ضبح و ضبع بیک معنی است و آن اینست که نفسش بقدری در رفتن بکشد که مزیدی بر آن نباشد.

ص :۲۳۳

و اوری القادح النار یوری،آتش گیرانه و سنگ چخماخ آتش زد،ایراء آتش گرفتن یا برق زدن است آن گاه که برق بزند برق زدنی،و این آتش را آتش حباحب گویند برای ضعف آن.نابغه گوید:

یقد السلوقی المضاعف نسجه

و یوقدون بالصفاح نار الحباحب

شمشیر من میشکافد و میبرد زره سلوقی را که رشته های آن ضخیم است و روشن میکنند برای سفیدگری آتش ضعیفی را،شاهد این بیت کلمه حباحب است و آن اسم مردی بود بسیار بخیل و آتش مطبخ او بسیار ضعیف بود برای اینکه مبادا میهمانها آن را به بینند و بخانه او بیایند،پس بآتش او مثل زدند،و تشبیه کردند آتش سم اسبها بآتش آن مرد برای ضعف آن.

النقع:گرد و غباری که صاحبش در آن فرو میرود چنانچه در آب فرو میرود الکنود:کفور و از آنست که زمین کنودی که در آن چیزی نمی روید و اصل در آن منع حق خیر است.اعشی گوید:

احدث لها تحدث لوصلك انّها

کند لوصل الزائر المعتاد

تجدید کن برای وصل آن محبوبه را که تجدید کند برای وصل و رسیدن به تو که البتّه او معتاد است بر منع کردن وصل زائر خویش،و گفته اند که او را کنده گفتند برای قطع کردن او وی را.

**شأن نزول:**

مقاتل گوید:پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گروهی از اصحاب خویش را به عنوان شبیخون زدن بیک قبیله و تیره برانگیخت،پس منذر بن عمرو انصاری یکی از نقباء را برایشان امیر ساخت،پس برگشت آنها بطول انجامید.

منافقین گفتند،همه آنها کشته شدند،پس خداوند تعالی خبر داد از آنها

ص :۲۳۴

بقول خودش، وَ الْعٰادِيٰاتِ ضَبْحاً...

و بعضی گفته اند:این سوره وقتی نازل شد که پیغمبر(ص)علی(ع) را بسوی قبیله ذات السلاسل فرستاد،بعد از آنکه چندین بار دیگران را (مانند ابو بکر و عمرو و...)فرستاده بود و همه با شکست مواجه شدند تا سپس پیامبر(ص)آن حضرت را اعزام فرمود،و از حضرت ابی عبد اللّه(ع) هم در حدیث طولانی همین روایت شده گوید:این غزوه را ذات السلاسل نامیده اند برای آنکه جمعی از ایشان کشته و جمعی هم اسیر شدند،و اسرای ایشان را محکم بریسمانهایی بستند مثل اینکه ایشان را در زنجیر بسته اند،و چون این سوره نازل شد،پیغمبر(ص)با مردم بیرون رفته و نماز صبح را بجماعت خواندند و در آن سوره و العادیات را تلاوت کردند و چون فارغ شدند از نمازشان،اصحاب گفتند ما این سوره را نمی شناسیم، رسول خدا(ص)فرمود،آری علی(ع)بر دشمنانش پیروز شد و جبرئیل (ع)در این شب مژده این فتح را برای من آورد،پس علی(ع)بعد از چند روز غنائم جنگی و اسیران را آورد.

**تفسیر:**

(وَ الْعٰادِيٰاتِ ضَبْحاً)

ابن عبّاس و عطاء و عکرمه و مجاهد و قتاده و ربیع گویند:این سواران در غزوه(ذات السلاسل)در راه خدا میدویدند گفتند،خداوند قسم خورده باسبان دونده ای که برای جنگ کفّار میدویدند و آنها نفسهای تند میکشیدند و آن طق و طقّ صدای سینه های آنهاست که در موقع دویدن شنیده میشود که نه شیهه است و نه همهمه و لیکن صدای نفس آنهاست.

ص: ۲۳۵

از حضرت علی علیه السلام و ابن مسعود و سدی روایت شده که آنها شترانی بودند که هنگام رفتن بجنگ بدر در رفتن و دویدن گردنهایشان را میکشیدند و آنها نفس میزدند،و نیز روایت شده که آنها شتران حاج هستند که میدوند از عرفه بجانب مزدلفه(برای ادراک شب مشعر الحرام) و از مزدلفه بسوی منی میدوند،صفیه دختر عبد المطّلب(عمه پیامبر)گوید:

الا و العادیات غداه جمع

بایدیها اذا سطع الغبار

بدان اسبان دونده صبحگاهان تماما با دستهایشان آن گه که گرد و غبار بلند شود،شاهد این بیت کلمه و العادیات است.

روایات در این باره مختلف است،از ابی صالح روایت شده که گفت با عکرمه در باره آن صحبت کردم،پس عکرمه گفت،ابن عبّاس میگفت آنها اسبها هستند در جنگ،پس من گفتم علی علیه السلام فرمود:آنها شتران در حج هستند،و گفتم مولای من داناتر است که مولای تو کیست.

و در روایت دیگر ابن عبّاس گوید آنها اسبها هستند آیا نمی بینی که میفرماید (فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً) پس آیا گرد و غبار بغیر سمهایشان بلند می کنند و آیا شتر همانند اسب نفس میزند،علی(ع)میفرماید آن طور که تو گفتی نیست،البته ما را در جنگ بدر دیدی،و معنای خیل نیست مگر اسب کبود رنگ،مقداد بن اسود،و در روایت دیگر اسب مرثد بن ابی مرثد غنوی و از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت شده که گفت در بین آنکه ما در حجر اسماعیل نشسته بودیم که مردی نزد ما آمد و از وَ الْعٰادِیٰاتِ ضَبْحاً سؤال کرد،پس من باو گفتم گروهی هستند که در راه خدا غارت میبرند،سپس در شب منزل نموده و غذای خود را خورده و آتش خود را روشن میکنند،پس

از من جدا شد و خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام رفت در حالی که آن حضرت در کنار چاه زمزم نشسته بود،پس از اَلْعادِیاتِ ضَبْحاً سؤال کردم فرمود،آیا قبل از من از کسی پرسیدی؟گفت آری از ابن عبّاس پرسیدم پس گفت،اسب سوارانی بودند که در راه خدا غارت زدند،گفت برو و او را بگو بیاید نزد من،پس چون خدمت آن حضرت رسید،فرمود فتوا میدهی برای مردم بچیزی که علمی برای تو بـآن نیست،قسم بخدا که در غزوه و جنگ اوّل اسلام بدر نبود با ما مگر دو اسب زبیر و مقداد بن اسود،پس چگونه العادیات اسب سواران بودند،بلکه اَلْعادِیاتِ ضَبْحاً شتر سواران از عرفه تا مزدلفه و از آنجا تا منی هستند.

ابن عبّاس گوید پس از قول خود بر گشتم بقول علی علیه السلام...

(فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً)

آنها اسب سوارانند که با بر خورد سم اسبهای ایشان بسنگ و زمینهای ریگستانی ایجاد برق و آتش میکنند.

بنا بر گفته عکرمه و ضحاک و بگفته مقاتل بر خورد سم اسبهایشان به سنگ تولید آتش میشود،ابن عبّاس گوید،زدن سم اسبها سمشان را بکوه اراده کرده که از آن آتش ظاهر میشود مانند فندک و سنگ چخماخ آن گاه که روشن میشود.

مجاهد گوید:اراده نموده حیله جنگجویان را در جنگها،عرب در وقتی که مردی اراده میکند که رفیق خود را گول بزند،میگوید،امّا و اللّه اورین لک بزند،اما قسم بخدا که برای تو فندک میزند و با سنگ چخماخ روشن میکند،و ارو لأقدحن لک و مخالفت کرد(قدحا)که مصدر است با صدر کلام(فالموریات)از جهت لفظ و مجاز و تقدیر آن فالقادحات قدحا

است.

و بگفته محمد بن کعب آن آتش افروختن در مشعر است،و بگفته عکرمه،آن زبانهای مردان است که از بزرگی سخنانشان و گفته هایشان آتش روشن میشود.

(فَالْمُغِيرٰاتِ صُبْحاً)

اراده نموده از آن اسب سوارانی که در وقت صبح بر دشمن شبیخون میزند،و البته وقت صبح را یاد نموده است برای اینست که ایشان در شب بطرف دشمن میرفتند،و صبح بر آنها وارد شده و آنها را بقتل رسانیده و یا اسیر کرده و اموالشان را بغارت میبردند،و این قول بیشتر از مفسّرین است.و محمد بن کعب گوید اراده نموده شترانی را که در روز قربان سواران خود را از جمع(مشعر الحرام)بمنی بلند میکنند و سنّت این است که بلند نشوند بسواران خود تا صبح شود.

و الاغاره:سرعت سیر و شتاب در سفر است و از آنست قول ایشان اشرق ثبیر کما نغیر(مردم حجاز و حجاج هنگامی که میخواستند از مشعر- الحرام بمنی حرکت کنند در روز قربان بکوه ثبیر که کوه های بلند آنجاست میگفتند ای ثبیر همانطور که ما زود و تند میرویم تو هم تند بنور آفتاب روشن شو).

(فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً)

میگویند:گرد و دود بلند شد،و اثرنه،یعنی او را تهییج نمودم و هاء در به بر گشتش به معلوم یعنی مکان یا وادی مقصودش اینست،پس البته تهییج کردند بمکانی که دویدن آنها گرد و غبار داشت.

ص :۲۳۸

(فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً)

یعنی بدویـدنشان باین مکان در میان جمع دشـمن واقع شدنـد و ایشان انبوهی جمعیّت بودنـد،محمد بن کعب گوید مقصود از جمع منی است.

(إِنَّ الْإِنْسٰانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ)

ابن عبّاس و قتاده و حسن گویند،این جواب قسم است و کنود بمعنای کفور نعمتهای خدایی است.

کلبی گوید:کنود بزبان کنده و حضرموت بمعنای عاصی و بزبان مضرّ و ربیعه و قضاعه بمعنای کفور است.

حسن گوید:کنود آنست که نعمتها را از یاد برده و عیبها را میشمرد.و بعضی از شعراء همین معنی را گرفته و گفته است:

یا ایّها الظالم فی فعله

و الظلم مردود علی من ظلم.

ای آنکه ستمکار در افعال و کردارت هستی و ستم بازگشتش بر کسی است که ستم و ظلم نموده است.

الی متی انت و حتّی متی

تشکوا المصیبات و تنسی النعم

تا کی و تا چند تو از مصیبتها شکایت کرده و نعمتها را فراموش میکنی.

ابـو امـامه از پیـامبر صـلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که آن حضـرت فرمـود آیـا میدانیـد کنـود کیست،گفتنـد آنست که تنها میخـورد و میهمـان را دور میکنـد و بنـدگان و غلامـان خـود را میزنـد،و بگفته عطـاء کنود آنست که در مصـائب،و حوادث و سختیها چیزی بخویشانش نمیدهد،و بگفتهٔ ابو عبیده کنود آنست که خیر و احسانش کم است.

(وَ إِنَّهُ عَلیٰ ذٰلِکَ لَشَهِیدٌ)

ابن عبّاس و قتاده و عطاء گویند،یعنی و البته خدا بر کفرشان هر آینه گواه است.

ص :۲۳۹

و بعضـی گفته انـد:که هاء بانسان بر میگردد،و مقصود اینست که انسان در روز قیامت بر نفس خودش گواهی میدهـد به کنود بـودن او در دنیـا،پس بـدرستی که اگر از او از نعمت بپرسـی بیشـتر آن را یـاد نمی کنـد ولی تمـام مصـائب خود را میگویـد و تعریف میکند و آن معنا گفتهٔ حسن است.

(وَ إِنَّهُ)

و بیگمان انسانی (لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیـدٌ) حسن گویـد یعنی بخاطر دوستی خیری که آن مال است شدید،یعنی برای خاطر آن مال بخیل و ممسک است و منع میکند از مالش حق خدای تعالی را،به شخص بخیل ممسک شدید و متشدّد میگویند،طرفه گوید:

اری الموت یعتام الکرام یصطفی

عقیله مال الفاحش المتشدّد

می بینم مرگ را که اختیار میکنـد مردان برگزیده و بهترین مال بخیلان و ممسـکین را،شاهد این بیت کلمه متشدّد است که به بخیل گفته میشود.

فراء گوید:یعنی و آن انسان هر آینه بمال علاقه و محبّت شدیدی دارد،و ابن زید گوید:خدای سـبحان مال را خیر نامیده اسـت و حال آنکه ممکن است مال خبیث و حرام باشـد و لیکن مردم آن را خیر میشـمارند،پس همین طور جهاد را سوء نامیده اند،و فرمـود،سـویی یعنی قتـالی آنهـا را فرا نگرفتـه و حـال آنکه آن در نزد خـدا سـوء نیست،برای اینکه مردم آن را سـوء مینامنـد،و خداوند سبحان آن را بر طریق تذکر و بیم دادن فرمود.

(أَ فَلا یَعْلَمُ)

آیا این انسانی که آن را توصـیف کردیم نمیدانـد.؟ (إِذا بُعْثِرَ ما فِی الْقُبُورِ) یعنی آن گه که مبعوث شوند مردگان و زنده شوند و از گورها بیرون آیند،و مانند آنست بحشر،در معنی.

(وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ)

یعنی مشخّص گردد آنچه در آنست از خیر

ص :۲۴۰

و شـر کت،و بگفته بعضـی ظـاهر کنـد آنچه در سـینه هـا مخفی شـده است تـا اینکه پاداش داده شونـد بر اعمال پنهانی چنانچه پاداش داده میشوند بر اعمال آشکارا.

(إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَخَبِیرٌ)

زجـاج گویـد:خداونـد سـبحان به ایشـان خبر داده است در این روز و در غیر این روز و لیکن خداونـد در این روز ایشـان را بر کفرشـان مجـازات نمایـد،و مجازات هم نمیکنـد مگر بعلمش به احوال و اعمال ایشان وماننـد آنست قول خـدا (أُولئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللّهُ ما فِی قُلُوبِهِمْ) آن گروهنـد،آن کسـانی که خـدا میدانـد آنچه در دلهـای ایشـان است و معنایش اینست ایشان آنهایی هسـتند که خـدا مجازات ایشان را ترک نمیکند،و در این اشاره است،بمنع کردن و بیم دادن،پس جدّا- وقتی انسان دانست که خالق او تمام اعمال او را می بیند و سایر افعال او را میداند و آن را درست دانست بدون شک خود را از گناهان باز می دارد.

ص :۲۴۱

## سوره قارعه

### اشاره

(مکّی است) یازده آیه کوفی و حجازی،و هشت آیه بصری و شامی است.

### اختلاف آیات آن:

در سه آیه است، اَلْقٰارِعَةُ اوّل کوفی است، ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ ،و خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ هر دوی آنها حجازی و کوفی است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خداوند پرونده او را در روز قیامت بسبب آن سنگین نماید.

عمر و بن ثابت از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمودند:هر کس القارعه را تلاوت کند خداوند او را از فتنه رجال که باو ایمان آورد و از چرک دوزخ در روز قیامت در امان قرار دهد.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

این سوره متّصل بسوره جلوتر شده اتّصال مانند بمانند،پس البتّه هر دو آن سوره در ذکر قیامت است،پس فرمود:

ص :۲۴۲

## [سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْقٰارِعَةُ (۱) مَا اَلْقٰارِعَةُ (۲) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا اَلْقٰارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ اَلنّٰاسُ كَالْفَرٰاشِ اَلْمَبْثُوثِ (۴) وَ
تَكُونُ اَلْجِبٰالُ كَالْعِهْنِ اَلْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمّٰا مَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رٰاضِيَةٍ (۷) وَ أَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هٰاوِيَةٌ
(۹) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا هِيَهْ (۱۰) نٰارٌ حٰامِيَةٌ (۱۱)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)روز کوبنده(مراد روز قیامت است که دلها بهول و هراس کوبیده میشود)(۲)کوبنده چیست؟ (۳)تو را چه چیز دانا کرد(تا بدانی)که کوبنده چیست؟(۴)روزی که مردم از شدّت رستاخیز،مانند پروانه ها پراکنده باشند.

(۵)و کوه ها(از هول آن روز)چون پشم رنگین حلّاجی شده بگردد (۶)و امّا هر که وزنهای اعمال او(بکارهای شایسته)گران و سنگین آید(۷)او در زندگی پسندیده است(۸)و امّا هر که سنجش کردار او(از حسنات)سبک باشد(۹)پس جای او هاویه است(۱۰)و چه چیز تو را دانا گردانید که هاویه چیست(۱۱)آن آتشی است در غایت گرمی.

ص: ۲۴۳

**قرائت:**

از ابی عمرو روایت شده که او القارعه را در قرائت اماله داده و حمزه و یعقوب در وصل ماهی خوانده و دیگران ما هیه باثبات یاء خوانده اند و اختلاف در وقف نکرده اند که آن با هاء خوانده میشود.

**دلیل:**

ابو علی گوید:اماله قارعه اگر چه متعلی در آن مفتوحا جایز است و جهتش این است که کسره راء بر آن غالب شده،پس آن را اماله داده،و گاهی اماله داده شده چیزی که از آن دور بوده مثل قادر و سیبویه پنداشت که این لغت قبیله ای است که عربیّت آنها پسندیده است و همین طور طارد و طاهر و اماله تمام اینها جایز است هر گاه راء مکسوره باشد،سیبویه گوید،که اصحاب این لغت در اشعار خود گفته اند:

عسی اللّه یغنی عن بلاد ابن قادر

بمنصهر جون الربّاب سکوب

امید است که خدای بینیاز گرداند از بلاد پسر قادر به ابرهای سفید بارنده ای که آب جاری سازد،شاهد این بیت کلمه قادر است،و سیبویه در الکتاب خود گوید،ما از کسانی که مورد اعتماد ما بودند شنیدیم که بعضی از عربها میگفتند(به ندبه بن خشرم) عسی اللّه یغنی...

و امّا قول خدا،ما هیه،پس وقف میشود بهاء برای اینکه آن هاء فاصله است و فاصله ها هم موارد وقف میباشد چنانچه اواخر ابیات هم چنین است،و این از چیزهایی است که تقویت میکند حذف یاء را از یسر و آنچه مشابه آنست آیا نمی بینی که ایشان یاء را حذف کرده اند از مثل قول: و لانت تغری ما خلقت و بعض الفتوم یخلق ثم لا یغری

ص :۲۴۴

و هر آینه تو هر کاری را که قصد کردی انجام میدهی ولی غیر تو قصد می کند ولی انجام نمیدهد،این بیت از زهیر بن ابی سلمی است در قصیده ای که در آن مدح کرده هرم بن سنان و شاهد آن کلمه نغری و یغری است که یاء را در آن حذف نموده اند.

### لغات:

القارعه:گرفتاری و ناراحتی چنان که دل را از ترس بشدّت میکوبد و القرع:زدن بشدّت اعتماد است،قرع یقرع قرعا،و از آنست مقرعه کوبه،و تقارع القوم فی القتال هنگامی که همدیگر را بضرب شمشیر میزدند و القرعه مانند فال زدن است و قوارع الدهر،بليّات و گرفتاریهای روزگار است.

الفراش ملخهایی است که گسترده میشود و بر یکدیگر سوار میشوند و آن غوغاء ملخ است(از فراء).

المبثوث:پراکنده در اطراف مثل اینکه حمل شده اند بر رفتن در آن جهات،و البثّ:تفریق و پراکنده کردن است،و البثه الحدیث آن گاه که باو حدیث گوید مثل آنکه شخصا آن را پیش دو نفر قرار داده است.

العهن:بمعنای پشم گوناگون و رنگارنگ است میگویند عهن و عهنه.

عیشه راضیه:یعنی زندگی پسندیده فاعل بمعنای مفعول است،و بعضی گفته اند:یعنی صاحب خشنودی مثل قول ایشان فلان نابل یعنی صاحب نبل گوید:

و غررتنی و زعمت انّک

لابن بالصّیف تامر

و فریب دادی مرا و گمان کردم که تو در تابستان صاحب شیر و صاحب

ص: ۲۴۵

خرمایی.

کلینی لهم یا امیمه ناصب

و لیل و اقاسیه بطیء الکواکب

مرا واگذاری امیمه برای اندیشه و همّی که از دشمن و صاحب عداوت دارم و شبی که(مانند شب یلدا)طولانی و ستارگانش بکندی سیر میکند، شاهد این بیت کلمه ناصب است که بمعنای ذی نصب آمده است.

و هاویه:از نامهای دوزخ است و آن گودال چنانیست که عمق و گودی آن معلوم نیست.

**الاعراب:**

اَلْقارِعَهُ

مبتداء و ما مبتداء دوّم و ما بعد آن خبر آنست و حقیقت آن این است،القارعه ما هی لیکن خدای سبحان آن را برای عظمت و بزرگی مقام آن تکرار نمود و مانند آنست قول خدا، لاٰ أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ ،و جمله خبر مبتداء اوّل است و ممکن است که القارعه مبتداء و الناس خبر آن باشد،بمعنای اینکه قارعه در این روز خبر میدهد،پس قول خدا مَا الْقٰارِعَهُ وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْقٰارِعَهُ ،اعتراض باشد و ممکن است که تقدیرش این باشد این امر واقع میشود در روزی که مردم مانند ملخهای پراکنده اند.

**تفسیر:**

(اَلْقٰارِعَهُ)

نامی از نامهای روز قیامت است برای اینکه دلها را به سبب دلهره میکوبد و دشمنان خدا را بعذاب و شکنجه میکوبد.

(مَا الْقٰارِعَهُ)

این بزرگداشت مقام روز قیامت و بیم دادن امر آن قارعه است و چه چیز است قارعه،سپس پیغمبرش(ص)را به تعجّب

انداخته و فرمود:

(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْقٰارِعَهُ)

میفرمایـد ای محمـد تو نمیـدانی حقیقت امر آن و کنه وصف آن بطور تفصـیل و مشـروح چیست،و البتّه آن را بطور اجمـال و مختصر میدانی،سپس خداوند سبحان آن را بیان کرد که چه وقت میشود،پس فرمود:

(یَوْمَ یَکُونُ النّٰاسُ کَالْفَرٰاشِ الْمَبْثُوثِ)

روزی که مردم مانند ملخ پراکنده هسـتند،تشبیه فرموده،مردم را در روز انگیزش و قیامت بآن ملخهایی که در آتش هجوم برده و ریخته میشوند،قتاده گوید آن پرنده ای است که در آتش و چراغ میفتند(پروانه)ابو عبیده گوید،آن پرنده ئیست که نه مگس است و نه پشه زیرا آنها هر گاه برانگیخته میشونـد بهم می ریزنـد،پس فراش ملـخ یا پروانه وقتی که پریـد و جست بیک طرف متـوجّه نمیشود،پس این آیه دلالـت میکنـد بر اینکه ایشـان در روز قیـامت ترسـیده و در مقاصـد و هـدفها بر حجّتهـای مختلفی متوجه میشوند،و این مانند قول خدا کَأَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ است.

(وَ تَکُونُ الْجِبٰالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ)

و میباشـد کـوه هـاماننـد پشـم رنگین حلاـجی شـده و معنـایش اینست که کـوه هـا از جـای خـود حرکت کرده و سـبک سـیر میگردند،سپس خداوند سبحان احوال مردم را یاد نموده و فرمود:

(فَأَمّٰا مَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِینُهُ)

پس امّا آنکه حسناتش وزین تر و خوبیهایش بیشتر باشد.

(فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رٰاضِیَهٍ)

پس او در زندگی خوشی است یعنی معیشتی

که پسندیده و صاحب آن خشنود است.

(وَ أَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ)

و امّا آنکه حسناتش سبک و طاعاتش کم است و گفتار در حقیقت وزن و میزان و اختلاف در آن ذکرش در جلوتر از این کتاب گذشت،و خداوند سبحان حسنات را در دو موضع یاد کرده ولی وزن سیّئات را یاد نکرده برای اینکه وزن عبارتست از قدر و مقام و گناه قدر و مقامی ندارد،و قدر و مقام فقط برای حسناتست،پس مثل اینکه معنایش چنین باشد،پس امّا آنکه قدرش در نزد خدا بزرگ باشد برای زیادی حسناتش و آنکه قدرش نزد خدا سبک باشد برای سبکی حسناتش.

(فَأُمُّهُ هٰاوِيَةٌ)

یعنی جایگاهش دوزخ و مسکنش آتش است و البتّه آن را امّه،و مادرش نامیده برای اینکه بسوی آن پناه میبرد چنانچه فرزند بمادرش پناهنده میشود،و برای اینکه اصل سکون و پناه بردن بمادران است.

قتاده گوید:آن کلمه ای عربی است که وقتی مردی در امر سختی واقع میشد میگفتند پناه بمادرش برد.

ابی صالح گوید:فرمود، فَأُمُّهُ هٰاوِيَةٌ برای اینکه گنهکار با کلّه اش در آتش سرنگون میشود،و بعضی گفته اند سقوط میکند در آتش و آتش مهواه و محلّ سقوط گنهکارانست و بقدری گود و عمیق است که عمق و ته آن معلوم نیست،سپس خداوند سبحان فرمود:

(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا هِيَهْ)

این تعظیم و بزرگداشت امر آن آتش است اراده کرده که تو نمی دانی تفصیل آن و انواع عقابها و عذابها و شکنجه های آن را اگر چه فی الجمله و بطور اجمال بدانی،و هاء در هیه برای

وقف است،سپس آن را تفسیر کرده و فرمود:

(نارٌ حامِيَةٌ)

یعنی هاویه آتشی است که حرارت آن بسیار شدید است (۱).

ص: ۲۴۹

---

۱ - ۱) -حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ص ۳۶۷ گوید: فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ حدیث کرد ما را ابن مؤمن به اسنادش از ابن عبّاس که اوّل کسی که کفّه حسناتش در روز قیامت در میزان سنگین آید،علی بن ابی طالب علیه السلام است و جهتش آنست که در میزان آن حضرت جز حسنات چیز دیگر نیست و کفه سیئات او خالی است و در آن هیچ سیّئه و گناهی نیست،زیرا که آن حضرت چشم بهم زدنی خدا را معصیت نکرده است،و این است قول خدای تعالی: فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ :یعنی در عیشی در بهشت که پسندیده است زندگی در آن.

## سوره تکاثر

### اشاره

مدنی و بعضی گفته اند مکّی و آیاتش باتّفاق هشت آیه است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند.خدا نعمتهایی را که بر او انعام فرموده در دار دنیا،محاسبه اش نکند و باو عطا فرماید اجر هزار آیه را.

شعیب عقرقوقی از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس سوره،الهیکم التکاثر را در نماز واجبش بخواند نوشته شود برای او ثواب و اجر صد شهید و کسی که در نافله اش بخواند برای او ثواب پنجاه شهید است و کسی که در نماز فریضه اش بخواند چهل صف از فرشتگان باو اقتدا کرده و با او نماز بخوانند.

از درست از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که الهیکم التکاثر را در موقع خوابش بخواند از فتنه و فشار قبر مصون بماند.

### توضیح و وجه ارتباط آن با سوره قبل:

خداوند سبحان در آن سوره از صفت قیامت خبر داد و در این سوره هم یاد نمود که تکاثر غفلت از قیامت میآورد:پس فرمود:

## [سوره التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . أَلْهٰاكُمُ اَلتَّكٰاثُرُ (۱) حَتّٰى زُرْتُمُ اَلْمَقٰابِرَ (۲) كَلاّٰ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلاّٰ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴) كَلاّٰ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ اَلْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ اَلْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهٰا عَيْنَ اَلْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ اَلنَّعِيمِ (۸)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)فزونی جستن یا خود نمایی(باموال و اولاد بسیار)شما را(از یاد خدای تعالی)سرگرم ساخت(۲)تا وقتی که در گورستان رسیدید (۳)نه چنین است(که همّت شما مصروف جمع مال شود)بزودی(بوقت مرگ عاقبت این افتخار را)خواهید دانست(۴)پس نه چنین است (باید از این کار باز ایستید)بزودی خواهید دانست.

(۵)نه چنین است اگر بدانستن یقین بدانید(که چه در پیش دارید خود نمایی نمیکنید)(۶)بخدا سوگند بطور مسلّم دوزخ را خواهید دید(۷)سپس دوزخ را به چشم به بینید دیدنی که آن نفس یقین است (۸)سپس در آن روز از نعمتهایی که بدان مشغول شدید پرسش شوید.

### قرائت:

ابن عامر و کسایی لترونّ بضم تاء قرائت کرده و از علی علیه السلام

ص :۲۵۱

همین روایت شده است ولی دیگران لترون بفتح خوانده اند.

**دلیل:**

ابو علی گوید:کسی که لترونّ بضم تاء گفته،پس رأی فعل متعدی بیک مفعول است می گویی رأیت الهلال چنانچه می گویی لبست ثوبک پس هر گاه فعل را با همزه نقل کردی مفعول دیگری زیاد شود می گویی أ رأیت زیدا الهلال،پس چون این فعل را برای مفعول بنا کردی می گویی اری زیدا الهلال و همچنین لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ .

**لغات:**

الالهاء:رفتن بسوی لهو و غفلت گریست.

و اللهو:منصرف شدن بطرف تمایلات و هواهای نفسانی،گفته میشود لها یلهو لهوا و لهی عن الشیء یلهی،و از آنست قول ایشان،پس هر گاه چیزی بخدا اختیار شود از خدا غافل شده است.

التکاثر:تفاخر بزیادی مناقب است میگویند:تکاثر القوم آن گه که مالشان را از راه مناقب و مفاخر خوانی بدست آورند.

الزیاره:آمدن مکانست مثل آمدن محل مألوف بدون اقامت،زاره یزوره زیاره و از آنست زور تزویر آن گه خطّی تشبیه شود به اینکه خیال شود که آن خط فلانی است و حال آنکه نباشد،و المزوره از این مادّه مشتق است،و فرق بین نعیم و نعمه اینست که نعمه مانند انعام است در متضمن بودن معنای منعم انعم انعاما و نعمه و هر دوی آنها موجب شکر است و نعیم چنین نیست،زیرا که آن از نعم نعیما است،پس اگر این را برای خودش کند هر آینه نعیمی است که موجب شکر نمیشود،و امّا نعمه بفتح

نون،پس از نعم بضم عين آن گه كه نرم شود.

### اعراب:

كلا،حرف است و اسم نيست و متضمّن بودن معناى ارتدع،خود دارى شد دلالت نميكند بر اينكه آن مانند صه بمعناى اسكت و مه،بمعناى اكفف دست نگهدار است آيا نمى بينى كه امّا متضمّن معناى مهما يكن من شىء است و آن حرف است،پس همين طور كلا-شايسته است كه حرف باشد، كَلاّ-لَوْ تَعْلَمُونَ جواب(لو)محذوف است و تقديرش لما الهاكم التكاثر و عِلْمَ الْيَقِينِ مصدر و بعضى گفته اند آن قسم است و تقديرش،و علم اليقين لترون الجحيم،يعنى عذاب دوزخ و جحيم را پس عذاب حذف شده براى اينكه ديدن جحيم وعيد و تهديد نيست بلكه وعيد بديدن عذاب جحيم است و تقديرش در اعراب علم خبر يقين است،پس مضاف حذف شده و مانند آنست حب الحصيد،و جايز نيست همزه در واو لترون و لترونها بنا بر قياس أثوب در اثوب واعد در وعد براى اينكه ضمّه در اينجا عارضى است براى التقاء ساكنين و ضمّه لازمى نيست و امّا عَيْنَ الْيَقِينِ ،پس انتصاب آن نيز انتصاب مصدر است چنانچه مى گويى رأيته حقا،حقيقه او را ديدم و تبينته يقينا و رؤيت در اينجا بمعناى مشاهده است چنانچه خداوند سبحان فرمود، وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وارِدُها ،و نيست هيچ يك از شما مگر اينكه وارد دوزخ شود.

### شأن نزول:

قتاده گويد:اين سوره در باره يهود نازل شده وقتى كه گفتند ما از بنى فلان بيشتر و بنو فلان از فرزندان فلانى زيادترند،اين تفاخر سرگرم كرد

ص:٢٥٣

ایشان را تا اینکه گمراه مردند،و بگفته ابی بریده،نازل شده در طائفه ای از انصار که با یکدیگر تفاخر میکردند.

مقاتل و کلبی گویند:این سوره نازل شده در قبیله ای از قریش اولاد عبد مناف بی قصی و فرزندان سهم بن عمرو مفاخرت کردند بکثرت،و اشراف خود را شمردند،پس اولاد عبد مناف بیش از آنها شدند،سپس آنها گفتند مردگانمان را میشماریم تا اینکه رفتند و قبور را دیدند و آنها را شمردند و گفتند این قبر فلان،پس بنو سهم بیشتر شدند از بنی عبد مناف،زیرا ایشان در جاهلیّت بیشتر از دیگران بودند.

**تفسیر:**

(أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ)

یعنی مشغول کرد شما را از طاعت خدا و از ذکر آخرت تکاثر باموال و اولاد و مفاخرت بزیادی آنها.

(حَتّی زُرْتُمُ الْمَقابِرَ)

حسن و قتاده گویند:یعنی تا مرگ شما را بر این حالت دریابد.

جبائی گوید:تا اینکه بر این حالت بدون توبه بمیرید و از دنیا بیرون روید.

و بعضی گفته اند:الهیکم،سرگرم کرد شما را مباهات به زیادی مال و عدد از تفکّر کردن امر خدا تا اینکه مردگان قبور را هم شمردید،و قتاده از مطرف بن عبد اللّه شخیر از پدرش روایت کرده که گفت خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیدم و آن حضرت سوره الهیکم التکاثر را می خواند فرمود،فرزند آدم میگوید،مال من مال من،و حال اینکه نیست برای تو از مال تو مگر آنچه خوردی و نابود کردی یا پوشیدی،پس کهنه

کردی یا تصدّق دادی پس گذشتی،این روایت را مسلم در صحیح خود نقل کرده،سپس خداوند تعالی این مطلب را برایشان رد کرد،و فرمود:

(کَلّا)

یعنی امر آن چنان که شایسته و سزاوار است که بر آن تکاثر کنید نیست،سپس ایشان را بیم داده و فرمود:

(سَوْفَ تَعْلَمُونَ)

بزودی میدانید،سپس این را تأکید نموده و تکرار فرمود،و گفت:

(ثُمَّ کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ)

حسن و مقاتل گویند آن وعید بعد وعید بیم بعد از بیم است،هر آینه معنای سوف تعلمون بزودی میدانید عاقبت مباهات و تکاثر شما چیست آن گاه که مرگ بشما فرود آمد.

زر بن حبیش از علی علیه السلام روایت نموده که معنای آن سوف تعلمون فی الحشر است بزودی شما در حشر خواهید دانست،گوید،ما همیشه در عذاب قبر شک میکردیم تا اینکه أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ تا قول خدا کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ نازل شد،اراده فرمود،در قبر، ثُمَّ کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ بعد البعث و روز قیامت.

و بعضی گفته اند:مقصود اینکه کلا سوف تعلمون آن گه که دیدید بهشت و مکان ابرار و نیکان را ثُمَّ کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ،آن گاه دیدید مأوی و جایگاه گنهکاران را،و عرب تأکید میکند بکلّا و حقا.

(کَلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ)

نه چنانست اگر میدانستید بدانستن علم یقین،این کلام و سخن دیگر است میفرماید،اگر میدانستید امر را دانستن یقینی هر آینه مشغول میداشت شما را آنچه میدانستید از تفاخر و مباهات کردن بعزت و کثرت مال و اولاد و فامیل،و علم الیقین آن علمیست که

سینه و قلب انسانی بعد از اضطراب شک در آن بسبب آن خنک می شود،و برای همین خداوند تعالی توصیف به اینکه او متیقن است نمیشود،سپس خداوند سبحان وعید دیگری را شروع کرد و از سر گرفت،و فرمود:

(لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ)

مقاتل گوید،بر قصد قسم،یعنی هنگامی که جهنّم ظاهر شود پیش از آنکه داخل آن گردند.

(ثُمَّ لَتَرَوُنَّها)

یعنی بعد از آنکه داخل آن شدند آن را البته خواهند دید (عَيْنَ الْيَقِينِ) یعنی،به چشم و دیده یقین چنانچه میگویند حق الیقین و محض الیقین و معنای آن ثمّ لترونها بالمشاهده،یعنی سپس هر آینه البتّه آن را خواهید دید بمشاهده دیدگانتان آن گاه که داخل آتش شده و بآن عذاب شدید.

(ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)

آن گاه از آن نعمتهایی که در دنیا داده شده بودند پرسیده میشود.

مقاتل گوید،یعنی،کفّار مکّه در دنیا در خیر و نعمت بودند،پس در روز قیامت سؤال میشوند از شکر آنچه در آن بودند،زیرا وقتی غیر خدا را پرستیدند و باو شرک ورزیدند شکر صاحب نعمت را که خدا باشد بجا نیاوردند،پس عذاب میشوند برای ترک شکر و این قول حسن است گوید:

سؤال از نعمت نمیشود مگر اهل آتش و بیشتر از مفسّرین گفتند که معنی اینست،سپس هر آینه سؤال میشوید ای گروه مکلّفین از نعمت،قتاده گوید:البتّه خدا پرسنده است هر صاحب نعمتی را از آنچه بر او نعمت داده است.

سعید بن جبیر گوید:مراد از نعیم که از آن پرسیده میشود مأکول و

مشروب و غیر آنها از لذائذ است.

عکرمه گوید:مقصود از نعیم صحه و تندرستی و فراغت خاطر است و تأیید میکند آن را روایتی که ابن عبّاس از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نموده که فرمودند:دو نعمت است که بسیاری از مردم از آن دو مغبون هستند:

۱-صحت ۲-فراغت.

عبد اللّه بن مسعود و مجاهد گویند:نعیم امنیّت و سلامتی است و این معنی از حضرت باقر و حضرت صادق(ع)هم روایت شده است.

و بعضی گفته اند:از هر نعمت سؤال میشود مگر آنچه را که حدیث تخصیص داده و آن قول آن حضرت است که فرمود سه چیز است که بنده از آن سؤال نمیشود ۱-پارچه ای که عورت او را بپوشاند ۲-نانی که سدّ جوع و گرسنگی او نماید ۳-خانه ای که او را از گرما و سرما حفظ نماید.

روایت شده که بعضی از اصحاب پیغمبر(ص)آن حضرت را با جماعتی از صحابه مهمان نمود،پس در نزد او خرما و آب خنکی یافتند،پس خوردند پس چون بیرون رفتند،فرمود این از آن نعمتهایی است که از آن سؤال نمیشوید.

و عیاشی باسناد خودش در حدیث طولانی روایت کرده که ابو حنیفه از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام از این آیه پرسید،پس امام باو فرمود،ای نعمان نعیم نزد تو چیست گفت،قوتی از طعام گندم و آب خنک پس آن حضرت فرمود:هر آینه اگر خدا تو را روز قیامت در برابر خود نگه دارد تا سؤال کند از هر خوراکی که خورده ای و از هر آبی که آشامیده ای هر آینه توقّف تو در پیش خدا بطول انجامد،گفت فدایت شوم،پس نعیم

چیست؟فرمود ما اهل بیت نعیم چنانی هستیم که خدا بما بر بندگانش انعام فرموده و به برکت ما خدا ائتلاف و دوستی بین بندگانش انداخته بعد از آنکه همه با هم مختلف بودند و به برکت ما خدا میان دلهای آنها الفت داده و ایشان را برادر هم گردانیده بعد از آنکه با هم دشمن بودند و بسبب ما خدا ایشان را باسلام هدایت نموده و آن نعمت چنانیست که منقطع نمیشود،و خدا پرسنده ایشانست از حق نعیم چنانی که خدا انعام فرمود بواسطه آن برایشان و آن پیغمبر(ص)و عترت او میباشد (۱).

ص: ۲۵۸

---

۱ - ۱) -محدث بحرینی در تفسیر برهانش بیست و یک مسند و مرسل از پیغمبر(ص)و خاندان رسالت ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر و بیان آیه شریفه: (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) ذکر کرده که در اغلب آنها معصومین علیهم السلام فرموده اند مراد از نعمتی که از آن البته- پرسیده میشود،ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. پیروی شاعر معاصر گوید: نعمتی نبود نکوتر از ولای مرتضی این و لا ما را ذخیره از برای محشر است و نیز گوید: دل بغیر از شاه مردان با کسی سودا ندارد بی(ولای مرتضی)دل داشتن معنی ندارد خواست گر روزی رود از این سرا با زاد و توشه بهتر از حبّ علی در دست خود کالا ندارد روز رستاخیز مغزش از حرارت می گدازد هر که در(ظل همایون علی)مأوی ندارد دنباله پاورقی صفحهٔ بعد:

(۱)

۱-دنبالۀ پاورقی از صفحۀ قبل: گر نباشد در کفش پروانه امضاء مولا راه بر او بسته جا در عالم بالا ندارد چون بخواهد بار یا خود را رهاند هاتف غیب بانگ بر او می زند پروانه ات امضاء ندارد با(کلام اللّه ناطق)هر که در افتد ور افتد نیست تردیدی در آن امروز یا فردا ندارد ذات بی همتایی تفسیر قرآن مجیدش در همه کون و مکان جز چارده دانا ندارد (مترجم)

ص: ۲۵۹

## سوره العصر

### اشاره

مکّی است،و باتّفاق مفسّرین سه آیه است.

### اختلاف آن:

در دو آیه، وَ الْعَصْرِ غیر مکی و مدنی اخیر بالحق مکی و مدنی اخیر

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است،که هر کس آن را قرائت کند خداوند ختم فرماید برای او بصبر و در روز قیامت با اصحاب حق بوده باشد.

حسین بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود:کسی که در نوافلش و العصر را قرائت کند خداوند او را در روز قیامت برانگیزد در حالی که چهره و صورتش درخشنده و لبانش پر خنده و چشمانش روشن تا داخل بهشت گردد.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان آن سوره را پایان بوعید از الهاء و سرگرمی به تکاثر و این سوره را شروع نمود بمثل آن و اینکه انسانی در خسرانست مگر مؤمن صالح،پس فرمود:

ص: ۲۶۰

## [سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلْعَصْرِ (۱) إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)سوگند بعصر(۲)که حقّا انسانی در خسران و زیان کاریست(۳) مگر آن کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح و شایسته انجام داده و یکدیگر را بمتابعت حق سفارش کرده و یکدیگر را بشکیبایی(در گرفتاریها و تحمّل رنج عبادات)سفارش نموده اند.

### لغت:

اصل عصر:فشردن لباس و مانند آنست و فشردن برای بیرون کردن آب آن است و از آنست فشردن روزگار پس البتّه آن وقتیست که فشردن آن امکان داشته باشد چنانچه لباس را میفشرند.اعشی گوید:

یروح بنا عمرو و قد قصر العصر

و فی الرّوحه الاولی الغنیمه و الاجر

عمر از ما میگذرد و حال آنکه عصر کوتاه است و در رفتن اوّل غنیمت پاداش است.

و العصران:صبح و شام و العصران شب و روز است.

گوید: و لن یلبث العصر ان یوم و لیله اذا طلبا ان یدرکا ما تیمّما

ص :۲۶۱

هر گز شب و روز توقّف نکنند آن گاه که طلب کنند اینکه آنچه مبارک است ادراک نمایند.

**اعراب:**

اراده فرموده بانسان تمام افراد بشر را نه تنها مفرد را بدلالت اینکه استثناء کرد و جدا نمود از آن اَلَّذِینَ آمَنُوا افرادی را که ایمان آوردند،و بعضی از ایشان از ابی عمرو روایت کرده اند وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ بر لغت کسی که میگوید مررت ببکر بکسر باء صبر،(برای اینکه بعضی از اعراب نقل میکنند جرّ حرف آخر به ساکن قبل از آن و میگوید،مررت ببکر بکسر کاف در وقف).

**تفسیر:**

(وَ الْعَصْرِ)

ابن عبّاس و کلبی گویند،خداوند سبحان قسم یاد کرده بروزگار برای اینکه در آن عبرت و اعتبارست برای صاحبان دیده از جهت گذشت شب و روز بنا بر تقدیر دورها و بگفته حسن و قتاده:آن وقت نزدیک بشام است،پس بنا بر این خداوند سبحان قسم یاد کرده بطرف آخر از روز برای آنچه که در آنست از دلالت بر وحدانیّت و یکتایی خدای تعالی به پشت کردن روز و آوردن شب و رفتن سلطنت خورشید چنانچه قسم یاد کرده بضحی که آن طرف اوّل روز است برای آنچه که در آنست از حدوث پادشاهی آفتاب و روز آوردن روز،و اهل ملّتها این دو وقت را تعظیم نموده و بزرگ میدارند.

مقاتل گوید:خداوند قسم یاد کرده بنماز عصر و آن وسطی و میانه و ابن کیسان گوید:آن شب و روزند و بآنها عصران گفته میشود.

(إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِی خُسْرٍ)

حقا که انسانی هر آینه زیانکار است،این

ص:۲۶۲

جواب قسم است،و انسان اسم جنس است،و مقصود اینکه او هر آینه در نقصان است برای اینکه هر روز از سرمایه عمر او میکاهد و آن سرمایه اوست،پس هر گاه سرمایه رفت و با آن کسب طاعت نکرد بر نقصان و زیان طول دهر او خواهد بود و خسران او زیرا خسرانی و زیانی بزرگ تر از استحقاق عقاب دائمی نیست.

و بنا بر گفته اخفش لفی خسر یعنی در هلاکت است.

(إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ)

مگر آنان که ایمان آورده اند و کار پسندیده از عبادت کردند،استثناء کرد و جدا نمود از میان مردم مؤمنانی که توحید خدا را تصدیق نموده و بطاعت خدا عمل کردند.

(وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ)

یعنی بعضی از ایشان برخی دیگر را بمتابعت حق و دوری کردن از باطل سفارش نمودند.

و بنا بگفتهٔ حسن و قتاده:حق قرآنست یعنی سفارش قرآن را بهم نمودند،و بگفتهٔ مقاتل:حق ایمانست و توحید.

و بعضی گفته اند:حق آنست که در موقع مردن به کسان خود که جای گزینان آنهایند بگویند،از دنیا نروید مگر آنکه شما مسلمان باشید.

(وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ)

حسن و قتاده گویند:یعنی بعضی از ایشان برخی دیگر را سفارش میکردند،بر صبر و شکیبایی بر تحمّل ناراحتیها و دشواریها در طاعت خدا و بصبر کردن و شکیبایی نمودن از معصیتهای الهی،یعنی این گروه در خسران و زیان نیستند بلکه ایشان در بزرگترین سود و زیادی هستند زیرا بسبب کسب طاعت و انفاق عمر در راه طاعت سود و ثواب را می برند،پس مانند آنست که سرمایه شان باقی مانده چنانچه

ص :۲۶۳

تاجر وقتی سرمایه از دستش بیرون رفت و سودی عایدش شد این را رفتن سرمایه نمی گویند.

و بعضی گفته اند:لفی خسر یعنی هر آینه در عقوبت و مغبونیت از فوت اهل و منزلش در بهشت میباشد.

و بعضی گفته اند:مقصود از انسان کافر معیّن است و او ابو جهل و یا ولید بن مغیره است و در این سوره بزرگ ترین دلیل است بر اعجاز قرآن آیا نمی بینی که این سوره با کمی حروفش دلالت می کند بر تمام نیازمندیهای انسان در دین از جهت علم و عمل و در وجوب سفارش و تواصی بحق و شکیبایی اشاره بلزوم و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و دعوت بتوحید و عدل و اداء واجبات و دوری از زشتیها و گناهانست.

و بعضی گفته اند:که در قرائت ابن مسعود،و العصر ان الانسان لفی خسر و انّه فیه الی آخر الدهر است و این قرائت از علی(ع)هم روایت شده است

ص :۲۶۴

## سوره الهمزه

### اشاره

مکّی و به اتّفاق نه آیه است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت نماید داده میشود باو از اجر بعدد افرادی که بحضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و یاران او را استهزاء کردند ده حسنه.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت نموده که فرمودند کسی که سوره ویل لکلّ همزه را در نمازهای واجب خود بخواند،فقر از او منتفی و روزی برای او فراوان آید،و از او مردن بد برداشته شود.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند در سوره عصر بطور اجمال بیان کرد که آدمی در زیانکاری است،و در این سوره بیان آن اجمال را نموده و فرمود:

ص: ۲۶۵

## [سوره الهمزه (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیم . وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ (۱) اَلَّذِی جَمَعَ مٰالاً وَ عَدَّدَهُ (۲) یَحْسَبُ أَنَّ مٰالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) کَلاّٰ لَیُنْبَذَنَّ فِی اَلْحُطَمَهِ (۴) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا اَلْحُطَمَهُ (۵) نٰارُ اَللّٰهِ اَلْمُوقَدَهُ (۶) اَلَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی اَلْأَفْئِدَهِ (۷) إِنَّهٰا عَلَیْهِمْ مُؤْصَدَهٌ (۸) فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَهٍ (۹)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)وای بر هر عیب جوی در پنهان و طعنه زن در ظاهر(۲)آنکه مالش را گرد آورده و آن را بشمرد(۳)(از فرط نادانی)گمان میکند مالش او را جاوید خواهد ساخت.

(۴)نه چنانست(که آدمی پندارد)بطور قطع او را در حطمه می افکند(۵)و چه چیز تو را دانا گردانید تا بدانی که آن حطمه چیست؟ (۶)آن حطمه آتش خدای تعالی است که بر افروخته شده(۷)آن آتشی که بر دلها افروخته شود(۸)البتّه آن آتش(راه را)برایشان بسته باشد(۹)بستونهای دراز که هر کس نتواند آن را بگشاید.

### قرائت:

اهل بصره و ابن کثیر و نافع جمع بتخفیف خوانده و دیگران جمّع با تشدید قرائت کرده اند.

در سوره بلد مؤصده را یاد کردیم،و اهل کوفه غیر حفص عمد بد و

ص :۲۶۶

ضمّه خوانده و ما بقی بفتح عین و میم قرائت کرده اند.

**دلیل:**

ابو الحسن گوید بیشتر مشدّد خوانده اند،می گویی فلانی از اینجا و از آنجا جمع مال میکند،ابو عمرو گوید جمع بدون تشدید است آن گاه که بیشتر شود و هر گاه ثقیل خوانده شود،پس آن شیء بعد شیء چیزی بعد چیزی خواهد بود.

ابو علی گوید جایز است که جمع باشد برای چیزی که در وقت نزدیک جمع میشود به تدریج و شیئا بعد شیء جمع نشود،خداوند سبحان میفرماید وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنٰاهُمْ جَمْعاً و دمیده میشود در صور،پس ایشان را جمع میکنیم جمع کردنی،یعنی یک مرتبه و در وقت نزدیک.

اعشی گوید: و لمثل الذی جمعت لریب الدهر لا مسند و لا زمّال و برای مانند آن چنان کسی که جمع نمود برای عدم اطمینان بروزگار که نه حرام زاده است و نه جبون و ترسو است،شاهد این بیت کلمه جمعت است که بمعنای جمع کردن تدریجی است.

و شبیه تر به صحّت اینکه آلات حربی در یک وقت جمع نشود،فقط آن شیء بعد شیء باشد،پس بنا بر این جایز است که شیئا بعد شیء جمع شود در قول کسی که آن را بتخفیف خوانده چنانچه می گویی این مطلب را در قول کسی که با تشدید خوانده است،و کسی که عمد خوانده آن را جمع عمود گرفته چنانچه گفته اند،افق و ادم و اهب در جمع افیق و ادیم و اهاب و این نامی از نامهای جمع غیر مستمرّ و گاهی هم حارس و حرس و غائب و غیب و خادم و خدم و رائح و روح گفته اند و آن در اینکه شایع نیست

ص :۲۶۷

مانند عمد است.

### لغات:

الهمزه:آنکه بر دیگری طعنه زیاد زده و بسیار متلك گوید و بدون حق عیب جویی کند بچیزی که عیب نیست،و اصل و ریشه همز کسر و شکستن طرف است،پس عیبجو به عیب گویی او و طعنه زدن بر او او را شکسته و تنقیص نموده است،بیك اعرابی بدوی گفته شد آیا موش را طعنه میزنی گفت سنور(گربه)او را طعنه میزنم،و عیبجویی در کلام تشر زدن و زجر کردن است مانند طعنه زدن با نیزه به زور و نیروی هر چه بیشتر.

و اللمز:نیز عیب گفتن در روبرو است،و همز و لمز بیك معنی است و فارق میان آنها اینست که همز عیبجویی پشت سر است و لمز عیبجویی در روبرو و ظاهر(لیث).

و بعضی گفته اند:همز آنست که همنشین خود را به بد زبانی اذیت میکند،و لمز آنست که چشمك می زند بمصاحب و همنشین خود و بسر و چشم اشاره میکند میگویند،چشمك زد و چشمك میزند و یلمزه بکسر و ضمّ میم و رجل لمّاز و لمزه مرد بسیار طعن زن و عیبجو و رجل همّاز و همزه مردی که زیاد چشمك میزند و چشمك زن،زیاد اعجم گوید:

تدلی بودّی اذا لاقیتنی کذبا

و ان تغیّبت کنت الهامز اللمزه

هر وقت مرا بینی بدروغی اظهار دوستی با من میکنی و اگر غیبت کردم عیبجو و طعنه زن من خواهی بود،و شاهد این بیت همان لمزه است.

و الحطمه:پرخور،و رجل حطمه یعنی مرد پرخور و حطم الشیء آن گاه که او را شکسته و به برد گوید:

قد لفّها اللیل بسواق حطم

لیس براعی ابل و لا غنم

حقیقه که حطم(ابن هند)در شب کلّه ای از مواشی انصار را سرقت کرد و برد در حالی که چوپان شتر و گوسفندان نبود،شاهد این بیت کلمه حطم است که نام آن دزد عصر پیغمبر(ص)باشد.

و فعله بنا بر مبالغه است در صفت کسی که فعل از او بسیار شود و بآن فعل معتاد گردد می گویی رجل نکحه یعنی مردی که بسیار نکاح می کند و ضحکه بسیار میخندد و همچنین همزه و لمزه و فعله بسکون عین برای مفعول به خواهد بود.

**اعراب:**

اَلَّذِی جَمَعَ

در محلّ جرّ است بنا بر بدلیّت از همزه و جایز نیست که صفت باشد برای اینکه معرفه است،و ممکن است در محلّ نصب باشد بنا بر اضمار اعنی و در محلّ رفع باشد بنا بر اضمار هو،و در حرف و قرائت عبد اللّه ویل للهمزه اللمزه است،پس بنا بر این وجه صفت لینبذن است یعنی جمع کننده مال،و در شواذ از حسن روایت شده لینبذن یعنی جمع کننده مال،و نارُ اللّهِ تقدیرش هی نار اللّه است.

**تفسیر:**

(وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ)

وای بر هر عیبجوی در پشت سر و ظاهر ابن عبّاس گوید:این وعید است از خدای سبحان برای هر غیبت کننده که بسخن چینی فعّالیت میکند که میان دوستان را بهم بزنند،و از او روایت شده نیز که گفته است همزه طعن زننده و لمزه غیبت کننده است.

سعید بن جبیر و قتاده گویند:همزه غیبت کننده و لمزه طعنه زننده

ص:۲۶۹

است.

حسن و ابی العالیه و عطاء بن ابی ریاح گوید:همزه آن است که پیش روی عیبجویی میکند و طعنه میزند،و لمزه آنست که در پشت سر غیبت می کند.

ابن زید گوید:همزه آن کسی است که مردم را با دستش میزند و اذیّت میکند،و لمزه آنست که با زبان و چشمش چشمک زدن و اشاره میکند.

(الَّذِی جَمَعَ مٰالاً وَ عَدَّدَهُ)

آنکه جمع مال نموده و میشمرد،فراء گوید یعنی آن را حساب میکند(اگر عددیست به شمردن و اگر مکیال است به کیل کردن و اگر از موزونات است بوزن نمودن).

زجاج گوید:آن را برای روزگارها میشمرد،پس از عدّه و آماده کردن میباشد،گفته میشود،اعددت الشیء و عددته آن گاه که آن را نگهدارد و امساک کند.

جبائی گوید:جمع کرد و گرد آورد مالی را از غیر حلال و حق آن را هم ندارد و آن را ذخیره کرد برای سختی های روزگارش.

مقاتل گوید:این آیات در باره ولید بن مغیره نازل شده که از پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله غیبت میکرد و رو در رو بآن حضرت طعنه میزد.

کلبی گوید این آیات در باره اخنس بن شریق ثقفی که چشمک بمردم زده و از ایشان غیبت میکرد نازل شده است،سپس خداوند سبحان آرزوی دراز او را یاد کرده و فرمود:

(یَحْسَبُ أَنَّ مٰالَهُ أَخْلَدَهُ)

یعنی گمان میکند که مالی را که جمع کرده او را در دنیا ابدیّت دهد و از مرگ باز دارد،پس اخلده بمعنای یخلده

است برای اینکه قول خدا،یحسب دلالت میکند بر آن و مردن گرچه پیش تمام مردم معلوم و مسلّم است امّا این مطلب را فرمود،برای اینکه عمل و کار او عمل کسی بود که آرزو میکرد همیشه در دنیا زنده بماند.

و بعضی گفته اند:اخلده بمعنای ایجاب کردن خلود است و این چنان است که گفته میشود،هلك فلان آن گاه که سبب هلاکت را ایجاد کرد گرچه بعدا هم هلاک نشود،سپس فرمود:

(کَلاّ)

نه چنانست که او فکر میکرد مالش باو خلود و ابدیّت ندهد و برای او باقی نماند،و بگفته بعضی امر چنان که او خیال میکرد نیست و به گفتهٔ بعضی حقا چنین نیست.

(لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ)

یعنی هر آینه البتّه افکنده و انداخته میشوند البتّه کسی را که تعریف کردیم در حطمه و آن یکی از نامهای جهنّم است مقاتل گوید:و آن خورد میکند و میشکند استخوان و میخورد گوشت ها را تا حمله بر دلها میکند،سپس فرمود:

(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْحُطَمَهُ)

چه چیز تو را دانا کرد که حطمه چیست؟ برای بزرگداشت امر آن آن گاه تفسیر کرد آن را بقولش:

(نٰارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَهُ)

یعنی آتش برافروخته،خدا آن را به خودش اضافه فرمود (نٰارُ اللّٰهِ) تا دانسته شود که آن مانند آتشهای دیگر نیست سپس آن را توصیف کرد به اینکه همواره افروخته و روشن است.

(الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ)

یعنی بر دلها مسلّط میشود تا اینکه درد و سوزش آن را بدل برساند.

و بعضی گفته اند یعنی این آتش از باطن شروع کرده تا بظاهر برسد

بخلاف آتش های دنیا که بعکس است.

(إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ)

یعنی بر اهلش بسته درهای جهنّم را بر ایشان میبندند بجهت مأیوس شدن از بیرون رفتن.

(فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ)

و آن جمع عمود است،ابو عبیده گوید هر دو جمع عماد گوید و آن میخ های طبقات و درهایی است که بر اهل آتش بسته می شود، و مقاتل گوید:درها بر ایشان بسته شد سپس بسته میشوند بمیخهایی از آهن گداخته شده تا اینکه برگردد بایشان غصه آن و حرارت آن،پس دری بر ایشان باز نشود و باد و نسیم رحمتی داخل نگردد.

حسن گوید:یعنی عمود خیمه در قول خدای تعالی، أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها ،چادرهای آن بایشان احاطه نموده پس هر گاه این استوانها کشیده شود جهنّم که از آن بخدا پناه می بریم بر اهلش بسته میشود،و کلبی گوید:در عمد مانند کش بازوبند طولانی و دراز هست که بر اهل آتش کشیده میشود،و ابن عباس گوید فی عمد،یعنی در اغلالی که در گردنشان هست شکنجه میشوند بسبب آن غلها و زنجیرها.

و عیاشی باسناد خودش از محمد بن نعمان احول از حمران بن اعین از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که کفّار و مشرکین در آتش اهل توحید را سرزنش میکنند و میگویند ما نمی بینیم توحید شما را که بی نیاز کند شما را از چیزی و ما و شما برابر و یکسان هستیم،گوید،پس پروردگار تعالی برای ایشان رد کند سخن آنها را و به فرشتگان فرماید:

شفاعت کنید،پس برای هر کس که خدا خواهد شفاعت کنند،سپس به پیمبران فرماید،شفاعت کنید،پس شفاعت کنند برای هر کس که

خدا خواهد،سپس به مؤمنین فرماید،شفاعت کنید،پس برای هر کس خدا خواهد شفاعت کنند،و خداوند سبحان فرماید:

من ارحم الراحمین هستم،بیرون آورید از آتش برحمت من چنانچه بستر را بیرون می اندازند،گوید،سپس ابو جعفر علیه السلام فرمود سپس عمود کشیده شده و در بروی آنها بسته شده و بخدا قسم ابدیّت برای آنها خواهد بود.

ص: ۲۷۳

## سوره الفیل

### اشاره

مکّی و به اتّفاق پنج آیه است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خدا او را در دوران زندگیش در دنیا از مسخ شدن و مبتلاء شدن به افترا و تهمت عافیت بخشد.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که در نماز واجبش سوره فیل،ا لم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل،را بخواند،بنفع او گواهی و شهادت دهد در روز قیامت هر زمین و هر کوه و هر ریگ به اینکه او از نمازگذاران است و در روز قیامت منادی صدا میکند راست گفتید بر بندهٔ من،قبول کردم و پذیرفتم شهادت شما را برای او داخل کنید بنده مرا به بهشت و او را محاسبه نکنید زیرا که او از کسانیست که من دوست دارم او را و دوست دارم عمل او را و کسی که زیاد بخواند سوره لایلاف قریش را خدا او را در روز قیامت بر مرکبی از مرکبهای بهشتی،بر انگیزاند تا بنشیند بر سفره های نور در روز قیامت.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند در آن سوره یاد کرد آنچه را که مهیّا ساخته بود از عذاب برای کسی که از مردم عیبجویی کند و از آنها غیبت نموده و اعتماد بدنیا نماید، و در این سوره بیان کرد آنچه را با اصحاب فیل نموده و فرمود:

ص :۲۷۴

## [سوره الفيل (۱۰۵): آيات ۱ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ اَلْفِيلِ (۱) أَ لَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)آیا ندیدی(و ندانی)که پروردگارت با صاحبان فیل(ابرهه صباح و لشگر او)چه کرد(۲)آیا حیله ایشان را در تباهی و گمراهی نیفکند و قرار نداد(۳)و خداوند تعالی پرندگانی گروه گروه برای(نابودی) ایشان فرستاد(۴)آن پرندگان سنگهایی از سجّیل برایشان پرتاب می کردند(۵)و در نتیجه ایشان را چون کاهی که خورده شده(یا همچو کاهی که آن را حیوانات خورده و فضله انداخته باشند گردانید).

### قرائت:

در شواذ قرائت ابی عبد الرحمن الم تر بسکون راء ذکر شده.

### دلیل:

ابن جنی گوید:این سکون از باب شعر است نه باب قرآن برای آنچه که در آنست از استهلاك حرف و حرکت قبل از آن یعنی الف و فتحه از(تری)ابو زید انشاد کرد و گفت:قالت سلیمی اشتر لنا سویتا،سلیمی گفت برای ما سویتی بخر،اراده کرده اشتر را و انشاد کرد و گفت:

ص :۲۷۵

قد حجّ فی ذا العام من کان رجی

فاکثر لناکری صدق فالنجاء

امسال هر کس امید داشت موفّق شد و حج را بجا آورد،پس برای ما یک شتر نجیب کرایه نما و عجله کن.

و احذر فلا تکتر کریا اعرجا

علجا اذا سار بنا عفنججا

و پرهیز کن از اینکه مرکوب لنگ کرایه کنی که از علج مکاری کافر عجمی احمق تنومند باشد که ما را حمل نماید.

شاهد این دو بیت کلمه فاکثر و فلا تکتر است که در هر دو موضع کسره حذف شده است.

### لغت:

ابابیل:گروهی از پرندگان هستند در حال تفرقه دسته دسته و مفردی برای آن نیست در گفته ابی عبیده و قراء مانند عبادید،کسایی گوید:مفرد آن ابّول مانند عجول،ابو جعفر رواسی پنداشته که شنیده است که مفرد و واحد آن اباله است.

### اعراب:

کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ

منصوب بفعل است بنا بر مصدریّت یا بنا بر حالیّت از ربّ و تقدیرش اینست،الم تر ای فعل فعل ربّک،آیا ندید چه کاری کرد پروردگار تو یا آیا انتقام بود،فعل پروردگارت بایشان یا کیفر کردار ایشان بود و مثل این و جمله ایکه آن کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بود سدّ مسدّ و مفعول تری است یعنی جای دو مفعول تری نشسته است.

### قصه اصحاب الفیل

روایات وارده اتّفاق کرده اند بر اینکه پادشاه یمن که تصمیم ویرانی کعبه

را گرفت،او ابرهه بن صباح اشرم بوده است و گفته اند که کنیه او ابو یکسوم بوده.

واقدی گوید:آن صاحب نجاشی جد آن نجاشی بود که در عصر و زمان پیغمبر(ص)بوده است.

محمد بن یسار گوید:تبّع آمد تا وارد زمین مدینه شد و بوادی قبا فرود آمد و در آنجا چاه آبی حفر کرد که امروز آن را بئر الملك چاه شام مینامند،گوید:در این موقع در مدینه یهود و اوس و خزرج زندگی میکردند پس با آنها جنگید و آنها هم با او در روز می جنگیدند،پس چون شب شد او را بمهمانی دعوت کردند،پس او شرمنده شده خواست با آنها صلح کند،پس مردی از اوس بنام احیحه بن جلاح و مردی از یهود بنام بنیامین قرظی بیرون رفت،پس احیحه به پادشاه گفت ای پادشاه ما قوم تو هستیم و بنیامین گفت این شهریست که تو با تمام قدرتت نمیتوانی آن را بگشایی و وارد شوی،گفت برای چه گفت برای اینکه آن منزل و شهر هجرت پیامبری از پیامبران است که خدا او را از قریش مبعوث میکند گوید سپس بیرون رفته و سیر میکرد تا به نزدیکی مکّه رسید خداوند بادی بر او فرستاد پس دست و پای او شکست و بدنش مبتلا به تشنّج و لرزیدن شد،پس فرستاد بسوی یهودیانی که با او بودند و گفت وای بر شما این چه دردی است که بمن رسیده؟ گفتند آیا در خاطر خودت چیزی را اندیشه کردی؟گفت،بلی تصمیم گرفتم که کعبه و بیت اللّه را خراب کنم،گفتند این بیت اللّه الحرام است هر کس اراده کند بدی در باره آن هلاك شود، گفت وای بر شما پس

راه نجات و عافیت از آنچه من مبتلا شدم چیست؟گفتند که در خاطر و باطن خودت نیّت کن به اینکه آن را طواف کنی و آن را بپوشانی و قربانی برایش نمایی پس در دل خود نیّت کرد که این کارها را بکند،پس خداوند او را آزاد کرد و عافیت بخشید،سپس حرکت کرد بسوی مکه تا داخل حرم شد و طواف کرد و سعی صفا و مروه نمود و بیت را پوشانید و یاد نمود داستان قربانی کردن او را در مکّه و اطعام نمودن او مردم را سپس مراجعتش به یمن و کشته شدن او و خروج پسرش را بسوی قیصر و استغاثه کردن به قیصر در آنچه را که قومش با پدرش نموده اند،و اینکه قیصر برای او به نجاشی پادشاه حبشه نوشت.

پس نجاشی شصت هزار نفر با او فرستاد و روزبه را فرماندار برایشان قرار داد تا با حمیر که کشندگان پدر او بودند جنگ کردند و داخل صنعاء شده و آنجا را متصرّف و تمام یمن را در حیطۀ تصرّف و دولت خود آورد،و در میان اصحاب روزبه مردی بود که باو ابرهه میگفتند و او ابو یکسوم بود پس بروزبه گفت من باین امر دولت از تو شایسته ترم و او را با حیله کشت و نجاشی را راضی کرد،سپس کعبه ای در یمن بنا کرد و در آن قبه هایی از طلا قرار داد و مردم را امر کرد بسوی آن قصد نمایند و مراسم حج را نظیر مراسم حج بیت اللّه الحرام در آنجا انجام دهند،و مردی از بنی کنانه بیرون رفت تا وارد یمن شد و آن کعبه صنعاء را دید،سپس در آنجا نشسته و قضاء حاجت کرد،یعنی خود را تخلیه نمود،پس ابرهه داخل بر آن شد و این نجاست را در آن دید،پس گفت چه کسی این جرئت را نمود و هتک حرمت اینجا را نموده،گفتند مردی از بنی کنانه از اهل مکّه،گفت

قسم به نصرانیتم که خانه کعبه را ویران میکنم تا هرگز کسی،قصد آنجا را نکند و فیل خواست که با قومش و کسانی که از مردم یمن پیرو او هستند- خروج نمایند و بیشترین پیروان او از عک و اشعریین و خثعم بودند گویند سپس حرکت کرده تا اینکه در بعضی از راه ها مردی از بنی سلیم را فرستاد تا اینکه مردم را دعوت کند بسوی حج خانه ای که او بنا کرد بیایند پس مردی از حمس از بنی کنانه او را ملاقات کرده و او را کشت،پس این عمل نیز خشم ابرهه را افزون کرده و جدّیت کرد در رفتن از اهل طائف راهنمایی خواست،پس مردی از هذیل را که باو نفیل میگفتند با او فرستادند.

پس نفیل آنها را رهنمونی کرد تا بمغمس رسیده و فرود آمدند و از آنجا تا مکّه شش میل(حدود ۹ کیلومتر)بود پس پیش آهنگان خود را بمکّه فرستاد،و مردم مکه پناه بقله های کوه ها آورده و گفتند ما طاقت جنگ با ابرهه را نداریم و در مکه جز عبد المطّلب بن هاشم که سقایت حاج را داشت و شیبه بن عثمان بن عبد الدار که پرده دار کعبه بود کسی نماند،پس عبد المطّلب آمد و دو طرف در خانه را گرفت و گفت:

لاهم انّ المرء یمنع رحله فامنع حلالک

لا یغلبوا بصلیبهم و محالهم عدوا محالک

لا یدخلوا البلد الحرام اذا فامر ما بدا لک

بار پروردگارا البتّه آدمی دفاع میکند از رحل خودش،پس تو از حلال خود دفاع کن و دشمن را از آن منع نما که مسیحیان به صلیبشان غالب و پیروز نشوند و عقوبت ایشان از روی دشمنی و عداوت غالب بر عقوبت

تو نگردد،داخل شهر حرام نشوند،در این صورت آنچه خواهی امر فرما و فرمان بده.

آن گاه پیش آهنگان ابرهه برخورد کردند بشتران قریش پس دویست شتر از جناب عبد المطّلب بن هاشم به یغما بردند،پس چون این خبر بگوش او رسید حرکت کرد بسوی ابرهه تا باردوی او رسید و دربان ابرهه مردی از اشعریین و او عبد المطلب(ع)را میشناخت،پس برای او از ملك اجازه ملاقات خواست و بابرهه گفت سیّد قریش که بمردم در شهر و به حیوانات وحشی و غیره در کوهستان غذا میدهد آمده،پس ابرهه به او گفت باو اجازه بدهید،و جناب عبد المطلب مردی تنومند و بلند بالا و زیبا روی بود پس چون ابو یکسوم او را دید بزرگ داشت او را که در زیر تخت بنشاند و مکروه هم دانست که او را بر تخت خویش با خود بنشاند،پس از تخت پائین آمده و بر زمین نشست و جناب عبد المطلب را در کنار خود نشانید سپس گفت حاجت تو چیست؟فرمود حاجت من استرداد دویست شتر است که پیش آهنگان تو بغارت برده اند،ابو یکسوم ابرهه گفت بخدا قسم که چون تو را من دیدم تعجّب کردم و قیافه تو مرا گرفت،پس چون برای شترانت صحبت کردی در نظر من کوچك شدی،پس فرمود برای چه پادشاه گفت برای اینکه من آمده ام به بیت و خانه شما که موجب عزّت شما و موقعیّت شما در میان عرب و فضیلت و شرافت شما بر همه مردم و دین شما که میپرستید پس من آمده ام که آن را بشکنم و در راه برخورد بدویست شتر تو نمودم و من سؤال از حاجت تو کردم پس در باره شترانت سخن گفتی و در باره بیت حرفی نزدی،پس عبد المطلب فرمود ای پادشاه من در باره مالم با تو

سخن گفتم،و لهـذا البیت ربّ هو یمنعه،برای این خـانه صاحبی است که خود سـزای دشـمن لجوج را داده و از خانه خود دفاع میکنـد،و مـن اختیـاری نسبت بـآن نـدارم،پس ابرهه ابـو یکسـوم از این جمله ترسـید و دسـتور داد شـتران عبـد المطلب را بـاو بدهنـد،سـپس برگشت و شـام کرد آن شب را در حالی که سـتارگان تیره و گرفته،مثل اینکه با مردم سـخن میگوینـد،و خبر از نزول عـذاب میدهند و دلیل و راهنمای ایشان حرکت کرد تا داخل حرم شد و آنها را واگذارد و اشـعریها و خثعم برخاسـتند و نیزهـا و شمشـیرهای خـود را شکسـتند و بسـوی خـدا بیزاری و برائـت جسـتند کـه آنهـا را بر ویرانی کعبه و خـانه خـدا کمک کننـد،پس چنان خوابیدند به خبیث ترین شـبها سـپس سـحر برخاسـتند و فیلهایشان را برانگیختند و تصـمیم گرفتند که در مکّه صبح نمایند.

پس فیلها را متوجّه بمکه نمودند و آنها زانو زده و نرفتند پس آنها را زدند و آنها خود را بخاک افکندند و همواره چنین بودند تا اینکه نزدیک شد که صبح کنند سپس توجّه بفیل بان نموده و گفتند تو را بخدا سوگند که بمکّه نرویم،پس آن را متوجّه به بازگشت بیمن کنیـد،پس هروله کنان بطرف یمن حرکت کردنـد،پس وقتی دیدند چنین است آنها را بطرف مکّه برگردانیدند تا بهمان مکان اوّل رسـیدند زانو زدنـد،پس چون این را دیدند و برگشـتند و حال آنها چنین بود که وقتی فیل را متوجه به یمن می کردنـد آنهـا بـا شور عجیب بطرف یمن میدویدنـد،و وقتی بسوی مکه می راندنـد زانو زده و صـدا میکردنـد و آنها اینطور بودند تا اوّل آفتاب که پرندگانی بر آنها ظاهر شد که هر کدام سه ریگ در منقار و پنجه های

پاداشتند،پس شروع کردند آنها را سنگ باران کردند و وقتی یکی سنگ بر سر آنها میانداخت میگذشت و پرنده دیگری میآمد و هیچ سنگی از سنگهای آنها بر شکمی نخورد مگر اینکه آن را پاره کرد،و به استخوانی اصابت نکرد مگر اینکه آن را سوراخ نموده و خاک نمود،و ابو یکسوم ابرهه که سنگی بر بدنش خورده بود از جا جسته و پا بفرار گذاشت ولی در هر زمانی که وارد میشد قطعه ای از بدن او جدا و پاره شده و بر زمین می افتاد تا موقعی که به یمن رسید چیزی از او باقی نمانده بود،پس چون بیمن رسید سینه اش شکافته و شکمش پاره و هلاک شد و هیچ کس از اشعریها و خثعم را بلا و آسیبی نرسید،و در این باره حضرت عبد المطلب علیه السلام رجز خوانده و بر حبشه نفرین میکرد و میگفت:

یا ربّ ارجو لهم سواکا

یا ربّ فامنع منهم حماکا

پروردگار من برای دفع آنها جز تو امید بکسی ندارم،پروردگار من بازدار از ایشان حمایت خود را.

انّ عدو البیت من عاداکا

انّهم لم یقهروا قواکا

البتّه دشمن خانه آنست که با تو دشمنی کند قطعا ایشان غلبه نکنند قوا و نیروی تو را.

گوید:و این سنگها به هیچ کس اصابت نکرد مگر اینکه او را هلاک نمود و به تمام افراد لشکر او هم اصابت نکرد بلکه عده از آنها بیرون رفته و پا بفرار گذاشتند و از همان راهی که آمده بودند برگشتند و از نفیل دلیل راهشان میپرسیدند تا آنها را براه هدایت کند،و در این معنی نفیل سرود:

ردینه لو رأیت و لن ترینه

لدی جنب المحصب ما رأینا

ای ردینه اگر دیده بودی آنچه ما در کنار سنگ زدن(رمی الجمار)دیدیم حمدت اللّه اذ عاینت طیرا و خفت حجاره تلقی علینا خدا را شکر میکردی آن گه که پرندگان را میدیدی و میترسیدی سنگی را که بر ما میافکندند.

و کلّ القوم یسائل عن نفیل

کان علیّ للحبشان دینا

و تمام مردم از نفیل سؤال میکردند که گویا بر ذمه من برای حبشی ها وام و دینی دارند.

مقاتل بن سلیمان گوید:علت اینکه اصحاب فیل برای ویرانی مکّه آمدند این بود که چند نفر از جوانان قریش بعزم تجارت بزمین حبشه رفتند،پس سیر کردند تا به نزدیکی ساحل دریا رسیدند و در شنزاری از شنزارهای معبد و کلیسایی برای نصاری دیدند که قریش آن را هیکل مینامید و نجاشی و اهل حبشه آن را ما سرخشان میگفتند،پس آن گروه منزل کردند و در آنجا هیزم جمع کرده و آتش کردند و گوشتی خریده و کباب کردند،و چون رفتند آتش را همانطور که بود گذاردند در یک روزی که باد تند میوزید پس باد آتش را بکنیسه برده و هیکل را بآتش کشید،و چون نجاشی شنید در خشم شده و ابرهه را برای ویرانی کعبه اعزام نمود.

عیاشی باسنادش از هشام بن سالم از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود،خداوند بر اصحاب فیل پرنده ای فرستاد مانند خطاف(پرستو،چلچله)و مانند آن که در منقار آن سنگی بود مانند عدس،پس در آسمان محاذی و برابر سر مردان ایستاده،پس سنگ را بر سر او انداخته که از دبر(ضد ما فوق او)بیرون آمده و فورا هلاک

میشد،پس پیوسته چنین بود تا تمام آنها جز یک نفر هلاک و نابود شدند.

گوید:پس مردی از ایشان فرار کرد و مردم را از این داستان خبر میداد و او در همین تبلیغات بود که ناگاه یکی از آن پرندگان را دید و گفت این از همان پرندگان است گوید،پس آن پرنده روی سر او ایستاده،و سنگی بر سر او زد که از مقعد او بیرون آمده و او را کشت.

و عبید بن عمیر لیثی گوید:چون خدا اراده نمود که اصحاب فیل را هلاک کند،برانگیخت بر ایشان پرندگانی که از دریا ایجاد شده بودند که گویا پرستو و چلچله هستند و با هر یک از آنها سه سنگ ریز بود و آنها آمدند تا اینکه بر سر آنان صف بستند آن گاه صیحه زدند و آنچه در پا و منقار داشتند انداختند،پس هیچ سنگی از آن بر مردی نخورد مگر اینکه از طرف دیگرش بیرون آمد و اگر بر سرش میخورد از مقعد او بیرون میآمد و اگر به پهلو اصابت میکرد مانند گلوله از طرف دیگر بیرون میآمد.

و عکرمه از ابن عبّاس روایت شده گوید:خدا پرنده ابابیل(چلچله حمامی)را فرا خواند و بآنها سنگ سیاهی که بر آن گل بود داد،پس چون برابر آنها قرار گرفت آنها را بمباران(سنگ باران)کرد پس نماند هیچکس از ایشان مگر اینکه حکّه و بدن خارش گرفت و نبود آدمی از ایشان که بخاراند بدنش را مگر آنکه گوشتش ساقط و کنده میشد،و آن پرندگان،از سواحل دریا ایجاد شده بودند منقارهایی مانند پرندگان و سرهایی نظیر درندگان داشتند جلوتر از آن و بعد از آن دیده نشده بودند.

**تفسیر:**

خداوند سبحان پیغمبرش را خطاب فرمود بر بزرگ آیه ای که ظاهر

ص: ۲۸۴

نمود و بزرگ معجزه ای که انجام داد و فرمود:

(أَ لَمْ تَرَ)

یعنی آیا نمیدانی ای محمد(ص)،زیرا آن حضرت آن را ندیده بود،فراء گوید یعنی آیا خبر نداری.

(کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ)

مقاتل گوید،آن مردمی که قصد تخریب و ویران ساختن کعبه را داشتند و با آنها یک فیل بنام محمود بود،و بگفتۀ ضحاک هشت فیل بود و بگفته واقدی دوازده فیل،و البتّه مفرد آورد برای اینکه جنس اراده نموده و این در همان سالی بود که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در آن بدنیا آمد،و بیشتر علماء بر این عقیده هستند.

و بگفته کلبی بیست و سه سال قبل از ولادت پیغمبر بوده،و بگفتۀ مقاتل چهل سال،ولی قول اوّل که سال ولادت بوده صحیح است و بر این دلالت میکند آنچه یاد شده که عبد الملک بن مروان(لعنه اللّه)بعتاب اشیم کنانی لیثی گفت ای عتاب تو بزرگ تری یا رسول خدا(ص)؟عتاب گفت رسول خدا(ص)از من بزرگتر است و من از آن حضرت مسنّ تر و پیرترم رسول خدا(ص)در سال آمدن فیل بمکّه متولّد شد،و من واقع شدم بر مدفوع فیل،عایشه گوید،من جلودار و رانندۀ فیل را دیدم که هر دو نابینا و زمین گیر و در سر راه گدایی میکردند (۱).

ص: ۲۸۵

---

۱- ۱) -اکثر بلکه اغلب مفسّرین تاریخ نگاران قائلند که آمدن ابرهه با فیلهای جنگی و لشکر مجهّز برای خراب کردن مکّه معظّمه در سال میلاد مسعود حضرت رسول(ص)بوده و حتّی شعراء عرب و عجم آن را به نظم در آورده از جمله مرحوم میرزا محمد صادق حسینی معروف به میرزا

(أَ لَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِی تَضْلِيلٍ)

آیا حیله آنها را در تباهی و گمراهی نیفکند،یعنی قرار نداد سوء قصد و نقشه ایشان را در ویران کردن بیت اللّه الحرام و کشتن اهل مکه و اسارت و هتک حرمت ایشان را در گمراهی از آنچه قصد کردند کوشش آنها گم شد تا اینکه نرسیدند به اینکه نقش خود را پیاده کنند،و بعضی گفتند: (فِی تَضْلِيلٍ) یعنی در رفتن و بطلان نقشه.

(وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ)

و فرستاد بر سر ایشان پرندگان ابابیل را یعنی،اقاطیع که بعضی از پی دیگری آید مانند شتران رم کرده اعشی گوید:

طریق و جبّار رواء اصوله

علیه ابابیل من الطیر تنعب

راهی که نخلهای دراز و بلند که ریشه های آن سیراب است دارد،و بر آن

(۱)

(صادق خان(ادیب الممالک فراهانی)که از شعراء نامی معاصر قاجار است در قصیده میلادیه خود که این نگارنده در ص ۸۲ جلد ششم گنجینه دانشمندان یاد کرده ام در باره آن موضوع چنین گوید: با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید کاری که تو می خواهی از فیل نیاید رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید بر فرق تو و قوم تو سجّیل نیاید تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید تاکید تو در مورد تضلیل نیاید تا صاحب خانه نرساند بتو آزار زنهار بترس از غضب صاحب خانه بسپار بزودی شتر سبط کنانه برگیر از این راه مجو عذر و بهانه بنویس به(نجاشی)اوضاع شبانه آگاه کنش از بد اطوار زمانه و ز طیر(ابابیل)یکی بر بنشانه آن را که خبر نیست فکار است ز افکار

پرندگانی از ابابیل(پرستو)نشسته و صدا میکنند.

امرؤ القیس گوید:

تراهم الی الداعی سراعا کانّهم

ابابیل طیر تحت داجن مدجن

می بینی ایشان را که بسرعت و شتاب بسوی مرگ روا کند مثل آنکه ایشان پرنده ابابیل(پرستو)در زیر باران هستند.

ابن عبّاس گوید:برای آنها منقارهایی بود مثل منقار پرندگان و پنجه هایی مانند پنجه سگها و بگفتهٔ ربیع دندانهایی مانند دندانهای درندگان داشتند،و بگفته سعید بن جبیر پرنده سبزی بودند که منقار زردی داشتند و بگفته عبید اللّه بن عمیر و قتاده پرنده سیاه دریایی بودند که در منقار و پنجه هاشان سنگ ریزه داشتند،و ممکنست که مختلف بعضی سبز و بعضی سیاه بوده اند.

(تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ)

میافکندند بر ایشان ریزه هایی از سجّیل یعنی پرتاب میکردند بر ایشان سنگریزه های محکم و سخت را که از جنس سنگ نبوده و ما سجّیل را در سوره هود تفسیر کردیم و آنچه قول در باره آن بود گفتیم دیگر تکرار معنی ندارد،موسی بن عایشه گوید:(حجاره) سنگریزه از عدس بزرگ تر،و از نخود کوچک تر است.

عبد اللّه بن مسعود،پرندگان فریاد کردند و پس از آن سنگها را بر آنها پرتاب نمودند،پس خدا بادی را برانگیخت که سنگریزه را بر سر آنها زد و سختی آن بیشتر شد،پس هیچ سنگی از آن بر سر مردی نخورد مگر اینکه از طرف دیگر بیرون آمد،پس اگر بر سرش خورد از مقعدش بیرون آمد (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ) یعنی قرار داد ایشان را مانند کاهی که

حیوانات آن را خورده سپس فضله نموده پس خشکیده و از هم پاشیده باشد خداوند تشبیه فرمود قطعه قطعه شدن بندها و اعضاء ایشان را بپراکنده شدن اجزاء فضله و پشکل چار پایان.

حسن گوید:ما کودکان و جوانانی بودیم در مدینه و ساق جو که عصف نامیده میشود میخوردیم،ابو عبیده گوید:عصف برگ زائد است.زجاج گوید:یعنی ایشان را مانند برگ زراعت کاه گردانیدیم،و این از بزرگ ترین معجزات و آیات باهره بوده که در آن زمان خداوند تعالی ظاهر فرموده برای اینکه دلالت نماید بر وجوب معرفتش و در آن برهانی برای نبوّت پیامبر ما میباشد،زیرا که آن حضرت در این سال متولّد شده است.

جماعتی از معتزله گویند:بدون شک آن معجزه ای برای پیامبری از پیامبران در آن زمان بوده و چه بسا گفته اند که آن خالد بن سنان بوده است و ما نیازی باین حرفها نداریم، برای اینکه ما تجویز میکنیم اظهار معجزه را برای غیر پیامبران از ائمه علیهم السلام و اولیاء خدا،و در آن دلیل کمر شکنی برای شکستن کمر فلاسفه و ملحدین که منکر آیات خارق عادت هستند میباشد،برای اینکه امکان ندارد نسبت دادن چیزی را از آنچه خدای تعالی ذکر کرده از امر اصحاب فیل به طبیعت و عادت چنانچه صیحهٔ آسمانی و باد صرصر و فرو رفتن در زمین و غیر آن را از آنچه را که خدای تعالی بسبب آنها هلاک نمود امتهای گذشته را(مانند هلاک قوم عاد و ثمود و قوم لوط و شعیب و فرعون و...)زیرا ممکن نیست برای ایشان که در اسرار و رموز طبیعت ببینند فرستادن پرندگانی

ص :۲۸۸

کـه بـا ایشـان سـنگریزه هـایی باشـد آمـاده برای هلاـک مردم معیّنی کـه فقـط هـدفشان آنهـا باشـد نـه غیر آنهـا پس ایشان(بمباران)کننـد تا هلاک شوند و بطوری بر ایشان بزنند که بر دیگری از غیر ایشان نخورد و کسـی که دارای خرد و عقل مختصری باشد شک نمیکند که این نمیشود مگر از فعل خدای تعالی که مسبب الاسباب و آسان کننده مشکلات است و برای هیـچ کس نیست که منکر این معنی و موضـوع شـود که پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله، وقـتی این سوره را برای اهـل مکّه خواند تکـذیب نکردنـد بلکه اقرار کردنـد بآن و با حرص شدیـدی که بر تکـذیب آن حضـرت داشـتند،و توجّه کامل بر ردّ او وی را تصدیق نمودند،برای آنکه آنها قریب العهد باصـحاب فیل بودند پس اگر این موضوع پیش ایشان حقیقت و اساسی نداشت،هر آینه آن را انکار مینمودنـد،و چطور حال اینکه ایشان آن را مبـدء تاریـخ قرار دادنـد چنانچه بناء کعبه و مرگ جناب قصـی بن کعب و غیر آن را مبدء تاریخ قرار دادند و شـعراء بسیار قصه فیل را یاد کرده و بنظم آورده و راویان از آنها نقل کرده اند،و از آنهاست ابیات امیه بن ابی الصلت که گوید:

انّ آیات ربّنا بیّنات

ما یماری فیهنّ الاّ الکفور

بیگمان آیات پروردگار ما واضح و روشن است در آنها شک و تردید نکنند مگر ناسپاسان.

حبس الفیل بالمغمس حتّی

ظلّ یحبو کانّه معقور

فیل ها در مغمس(که نام محلّی است در راه طائف)محبوس و از رفتن بسوی مکّه باز ماندند مثل آنکه دست و پای آنها را قطع کرده اند.

عبد اللّه بن عمرو بن مخزوم گوید:

انت الجلیل ربّنا لم تدنس

انت حبست الفیل بالمغمس

تو ای پروردگـار بزرگ مـا منزّه و مبرّا هستی و تو آن خـدایی هستی که فیل را در مغمس از پیش روی و رفتن بسوی مکه باز داشتی.

من بعد ما همّ بشیء مبلس

حبسته فی هیئه المکر و کس

از بعـد آنکه تصـمیم گرفتنـد بچیز بسـیار بـدی که ویران کردن خـانه باشـد،فیـل را محبوس داشتی در هیئت سـر شکسـتگی و بیچارگی.

عبد اللّه بن قیس رقبات در قصیده ای گوید:

و استملّت علیهم الطیر

بالجندل حتّی کانّه مرجوم

پرندگان بر ایشان بسنگریزه هایی ظاهر شدند و ایشان را سنگباران نمودند (۱)

ص: ۲۹۰

---

۱ - ۱) -مفسّرین در ترک بسم اللّه بین دو سوره و الضحی و الم نشرح و سوره فیـل و لایلاف اختلاف کرده انـد،و الاظهر بحسب ادلّه اثبات آنست برای اینکه مصحف و قرآن ابیّ متواتر نیست،پس دلیلی در حـذف آن میان دو سوره نیست با اینکه ابـن نـدیم در مصـحفش از فضـل بـن شـاذان ترتیـب سـوره هـا را یـاد کرده و میـان سـوره،فیـل و لایلاف شـش سوره(۱)تین(۲)کوثر(۳)قدر (۴)کافرون(۵)نصر(۶)ابی لهب ذکر کرده است،و محقق بحرینی در حـدائق گویـد ترتیب قرآن بر مصحف کنونی از جمع کردن معصوم نیست،پس حجّیتی در آن نیست،و در آن اشکال است،به اینکه بر فرض که مـا قبول کردیم که جـامع قرآن معصوم نبود،ولی معصومین علیهم السلام آن را تقریر کرده و قرائت آن را تجویز فرموده انـد،بخلاف مصحف ابی که نه معصوم جمع کرده و نه تجویز نموده است.

## سوره لایلاف

### اشاره

مکّی پنج آیه حجازی و چهار آیه از نظر دیگرانست.

### اختلاف آن:

مِنْ جُوعٍ یک آیه حجازی.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خداوند باو عطا فرماید بعدد هر کس که طواف کعبه نموده و معتکف بآن باشد ده حسنه و عیاشی باسناد خودش از مفضل بن صالح از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود جمع نمیشود دو سوره در یک رکعت،مگر الضحی و الم نشرح،و الم تر کیف و لایلاف قریش.

و از ابی العبّاس از حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود،الم تر کیف فعل ربّک و لایلاف قریش یک سوره است و روایت شده که ابی بن کعب در مصحف و قرآنش بین آنها بسم اللّه را که فصل بین دو سوره است نگذاشت.

عمرو بن میمون ازدی گوید:نماز مغرب را پشت سر عمر بن خطاب خواندم در رکعت اوّل سوره و التین و الزیتون را خواند،و در رکعت دوّم سوره الم تر کیف و لایلاف قریش را قرائت نمود.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

و چون خداوند سبحان نعمت بزرگ خود را بر اهل مکّه بآنچه با اصحاب فیل نمود یاد کرد در پی آن فرمود :

## [سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . لِإِيلاٰفِ قُرَيْشٍ (۱) إِيلاٰفِهِمْ رِحْلَةَ اَلشِّتٰاءِ وَ اَلصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا اَلْبَيْتِ (۳) اَلَّذِى أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

### ترجمه:

بنام خداونـد بخشاینده مهربان (۱)(صاحبـان فیل را نابود کردیم)برای الفت گرفتن قریش با یکـدیگر(۲) الفت گرفتن ایشـان با هم در کوچ کردن زمسـتان(بطرف یمن برای تجارت) و تابسـتان(بسوی شام نیز برای تجارت)(۳)پس باید پروردگار این خانه (مکه معظّمه)را به پرستید.

(۴)آن خدایی که ایشان را(بدین دو سـفر)از گرسنگی سیر کرد و ایشان را(بجهت احترام این خانه)از ترس(راه و دشمنان)ایمن گردانید.

### قرائت:

ابو جعفر مدنی لیلاف قریش بدون همزه خوانده،الا فهم را با همزه مخفیه و دزدکی بدون یاء خوانده است.

ابن عامر لئلاف را با همزه مخفیانه و دزدکی بدون یاء خوانده،و ایلافهم را با همزه واضـحه با یاء در هر دو حرف قرائت نموده است.

ابن فلیـح لایلاـف قریش الفهم بـا لاـم سـاکنه بـدون یـاء،و دیگران لایلاف قریش ایلافهم با همزه واضـحه در هر دو لفظ با یاء خوانده اند.

ص :۲۹۲

**دلیل:**

ابو علی گوید:ابو عبیده گفته الفته و آلفته دو لغت هستند،ابو زید انشاد کرده:

من المؤلفات الرّمل ادماء حرّه

شعاع الضحی فی جیدها یتوشّح

آن زن از الفت گیرندگان است مانند آهوانی که پهلو و شکمشان سفید،و با زمین های سنگستانی الفت دارند و نور آفتاب در گردنشان درخشندگی میکند،شاهد این بیت مؤلفات است که از الفت است،و دیگری سروده:

الف الصفون فلا یزال کانّه

ممّا یقوم علی الثلاث کسی را

الفت گرفتند،اسبهایی که بر روی سه دست و پای خود ایستاده،پس همواره چنین هستند مثل آنکه یک پای آن شکسته است که بر آن سه دیگر میایستند و دیگری گوید:

زعمتم انّ اخوتکم قریش

لهم الف و لیس لکم الالف

پنداشتید که برادران شما قریش بر ایشان الفت است و برای شما الفت نیست و الف و آلاف مصدر الف و ایلاف مصدر آلف است.

**لغات:**

ایلاف:ایجاب و ایجاد الفت است به تدبیر نیکو و مهربانی،گفته میشود الف یالف الفاء،الفت گرفت و الفت میگیرد،الفت گرفتنی و آلفه یؤلفه ایلافا هر گاه او را قرار دهد که الفت گیرد،پس ایلاف نقیض و ضد ایحاش و ضد وحشت است و مانند آنست،ایناس،و الف الشیء لازم شدن آنست بر عادتی که نفس بآن آرام و آسایش گیرد.

الرحله:حالت سیر است بر راحله و مرکب و آن شتریست که نیرومند

ص :۲۹۳

باشد در سیر و حرکت و از آنست حدیث روایت شده

الناس کابل مائه لا تجد فیها راحله ،مردم مانند شتر صدتایی هستند که در میان آنها یک شتر قوی حسابی تندرو نداشتند.

و الرحل:متاع و کالای سفر است،و ارتحال تحمّل متاع و بار سفر است برای حرکت و سیر.

**اعراب:**

ابو الحسن اخفش گوید:لام در قول او لِإِيلاٰفِ قُرَيْشٍ متعلّق بقول او كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ یعنی این کار را ما بایشان نمودیم برای اینکه قریش الفت- گیرد با کوچ کردن و مسافرت نمودنش.

زجاج گوید:یعنی خدا اصحاب فیل را هلاک کرد که قریش بماند و با مسافرت زمستانی و تابستانی الفت گیرد.

ابو علی گوید:مستشکلی اشکال کرده و گفت اصحاب فیل را مانند سرگین و فضله حیوانات گردانید بجهت کفرشان چنانشان نکرد که قریش الفت با سفر گیرند.

گوید:این اشکال چیزی نیست برای اینکه ممکن است معنی اینگونه باشد،هلاک شدند اصحاب فیل برای کفرشان و چون هلاکت آنها مؤدّی و منتهی بتألیف قریش شد جایز است که چنان گفته شود،مانند قول خدای تعالی (لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً) تا اینکه موسی(ع)بوده باشد برای ایشان دشمن و مایه غم و غصّه،و حال آنکه آنها موسی علیه السلام را برای این منظور نگرفته بودند، پس چون آخر کار بآنجا کشید که موسی«ع»دشمن سرسخت آنها گردید و نیکو باشد که آن را علّت برداشتن آنها قرار دهد.

ص:۲۹۴

خلیل و سیبویه گویند،فلیعبدوا ربّ هذا البیت لایلاف قریش یعنی عبادتشان را برای شکر این نعمت قرار داده و اعتراف و اقرار باین نعمت بزرگ نمایند.

فراء گوید:آن بنا بر این تقدیر است(الم تر کیف فعل ربّک لایلاف قریش.)گوید،آن بجهت این است که خداوند سبحان تذکّر داد اهل مکّه را به بزرگترین نعمتش بر ایشان در آنچه را که باهل حبشه نمود.

**تفسیر:**

(لِإِيلافِ قُرَيْشٍ)

یعنی ما این کار را باصحاب فیل نمودیم برای نعمت و احسانمان بر قریش مضافا بر نعمتمان بر ایشان در مسافرتهای زمستانی و تابستانی،پس مثل اینکه گفته است نعمتی بر نعمت،پس لام منتهی بمعنای(الی)شده و این گفته فراء است.

و بعضی گفته اند:یعنی ما اینکار را کردیم برای الفت گرفتن قریش در مکّه و تمکّن ایشان در اقامت و توقّف در مکّه یا برای انس گرفتن قریش برای آنکه وقتی ابرهه قصد مکّه را نمود قریش ترسیده و فرار کردند از او پس ما ایشان را هلاک کردیم تا قریش بمکّه برگردند و با آن الفت گیرند و محمد(ص)در آنجا متولّد پس بعنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث گردد،و قول خدا:

(إِيلافِهِمْ)

ترجمه و توضیح و بدل از (لِإِيلافِ قُرَيْشٍ) است و (رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيْفِ) منصوب است بوقوع ایلاف ایشان بر آن مسافرت زمستانی و تابستانی،و تحقیق آن اینست که قریش در حرم امن الهی در امان و اعینی از دشمنان بودند که در آنجا برایشان هجوم آوردند و اینکه

احدی ببدی متعرّض ایشان شود،زمانی که از مکّه برای تجارت بیرون رفتند و حرم(خدا)بیابانی شوره زار و غیر قابل زراعت بود،و قریش در آنجا بوسیله تجارت زندگی میکردند و برای ایشان دو مسافرت در هر سالی بود یک مسافرت در زمستان به یمن میرفتند چون آنجا منطقه داغ و گرمسیر بود نسبت بحجاز و مسافرتی در تابستان بشام میرفتند که بلادی سرد سیر بود و اگر این دو مسافرت و رحلت نبود امکان نداشت برای ایشان که در حرم و مکّه اقامت نمایند و اگر امنیّت و ایمنی نداشتند قدرت بر تصرّف نداشتند،پس چون اصحاب فیل قصد تخریب و ویرانی مکّه نمودند خداوند آنها را هلاک کرد تا قریش بتوانند با این دو مسافرتشان که معیشتشان بستگی بآن داشت و اقامتشان در مکّه انس و الفت بگیرند.

و بعضی گفته اند:که هر دو این مسافرت و رحلت بشام بوده و لیکن مسافرت زمستانی در دریا و ایله برای گرم شدن،و مسافرت تابستانشان بسوی بصری و اذرعات شام بود برای هوا خوری.

و امّا قریش،پس ایشان فرزندان نضر بن کنانه بودند،پس هر کس از اولاد نضر باشد قرشی است و هر کس که منسوب بنضر نباشد قرشی نیست،و در وجه و جهت نامیدن ایشان باین اسم اختلاف شده.

پس بعضی گفته اند:برای تجارت مال جمع کردنشان آنها را قریش نامیده اند،زیرا آنها اهل تجارت بودند نه اصحاب گاو و گوسفند و شیر و ماست و نه اصحاب زراعت و کشاورزی،و قرش مکسب محلّ کسب و کار و تجارت است،گفته میشود(هو یقرش لعیاله)یعنی وی برای خانواده اش کسب میکند،و یاد شده که بابن عبّاس گفته شد،چرا قریش را قریش نامیدند

گفت برای حیوانی که از بزرگترین حیوانات دریایی است،و باو قریش گفته می شود آن حیوان برای آنکه نمیگذرد بچیزی از لاغر و چاق مگر اینکه او را می بلعد و میخورد،گفتند آیا در این باره چیزی انشاد میکنی،پس شعر حجمی را انشاد کرد:

و قریش هی التی تسکن البحر

بها سمّیت قریش قرشا

تأکل الغث و السمین و لا

تترک فیه لدی الحناجر ریشا

و قریش آن حیوانیست که در دریا ساکن است و باین جهت قریش را قریش نامیده اند که هر چه بیابد از لاغر و چاق میخورد و در دریا پری را از فرو بردن در گلو باقی نمیگذارد.

و قریش بسبب تجارتشان و مسافرتشان زندگی میکردند و هیچ کس نسبت بآنها سوء قصد نمیکرد و بقریش سکّان حرم خدا و متولّیان بیت اللّه میگفتند.

کلبی گوید:اوّل کسی که از شام حمل خوار بار بمکّه نمود هاشم بن عبد مناف بود و مصدّق آن قول شاعر است:

تحمّل هاشم ما ضاق عنه

و اعیان ان یقوم به ابن بیض

اتاهم بالغرائز متاقات

من ارض الشام بالبر النفیص

فوسّع اهل مکّه من هشیم

و شاب البرّ باللحم الغریض

هاشم«بن عبد مناف»آنچه مردم از آن در تنگی و سختی بودند و ابن بیض از قیام بآن در تعب و زحمت بود تحمّل نمود،آورد برای ایشان از سرزمین شام جوال هایی پر از گندم پاک خالص،پس بمردم مکّه توسعه و گشایش داد از ترید(نان خیس خورده در آبگوشت)و گوشت مخلوط با گندم نرم

شده(که بآن حلیم میگویند).

سعید بن جبیر گوید:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله باتفاق ابو بکر میگذشت بر جمعی که میسرودند:

یا ذا الّذی طلب السماحه و النّدی

هلاّ مررت بآل عبد الدار

لو ان مررت بهم ترید قراهم

منعوک من جهد و من اقتار

ای آنکه طالب آقایی و بزرگواری و بخشندگی هستی آیا عبور نکردی بخاندان عبد الدار(کلید دار کعبه معظّمه).

اگر چنانچه بر ایشان میگذشتی و میهمان آنها میشدی تو را از هر کوشش و سخت گیری باز میداشتند.

پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بابی بکر فرمود آیا شاعر چنین گفته گفت بآن خدایی که تو را بحق برگزید و مبعوث کرد نه بلکه گفته:

یا ذا الذی طلب السماحه و الندی

هلاّ مررت بآل عبد مناف

لو ان مررت بهم ترید قراهم

منعوک من جهد و من ایجاف

الرائشین و لیس یوجد رائش

و القائلین هلمّ للاضیاف

ای آنکه طالب بزرگواری و آقایی و فضلی آیا عبور نکردی بخاندان عبد مناف (جدّ گرامی پیغمبر اسلام و پدر هاشم بن عبد مناف)،اگر چنانچه به ایشان عبور میکردی و میهمان ایشان میشدی تو را از هر کوشش و از هر ناراحتی باز میداشتند،توانگران و مالدارانی که در حالی که در آنجا مالداری نبود و گویندگان اینکه بیائید بمیهمانی و ضیافت ما.

و الخاطئین غنیّهم بفقیرهم

حتّی یصیر فقیرهم کالکافی

و القائلین بکلّ وعد صادق

خاندانی که توانگر و ثروتمندشان با تهیدست و نادارشان مخلوط و بهم آمیخته تا اینکه فقیر و مستمندشان مانند توانگرانست،و گویندگان بهر وعده صادقانه ای و حال آنکه مردان مکّه همه مبتلا به قحطی و گرسنگی و ضعف و لاغری و ناتوانی بودند،دو سفر تأسیس کرد برای خودش و قبیله اش سفر زمستانی و سفر تابستانی برای ضیافت و هوا خوری.

و الخاطئين غنيّهم بفقيرهم

حتّى يصير فقيرهم كالكافى

و القائلين بكلّ وعد صادق

خاندانى كه توانگر و ثروتمندشان با تهيدست و نادارشان مخلوط و بهم آميخته تا اينكه فقير و مستمندشان مانند توانگرانست،و گويندگان بهر وعده صادقانه اى و حال آنكه مردان مكّه همه مبتلا به قحطى و گرسنگى و ضعف و لاغرى و ناتوانى بودند،دو سفر تأسيس كرد براى خودش و قبيله اش سفر زمستانى و سفر تابستانى براى ضيافت و هوا خورى.

(فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ)

پس هر آينه بايد بپرستند پروردگار و صاحب اين خانه را،اين امريست از خداى سبحان يعنى پس بايد عبادتشان را به سوى پروردگار اين كعبه نموده و او را يكتاى بى همتا بدانند و او همان خداى سبحانست كه (الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ) آنها را از گرسنگى اطعام نمود بآنچه تسبيب اسباب كرد برايشان از ارزاق در مسافرت زمستانى و تابستانى و از اموال بايشان مرحمت نمود.

(وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ)

و ايمنى داد ايشان را از ترس كه احدى متعرّض ايشان در سفرشان نشود چون مى گفتند ما اهل حرم خدا هستيم.

و بعضى گفته اند:ايمنى داد ايشان را از ترس غارت بردن بحرمى كه دلهاى مردم آميخته بر تعظيم و بزرگداشت آنست و آنها بودند كه در جاهليّت مى گفتند ما ساكنين حرم خدا و خدّام بيت اللّه هستيم،پس كسى متعرّض ايشان نمى شد،و اگر مردى از آنها در قبيله اى از قبايل عرب بلائى برايش پيش مى آمد گفته مى شد او حرمى است،پس او را و مال او را رها ميكردند،براى بزرگداشت حرم و غير ايشان هر گاه بيرون مى رفت و مسافرت مى كرد او را غارت مينمودند.

ص :

و بعضـی گفته اند: أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ ،یعنی:از بعد از گرسـنگی چنانچه گفته میشود کسوتک من بعد عری،پوشانیدم تو را بعد از برهنگی یعنی گرسنه نبودند.

ابن عبّاس گوید:مردم قریش در جاهلیّت در سـختی و گرسـنگی بودند تا جناب هاشم بن عبد مناف آنها را برای دو مسافرت و رحلت جمع نمود پس نبودند پسران پدری که ثروتمندتر و عزیزتر از قریش باشد.

ص :۳۰۰

## سوره أ رأيت

### اشاره

و سوره ماعون هم نامیده میشود،مکّی است،و ضحاک گوید مدنی است و گفته اند که بعضی از آن مکّی و بعضی هم مدنی است.

### عدد آيات

هفت آیه عراقی و شش آیه از نظر دیگران.

### اختلاف آن:

در آیه یراءون از نظر عراقی است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خدا او را می آمرزد اگر زکاتش را داده باشد.

عمرو بن ثابت از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که هر کس أَ رَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ را در نمازهای واجب و نافله اش بخواند خدا نماز و روزه او را قبول فرموده و او را محاسبه نکند بآنچه از او در دار دنیا سر زده است(انشاء اللّه تعالی).

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان نعمتش را بر قریش در سوره قبل یاد فرمود،سپس در این سوره تعجّب فرموده از تکذیب ایشان با نعمت بزرگی که بر ایشان نموده،پس فرمود:

## [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . أَ رَأَيْتَ اَلَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ (١) فَذٰلِكَ اَلَّذِي يَدُعُّ اَلْيَتِيمَ (٢) وَ لاٰ يَحُضُّ عَلىٰ طَعٰامِ اَلْمِسْكِينِ (٣) فَوَيْلٌ
لِلْمُصَلِّينَ (۴) اَلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ (۵) اَلَّذِينَ هُمْ يُرٰاؤُنَ (۶) وَ يَمْنَعُونَ اَلْمٰاعُونَ (٧)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)آیا دیـدی آن کس را که روز پاداش را دروغ می پنداشت(۲)و او همان کس است که یتیم را(از حق خویش منع میکنـد(۳)و(مردم را)بطعام دادن بینوا ترغیب نمی کنـد(۴)پس وای بر نمـازگزاران(۵)آنـان که از نماز خویش غافلند.

(۶)آنان که(در کردار خویش بامید ستایش مردم)ریا میکنند(۷) و زکات را(از مستحق)منع میکنند یا از قرض دادن بمحتاجان یا از عاریه دادن اثاثیه خانه که مردم بدان احتیاج دارند خود داری میکنند.

### قرائت:

در شواذ ابی رجاء عطاردی یدّع الیتیم بفتح دال خفیفه بدون تشدید خوانده است.

### دلیل:

ص: ۳۰۲

و معنای آن ترک کردن و اعراض کردن از آنست پس آن برگشتش به معنای قرائت مشهوره است.

### لغات:

الـدع:بمعنای دفع است بشـدّت و سـختی،و از آنست دعـدعه حرکت دادن کیل و پیمانه برای اینکه تمامش را فرا گرفته و پرپر شود،مثل اینکه آن را دفع میکنی و الـدعه نیز بمعنای منع کردن و جلوگیری از بز است و الحض و الحث و التحریص بیک معنا و آن ترغیب و تشویق است.

الماعون:بمعنای ظرف و اثاث و هر چیزی که در آن سود و منفعتی باشد،اعشی گوید:

با جود منه بما عونه

اذا ما سماؤهم لم تغمّ

در قصیده ای که قیس بن معدیکرب را مدح میکند میگوید،نور فرات در موقع طغیان و تلاطم امواجش بخشنده تر از او نیست در موقعی که آسمان بارانش را قطع کرده و نمیبارد.

وراعی گوید:

قوم علی الاسلام لمّا یمنعوا

ما عونهم و یضیّعوا التهلیلا

مردمی که بر دین اسـلام بودنـد زمـانی که منع کردنـد خیرات و زکـات خود را ضـایع نمودنـد تهلیـل(لا اله الاّ اللّه)و نماز را و اعرابی در باره شترش گوید:

(کیمـا انّهـا نعطیـک المـاعون)برای آنکه آن رام شود برای تو و اطاعت کنـد تو را،و اصل آن قلّت و کمی از معن مشـتق و آن بمعنـای قلیـل و انـدک است،شـاعر گویـد:(فـانّ هلاـک مالک غیر معن)پس البتّه نابودی مال تو کم نیست و گفته میشود ما له سعن و لا معن،ندارد نه زیاد و نه کم،پس

ص :۳۰۳

ماعون چیز نافع و سودمند کم قیمت است،و گفته میشود معن الوادی آن گاه که آبش کم کم روان باشد.

### اعراب:

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ اَلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ

،اعتماد کرده اینجا بر آنچه جاری شده در صله موصولی که آن وصف مجرور است بلامی که متعلّق بخبر است،آیا نمی بینی که قول خدا، فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ حمل بر ظاهر نیست و اعتماد بر سهو در صله الّذین و قول خدا، اَلَّذِينَ هُمْ يُرٰاؤُنَ جایز است که مجرور باشد بر اینکه صفت مصلّین است و جایز است که منصوب بر اضمار اعنی و اینکه مرفوع بر اضمار هم باشد.

### تفسیر:

خداوند تعالی پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله را مخاطب نموده و فرمود (أَ رَأَيْتَ) ای محمد (الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ) یعنی این کافری که پاداش و حساب را تکذیب نموده و انکار بعث میکند با روشن شدن امر در این موضوع و قیام دلیلها بر صحّت و درستی آن،و البتّه خداوند سبحان آن را بلفظ استفهام یاد نموده بجهت مبالغه در فهمانیدن،و تکذیب روز پاداش از زیانکارترین چیزهاست بر صاحبش برای اینکه نابود میکند باین بیشتر غرضها و داعیه های بسوی خیر و بازداشتن از بدی و شرارت،پس او خود را بهلاکت میاندازد در شتاب کردن بسوی بدی که فطرت و طبعش میخواند او را بسوی او زیرا نمی ترسد از عواقب ضرر را در آن.

کلبی گوید:این آیه در باره عاص بن وائل سهمی نازل شده.

سدی و مقاتل بن حیّان گویند:در باره ولید بن مغیره نازل شده است

ص:۳۰۴

ابن جریح گوید:در باره ابی سفیان بن حرب نازل شده است که در هر هفته دو حیوان میکشت چون یتیمی نزد او میآمد او را با عصا میزد.

عطاء از ابن عبّاس نقل کرده که در باره مردی از منافقین نازل شده است.

(فَذٰلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ)

خداوند سبحان بیان فرمود که از صفات آن کس که تکذیب روز پاداش میکند اینست که او یتیم را با خشونت دفع کرده و میراند،برای اینکه او ایمان به پاداش دادن بر او ندارد،پس برای او رادعی از راندن آن یتیم نیست.

ابن عبّاس و مجاهد گویند:یتیم را از حقش با خشونت و ستم محروم و او را میرنجاند.

(وَ لاٰ یَحُضُّ عَلیٰ طَعٰامِ الْمِسْکِینِ)

یعنی به بینوا و مستمند طعام نمی دهد و بدیگران هم نمیگوید باو طعام دهید و به عبارت ساده تر نه خودش چیزی میدهد در موقع توانایی و قدرت و نه در وقت تنگی و عجز دیگران را تشویق باین کار میکند برای اینکه روز پاداش را قبول ندارد.

(فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ)

پس وای بر نماز خوانهایی که از نمازشان غفلت میکنند،ابن عبّاس و مسروق گویند:ایشان آنهایی هستند که نمازشان را از اوقات خودش به تأخیر میاندازند،و این تفسیر هم مرفوعا روایت شده است.

علی علیه السلام و ابن عبّاس گویند:مراد از این آیه منافقین هستند- آنهایی که امید ثواب ندارند اگر نماز خواندند و اگر هم نخواندند ترس عقاب ندارند،پس ایشانند که از نماز غافلند تا وقت آن بگذرد،آنها هر گاه

ص :۳۰۵

با مؤمنین باشند از روی ریاء و تظاهر میخوانند،و اگر تنها و یا با غیر مؤمنین باشند نمیخوانند،و این قول خداست، اَلَّذِینَ هُمْ یُرٰاؤُنَ (الَّذِینَ هُمْ یُرٰاؤُنَ) انس گوید،الحمد للّه که فرمود از نمازشان،و نفرمود در نمازشان اراده فرموده باین مطلب سهوی که برای انسانی در نمازش بدون عمد روی میدهد عقابی برای آن نیست.

قتاده گوید:غافل از آن میشوند پروا ندارند خوانده باشند و یا نخوانده باشند،از نظرشان بی تفاوت است.

ضحاک گوید:ایشان افراد تارک الصلاتند که(مانند مارکسیستها،و کمونیستها نماز نمیخوانند).

حسن گوید:آنها افرادی هستند که اگر بخوانند از روی ریاء و تظاهر میخوانند و اگر هم از آنها فوت شود ابدا پشیمان نمیشوند.

ابی العالیه گوید:ایشان آنهایی هستند که نماز را در وقتش نمیخوانند و رکوع و سجود آن را کامل انجام نمیدهند.

و نیز از اوست که گوید:او آنست که هر گاه سجده کند سرش را حرکت داده و باین طرف و آن طرف توجّه نماید.

عیّاشی باسنادش از یونس بن عمّار از حضرت ابی عبد اللّه(ع)روایت نموده گوید،از آن حضرت پرسیدم از قول خدا اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ آیا آن وسوسه شیطانست فرمود نه هر کس این حالت را پیدا میکند و لیکن ساهون افرادی هستند که غفلت از آن میکنند و آن را در اوّل وقت انجام نمیدهند،و از ابی اسامه زید شحام روایت کرده که گفت از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام از قول خدا اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ پرسیدم

فرمود،آن ترک نماز و سستی و تکاهل در نماز است.

و از محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت نموده که فرمودند آن ضایع کردن نماز است.

و بعضی گفته اند:ایشان کسانی هستند(یراءون)ریا میکنند مردم را در تمام اعمالشان و بقصد خلوص و اخلاص برای خدای تعالی انجام نمیدهند (وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ) و منع میکنند زکات و خیرات و هر چیزی که در آن نفعی برای مردم باشد،و علماء در باره آن اختلاف کرده اند،علی(ع)و ابن عمر و حسن و قتاده و ضحاک گویند ماعون زکات واجبه است،و از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام هم همین روایت شده است.

ابن عبّاس و ابن مسعود و سعید بن جبیر گویند آن وسائلی است که مردم از هم عاریه میکنند مانند،دلو،سطل،تبر و تیشه و دیک و مانند آن،و چیزهایی که ممنوع نیست مثل آب و نمک،و این معنی نیز مرفوعا روایت شده است.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود آن قرض و وام است آن را قرض میکنید و کار خوبی است که انجام میدهید،و اثاثیه منزل است که عاریه میکنید،و از آنست زکات،گوید،پس گفتم البته برای ما همسایگانی هست که هر گاه ما متاعی بآنها عاریه میدهیم شکسته و آن را خراب و فاسد میکنند،پس بر ما گناهی است اگر بآنها عاریه ندهیم فرمود،نه بر تو گناهی نیست اگر اینطورند.

کلبی گوید:ماعون تمام کارهای خوب است.

ص :۳۰۷

## سوره کوثر

### اشاره

مکّی است از نظر ابن عبّاس و کلبی و از نظر عکرمه و ضحاک مدنی است و آن باتفاق سه آیه است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است کسی که آن را بخواند خداوند او را از نهرهای بهشت سیراب،و باو عطا فرماید از پاداش بعدد هر قربانی که بندگان آن را در روز عید قربانی نموده و هر قربانی که اهل کتاب و مشرکین مینمایند.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:کسی که انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای واجبی و مستحبی بخواند خدا او را در روز قیامت از کوثر سقایت فرماید.و جایگاهش در نزد محمد صلّی اللّه علیه و آله خواهد بود.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند در سوره أ رأیت مذمّت کرده تارکین نماز و مانعین زکات را و در این سوره یاد کرد که ایشان آن کار را کرده و پیغمبر را تکذیب کردند،پس خداوند باو خیر کثیر داده و او را فرمان نماز داده و فرمود:

## [سوره الكوثر (۱۰۸): آيات ۱ تا ۳]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِنّٰا أَعْطَيْنٰاكَ اَلْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ اِنْحَرْ (۲) إِنَّ شٰانِئَكَ هُوَ اَلْأَبْتَرُ (۳)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)البتّه ما بتو كوثر عطا كرديم(۲)پس براى پروردگارت نماز بخوان و قربانى كن(و يا دست خود را موقع تكبير تا محاذى گوش و گلويت بلند كن) بيگمان دشمن و خصم تو ابتر و بدون عقب خواهد بود.

### لغات:

الكوثر:بر وزن فوعل از كثرت است و آن چيزيست كه از شأن آن كثرت است و كوثر خير فراوانست.

الاعطاء:بر دو قسم است،بخشيدن بنحو تمليك و بخشيدن بغير تمليك بمعناى اباحه تصرّف(مثل تحليل بضع كه بخشيدن كنيز است، صرفا براى تمتّع و كامیابى)اعطاء كوثر:تمليك است مانند بخشيدن اجرت و ريشه و اصل آن از عطا يعطوا،هر گاه دريافت كند.

و الشانى:بمعناى دشمن كينه توز است:

الأبتر:اصل آن الاغى است كه دم بريده باشد،و در حديث زياد (ابن ابيه لعنه اللّٰه)است كه او خطبه خوانده خطبه بتراء براى اينكه او

لعنه اللّه در آن خطبه حمد را نخواند و بر پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله درود نفرستاد.

### اعراب:

وَ انْحَرْ

مفعولش محذوف است يعنى قربانى و شتر اهدايى خود را نحر و قربانى كن چنانچه لبيد حذف كرده از قول خودش كه ميگويد (و هم العشيره ان يبطئ حاسد) (۱)و ايشان مردمى هستند كه حسود آنها ايشان را به سستى و كندى نسبت ميدهد،و قول خدا، إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ،لا-انت،تقديرش اينست يعنى او بلا عقب است نه تو براى اينكه نام تو بلند است هر جا و هر وقت من ياد شوم به لا اله الاّ اللّه تو ياد شوى بمحمد رسول اللّه(ص)با من فصلّ و الأبتر دو خبر هستند،فصلّ خبر مقدّم براى لربّك،و الأبتر خبر براى هو.

### شأن نزول:

مفسّرين از ابن عباس نقل كرده اند،كه سوره كوثر در باره عاص بن وائل سهمى نازل شده و اين موقعى بود كه ديد رسول خدا(ص)از مسجد بيرون ميآيد پس در نزديكى در بنى سهم با آن حضرت ملاقات و گفتگو كرد در حالى كه عدّه اى از بزرگان قريش در مسجد نشسته بودند،پس چون عاص داخل شد گفتند با كى صحبت ميكردى گفت با اين ابتر و اين بعد از فوت عبد اللّه فرزند رسول خدا(ص)از خديجه(ع)بود،و رسم و عادت عرب جاهلى اين بود كسى را كه پسر نداشت او را ابتر ميناميدند،پس



---

۱- ۱) -اين نصف بيت از قصيده معلّقه از هفت قصيده معروف بسبعه معلّقه است و اوّلش اين است (او ان يميل مع العدوّ لثامها) يا اينكه بر دارد با دشمن رو پوش و روسرى خود را.

قریش در موقع مرگ عبد اللّه او را ابتر و صنبور نامیدند،(و صنبور شخصی را گویند که برادر و فرزندی نداشته باشد).

**تفسیر:**

خداوند سبحان پیمبرش(ص)را بر طریق شمردن نعمتش بر آن حضرت خطاب نموده و فرمود:

(إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ)

بیگمان ما اعطا کردیم بتو کوثر را علماء،در تفسیر آن اختلاف کرده اند،عایشه و ابن عمر گویند:آن نهریست،در بهشت،ابن عبّاس گوید:چون إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ نازل شد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله منبر رفت و آن را بر مردم قرائت کرد و چون پائین آمد گفتند ای رسول خدا چیست آنچه خداوند بشما داده است؟ فرمود:نهریست در بهشت که از شیر سفیدتر و استقامتش از قدح شدیدتر باشد،در دو طرف آن قبّه هایی از درّ و یاقوت است وارد میشود بر آن پرندگان سبزی که دارای گردنهای مثل گردنهای کبک است،گفتند یا رسول اللّه این پرندگان چه اندازه خوب است،فرمود،آیا بشما خبر ندهم به بهتر از آن،گفتند چرا،فرمود کسی که پرندگان مزبور را بخورد و آب کوثر بنوشد،و رستگار برضوان خدا شود،از آن بهتر است.

و از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت شده که فرمود کوثر نهری است در بهشت خداوند پیامبرش«ص»را عوض از فرزندش«عبد اللّه»داده است.

عطاء گوید:آن حوض پیامبر(ص)است که مردم بسیاری بر آن در روز قیامت وارد میشوند.

ص:۳۱۱

و انس گوید:رسول خدا(ص)روزی در وقتی که میان ما بود چرت و خواب مختصری کرده سپس خندان سر مبارک خود را بلند کرد،پس گفتم چه چیز شما را خندانید ای رسول خدا(ص)فرمود،الآن بر من نازل شده سوره ای پس سوره کوثر را خوانده سپس فرمود،آیا میدانید کوثر چیست؟گفتیم خدا و رسول او دانا هستند،فرمود آن نهریست که خدا آن را بمن وعده داده و دارای خیر فراوانست،آن حوض من است،روز قیامت امّت من بر آن وارد میشوند،ظروف آن عدد ستارگان آسمان است پس جماعتی از ایشان مضطرب و پریشان و سرنگون بآتش میشوند،پس میگویم پروردگار من ایشان از امّت منند،پس گفته میشود تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند،این روایت را مسلم بن حجاج قشیری در کتاب صحیح خود روایت نموده است.

ابن عبّاس و سعید بن جبیر و مجاهد گویند:کوثر خیر فراوان است و بگفتهٔ عکرمه:آن نبوّت پیغمبر و قرآنست،و بگفتهٔ حسن:آن قرآنست و بگفتهٔ ابو بکر بن عیّاش آن بسیاری و کثرت اصحاب و پیروانست.

و بعضی گفته اند:آن فراوانی نسل و ذرّیه است که البتّه ظاهر شد کثرت نسل از فرزندان فاطمه سلام اللّه علیها،تا آنجایی که عدد آنها شمردنی نیست و از حوصله حساب و احصاء خارج و تا روز قیامت عدد ایشان متّصل خواهد بود، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آن شفاعت است و لفظ محتمل است که شامل همه آنها شود،پس واجب است که حمل بر تمام اقوالی که ذکر شده گردد و حقّا خداوند سبحان بآن حضرت در دنیا خیر فراوانی داده و وعده اش داده که در آخرت هم خیر بسیارش-

ص :۳۱۲

دهد،و تمام این اقوال تفصیل یک جمله است و آن خیر بسیار است در دنیا و آخرت.

(فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ)

عطاء و عکرمه و قتاده گویند:خداوند سبحان او را امر فرموده بشکر کردن بر این نعمت بزرگ به اینکه فرمود فصلّ پس نماز عید را بخوان زیرا در پی و عقب آن فرموده و انحر و قربانی کن هدیه و قربانی خود را انس بن مالک گوید:پیغمبر(ص)پیش از آنکه نماز بخواند قربانی میکرد و شتر نحر مینمود،پس بآن حضرت دستور داده شده اوّل نماز بخواند و بعد قربانی کند.

سعید بن جبیر و مجاهد گویند:یعنی پس برای پروردگارت نماز واجب صبح را بجماعت خوانده و در منی قربانی کن.

محمد بن کعب گوید:مردمی بودند که نماز برای غیر خدا خوانده و برای غیر خدا قربانی میکردند،پس خداوند تعالی پیامبرش(ص)را امر فرمود که نماز و قربانیش تقربیا الی اللّه و خالص برای او باشد،و بعضی گفته اند:یعنی برای پروردگارت نماز واجب را بخوان و در مقابل قبله قربانی نما،و عرب میگوید:منازل ما بسوی قبله قربانی میکند،و انشاد کرده ابا حکم هل انت عم مجالد و سیّد اهل الأبطح المناحر ای ابو حکم آیا تو عموی مجالد و آقای اهل مکه هستی که در مقابل و برابر قبله قربانی میکنند،و این قول فراء است،و امّا آنچه از علی علیه السلام روایت کرده اند اینست که دست راست خود را بر دست چپ برابر گودی گلویت در نماز روی هم بگذار،پس آن از روایاتیست که از آن حضرت صحیح و درست نیست برای اینکه تمام عترت طاهره و خاندان پاک رسالت

ص:۳۱۳

از آن حضرت خلاف این را روایت کرده اند،معنای آن اینست که دستت را در نماز تا محاذی گودی گلویت بلند کن.

و از عمر بن یزید روایت کرده که گفت از حضرت ابا عبد اللّه صادق(ع) شنیدم که میفرمود در باره آیه فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ ،آن بلند کردن دو دست توست برابر صورتت و عبد اللّه بن سنان هم از آن حضرت مثل آن را روایت کرده است.

و از جمیل بن درّاج روایت شده که گوید گفتم بحضرت ابی عبد اللّه علیه السلام فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ ،پس آن حضرت بدست مبارکش اشاره کرد و فرمود اینطور یعنی در تکبیره الاحرام نمازش استقبال قبله نموده و دستهایش برابر صورتش بلند نمود.

و از حماد بن عثمان روایت شده که گفت از حضرت ابا عبد اللّه صادق«ع» پرسیدم که نحر چیست،پس دستهایش تا سینه اش بلند نمود و فرمود همچنین،سپس بالاتر برده و فرمود این چنین یعنی در تکبیره الاحرام نماز دستهایش را برابر قبله بلند نمود.

و از مقاتل بن حیّان از اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود چون این سوره نازل شد پیغمبر(ص)بجبرئیل فرمود این نحیره ای که خدا مرا بآن امر فرموده چیست؟ جبرئیل گفت نحیره نیست و لیکن تو را امر میکند که هر گاه تکبیره- الاحرام نماز را خواستی بگویی دستهایت را بلند کن و بگو اللّه اکبر و هر گاه رکوع کردی و سر از رکوع برداشتی و سجده کردی و سر از سجده بر داشتی دستهایت را برابر قبله بلند کن که آن نماز ما و نماز فرشتگانست

در هفت آسمان،پس برای هر چیزی زینت است و حقا زینت نماز بلند کردن دستهاست در موقع اللّه اکبر.

پیغمبر(ص)فرمود بلند کردن دستها از استکانت است گفتم استکانت چیست فرمود آیا این آیه را نخواندی فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مٰا يَتَضَرَّعُونَ پس برای پروردگارشان خضوع نکردند و تضرّع و زاری ننمودند این روایت را ثعلبی و واحدی در تفسیرهای خود آورده اند.

(إِنَّ شٰانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)

یعنی البتّه خصم و دشمن کینه توز تو منقطع از خیر است و او عاص بن وائل است.

قتاده گوید:یعنی اوست کمترین و ذلیل ترین مردم بمنقطع شدنش از هر خیر.

و بعضی گفته اند:ابتر آنست که حقیقه فرزندی برای او نباشد و بیگمان آنکه باو نسبت میدهند از او نیست(مانند زیاد بن ابی سفیان).

مجاهد گوید:ابتر آنست که عقبی و نسلی برای او نیست و آن جواب قریش است که گفتند محمد(ص)عقبی و اولادی ندارد میمیرد و از او راحت میشویم و دینش کهنه شده و از بین میرود زیرا کسی ندارد قائم مقام و جانشین او شود و بسوی او دعوت کند،پس امر رسالت او منقطع میشود.

و در این سوره دلیلهایی بر صدق نبوّت پیغمبر ما(ص)و صحّت رسالت او هست:

۱-اینکه او خبر داده از آنچه در خاطر دشمنانش خطور کرده و آنچه بزبان آنان جاری شده و حال آنکه کسی از مردم به آن حضرت نرسانده بود،پس چنان بود که خبر داد.

۲-خداوند فرمود إِنّٰا أَعْطَيْنٰاكَ الْكَوْثَرَ ،پس ببین چگونه دینش در عالم منتشر و امر رسالتش بالا گرفت و ذرّیه اش زیاد شد(با آنکه دشمنان خاندانش از امویها و مروانیها و عباسیان در قتل ذراری آن حضرت از آنچه توانستند کوتاهی نکردند که شرح آن در کتب تواریخ مسلمین و دیگران مسطور است)تا اینکه گردید نسبش بیشتر از هر نسب و حال آنکه چیزی از آن در حال نزول سوره نبود.

۳-تمام فصحاء عرب و عجم بتحقیق عاجز شدند از اینکه مثل این سوره را بیاورند بر کوتاهی الفاظش با تحدّی خدا ایشان را (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) و حرص بر باطل کردن امر رسالت آن حضرت از روز بعثتش تا امروز و این نهایت اعجاز قرآن و آن بزرگوار است.

۴-خداوند سبحان آن حضرت را وعده نصرت و یاری بر دشمنانش داده و او را خبر داد بسقوط امر ایشان و از بین رفتن دین آنها و منقطع شدن نسل آنان،پس خبر چنان بود که فرموده بود،و در این سوره موجزه کوتاه از مماثل و مانند بودن مقاطع بفواصل آن و آسانی و سهولت مخارج حروف به نیکویی تألیف و تقابل هر یک از معانی آن بآنچه اولی و شایسته تر بآنست مطالب و دقایقی است که بر کسی که عارف مجاری کلام عرب باشد مخفی و پوشیده نیست. (۱)

ص :۳۱۶

---

۱- ۱) -حاکم ابو القاسم حسکانی در صفحهٔ ۳۷۵ شواهد التنزیل مطبوعش گوید: حدیث کرد ما را پدرم باسنادش از زید بن علی بن الحسین شهید علیه السلام از پدرش از پدرانش از علی علیه السلام که گفت:فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جبرئیل نشان داد بمن منازل من و منازل اهل

دنباله پاورقی از صفحهٔ قبل:

(۱)

(بیتم را در کنار حوض کوثر. و نیز باسنادش از انس بن مالک روایت نموده که گفت داخل شدم بر رسول خدا(ص)،پس فرمود:بمن کوثر داده شده گفتم کوثر چیست؟ فرمود:نهریست در بهشت که عرضش و طولش مساحت ما بین مشرق و مغرب است نمیآشامد احدی از آن که بعدا تشنه شود و وضو نمیگیرد کسی از آن که آلوده گردد،کسی که عهد مرا شکسته و نقض پیمان و ذمّه من نموده و اهل بیت مرا کشته از آن نمیآشامد. طبرسی در احتجاجش در حدیث پیامبر(ص)با یهود نقل نموده که یهود گفتند نوح از شما بهتر بود،پیامبر(ص)فرمود،برای چه گفتند چون او در کشتی نشست پس کشتی بر جودی بحرکت آمد،پیامبر فرمود: حقّا بمن بالاتر و بهتر از آن داده شده گفتند کدام است،فرمود خداوند بمن در بهشت نهری داده که مجرا و منبع آن از زیر عرش است و بر کنار او هزار هزار(یک ملیون)قصر است که یک خشت آن طلا و یک خشت آن نقره است علف و گیاه و خرّه آن زعفران و ریگ و لجن آن در و یاقوت،و زمین آن مشک سفید و این برای من و امّت من ایجاد شده و این است قول خدای تعالی، إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ ،گفتند راست گفتی ای محمد و آن در تورات نوشته شده این کوثر بهتر از کشتی نوح است.

### سوره کافرون

### اشاره

مکّی است و از نظر ابن عبّاس و قتاده مدنی و آن باتّفاق شش آیه است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که کسی که قرائت کند قل یا ایها الکافرون را مانند آنست که ربع قرآن را قرائت کرده و مریدان شیاطین از او دور میشوند و از شرک مبرّا و از فزع و هول بزرگ در عافیت باشد.

و از جبیر بن مطعم روایت شده که گوید رسول خدا(ص)بمن فرمود آیا دوست داری ای جبیر اینکه هر گاه برای سفر بیرون رفتی از بهترین یارانت باشی از جهت شخصیت و بیشترین ایشان باشی از جهت زاد و توشه گفتم بلی پدرم و مادرم بفدایت ای رسول خدا،فرمود این پنج سوره قل یا ایها الکافرون،و اذا جاء نصر اللّه و الفتح و قل هو اللّه احد و قل اعوذ برب الناس را با بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ در هر سوره بخوان.

جبر بن مطعم گوید:من مال زیاد نداشتم و با آنکه خدا میخواست بیرون روم بیرون میرفتم،پس من با همّت ترین آنها و پر زادترین آنها بودم تا از سفرم بر میگشتم.

و از فروه بن نوفل اشجعی از پدرش روایت کرده که او خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمده و گفت یا رسول اللّه آمدم محضر شما برای اینکه

ص :۳۱۸

مرا چیزی بیاموزی که در موقع خوابم بگویم،فرمود آن گه که در خوابگاهت رفتی بخوان قل یا ایها الکافرون،آن گاه بخواب بر پایان آن که برائه و بیزاری از شرک است شعیب الحداد از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که پدرم میفرمود،قل یا ایها الکافرون ربع(یک چهارم)قرآن است و آن بزرگوار هر گاه از قرائت آن فارغ میشد میگفت اعبد اللّه وحده اعبد اللّه وحده،عبادت میکنم خدا را بتنهایی،عبادت میکنم خدا را به یکتایی.

و هشام بن سالم از ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هر گاه گفتی لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ ،پس بگو و لیکن اعبد اللّه مخلصا له دینی پس هر گاه از آن فارغ شدی بگو دینی الاسلام دینی الاسلام دینی الاسلام،نمی پرستم آنچه شما میپرستید و لیکن می پرستم خدا را از روی اخلاص دین من برای اوست،دین من اسلام است سه بار.

حسین بن ابی العلاء روایت کرده که فرمود کسی که قرائت کند قل یا ایها الکافرون و قل هو اللّه احد را در نماز واجبی از واجباتش خدا او را و پدر و مادرش و فرزندانش را بیامرزد،و اگر شقی باشد از دیوان اشقیاء محو و در دیوان سعداء نوشته شود و خدا او را سعید زنده نماید و شهید بمیراند و در زمره شهیدان مبعوث گرداند.

## توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

یاد نمود خدای سبحان در سوره کوثر که دشمنان پیامبرش او را عیب جویی کرده که او ابتر و بلا عقب است،پس آنها را رد کرد و در این سوره یاد نمود که آنها خواستند از حضرت مداهنت و نرمش را،پس خدا او را

امر فرمود که از آنها برائت جوید و فرمود:

## [سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلْكٰافِرُونَ (۱) لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ (۲) وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ (۳) وَ لاٰ أَنَا عٰابِدٌ مٰا عَبَدْتُّمْ (۴) وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ (۶)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)بگو ای گروه کافرها(۲)نمی پرستم آنچه شما می پرستید(۳)و شما عبادت کننده نیستید خدایی را که من میپرستم(۴)و من عبادت کننده نیستم بتهایی را که شما پرستیده اید(۵)و شما عبادت کننده نیستید خدایی را که من میپرستم(۶)دین شما برای شما و دین من برای من.

### قرائت:

نافع و ابن کثیر و حفص از عاصم(لی دین)بفتح یاء و دیگران بسکون یاء خوانده اند.

### دلیل:

سکون دادن یاء از ولی و فتحه دادن آن هر دو نیکو و جایز است.

### اعراب:

وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ

نیکو بود من اعبد باشد و لیکن بما آمده تا

ص: ۳۲۰

اینکه مطابقت با ما قبل و ما بعدش کند،و بعضی گفته اند،که ما در اینجا به معنای من است و ضمیری که عود کننده از صله بموصول است در تمام جملات حذف شده و تقدیرش این است ما تعبدونه و ما اعبده و ما عبدتموه.

**شأن نزول:**

این سوره در باره چند نفر از صنادید و بزرگان قریش بنام حارث بن قیس سهمی و عاص بن وائل و ولید بن مغیره و اسود بن عبیغوت زهری و اسود بن مطلب ابن اسد و امیه بن خلف نازل شده است.

چون آنها آمدند خدمت حضرت رسول(ص)و گفتند ای محمد تو دین ما را پیروی کن ما هم دین تو را پیروی نموده و تو را در تمام کارهای خودمان شریک و سهیم مینمائیم،یک سال تو خدایان ما را بپرست،و یک سال ما خدای تو را می پرستیم،پس اگر آنچه تو آورده ای بهتر بود از آنچه در دست ماست که ما شرکت نمودیم در آن و حظ و نصیب خود را از آن دریافت کرده ایم و اگر آنچه در دست ماست(از بت پرستی)بهتر باشد از دین تو تو در امر ما شرکت کرده و حظ و نصیب خود را از آن گرفته ای.

پس آن حضرت فرمود پناه میبرم بر خدا که برای او شریکی قائل بشوم و غیر او را شریک او گردانم،گفتند بیا بعضی از خدایان ما را استلام کن و دست بر آنها بزن ما تو را تصدیق نموده و خدای تو را می پرستیم فرمود،صبر کنید تا ببینم چه دستوری از خدایم میرسد،پس نازل شد قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ... پس پیغمبر(ص)برگشت بمسجد الحرام و در آن پر بود از قریش،پس بر سر ایشان ایستاد و سوره را تا آخر قرائت فرمود،و چون از خواندن سوره فارغ شد قریش از او مأیوس و نا امید شدند

ص:۳۲۱

و او را با اصحابش اذیّت و شکنجه نمودند.

ابن عبّاس گوید،در باره آنها نازل شد آیه شریفه أَ فَغَيْرَ اللّٰهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجٰاهِلُونَ ،آیا غیر خدا را بمن فرمان میدهید که بپرستم،ای نادانان.

**تفسیر:**

خداوند سبحان پیامبرش(ص)را خطاب فرمود، (قُلْ) بگو ای محمد (يٰا أَيُّهَا الْكٰافِرُونَ) اراده نمود قومی معروف و معیّن را برای اینکه الف و لام برای عهد است.

(لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ)

یعنی نمی پرستم خدایانی را که شما در امروز و در این حال می پرستید.

(وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ)

و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که امروز من او را عبادت میکنم و نیز در اینحال می پرستم.

(وَ لاٰ أَنٰا عٰابِدٌ مٰا عَبَدْتُّمْ)

و من عبادت کننده نیستم بتهایی را که شما عبادت میکنید در آینده و بعد از امروز.

(وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ)

و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که من عبادت میکنم،ابن عباس و مقاتل گویند،در ما بعد امروز از اوقات آینده.

زجاج گوید:پیغمبر(ص)باین سوره نفی فرمود،عبادت خدایان ایشان را از خودش در حال و آینده،و نفی فرمود از ایشان عبادت خدا را در حال و آینده،و این در باره قومی مثل حارث بن قیس سهمی و عاص ابن وائل و ولید بن مغیره و سه نفر دیگر بود که خداوند سبحان

ص :۳۲۲

آن حضرت را اعلام نمود بعدم ایمان ایشان مانند قول او قصه نوح(ع) أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلّا مَنْ قَدْ آمَنَ ،البتّه هرگز ایمان نیاورد از خویشان تو مگر آنکه قبلا ایمان آورده.

و نیز فراء در وجه تکرار گوید:چون قرآن بلغت عرب نازل شده و از عادت ایشان تکرار کلام بوده برای تأکید و فهمانیدن طرف تا اینکه جواب دهند میگوید بلی بلی آری آری و ممتنع میگوید لا لا نه،نه،گوید،و مثل آنست قول خدای تعالی کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ،و انشاد کرده و گوید:

و کائن و کم عندی لهم من صنیعه

ایادی شفّها علیّ و اوجبوا

و مثل اینکه و چه بسیار است برای ایشان پیش من از نیکویی هایی که مکرّر نمودند بر من.و سرود:

کم نعمه کانت لکم

کم کم و کم

چه مقدار نعمتی که برای شما بوده چه اندازه چه مقدار و چه اندازه.

و دیگری گوید:

نعق الغراب ببین لیلی غدوه

کم کم و کم بفراق لیلی ینعق

کلاغ صدا نمود و غار کرد صبحگاهان بمردن لیلی،چه اندازه،چه اندازه و چه مقدار بجدایی و فراق لیلی صدا میکند.

و دیگری گفته: هلّا سألت جموع کنده یوم ولّوا این أینا آیا سؤال نکردی جمعیّت قبیله کنده را روزی را که اعراض کردند و پشت نمودند که کجا و چه وقت.

و دیگری گوید: اردت لنفسی بعض الامور فاولی لنفسی اولی لها

قصد کردم برای خودم بعضی از کارها را،پس سزاوارتر و شایسته تر به نفس من سزاوارتر است برای آن.

گوید:و این شایسته ترین موارد است بتأکید برای اینکه کافرها در موضع اوّل اقدام کردند و تکرار نمودند،پس خداوند سبحان تکرار نمود آن را تا اینکه تأکید کند تا امیدی و یأس ایشان را،تکرار و بعضی نیز در این باره گفته اند:البتّه معنایش اینست که بتهایی را که شما عبادت میکنید،من عبادت نمیکنم و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که من او را عبادت میکنم هر گاه باو شرک ورزیدید و بتها و غیر بتها را عوض خدا عبادت نمودید و فقط عبادت میکنند خدا را کسی که عبادتش را خالصانه برای او انجام دهد.

(وَ لاٰ أَنَا عٰابِدٌ مٰا عَبَدْتُّمْ)

یعنی عبادت نمیکنم عبادت شما را،پس ما مصدریّه است.

(وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ)

یعنی و شما عبادت نمیکنید عبادت مرا بر مثل آنچه ما ذکر کردیم آن را،پس اراده کرد در اولی معبود را و دوّمی عبادت را.

پس اگر گفته شود اختلاف معبودها معلوم،معنای اختلاف عبادت چیست.

می گوییم البتّه آن حضرت عبادت میکرد خدا را بر وجه اخلاص ولی ایشان مشرک بودند بخدا در عبادتش پس اختلاف دو عبادت هم روشن گردید،و برای اینکه آن حضرت به معبود و پروردگارش بسبب افعال مشروعه تقرّب پیدا میکرد ولی بت پرستها این کار را نمیکردند تقرّب به بت ها می جستند

ص: ۳۲۴

بوسیله اعمالی که از روی جهل و نادانی بآن اعتقاد داشتند.

(لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ)

در این آیه چند وجه ذکر شده است:

۱-اینکه برای شما پاداش دین شما و برای من پاداش دین من پس مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن قرار گرفته.

۲-اینکه یعنی برای شما کفرتان بخدا و برای من دین توحید و اخلاص و این گرچه ظاهرش اباحه است پس بیگمان آن بیم و تهدید و مبالغه در نهی و منع است،مانند قول او اِعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ ،هر چه میخواهید بکنید.

۳-بدرستی که دین پاداش عمل و کیفر کردار است و معنایش برای شما پاداش اعمالتان و برای من پاداش و جزاء عملم.شاعر گوید:

اذا ما لقونا لقیناهم

و دنّاهم مثل ما یقرضونا

هر گاه ملاقات کردند ما را ما هم آنها را دیدار خواهیم نمود،و آنها را- پاداش میدهیم مانند آنچه بما قرض میدهند،و این سوره متضمّن معجزه ای برای پیامبر ما(ص)است از جهت اخبار بآنچه در آینده خواهد شد از آنچه را راهی بعلم او نیست مگر بوحی از جانب خدای عالم و دانا بغیبها پس آنچه خبر داد واقع شد چنانچه خبر داده بود و در آن دلالت بر مذمّت مداهنه و سستی در دین و وجوب مخالفت با کفّار و اهل باطل و بیزاری و دوری از ایشان است.

داود بن حصین از حضرت ابی عبد اللّه(ع)روایت کرده که فرمود هر گاه قُلْ یٰا أَیُّهَا الْکٰافِرُونَ را خواندی پس بگو یا ایّها الکافرون و هر گاه گفتی لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ بگو اعبد اللّه وحده و هر گاه گفتی لَکُمْ دِینُکُمْ وَ لِیَ دِینِ بگو ربّی اللّه و دینی الاسلام.

ص :۳۲۵

## سوره نصر

### اشاره

مدنی و باتّفاق سه آیه است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند پس مانند آنست که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در فتح مکّه شرکت داشته است.

و کرام خثعمی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که اذا جاء نصر اللّه و الفتح را قرائت کند در نماز نافله یا فریضه خدا او را بر تمام دشمنانش یاری کند و روز قیامت بیاید در حالی که با او کتابی است که سخن میگوید،خدا او را از دل قبرش بیرون آورد در آن امانست از حرارت دوزخ و از آتش و از زفیر جهنّم هر دو گوشش آن را می شنود نمیگذرد روز قیامت بر چیزی مگر اینکه او را بشارت داده و خبر میدهد باو بهر خیری تا داخل بهشت گردد.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان آن سوره را بذکر دین پایان داد و این سوره را بظهور دین شروع نمود و فرمود:

### [سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]

#### اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . إِذا جاءَ نَصْرُ اَللّهِ وَ اَلْفَتْحُ (۱) وَ رَأَيْتَ اَلنّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اَللّهِ أَفْواجاً (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اِسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوّاباً (۳)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)آن گاه که یاری خدا و فتح آمد(۲)و دیدی که مردم را گروه گروه داخل دین خدا میشوند(۳)پس برای شکر پروردگارت تسبیح بگو و استغفار و طلب آمرزش کن از او که او قبول کننده توبه است.

### اعراب:

مفعول جاء محذوف است و تقدیرش این است آن گه که آمد تو را نصر و یاری خدا و جواب اذا محذوف است و تقدیرش اذا جاء نصر اللّه حضر اجلک آن گه که یاری خدا آمد اجل تو حاضر شود،و بعضی گفته اند جوابش فاء در قول خدا،فسبّح است،و افواجا منصوب بر حالیت است.

### تفسیر:

#### اشاره

(إِذا جاءَ)

آن گه که ای محمد آمد (نَصْرُ اللّهِ) یاری خدا بر کسی که دشمنی کند با تو و ایشان قریش بودند.

(وَ الْفَتْحُ)

که فتح مکه باشد،و این بشارتی بود از خدای سبحان به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بنصر و فتح قبل از وقوع امر.

(وَ رَأَیْتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللّهِ أَفْواجاً)

و دیدی که مردم جماعتی بعد از جماعت دیگر و گروهی بعد از گروه دیگر داخل دین خدا شدند،و مقصود بدین اسلام و التزام باحکام آن و اعتقاد بصحّت آن و قرار نفس بر عمل کردن بآن.

حسن گوید:چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مکّه را فتح نمود عرب گفت امّا در این وقت محمد صلّی اللّه علیه و آله باهل حرم غالب شد و

حال آنکه خدا ایشان را از اصحاب فیل پناه داد،پس برای شما دستی بر آن حضرت نیست یعنی نیرو و طاقتی نیست،پس مردم گروه گروه یعنی جمعیت فراوانی داخل دین خدا شدند بعد از آنکه یکی یکی یا دو تا دو تا داخل میشدند و گاهی بود که قبیله ای از عرب بتمامی وارد اسلام میشدند.

و بعضی گفته اند:در دین خدا یعنی در طاعت خدا و طاعت تو داخل میشوند،و اصل و ریشه دین جزاء و پاداش است سپس تعبیر می شود بآن طاعتی را که بسبب آن مستحق پاداش میشود چنانچه خداوند سبحان فرمود، فِي دِينِ الْمَلِكِ یعنی در طاعت پادشاه.

(فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ)

پس بشکرانه پروردگارت تسبیح بگو و استغفار نما،این امریست از خدای سبحان به اینکه تنزیه کند او را از آنچه لایق و شایسته مقام ربوبی او نیست از صفات سلبیّه و نقص و اینکه از او طلب آمرزش نموده و استغفار کند،و دلیل وجوب تسبیح و استغفار به سبب نصر و فتح اینست که نعمت اقتضا میکند که باید قیام بحق آن نعمت نمود و آن شکر منعم و بزرگداشت و امتثال کردن اوامر و خودداری نمودن از گناه و عصیان اوست،پس مثل آنکه گفته است امری پیش آمده که اقتضا می کند شکر و استغفار را اگر چه در اینجا گناهی هم نباشد،بجهت اینکه استغفار گاهی در موقع یاد معصیت و گناه است بآنچه منافی اصرار بآن است و گاهی بر صورت تسبیح و انقطاع بسوی خدای عزّ و جل است.

(إِنَّهُ كانَ تَوّاباً)

قبول میکند توبه کسی که مانده است چنانچه قبول نمود توبه گذشتگان را(مانند توبه آدم و داود و ساحران فرعون و قوم یونس و غیر آنها را).

مقاتل گويد:چون اين سوره نازل شد پيغمبر(ص)بر اصحابش خواند و آنها خوشحال شده و بهم بشارت دادند،و عباس عموى پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله شنيد گريه كرد،پس پيغمبر(ص)فرمود اى عمو چرا گريه ميكنى،گفت اى رسول خدا(ص)گمان ميكنم كه باين سوره خبر رحلت شما را داده است.

فرمود،آرى همانطور است كه شما مى گويى،پس دو سال بعد از آن زنده ماند و كسى آن حضرت را در آن دو سال خندان و خوشحال نديد.

گويد:و اين سوره را سوره توديع(خدا حافظى)ناميده اند.

ابن عبّاس گويد:چون اذا جاء نصر اللّه نازل شد آن حضرت فرمود،خبر مرگ و رحلت مرا دادند كه در اين سال رحلت خواهم نمود.

دانشمندان اختلاف كرده اند در اينكه از چه صورت دانستند كه اين سوره اخبار از مرگ آن حضرت است و حال آنكه در ظاهر آن خبر مرگى نيست،گفته اند،تقديرش اينست،فسبّح بحمد ربّك فانّك حينئذ لا حق باللّه و ذائق الموت،پس بشكرانه پروردگارت تسبيح بگو كه تو در اين هنگام و اصل بحق و چشندهٔ مرگى،چنانچه پيامبران قبل از تو هم مرگ را چشيده اند و در موقع كمال انتظار زوال و نابودى است(فوّاره چون بلند شود سر نگون شود)چنانچه گفته شده:

اذا تمّ امر بد القصه

توقّع زوالا اذا قيل تمّ

هر گاه كارى بكمال و تمامش رسيد نقص آن ظاهر شود منتظر زوال و نابودى آن باش آن گه كه گفته شد تمام شد. (1)



---

١- ١) -در تاريخ برامكه كه حدود يك قرن منصب وزارت و صدارت خلفاء

و بعضی گفته اند:برای اینکه خداوند سبحان امر کرد او را بتجدید توحید و استدراک آنچه فوت شده باستغفار و این از چیزهایی است که لازم میشود در موقع انتقال از این عالم فنا بعالم بقاء و خانه نیکان.

عبد اللّه بن مسعود گوید:چون این سوره نازل شد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله زیاد میگفت

سبحانك اللّهمّ و بحمدك اللّهمّ اغفر لی انّك انت التواب الرحیم.

و از ام سلمه روایت شده که گوید پیغمبر(ص)در اواخر بلند نمی شد و نمی نشست و نمیآمد و نمیرفت مگر اینکه در تمام آنها میگفت

سبحان اللّه و بحمده استغفر اللّه و اتوب الیه ،پس سؤال کردیم از آن حضرت از سرّ این مطلب،پس فرمود من مأمورم باین عمل و این ذکر آن گاه قرائت نمود إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ.

(۱)

(بنی عبّاس مخصوصا هارون الرشید را داشتند و در تمام قلمرو حکومت اسلامی نفوذ و قدرت داشتند منقولست که روزی هارون باتّفاق جعفر بن یحیی برمکی که وزیر مقتدر او بود وارد باغ شدند و در اثناء گردش چشم هارون بسبب زیبایی افتاد که بر بالای درخت بود و دست رس نبود هارون هوس آن سیب را نمود،جعفر گفت امیر المؤمنین اجازه فرمائید پلکان یا نردبانی آورند تا این سیب را بچینند،هارون گفت نه بیا پا بر دست من بگذار و سیب را بچین جعفر پا بر دست هارون گذارد و بالا رفت و دستش نرسید گفت پا بر کتف من بگذار گذاشت و دستش نرسید گفت پایت را بر فرق من بگذار جعفر پایش را بر فرق هارون گذارد و سیب را چید،باغبانی که ناظر این جریان بود گفت اللّه اکبر باو گفتند چرا تکبیر گفتی گفت دولت برامکه و جعفر سرنگون شد چون بحد کمال خود رسید،و همین طور هم شد پس از مدّت کوتاهی بدست هارون منقرض و جعفر کشته گردید.

و در روایت عایشه است که آن جناب میگفت

سبحانک اللّهمّ و بحمدک استغفرت و اتوب الیک.

### داستان فتح مکّه

چون رسول خدا(ص)در سال حدیبیه با قریش مصالحه نمود شرط کرد با ایشان که هر کس دوست داشت که داخل شود در پیمان و ضمان رسول خدا(ص)داخل شود،پس قبیله خزاعه در پیمان رسول خدا(ص)داخل و بنو بکر در پیمان قریش وارد شد و میان این دو طایفه از قدیم نزاع و خصومت بود،سپس در میان آن دو قبیله بعد از پیمان و قرار صلح جنگی واقع شد و قریش به بنو بکر مساعدت و کمک سلاحی نمود و شبانه مخفیانه قریش با کمک بنو بکر با خزاعه جنگید و از کسانی که بشخصه بنی بکر را اعانت کردند بر علیه خزاعه عکرمه پسر ابی جهل و سهیل بن عمرو بودند،پس عمرو بن سالم خزاعی سوار شد و بسوی مدینه حرکت نمود تا بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در مدینه وارد،و این از چیزهایی بود که تحریک کرد فتح مکه را،پس ایستاد در برابر آن حضرت و آن بزرگوار میان مردم بود و گفت:

لا هم انّی نا شد محمدا

حلف ابینا و ابیه الا تلدا

انّ قریشا اخلفوک الموعدا

و نقضوا میثاقک المؤکدا

و قتلونا رکّعا و سجّدا

بار پروردگارا که من اراده نموده ام محمد(ص)هم پیمان و هم عهد پدرمان و پدر بزرگوارش را که قریش خلف موعد نموده و پیمان مؤکد خود را شکستند و ما را در حالی که در رکوع و سجده بودیم کشتند،پس رسول خدا صلّی اللّه

علیه و آله فرمود،ای عمرو بس است سپس داخل منزل همسرش میمونه شد و فرمودند،برای من آبی حاضر کن،پس شروع کرد بغسل کردن و میگفت لا نصرت ان لم انصر بنی کعب،من یاری نشوم و منصور نباشم اگر بنی کعب را که قبیله عمرو بن سالم است یاری نکنم سپس بدیل بن ورقاء خزاعی با عده ای از مردم خزاعه از مکّه حرکت کردند بسوی مدینه تا وارد بر رسول خدا(ص)شدند و خبر دادند بآن حضرت آنچه از قریش بایشان رسیده بود و مساعدتی که قریش بنی بکر را بر علیه خزاعه نموده بود،سپس بر گشته بسوی مکه پیغمبر(ص)بمردم فرموده بود که شما ابو سفیان را میبینید که آمده تا پیمان صلح را محکم و مدّتش را زیادتر کند،و بزودی بدیل بن ورقاء را ملاقات میکند.

پس در عسفان(که نام محلّی است)ابو سفیان که از طرف قریش برای تشدید پیمان آمده بود بدیل را ملاقات و گفت از کجا میآیی گفت،رفته بودم در کنار این ساحل دریا و میان این بیابان گفت از نزد محمد نیامدی گفت نه پس چون بدیل بسوی مکه روانه شد،ابو سفیان گفت اگر بدیل از مدینه آمده باشد شترش را هسته خرما داده(چون مردم مدینه بشترانشان هسته خرما میدهند)پس آمد در جایی که شتر بدیل خوابیده بود و پشکل انداخته بود،و از پشکل شتر بدیل برداشت و باز کرد پس در آن هسته خرما یافت گفت بخدای تعالی قسم که بدیل از نزد محمد(ص)آمده آن گاه حرکت کرد آمد تا بر رسول خدا(ص)وارد شد و عرض کرد ای محمد خون خویشانت حفظ کن و قریش را پناه بده و مدّتش را زیاد فرما.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:ای ابو سفیان مکر و حیله نمودید

گفت نه فرمود پس ما بر همان عهد و پیمان هستیم،پس بیرون رفت و ابو بکر را ملاقات کرد و گفت پناه بده قریش را،گفت وای بر تو آیا کسی جرئت می کند که پناه دهد کسی را بر علیه رسول خدا(ص) سپس عمر بن خطاب را دید و باو نیز همین سخن را گفت و عمر هم او را مانند ابو بکر جواب داد، پس رفت و بر دخترش ام حبیبه که زوجه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود وارد شد و خواست بر فرش رسول خدا(ص)بنشیند،پس امّ حبیبه فرش را کشید و جمع کرد،پس گفت دخترم آیا این فرش را از من دریغ میکنی گفت آری،این فراش رسول خدا(ص)است نباید تو که پلید و مشرک و نجس هستی بر روی آن بنشینی،سپس بیرون رفت و بر حضرت فاطمه(ع)وارد شد و گفت ای دختر آقای عرب آیا پناه میدهی قریش را و در مدّت صلح و پناهندگی زیاد میکنی تا اینکه کریمترین خاتون در میان مردم بوده باشی.

حضرت فاطمه فرمود،پناهندگی من پناهندگی رسول خدا(ص)است گفت آیا دو فرزندت(حسن و حسین)علیهما السلام را امر میکنی اینکه پناه دهند و اصلاح نمایند بین مردم،فرمود قسم بخدا که پسران من نرسیدند بآنجا که اصلاح نمایند بین مردم و پناه دهند و هیچ کس نمیتواند بر علیه رسول خدا(ص)کسی را پناه دهد،پس رو بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کرده و گفت ای ابو الحسن من میبینم که کارها بر من مشکل شده تکلیف چیست مرا راهنمایی نما،حضرت علی علیه السلام فرمود،تو بزرگ قریش هستی،برخیز و درب مسجد بایست و پناه بده بقریش آن گاه برو بزمین خودت مکّه،گفت آیا در این فایده ای برای من میبینی،فرمود:نه بخدا قسم چنین گمانی نمی برم و لیکن غیر از این چاره ای نیست.

پس ابو سفیان بر در مسجد ایستاده و گفت آی مردم من پناه دادم قریش را سپس شترش را سوار شد و آمد بمکّه و چون وارد شد بر قریش گفتند چه خبر است قصه را بایشان گفت،گفتند علی بن ابی طالب تو را بازی داد آنچه گفتی ما را بینیاز نکند،گفت بخدا قسم غیر از این چاره ای نیافتم گوید:پس رسول خدا(ص)دستور تجهیز و حرکت برای جنگ مکّه را داده و امر فرمود مردم مهیّا شوند و گفت بار خدایا خبر حرکت ما را از قریش مخفی بدار تا اینکه ناگهان در بلاد آنها وارد شویم.

حاطب بن ابی بلتعه این حرکت را برای قریش نوشت و بوسیله زنی برای آنها فرستاد،و جبرئیل برسول خدا(ص)خبر داد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله حضرت علی و زبیر را فرستاد تا آن نامه را از آن زن گرفتند و این قضیّه در سوره ممتحنه گذشت.

آن گاه پیغمبر(ص)جناب ابو ذر غفاری را بجای خود در مدینه گذاشت و بقصد مکّه ده روز از ماه رمضان گذشته حرکت نمود در سال هشتم،از هجرت با ده هزار نفر از مسلمانها و چهار صد نفر سواره و هیچ کس از مسلمانها از مهاجرین و انصار تخلّف نکرد،و ابو سفیان حارث بن عبد- المطلب و عبد اللّه بن امیّه بن مغیره در محلّی بین مکه و مدینه بنام نیق العقاب برخورد کردند با رسول خدا(ص)پس التماس کردند که بر آن حضرت داخل شوند پس حضرت آنها را اجازه نداد،پس امّ سلمه با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در باره آنها شفاعت کرد و گفت ای رسول خدا،پسر عموی تو و پسر عمّه تو و داماد تو است فرمود نیازی برای من بآنها نیست امّا پسر عموی من او همان کس است که هتک حرمت و عرض من نمود و امّا

پسر عمّه من و دامادم همانست که در مکّه بمن گفت آنچه گفت،پس چون خبر بآنها رسید و با ابو سفیان بن حارث پسر خرد سالی بود گفت،قسم به خدا یا پیغمبر مرا اجازه تشرّف و شرفیابی دهد و یا بچه ام را برداشته و به بیابانی خشک و بی آب میرویم تا تمامی تشنه و گرسنه هلاک شویم،پس چون این خبر به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله رسید بر آنها رقّت و ترحّم کرد و بآنها اجازه داد،پس بر آن حضرت وارد شده و اسلام آوردند،و چون حضرت به مر الظهران فرود آمد و از رسول خدا(ص)خبری بقریش نمیرسید،ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء شبانه بیرون آمدند تا کسب خبری نمایند،و عبّاس عموی پیغمبر(ص)در این وقت با خود گفت چه بد صبحی است برای قریش،قسم بخدا هر آینه اگر رسول خدا ناگهانی حمله کنند بر زمین حجاز و یک مرتبه داخل مکّه شوند هر آینه هلاک قریش خواهد بود تا آخر دنیا،پس بیرون رفت عباس در حالی که بر قاطر پیغمبر(ص)سوار بود،و گفت من تا حدود اراک(که نزدیکی مکه است می روم)شاید هیزم کش و یا شیر فروشی یا کسی را که میخواهد وارد مکه شود دیده پس ایشان را بجای پیغمبر(ص)خبر دهد که بیایند خدمت آن حضرت و طلب امان نمایند.

عبّاس گوید:بخدا قسم من داشتم در میان جنگل اراک میگشتم و کسی را میخواستم که جریان را باو بگویم که صدای ابو سفیان و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء را شنیدم و ابو سفیان میگفت قسم بخدا که من شبی را مانند این شب هرگز از جهت روشنایی و آتش ندیدم،پس بدیل گفت این آتش خزاعه است،ابو سفیان گفت خزاعه پست تر از این است که

این همه آتش کند صدایش را شناختم و گفتم ای ابو حنظله و مقصودم ابو سفیان بود،پس او گفت ابو الفضل تویی گفتم بلی گفت پدر و مادرم بفدای تو چه خبر داری گفتم این رسول خدا(ص)از پشت سر که با ده هزار از مسلمین میآیند که شما تاب مقاومت با آنها را ندارید،گفت پس بچه چیز امر میکنی گفتم ردیف من بر این قاطر سوار شو تا برایت از رسول خدا(ص) امان بگیرم،قسم بخدا که اگر بر تو دست یابد گردنت را خواهد زد،پس ردیف من سوار شد پس من رکاب میزدم و بهر آتش که از آتشهای مسلمین میگذشتم میگفتند این عموی رسول خدا(ص)است که بر قاطر رسول خدا سوار است تا گذشتم از آتش عمر بن خطّاب،پس عمر گفت ای ابو سفیان الحمد للّه الذی امکن منك بغیر عهد و لا عقد شکر خدا را که بدون عهد و پیمانی بر تو دست یافتیم سپس بشتاب بسوی رسول خدا دوید و من زدم قاطر را تا اینکه بدرب قبّه و خیمه رسول خدا(ص)رسیده و از عمر سبقت گرفتم،پس عمر داخل شد و گفت ای رسول خدا این ابو سفیان دشمن خداست که خدا بدون عهد و پیمانی ما را بر او غلبه و ظفر داده و متمکّن نمود،پس مرا واگذارید تا گردن او را بزنم،پس من گفتم ای رسول خدا من او را پناه دادم سپس نشستم در کنار رسول خدا(ص)و سر مبارکش گرفته و گفتم قسم بخدا هیچکس جز من با آن حضرت در این روز او را نجات ندهد پس چون عمر زیاد چونه زد و کشتن ابو سفیان را خواست،من گفتم آرام باش ای عمر قسم بخدا که تو نمیخواهی ابو سفیان را بکشی مگر اینکه او مردی از فرزندان عبد مناف است و اگر او از عدی بن کعب بود تو این اصرار را نمی کردی گفت ساکت ای عباس قسم بخدا که هر آینه اسلام تو در روزی که مسلمان

شدی محبوب تر بود پیش من از اسلام خطاب اگر مسلمان میشد.

پس پیغمبر(ص)فرمود،برو که ما ابو سفیان را امان دادیم تا اینکه صبح او را نزد من آورید گوید،چون صبح شد او را بر رسول خدا(ص)وارد کردم،و چون آن حضرت او را دید فرمود،وای بر تو ای ابو سفیان آیا وقت آن نشده برای تو که بدانی خدایی جز اللّه نیست،پس گفت پدر و مادرم به فدای تو چه اندازه تو را بزرگوار و مهربان و بردبار و صله رحم کن گردانیده قسم بخدا که من دانستم که اگر با آن خدا خدایان دیگری بود هر آینه مرا در روز بدر و احد بینیاز میکردند.

پس فرمود وای بر تو ای ابو سفیان هنوز وقت آن نشده که بدانی من رسول خدایم گفت پدر و مادرم بفدایت امّا این مطلب پس در دل من از آن چیزیست.

عباس گوید:گفتم باو وای بر تو شهادت بده شهادت حق پیش از آنکه گردنت زده شود،پس شهادت داد،پس پیغمبر(ص)بعبّاس فرمود برو و او را در تنگه گنه گاه نگه دار تا اینکه ارتش و لشکرهای خدایی بر او عبور کنند.

عباس گوید:پس او را در خطم الجبل تنگه وادی نگه داشته و قبائل بر او قبیله قبیله میگذشت و او می پرسید اینها کیستند و اینها کیستند و من میگفتم این قبیله اسلم و این قبیله جهنیه و این فلان قبیله است تا پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در هنگی که پرچم سبز داشتند از مهاجرین و انصار گذشت در حالی که غرق در اسلحه و آهن بودند و جز چشمشان چیزی از ایشان دیده نمی شد.

پس ابو سفیان(لعنه اللّه)گفت ای ابو الفضل اینها کیستند،گفتم این رسول خدا(ص)است در میان مهاجرین و انصار پس گفت ای ابو الفضل هر آینه برادر زاده ات صبح کرد در حالی که به پادشاهی بزرگی رسیده گفتم وای بر تو،این نبوّت و مقام رسالتست،پس گفت آری.

و در این هنگام حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء خدمت رسول خدا (ص)رسیده و اسلام آورده و با آن حضرت بیعت کردند،و چون با او بیعت کردند رسول خدا(ص)آنها را از جلو نزد قریش فرستاد تا آنها را باسلام دعوت نمایند،و فرمود کسی که وارد منزل ابو سفیان که در بالای مکّه بود شود در امانست و کسی که داخل منزل حکیم بن حزام که در آخر و پائین مکه است شود در امانست و کسی که دست خود را باز داشته و در منزل خود نشسته و در را روی خود به بندد در امانست.

و چون ابو سفیان و حکیم بن حزام از خدمت رسول خدا(ص)بقصد مکه بیرون رفتند،حضرت در دنبال آنها زبیر بن عوام را فرستاد و او را امیر سواران مهاجرین قرار داد و فرمان داد او را که پرچمش را در بالای مکّه در حجون نصب نماید و باو فرمود حرکت نکن از جایت تا بیایم،آن گاه رسول خدا(ص)داخل مکه شد و در حجون خیمه خود را نصب نمود،و سعد بن عباده را در هنگی و گروهی از انصار در جلوی خویش روانه نمود و خالد ابن ولید را در افرادی که از قضاعه و بنی سلیم اسلام آورده بودند فرستاد و او را فرمان داد که از پائین مکه وارد و پرچمش را در انتهای خانه ها بکوبد،و تمام ایشان را امر فرمود که دست نگه دارند و جنگ نکنند مگر آنکه با آنها مقاتله نماید،و فرمان داد که چهار نفر را بکشند:

۱-عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح ۲-حویرث بن نفیل ۳-ابن خطل ۴-مقبس بن ضبابه،و امر فرمود که دو زن آرایشگر را که بدگویی و جسارت بمقام رسالت کرده و تصنیف و آوازه میخواندند،بقتل رسانند و فرمود آنها را بکشید گرچه ببینید که به پرده های کعبه آویخته اند.

پس علی علیه السلام حویرث بن نفیل و یکی از آن دو زن کذایی را کشت و دیگری فرار کرد،و مقبس بن ضبابه در بازار کشته شد و ابن خطل را در مسجد الحرام در حالی که پرده کعبه را گرفته بود یافتند،پس سعید ابن حریث و عمار بن یاسر بسوی او دویده و سعید از عمّار جلو افتاد و او را کشت.

و ابو سفیان جدّیت و کوشش کرد تا خود را به پیغمبر(ص)رسانیده و رکابش را گرفت و بوسید و گفت پدر و مادرم بفدایت،آیا نمیشنوید سعد چه میگوید الیوم یوم الملحمه امروز روز خون و کشتار است الیوم تسبی الحرمه امروز روز اسیر کردن نوامیس است.

حضرت رسول(ص)بعلی علیه السلام فرمود،فورا او را دریاب و پرچم را از او بگیر و تو اوّل کس باش که داخل مکّه شوی و ورودت ورود ملایم باشد پس حضرت علی(ع)از سعد پرچم را گرفت و همانطور که فرموده بود داخل مکه شد،و چون رسول خدا(ص)داخل مکّه شد بزرگان قریش داخل کعبه شده و ایشان خیال میکردند که شمشیر از آنها برداشته نشود و پیغمبر(ص)آمده و درب کعبه ایستاده و گفتند

لا اله الاّ اللّه وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده ،الهی و معبودی جز خدای یگانه نیست او یکتاست او یکتاست،وعده خود را وفا و بنده خود را

ص :۳۳۹

یـاری و حزبها را به تنهایی فراری نمود،بدانیـد که هر مال و هر کار بزرگ و خونی که ادّعا شود زیر پای این دو لنگه در کعبه است سقایت حاج نیز باهلش باز میگردد.

بدانیـد که مکّه محترم است بتحریم خدا و حلال نیست برای احدی جنگ کردن قبل از من و برای منهم حلال نیست مگر یک ساعت از روز و بعد از آن حرام است تا روز قیامت،گیاه نازک آن کنده نشود درخت آن بریده نگردد و صـید و شـکار آن را رم داده نشـود و حلال نیست زمیـن مانــده آن مگر برای صـاحبش کـه نشـانی آن را بدهـد آن گـاه فرمـود:بدانیـد بسـیار بد همسایگانی برای پیامبرتان بودیـد هر آینه جـدّا او را تکـذیب کردیـد و آواره نمودیـد و بیرون کردیـد و اذیّت نمودیـد سپس راضی نشدید و باین قناعت نکردید تا اینکه لشکر کشیدید و در بلاد من و شهر هجرت من با من جنگیدید

فاذهبوا فانتم الطلقاء

(۱)

بروید که شما آزاد شدگانید.

پس مردم بیرون رفتند مثل اینکه از گورهایشان بیرون آمده اند و داخل در اسـلام شدند،و خداوند سبحان پیامبرش را تمکّن و تسلّط ناگهانی بر آنها داد و تمام آنها برای آن حضرت ملک خالصه بودند و برای



---

۱- ۱) -مترجم گوید:عقیله بنی هاشم صدیقه صغری علیا حضـرت زینب کبری شـریکه الحسین(ع)در قیام و نهضت کربلا در مجلس یزیـد پلید لعنه اللّه با آنکه در قید اسارت بود با کمال شـهامت و دلیری آن قهرمانه کربلا در خطبه بنیان کنش که کاخ ظلم و سـتم یزیـد لعنه اللّه را سـرنگون کرد اشاره به همین موضوع فتح مکه کرد و گفت،امن العدل یا بن الطلقاء،آیا از عدالت است ای پسـر آزاد شـدگان ما یعنی در روز مکه پدرت معاویه و جدّت ابو سـفیان و عمویت یزید بن ابو سـفیان و تمام فامیلت محکوم باعدام و نابودی و قصاص

همین اهل مکّه را طلقاء نامیدند.

و ابن زبعری خدمت پیامبر(ص)آمده و اسلام آورد و گفت:

یا رسول اللّه انّ لسانی

راتق ما فتقت اذ انا بور

ای پیامبر خدا بدرستی که زبان من بسته بود آن وقتی که آشکارا سخن میگفتم چون من در آن موقع کافر بودم.

اذ اباری الشیطان فی سنن البغی

و من مال میله مثبور

هنگامی که پیروی شیطان میکردم در راه های باطل و کسی که میل کند و پیروی نماید هواهای نفسانی خود را نابود است.

آمن اللحم و العظام لربّی

ثمّ نفسی الشهید انت النذیر

ایمان آورد گوشت و استخوان من به پروردگارم سپس جان من گواهی میدهد که تو ترساننده ای از عذاب خدایی.

از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا(ص)در روز فتح مکه داخل مکه شده در حالی که اطراف بیت سیصد و شصت بت بود،پس شروع کرد آن حضرت با چوبی که در دستش بود آنها را انداختند و میفرمود: جاءَ الْحَقُّ وَ ما يُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما يُعِيدُ ،حق آمد و باطل دیگر ظاهر نشود و بر نگردد، جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ،إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً ،حق آمد و باطل رفت البتّه باطل رفتنی و نابود شدنی است.

ابن عبّاس گوید:چون پیغمبر(ص)وارد مکّه شد امتناع نمود که داخل

(۱)

(و کشتن بودند برای آن جنایاتی که در طول بیست سال با اسلام و مسلمین و جدّم محمد(ص)نمودند،امّا آن بزرگوار در آن روز که همانگونه قدرت بر فناء و هلاک شما داشت شما را بخشید و آزاد کرد.(محمد الرازی)

مسجد الحرام شود در حالی که در آن بتها نصب بودند،پس فرمان داد که آنها را بیرون افکندند،پس صورت و تمثال ابراهیم و اسماعیل(ع)را بیرون آوردند و در دست آنها آلت فال گیری بنام ازلام بود،پس آن حضرت فرمود،خدا بکشد مردم جاهلیّت را که چنین تهمتی زدند امّا بخدا قسم دانستند که آن دو بزرگوار هرگز بازلام فال نزدند. (۱)

ص: ۳۴۲

---

۱ - ۱) -ابن شهر آشوب از ابن عبّاس و سدی روایت کرده که چون آیه مبارکه (إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ) نازل شد رسول خدا(ص)فرمود ای کاش میدانستم چه وقت مرگ من خواهد بود،پس سوره نصر نازل شد،پس بعد از نزول آن پیغمبر میان تکبیر و قرائت سکوت کرده و میگفت سبحان اللّه و بحمده- استغفر اللّه و اتوب الیه ،پس گفتند بآن حضرت سرّ این ذکر چیست فرمود خبر مرگ مرا دادند آن گاه گریست گریه سختی پس گفتند یا رسول اللّه(ص)آیا گریه میکنی و حال آنکه گناهان گذشته و آینده تو را آمرزید فرمود،پس هول و ترس قیامت کجاست و تنگی قبر و تاریکی لحد در کجاست،و قیامت و مواضع هولناک آن کجاست،پس بعد از آن یک سال زنده ماند. علی بن ابراهیم در تفسیرش در معنای سوره اذا جاء نصر اللّه و الفتح گوید: این سوره در سال حجه الوداع در منی به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شد،و چون آن سوره آمد فرمود،بمن خبر مرگم را دادند،پس آمدند به مسجد خیف(که در منی نزدیک جمره اولی است)و مردم را جمع کردند و فرمودند خدا رحمت کند و یاری نماید کسی را که سخن مرا شنیده و ضبط نماید و به هر کس نشنیده از من برساند،پس چه بسا حامل فقهی که فقیه و عالم نیست و چه بسا حامل فقه بکسی که از او دانا تر است،سه چیز است که قلب و دل مسلم بر آن نمیگردد: دنباله پاورقی صفحهٔ بعد

(۱)

دنباله پاورقی از صفحهٔ قبل: ۱-اخلاص عمل برای خدا. ۲-نصیحت و خیرخواهی برای پیشوایان مسلمین. ۳-ملازم جماعت با ایشان،پس بیگمان دعاء ایشان از پشت سرشان بر آنها احاطه دارد. ای مردم البتّه من در میان شما دو چیز وزین و گرانقدر را امانت میگذارم مادامی که شما بآن دو تمسّک جستید هرگز گمراه نشوید: ۱-کتاب خدا(قرآن) ۲-عترت من اهل بیت من پس بیگمان لطیف خبیر بمن خبر داد که آن دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض کوثر مانند این دو انگشت سبابه بمن وارد شوند نمیگویم مانند انگشت سبابه و انگشت میانه پس یکی بر دیگری بچربد بلکه مانند دو انگشت سبابه. (مترجم)

ص: ۳۴۳

## سوره تبّت

### اشاره

و نیز سوره ابی لهب و سوره مسدهم نامیده میشود،مکّی است.

### عدد آیات آن:

باتّفاق پنج آیه است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند امید دارم که خدا میان او و ابی لهب در یک خانه جمع نکند.

از ابی عبد اللّه علیه السلام روایت شده که فرمود هر گاه سوره تبّت را خواندید بر ابو لهب نفرین و لعن نمائید چون او از تکذیب کنندگان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و قرآنی که از نزد خدا آمده است بود.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان در آن سوره وعده یاری و فتح پیغمبر(ص)را یاد نمود پس در این سوره آنچه از امر ابی لهب را که خداوند کفایت فرمود بیان کرده و فرمود:

### [سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

#### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . تَبَّتْ یَدٰا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) مٰا أَغْنیٰ عَنْهُ مٰالُهُ وَ مٰا کَسَبَ (۲) سَیَصْلیٰ نٰاراً ذٰاتَ لَهَبٍ (۳) وَ اِمْرَأَتُهُ حَمّٰالَةَ اَلْحَطَبِ (۴) فِی جِیدِهٰا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ (۵)

ص: ۳۴۴

**ترجمه:**

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)قطع و بریده باد دو دست ابی لهب(که در دار الندوه با قریش بیعت کرد که پیغمبر را بکشند)و هلاک باد ابو لهب(۲)مال و آنچه(از فرزندان و عشیره)فراهم کرده است خسران و هلاک را از او دفع نکند.

(۳)بزودی ابو لهب میرسد بآتشی که صاحب شعله ها و زبانه هاست (۴)و همسرش نیز(در آتش شعله دار در آید)که او بار بر هیزم ها و یا هیزم دوزخ است(۵)در گردنش ریسمانی تابیده از لیف خرماست.

**قرائت:**

ابن کثیر ابی لهب را بهاء ساکنه قرائت کرده و دیگران بفتح خوانده اند و اتفاق کرده اند در ذات لهب که هاء آن مفتوح است برای توافق فاصله ها،و عاصم حماله الحطب را بنصب خوانده و دیگران برفع خوانده اند و از برجمی روایت شده که سیصلی را بضم یا خوانده و آن قرائت- اشهب عقیلی و ابی رجاء است،و در شواذ،قرائت ابن مسعود،و مرئیته حماله الحطب فی جیدها حبل من مسد خوانده اند.

**دلیل:**

ابو علی گوید:شبیه میشود که لهب و لهب دو لغت باشد مثل شمع و شمع و نهر و نهر و اتّفاق ایشان در اینکه لهب دوّمی مفتوح است دلالت میکند بر اینکه آن از سکون بهتر است و همین طور قول خدا، وَ لاٰ یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ ،و امّا حَمّٰالَةَ الْحَطَبِ پس هر که آن را رفع داده حمل کرده که آن صفت قول خدا وَ امْرَأَتُهُ و دلالت میکند بر اینکه فعل واقع شده است

مثل قول تو مررت برجل ضارب عمرو امس گذشتم بمردی که زننده عمرو بود در دیروز،و این نمیشود مگر اینکه معرفه باشد،و تقدیر نمیشود در آن مگر اینکه منفصل باشد چنانچه تقدیر میشود در این مثال هر گاه فعلی واقع نباشد،و امّا مرفوع بودن(امرأته)یکی از دو وجه محتمل است:

۱-عطف بر فاعل سیصلی که تقدیرش،سیصلی نارا هو و امرأته است مگر اینکه نیکوتر آنست که تاکید نباشد برای فصلی که جاری بین آنها است و بنا بر این حَمّالَةَ الْحَطَبِ صفت آنست،و جایز است در قول خدا (فِی جِیدِها) اینکه در محل حال باشد و در آن یاد شود منها و متعلّق بمحذوف باشد و در آن وجه دیگری هم جایز است و آن اینست که امرأته مرفوع باشد بمبتدا بودن و حماله صفت آن باشد، و (فِی جِیدِها) خبر مبتداء باشد و امّا نصب در حَمّالَةَ الْحَطَبِ ،پس بنا بر مذمّت و توبیخ آنست مثل آنکه او باین شغل پست مشهور شده بود،پس صفت بر او برای مذمّت جاری شده نه برای تخصیص و تخلیص از موصوفی غیر از آن و قول خدا،حبل معنایش ریسمان محکم است گفته میشود،رجل حبل الوجه و حبل الرأس مردی که صورت و سرش سخت و محکم است.

**لغت:**

التب و التبات:یعنی خسران و زیانی که بهلاکت میکشاند.

المسد:ریسمانی است از لیف خرما و جمع آن امساد است گوید:

و مسد أمر من ایانق

لسن بانیاب و لا حقایق

(عماره بن طارق گوید)و ریسمانی از لیف خرما که بسته شده از شترانی که نه خیلی مسند هستند و نه بچهار سال رسیده اند.

ص: ۳۴۶

**شأن نزول:**

سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت کرده که روزی پیغمبر(ص)از کوه صفا بالا رفت و فرمود یا صباحاه،پس قریش بآن حضرت روی آورده و گفتند تو را چه میشود،فرمود اگر بشما خبر دهم که دشمنی صبح و یا شام بشما حمله میکند آیا مرا تصدیق میکنید،؟گفتند آری،فرمود،بدانید که من شما را از عذاب سختی که در پیش دارید میترسانم،پس ابو لهب لعنه اللّه گفت تبا لک،هلاکت باد بر تو برای اینکه تمام ما را فرا خواندی،پس خداوند این سوره را نازل فرمود،بخاری هم در صحیح خود همین شأن نزول را نقل نموده است.

**تفسیر:**

(تَبَّتْ یَدٰا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ)

مقاتل گوید:زیانکار باد هر دو دست ابو لهب و زیانکار است او،و البتّه فرمود زیانکار است هر دو دست او برای اینکه بیشتر کارها بدست انجام میگیرد،و مقصود زیانکاری او و زیان خود اوست که در آتش دوزخ خواهد بود.

و بعضی گفته اند که دست در اینجا صله است مثل قول ایشان:

ید الدهر و ید السنه گوید(و ایدی الزریا بالذخائر مولع)و دستهای مصائب و پیش آمدهای ناگوار دلباخته و مشتاق ذخیره ها و اندوخته است).

و بعضی گفته اند:یعنی دستانش از هر خیر و ثوابی خالیست،و (صفر الید)است،و فراء گوید:اوّل نفرین و دعاء بد و دوّم خبر است مثل اینکه گفته است خدا هلاک کند او را و حقّا نابود شده است.

و در قرائت عبد اللّه و ابی است(و قد تب).

ص:۳۴۷

و برخی گفته انـد که تبّت اوّل خبر است و معنـایش اینست که او هرگز دو دست ابو لهب تحصـیل و کسب خیر نکرد و با این وضع خودش زیانکار است یعنی در هر حال زیانکار است.

و ابو لهب پسر عبد المطلب عموی پیامبر(ص)بود و نسبت بآن حضرت سرسختانه عداوت و دشمنی میورزید.

طارق محاربی گویـد:من در بازار ذی المجاز میگذشـتم که ناگهان جوانی زیبا دیـدم که میگفت ای مردم بگوئید لا اله الاّ اللّه تفلحوا،لا اله الاّ اللّه بگوئیـد تا رسـتگار شوید و دیدم در این حال مردی پشت سـر او میرود و باو سـنگ میزند که از ساق و پی پـای او خـون میآیـد،و میگویـد،ای مردم او دروغگـوست بـاور و تصـدیقش نکنیـد،پس گفتـم ایـن جـوان کیسـت،گفتنـد این محمد(ص)است گمان میکند که او پیامبر است و این هم عموی او ابو لهب که می پندارد که او دروغگوست.

و خداوند سـبحان فقط کنیه او را یاد کرد و اسم او را نبرد چون کنیه بر او غالب بود و بعضی گفته اند برای اینکه چون اسم او عبد العزی بود خدای سبحان کراهت داشت که او را نسبت بعزّی دهد و اینکه او واقعا بنده آن نبود و فقط عبد اللّه است.

مقاتل گوید:بلکه اسم او ابو لهب کنیه او بود و او را ابو لهب نامیدند برای خوشگلی او و زیبایی صورت او و دو گونه او مانند دو شعله آتش می درخشید (۱).



---

۱- ۱) -ابو لهب لعنه اللّه بـا خبـاثت و رجـاست و عـداوتش نسـبت به مقام رسالت ارواحنا له الفـداء سه کار عجیب در عمرش نموده که از او بسیار عجیب

(مٰا أَغْنیٰ عَنْهُ مٰالُهُ وَ مٰا کَسَبَ)

یعنی مال او و آنچه فراهم کرده بود او را سودی نبخشید و عذاب خدا را از او دفع ننمود و ماء در قول خدا و ما کسب موصوله و ضمیری که برگشتش بصله است محذوف است.

(۱)

(دنباله پاورقی از صفحهٔ قبل: است،۱-وقتی آمنه دختر وهب وضع حمل نمود و حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله بدنیا آمد کنیز ابو لهب دوان دوان پیش او آمد و گفت،آمنه از عبد اللّه برادرت پسر آورده از شادی آن کنیز را آزاد و باو احسان نمود. ۲-وقتی قریش جدّا تصمیم گرفتند که حضرت رسول را بقتل رسانند با خود گفتند گرچه ابو لهب با ما و دشمن محمد است امّا باز هم خویشاوندی و عرق رحمی نمیگذارد که در جلوی چشم او ما محمد را بکشیم ابو سفیان گفت من فکری برای این کرده ام بخواهرم ام جمیل که عیال اوست میگویم فردا صبح ابو لهب را در منزل مشغول و سرگرم کند تا ما محمد را بکشیم که او حاضر نباشد گفتند نقشه بسیار خوبی است،پس ابو سفیان جریان را به خواهرش گفت او هم اطمینان داد،پس در وقت صبح محاصره کردند آن حضرت را و ابو لهب که عادتش همه روز شکار رفتن بود خواست از منزل بیرون آید ام جمیل سر راه بر او گرفت و بر لطایف الحیل زنانه او را مشغول بمنادمت و میگساری نمود،و نزدیک بود که قریش کار خود را انجام دهند که حضرت ابو طالب علیه السلام مطلب را فهمید که ابو لهب در میان قریش نیست فورا فرزندش حضرت علی علیه السلام را خواست و گفت بعجله میروی در منزل عمویت ابو لهب اگر در را باز کردند که خوب و اگر باز نکردند در را بشکن و داخل شو و عمویت را در هر حال دیدی بگو من کان له مثلك عين فی القوم فلیس بذلیل کسی که مانند تو را در میان مردم دارد بیچاره نیست و جریان را بگو،پس حضرت علی علیه السلام بشتاب آمد و دید درب منزل ابو لهب بسته است و در را کوبید زن او ام جمیل ملعونه آمد و گفت کیست گفت منم علی بن ابی طالب و با عمویم کار دارم گفت

و بعضـی گفته اند:یعنی چه چیز بینیاز کند از او مال او و آنچه کسب کرد،یعنی فرزندان او برای اینکه فرزندان آدمی از کسب اوست،و این مطلب برای اینست که چون پیامبر(ص)او را انذار فرمود و بیم داد به آتش گفت اگر آنچه تو می گویی حق باشد پس البتّه من فداء میدهم بمالم و فرزندانم سپس خداوند سبحان او را بیم داد و تهدید کرد بآتش و فرمود:

(سَيَصْلىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ)

یعنی بزودی داخل میشود آتشی را که صاحب قوت و اشتعال است و برافروخته میشود و آن آتش دوزخ است و در این دلالت است بر صدق گفتار پیامبر(ص)و صحّت رسالت او برای آنکه پیامبر(ص)خبر داد که ابو لهب بر کفرش میمرد و همانطور که خبر داد شد.

(۱)

(اکنون عمویت مشغول است و نمیشود،پس در را شکست و وارد شد- ابو لهب لعنه اللّٰه تا چشمش بعلی افتاد از جا پرید و گفت پسر برادرم چه خبر است فرمود،پدرم ابو طالب گفت من کان مثلك عین فی القوم،فلیس بذلیل،و جریان را گفت و اینکه اگر دیر کنی رسول خدا بدست قریش کشته می شود،پس کمان و شمشیر خود را برداشت که بیاید ام جمیل سر راه بر او گرفت و گفت گوش بحرف علی نده ابو لهب چنان سیلی بصورت زنش زد که چشمش از کاسه در آمد و بعد از سه روز بجهنم رفت،پس خود را بقریش رسانید در وقتی که میخواستند همگی بآن حضرت حمله کنند فریادی زد و صدای شیر آسای خود را که دل شیر را میلرزانید بلند و گفت اگر از دور محمد متفرّق نشوید من باو ایمان آورده و حساب همه شما را میرسم،پس قریش از ایمان ابو لهب ترسیده و عذر خواسته و پراکنده شدند. ۳-در شبی که قریش منزل آن حضرت را محاصره کردند که او را بقتل آورند ابو لهب مانع شد و گفت در این خانه کودك خرد سالست نباید شبانه داخل شوید صبر کنید صبح شود آن وقت وارد خانه شوید که بچّه ها ناراحت نشوند. (مترجم)

(وَ امْرَأَتُهُ)

و همسر او که ام جمیل دختر حرب خواهر ابو سفیان بود (حَمّٰالَةَ الْحَطَبِ) ابن عبّاس گوید:آن ملعونه خبیثه خار و خاشاك و بوته های تیغ دار برداشته و بر سر راه آن حضرت میریخت که هر گاه بنماز میرود به پای آن حضرت فرو رفته و مجروح نماید.

و در روایت ضحاك ربیع بن انس گوید:آن ملعونه خار بر سر راه پیامبر میافکند،پس آن حضرت قدم بر آن میگذارد چنانچه یکی از شما بر حریر نرم قدم میگذارد.

ابن عبّاس گوید:آن خبیثه میان مردم نمّامی و سخن چینی کرده و ایجاد دشمنی نموده و آتش جنگ و نزاع را روشن میکرد چنانچه آتش هیزم را روشن میکند و آتش میزند،پس نمّامی را حطب و هیزم نامیدند.

«میان دو کس جنگ چون آتش است

سخن چین بدبخت هیزم کش است»

و در روایت دیگری از او و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی روایت شده که عرب میگوید:فلانی هیزم میکشد بر فلانی آن گاه افترا زد باو و از او بد گویی کرد،گوید(و لم عیش بین الحیّ بالحطب الرطب)یعنی به سخن چینی میان قبیله و فامیل رفت و آمد نکند.

سعید بن جبیر و ابو مسلم گویند: حَمّٰالَةَ الْحَطَبِ یعنی بارکش گناه ها و نظیر آن قول خدا وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزٰارَهُمْ عَلیٰ ظُهُورِهِمْ ،و ایشان بر پشت خودشان بار میکنند گناهانشان را.

(فِی جِیدِهٰا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ)

یعنی در گردن اوست ریسمانی تابیده از لیف خرما؟البتّه او را باین صفت معرّفی کرده برای خسّت و پستی و کوچك کردن.

و بعضی گفته اند:ریسمانی که برایش زبری لیف و خرما و سوزش آتش و سنگینی آهن در گردنش عذابش را زیاد میکند.

ابن عبّاس و عروه بن زبیر گویند:در گردن ام جمیل زنجیری از آهن است که طولش هفتاد زراع است از دهانش داخل و از دبرش خارج و دور گردنش در آتش پیچیده میشود و زنجیر را مسد نامیده اند به معنای اینکه آن ممسوده و بافته شده است.

سعید بن مسیب گوید:که ام جمیل یک گلو بند گرانقدری داشت از- جواهر گفت آن را در عداوت و دشمنی محمد مصرف میکنم پس آن در روز قیامت عذابی در گردن او خواهد بود.

و از اسماء دختر ابو بکر روایت شده که چون آن سوره نازل شد ام جمیل دختر حرب که نامش عوراه بود آمد در حالی که و لوله میکرد و در دستش سنگی بزرگ که دستش را پر کرده بود،و میگفت(مذ ممّا ابینا و دینه قلینا و امره عصینا)مذمّت کننده پدران ما که دین او ما را مبغوض کرد و یا کباب نمود و امر او را ما عصیان کردیم(و عرب آن حضرت را مذمّم میگفت)و پیغمبر«ص» با ابو بکر در مسجد نشسته بود،پس چون ابو بکر آن زن سلیطه لجاره را دید گفت یا رسول اللّه این ملعونه آمد و من میترسم تو را ببیند و جسارت کند رسول خدا(ص)فرمود،او مرا هرگز نخواهد دید و آیاتی از قرآن خواند و بآن آیات متوسّل و پناه برد چنانچه فرمود، وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً ،و هر گاه قرآن خواندی قرار میدهیم ما میان تو و میان کسانی که ایمان بآخرت ندارند پرده ای پوشیده یا حجابی که تو را پنهان دارد (1)پس آن ملعونه بر سر

ص: ۳۵۲

---

۱- ۱) -مترجم گوید:جدّا این آیه که در سوره مبارکه اسراء آیه ۴۵

ابو بکر ایستاد و پیامبر را ندید و گفت ای ابو بکر بمن گفتند که رفیق تو مرا هجو کرده پس ابو بکر گفت سوگند به پروردگار خانه که تو را هجو نکرد پس برگشت و حال آنکه میگفت قریش میداند که من دختر آقای آنم.

و روایت شده که پیامبر(ص)فرمود خداوند سبحان آنها را از من گردانید آنها مذمّت میکنند مذمّم را و حال آنکه من محمدم(ص).

و اگر گفته شود چگونه ممکن است که ام جمیل پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نبیند و حال آنکه غیر او را دیده است.

پاسخ:اینکه ممکن است که خداوند شعاع چشم او را معکوس کرده یا هوا را سخت نموده باشد که شعاع در آن نفوذ نکند یا شعاع را پراکنده کند پس متّصل به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نشود.

و روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود پیوسته فرشته ای مرا از دیدگاه آن زن خبیثه مستور میداشت و هر گاه گفته شود بعد از نزول این سوره آیا لازم میشود ایمان ابو لهب و آیا توانایی بر ایمان داشت،و اگر ایمان میآورد،در آن تکذیب خبر خدای سبحان بود،بانّه سَيَصْلى ناراً ذاتَ لَهَبٍ به اینکه او بزودی در آتشی خواهد افتاد که دارای شعله است جواب:اینکه ایمان لازم میشود او را برای آنکه تکلیف بایمان ثابت

(۱)

(میباشد و آیه وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا- فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ که در سوره مبارکه یس است برای مصون بودن از چشم بیدینان و ستمکاران و اعوانان آنها معجز آساست،و حقیر در زمان گذشته صدها بار بآن اعتصام نموده و از چشم شوم آنان که در تعقیبم بوده اند محفوظ مانده و مرا ندیدند،و الحمد للّه ربّ العالمین.

ص :۳۵۳

است بر او و خدا او را تهدید نمود مشروط بر اینکه ایمان نیاورد،آیا نمی بینی قول خدای سبحان را در قصّه فرعون که فرمود (آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ) الآن ایمان آوردی و حال آنکه قبلا عصیان کردی و کفر ورزیدی،و در این دلالت بر اینست که اگر پیش از وقت ناامیدی توبه کرده بود هر آینه از او میپذیرفت،و برای همین تخصیص داد ردّ توبه او را بر این وقت و نیز اگر فرض کنیم که ابو لهب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله سؤال میکرد و میگفت اگر ایمان آوردم آیا باز داخل آتش میشوم قطعا پیغمبر(ص)به او می فرمود نه و این برای عدم شرط است.

## سوره اخلاص

### اشاره

مکّی و بعضـی گفته اند مدنی است و سوره توحید نامیده اند برای آنکه در آن چیزی جز توحید نیست و کلمه توحید را کلمه اخلاص هم گفته اند و بعضـی گفته اند:توحیدش نامیده اند برای آنکه هر کس متمسّک بشود از روی اعتقاد و اقرار بآنچه در آنست مؤمن مخلص خواهد بود.

و بعضـی گفتـه انـد:برای آنکـه هر کس آن را بر طریـق تعظیم قرائت کنـد خـدا او را از آتش خلاـص نمایـد،یعنی او را از آن نجات دهد،و نیز آن را سوره صمد نامیده اند و هم سوره قل هو اللّه نامیده شده و هم سوره نسب الرب.

در حدیثی روایت شده که برای هر چیزی نسبی است و نسب خدا سوره اخلاص است.

و نیز در حـدیث است که پیغمبر(ص)بسوره قل یا ایها الکافرون و سوره قل هو اللّه احـد مقشقشـتان میگفت و آن دو را موسوم باین نام نمودند برای آنکه آن دو سوره تالی و خواننده آن را از شـرك و نفاق و تبرئه دور مینماید میگویند تقشـقش المریض من علّته هر گاه بهبودی و عافیت یابد و قشقشه یعنی او را خوب نمود چنانچه هناءگری سودا پوستی را مداوا میکند.

### عدد آیات آن:

پنج آیه مکی و شامی و چهار آیه از نظر دیگران است.

ص :۳۵۵

**اختلاف آن:**

لَمْ یَلِدْ یک آیه است از نظر مکی و شامی.

**فضیلت آن:**

۱-در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند مثل آنست که یک سوّم قرآن را خوانده و باو داده میشود از اجر و ثواب بعدد هر کس که ایمان بخدا و ملائکه و کتب سماوی و پیامبران خدا و روز قیامت آورده،ده حسنه ۲-و از ابی درداء از پیغمبر(ص)روایت شده که فرمود آیا عاجز است کسی از شما که ثلث و یک سوم قرآن را در شب بخواند،گفتم یا رسول اللّه کیست که بتواند این کار را بکند،فرمود،بخوانید قل هو اللّه را.

۳-و از انس از پیغمبر(ص)روایت شده که فرمود هر کس یک بار قل هو اللّه احد بخواند باو برکت داده شود و اگر دو بار بخواند باو و خاندان او برکت داده شود،و اگر سه بار بخواند باو و خاندانش و تمام همسایگان او برکت داده شود،پس اگر دوازده مرتبه بخواند،برای او دوازده قصر در بهشت بنا شود،پس پاسبانان بهشت گویند برویم تا قصر برادرمان را تماشا کنیم،پس اگر صد مرتبه آن را بخواند گناه بیست و پنج سال او بخشیده شود البته غیر از گناه خون و مال(حق الناس)پس اگر چهار صد مرتبه بخواند گناه چهار صد سال او آمرزیده شود، و اگر هزار مرتبه بخواند نمیرد مگر آنکه جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری مکان او را دیده و برای او بگوید.

۴-و از سهل بن سعد ساعدی روایت شده که گفت مردی شرفیاب

حضور پیامبر(ص)شده و بآن حضرت از فقر و تنگی معاش شکایت نمود،پس پیغمبر(ص)فرمود هر گاه داخل منزلت شدی اگر کسی در خانه بود سلام کن،و اگر کسی هم در خانه ات نبود سلام کن و یک مرتبه قل هو اللّه احد را بخوان پس آن مرد باین دستور عمل کرد و خداوند روزی فراوان باو مرحمت کرد تا بهمسایگانش احسان نمود.

۵-سکونی از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا(ص)بر جنازه سعد بن معاذ نماز خواند و چون از نمازش فارغ شد فرمود هفتاد هزار فرشته که در میان آنها جبرئیل بود آمدند و بر سعد نماز خواندند،پس بجبرئیل گفتم سعد بواسطه چه عملی مستحق نماز شما شد گفت بخواندنش قل هو اللّه احد را نشسته و ایستاده و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن(و خلاصه در هر حال).

۶-منصور بن حازم از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که یک روز از او بگذرد و در نمازهای پنجگانه واجبش سوره قل هو اللّه احد نخواند باو گفته میشود بنده خدا تو از نمازگذاران نیستی.

۷-اسحاق بن عمّار از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که کسی که یک جمعه بر او بگذرد و در آن قل هو اللّه احد نخوانده باشد آن گاه بمیرد بدین ابو لهب مرده است.

۸-هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که مرضی باو برسد یا سختی بر او وارد شود و در مرض و شدّتش قل هو اللّه احد نخواند سپس در آن بیماری یا در این سختی که باو فرود آمده بمیرد پس او از اهل آتش است.

۹-ابو بکر حضرمی از آن حضرت روایت نموده که فرمود

(من کان یؤمن باللّه و الیوم الآخر) کسـی که ایمان بخـدا و روز قیامت داشـته باشـد،پس نباید بعد از هر نماز واجبی قل هو اللّه احـد را ترک کنـد پس بـدرستی که کسـی که قل هو اللّه احد را بعد از هر نماز واجب بخواند برای او خیر دنیا و آخرت جمع شده و خدا او و پدر و مادرش و فرزندانش را بیامرزد.

۱۰-عبـد اللّه بن حجر گوید شـنیدم که امیر المؤمنین علیه السـلام می فرمود،کسـی که یازده مرتبه بعد از نماز صـبح قل هو اللّه احد بخواند در این روز گناهی مرتکب نشود و بینی شیطان را بخاک بساید.

۱۱-ابراهیم بن مهزم از کسـی که از موسـی بن جعفر(ع)شنیده بود روایت نموده که میفرمود،کسی که قل هو اللّه احد را مقدّم بدارد میان خود و هر جبّار و سـتمکاری خدا شرّ وی را از او منع نماید،بخواند آن را از جلوی او و از پشت سرش و از راست و چپش،پس هر گاه این کار را کرد خـدا روزی کنـد خیر او را و منع نماید از او شـر او را،و فرمود هر گاه از کاری ترسـید صـد آیه از هر کجا که خواستی از قرآن بخوان آن گاه بگو سه مرتبه

اللّهمّ اکشف عنّی البلاء.

۱۲-عیسـی بن عبـد اللّه از پدرش از جدش از علی علیه السـلام- روایت کرده که گفت رسول خدا(ص)فرمود کسـی که صـد مرتبه قل هو اللّه احد در موقع خواب بخواند خدا گناه پنجاه سال او را میآمرزد.

**توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:**

چون خداوند سبحان مذمّت کرد دشمنان اهل توحید را در آن سوره گذشته در این سوره بیان کرد توحید را و فرمود:

## [سوره الإخلاص (١١٢): آيات ١ تا ۴]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ (١) اَللّٰهُ اَلصَّمَدُ (٢) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (٣) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ (۴)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاينده مهربان (١)بگو(اى محمد)خدا يكى است،يا اى رسول ما بگو اوست خداى يگانه(٢)او خداى بينياز است(٣)او كسى را نزاده(۴)و او زائيده كسى نيست(۵)و هيچكس همتاى او نخواهد بود.

### قرائت:

ابو عمرو احد اللّه الصمد بدون تنوين دال احد خوانده و از او نيز روايت شده كه ميگفت قل هو اللّه احد آن گاه وقف ميكرد،و اگر وصل مينمود ميگفت احد اللّه و گمان ميكرد كه عرب مثل اين را وصل نكرده و ديگران احد اللّه با تنوين خوانده اند،و اسماعيل از نافع و حمزه و خلف و رويس كفوا با سكون فاء با همزه خوانده اند و حفص كفوا با فاء مضمومه و واو مفتوحه بدون همزه خوانده و ديگران كفوا با همزه و ضمه فاء قرائت كرده اند.

### دليل:

ابو على گويد:كسى كه احدن اللّه خوانده پس دليل آن روشن است كه تنوين از احد ساكن و لام معرفه از اسم(اللّه)مساكن پس چون التقاء دو ساكن شده اوّلى از آن دو بكسره حركت داده شود چنانچه

میگویی،اذهب اذهب،و کسی که احد اللّه گوید نون را حذف کرده،پس البتّه نون شباهت بحروف لین در دیگری آورده در اینکه آن زیاد می شود چنانچه آنها زیاد میشوند و در اینکه آن در آنها ادغام میگردد چنانچه هر یک از واو و یاء در دیگری ادغام میشود و در اینکه الف در اسماء منصوبه از آن تبدیل میشود و در حقیقت چون شباهت بحروف لین دارد جاری مجرای آن شود در اینکه نون ساکنه محذوف شود برای التقاء دو ساکن،چنانچه الف و واو و یاء محذوف میشد برای التقاء در مثل رمی القوم و یغزو الجیش و یرمی القوم،و از این جهت نون ساکنه در فعل حذف شود در مثل لم یک و لا تک فی مریه پس نون در احد اللّه حذف شده برای التقاء دو ساکن چنانچه این حروف حذف شده و چنانچه در مثل هذا زید بن عمر و حذف شده تا اینکه در کلام مستمر شده و ابو زید انشاد نمود.

فألقیته غیر مستعتب

و لا ذاکر اللّه الاّ قلیلا

پس انداختم او را بدون زحمت و ناراحتی بیاد خدا نبود مگر اندکی شاهد این بیت ذاکر اللّه است که تنوین آن حذف شده.

و شاعری گوید:

کیف نومی علی الفراش و لمّا

تثمل الشام غاره شعواء

تذهل الشیخ عن بنیه و تبدی

عن خدام العقیله العذراء

چگونه خواب من بر رختخواب گوارا بر من باشد و حال آنکه شامل غاره پراکنده شام نشده است،غافل میشود پدر از فرزندانش و ظاهر می شود خلخال پای زن نجیبه کریمه در وقتی که دامن خود را برای فرار جمع میکند،شاهد این بیت حذف تنوین است از خدام.

ص : ۳۶۰

و امّا کفوا و کفوأ پس اصل آن ضمه است پس تخفیف داشته مثل طنب و طنب و عنق و عنق.

**لغت:**

احد:اصلش وحد بوده پس واو قلب بهمزه شده و مثل آنست اناه که اصلش وناه بوده و آن بر دو قسم است:۱-اینکه اسم باشد ۲-اینکه صفت باشد پس اسم مثل احد و عشرون که اراده شود بآن واحد و صفت چنانچه در قول نابغه است.

کان رحلی و قد زال النّهار بنا

بذی الجلیل علی مستأنس وحد

شتر من که روز سپری شده بود بما در محلّ ذی الجلیل و مثل گاو وحشی که انسانی ببیند و فرار کند رم کرده و فرار نمود،شاهد این بیت کلمه وحد است که بمعنای احد و صفت مستأنس است.

و همین طور قول ایشان واحد اسم است مانند کاهل و غارب و از آنست قول ایشان واحد اثنان،ثلاثه،۱،۲،۳ و صفت میباشد چنانچه در قول شاعر است (فقد رجعوا کحیّ و احدینا) پس مسلّما برگشتند مانند یک حیّ و یک قبیله،شاهد این بیت احد است که جمع بسته شده و آن صفت است بر أحد أن گفتند احد واحدان تشبیه کردند بسلق و سلقان و مانند آنست قول شاعر:

یحمی الصریمه أحد أن الرجال له

صید و مجترئ باللیل همّاس

پاسداری میکند زمینی را که زراعتش را چیده و خرمن کرده اند و یا قطعه ای از نخلستان را یکی از مردانی که برای اوست شکار و جرئتی در شب و در برابر شیر تیز دندان.

ص:۳۶۱

پس این جمع است برای احدی که قصد کرده موصوف را بلند و تعظیم نماید،و اینکه از داشتن شبه و مثل جدا و تنهاست و گویند او احد الاحد هر گاه او را بزرگدارند و مقام او را بلند کنند و گفتند احد الاحدین و واحد الآحاد و حقیقت واحد چیزیست که در خودش تقسیم نمیشود یا در معنای صفت آنست و هر گاه اطلاق واحد شود بدون تقدّم موصوف پس آن در ذات و نفس خودش واحد است و هر گاه جاری شود بر موصوفی پس آن واحد است در معنای صفتش و هر گاه گفته شود جزئی که قابل تجزیه و تقسیم نیست واحد است اراده میشود که آن فی نفسه واحد است و هر گاه گفته شود که این مردی که انسان واحد است پس آن واحد است در معنای صفت آن و هر گاه خدا توصیف شود به اینکه واحد است معنایش اینست که او مختص و مخصوص به صفاتیست که جز او احدی شرکت در آن ندارد مثل بودن قادر و عالم و حیّ و جود که از صفات ثبوتیه است و انفکاک از ذات او ندارد الصمد:سیّد و آقای بزرگواری که در تمام حوائج او را قصد میکنند،و بعضی گفته اند:آقایی که تمام آقایی ها باو منتهی میشود.

اسدی گوید:

الا بکر الناعی بخیری بنی اسد

بعمرو بن مسعود و بالسید الصمد

بدانید که خبر دهنده ای صبحگاهان خبر مرگ بهترین فرد بنی اسد عمرو بن مسعود و سید بزرگواری که باو توسّل کرده و قصد او را مینمودند داد.

زبرقان گوید: (و لا رهینه الاّ السید الصمد) گروگانی نیست مگر بزرگی که بسوی او قصد میشود،و گوید رجل مصمد مردی که مقصود است و همین طور بیت مصمد،خانه مقصود،طرفه گوید:

و ان تلتق الحی الجمیع تلاقنی

الی ذروه البیت الرفیع المصمد

و اگر تمام قبیله برای مفاخره و مباهات جمع شوند خواهی دید مرا که در اعلا درجه شرف و مقام قرار دارم الکفو و الکفیء و الکفاء در معنی یکیست و آن مثل و نظیر و مانند است،نابغه گوید:

لا تقذفنّی برکن لا کفاء له

و لو تاثفک الاعداء بالرفد

مرا بامر بزرگی که نظیر و مثلی برای او نیست نسبت ندهید اگر چه دشمنان من بآن احاطه و بعضی یکدیگر را بعطاء و معونه کمک کند، حسان گوید:

و جبرئیل رسول اللّه منّا

و روح القدس لیس له کفاء

و جبرئیل رسول خدا از ماست و نیز روح القدسی که برای او مانندی نیست از ماست،و دیگری در الکفیء گوید:

امّا کان عباد کفیئا لدارم

بلی و لا بیات بها الحجرات

امّا حجرات عباد مثل و مانند خانه و خیمه های دارم بود،شاهد این بیت کلمه کفیئا است که بمعنای مثل و مانند است.

**اعراب:**

ابو علی گوید:در اعراب اللّه قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ دو قسم جایز است:

۱-اینکه خبر مبتداء باشد و این بنا بر قول آنست که گفته است هو کنایه از اسم خدای تعالی است سپس جایز است در قول خدا،احد آنچه جایز است در قول تو که می گویی زید اخوک قائم.

۲-بنا بر قول کسی که باین مبنی رفته که هو کنایه از قصه و حدیث است،پس اسم اللّه در نزد او مرفوع بمبتدا بودن واحد خبر آنست و مانند آنست قول خدای تعالی فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا مگر اینکه

هی بنا بر تأنیث آمـده برای اینکه در تفسیـر اسم مؤنث است و بنا بر این آمـده فَإِنَّها لاٰ تَعْمَی الْأَبْصٰارُ و هر گاه در تفسیـر مؤنّث نباشد ضمیر القصه هم مؤنث نیاید.

و قول خدا، اَللّٰهُ الصَّمَدُ ،اللّه مبتداء و صـمد خبر آنست و جایز است که صـمد صفت خدا باشد و اللّه خبر مبتداء محذوف یعنی هو اللّه الصمد او است خدایی که این صفت دارد صمد است،و جایز است که اَللّٰهُ الصَّمَدُ خبر بعد از خبر باشد بنا بر قول کسی که(هو)را ضـمیر امر و حـدیث قرار داده است وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ گوید که له ظرف غیر مسـتقر و آن متعلّق به کان است و کفوا منصوب است به اینکه آن خبر مقدم است چنانچه کان قول خدای تعالی وَ کٰانَ حَقًّا عَلَیْنٰا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ هم چنین است،و گمان کرده اند که بعضـی از بغدادی ها میگوید که در یکن از قول خدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ضـمیر مجهولیست و قول خدا کفوا منصوب بر حـالیّت و عامل در آن(له)میباشـد و این(له)را هر گاه از یکن تنها آوردی معنایش له احـد کفوا خواهـد بود و هر گاه حمل بر این شود جایز نباشـد و دلیل این اینکه آن محمول بر معنای نفی است پس مثل آنست که،لم یکن احد له کفوا چنـانچه قول ایشـان لیس الطیب الاـ المسک،عطر نیست مگر مشک محمول بر معنای نفی است،و اگر حمل نباشـد آن بر معنی جایز نشود،آیا نمیبینی که اگر گفتی زیـد الا منطلق کلام نباشد،پس چنانچه این محمول بر معنی است همین طور لَهُ کُفُواً أَحَدٌ محمول بر معنی است،و بنـا بر این جایز است که بوده باشـد(احـد)در آن احـدی باشـد که برای عموم نفی واقع شود و اگر این نباشد جایز نشود که احد در ایجاب واقع شود.

ص :۳۶۴

پس اگر گفتی آیا جایز است که قول خدای تعالی(له)در نزد شما حال باشد بنا بر معنای وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ،پس(له)صفت برای نکره باشد،پس چون مقدّم شد در موضع حال گردید مثل قول او(لعزه موحشا طلل) پس سیبویه گوید که این در کلام اندك و قلیل است گرچه در شعر بسیار است،پس اگر حمل نمایی آن را بر این بنا بر بی میلی ممتنع نیست و عامل در قول او(له)هر گاه حال باشد جایز است یکی از او چیز باشد:

۱- یکن ۲-آنچه در معنای کفوا از معنای مماثلت است،پس اگر بگویی عامل در حال هر گاه معنی باشد حال بر او مقدّم نشود،پس البتّه(له) چون بنا بر لفظ و ظرف هم هست معنی در آن عمل میکند گرچه مقدم بر او هم باشد مثل قول توکل یوم لك ثوب هر روز برای تو لباس است.

هم چنین جایز است در این ظرف،و این از جهتی که ظرف است و در ظرف هم ضمیری مستتر است در دو صورت که بر میگردد بذی الحال و آن کفوا میباشد.

### شأن نزول:

ابی بن کعب و جابر گویند که مشرکین به پیامبر خدا(ص)گفتند پروردگارت را برای ما معرّفی کن پس این سوره نازل شد.

ابن عبّاس گوید:عامر بن طفیل وارد بدین ربیعه برادر لبید آمدند خدمت پیامبر(ص)و عامر گفت ما را بچه دعوت میکنی ای محمد،فرمود به خدا،گفت او را برای ما توصیف کن که آیا از طلا و نقره یا از آهن یا از چوب است،پس سورۀ توحید نازل شد و صاعقه ای خدا فرستاد بر اربد و او را سوزانید و عامر را صاعقه و یا تیری برانش خورد و هلاك شد.

ص: ۳۶۵

ضحاك و مقاتل و قتاده گوينـد:عـدّه اى از علماء يهود آمدنـد خـدمت پيغمبر(ص)و گفتنـد اى محمد پروردگارت را براى ما تعريف كن تا شايد ما ايمان بتو بياوريم زيرا خدا صفت خود را در تورات نازل كرده،پس سورهٔ قل هو اللّه احد نازل شد و آن نسبت مخصوص خداست.

محمد بن مسـلم از حضـرت صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود كه يهود از پيامبر(ص)پرسيدند و گفتند پروردگارت را براى مـا معرّفى كن پس سه روز توقّف فرمود و جواب آنهـا را نـداد،سـپس سوره توحيـد نازل شـد،و نزديک آن چيزيست كه قاضـى در تفسـيرش ذكر كرده كه عبد اللّه بن سـلام آمد در مكّه خدمت پيغمبر(ص)حضرت باو فرمود،تو را بخدا قسم ميدهم آيـا مرا در تورات رسول خـدا يافته اى،پس گفت پروردگـارت را تعريف كن،پس اين سوره نـازل شـد و پيـامبر(ص)براى او خوانـد و سـبب مسـلمانى عبـد اللّه شـد مگر اينكه ايمـانش را مكتوم داشت تـا اينكه پيامبر(ص) مهاجرت بمـدينه نمود آن گاه اسلامش را اظهار نمود.

**تفسير:**

(قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ)

اين امريست از طرف خـداى عزيز به پيامبرش صـلّى اللّه عليه و آله كه بتمام مكلّفين بگويد:اوست خدايى كه عبادت و بندگى فقط شايسته و سزاوار اوست،زجاج گويد:آن كنايه از ذكر خدا عز و جلّ است و معناى آن اينست آنكه را شما پرسيديد نسبت او را هُوَ اللّهُ أَحَـدٌ ،او خـداى يگانه است يعنى واحـد و يكتاست،و جايز است كه معنايش الامر اللّه احـد لا شـريک له و لا نظير باشد.

ابن عبّاس گويد:يعنى يكتاست در صفت ذاتش و احدى شريک او

ص :۳۶۶

در وجوب صفاتش نیست،زیرا که او واجب است که موجود و عالم و قادر و حی باشد و این صفات واجب برای غیر او نیست.

و بعضی گفته اند:در افعالش یکتای بی همتاست و تمام افعالش نیکوست آن را برای جلب نفع و دفع ضرر نکرده پس از این جهت مختصّ به وحدت و یکتایی است،زیرا جز او شریکی در آن صورت نیست و یکتاست در اینکه غیر از او کسی مستحق عبادت او نیست،برای آنکه او قادر است بر اصول و ریشه های نعمت ها از حیات و قدرت و شهوت و غیر اینها از آنچه نعمت نمیشود مگر بآن و غیر از او کسی چنین قدرتی ندارد پس او یکتا واحد است از این سه نعمت.

و بعضی گفته اند:البته احد گفت و واحد نفرمود،برای آنکه واحد داخل در حساب است و دیگری منضم و ضمیمه آن میشود،و امّا احد،پس آن عددیست که تجزیه و تقسیم در ذات خود نمیشود و نه در معنای صفاتش و جایز است که برای واحد ثانی قرار داد،و برای احد ثانی و دوّمی قرار نمیدهد برای اینکه جنس خود را فرا میگیرد بخلاف واحد،آیا نمی بینی که اگر گفتی فلانی را واحدی مقاومت نمیکند جایز است که دو نفر از پس او برآیند و وقتی گفتی فلانی را احدی رو برو نمیشود جایز نیست که دو نفر و بیشتر هم مقاومت و برابری نکند و آن بلیغ تر خواهد بود.

حضرت ابو جعفر باقر(ع)در معنای قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ فرمود:یعنی بگو ظاهر کن آنچه را که ما بتو وحی کردیم و تو را بآن خبر دادیم به تألیف و ترکیب حروفی که آن را بر تو خواندیم تا اینکه هدایت شود بسبب آن کسی که گوش فرا داده و او گواه و شاهد است،و(هو)اسم کنایه اشاره به غایب است،پس هاء تنبیه از

معنای ثابت و واو اشاره بغایب از حواس است چنانچه قول تو(هذا)اشاره تو به حواس است و این جهتش اینست که کفّار خبر از خدایان خود دادند به حروفی که اشاره بحاضر ادراک شده است و گفتند هذه آلهتنا المحسوسه این است خدایان ما که با دیده ها محسوس میشود،پس تو ای محمد اشاره کن بخدایت که ما را بسوی آن میخوانی تا او را دیده و درک نمائیم.

پس خدای سبحان نازل فرمود قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ،پس هاء تثبیت ثابت و واو اشاره بغایب از درک ابصار و لمس حواس است و اینکه خدا بلند و عالی از این مطلب بلکه او مدرک الأبصار و ایجاد کننده حواس است و حدیث کرد مرا پدرم از امیر المؤمنین(ع)که آن حضرت فرمود خضر را یک شب پیش از جنگ بدر در خواب دیدم،پس باو گفتم بمن چیزی یاد بده که بآن نصرت و غلبه بر دشمنان پیدا کنم،پس گفت بگو یا هو یا من لا ـ هو الاّ ـ هو پس چون صبح کردم بر پیامبر خدا(ص)گفتم،پس فرمود ای علی اسم اعظم خدا را بتو آموخت پس در روز بدر بر زبان من بود گوید:

و در روز بدر آن حضرت قل هو اللّه احد را خوانده و چون فارغ شد گفت

یا هو یا من لا ـ هو الاّ ـ هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین ای هو ای کسی که هویی نیست جز او مرا بیامرز و بر گروه کافرین یاری فرما.

و در جنگ صفین هم همین را میگفت و حمله میکرد پس عمار بن یاسر (رضی اللّه عنه)عرض کرد ای امیر المؤمنین این کنایه ها چیست،فرمود اسم اعظم خدا و عماد توحید،

اللّه لا اله الاّ هو،و الملائکه و اولو العلم قائما بالقسط لا اله الاّ هو ،سپس قرائت کرد،

شهد اللّه انّه لا اله الاّ هو- العزیز الحکیم ،و آیات آخر سوره مبارکه حشر را (۱)آن گاه از مرکبش پیاده



---

۱- ۱) - لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ

شـد و چهار رکعت نماز پیش از زوال بجا آورد گویـد و امیر المؤمنین(ع) فرمود معنای آن معبود چنانیست که مخلوق حیرانند از درک ماهیّت او و احاطه بکیفیّت او،و عرب میگویـد إله الرجل هر گاه در چیزی متحیّر شـده و احاطه علمی بآن پیدا نکند و وله هر گاه اضطرار بچیزی پیدا کند گوید:

واحد،تنها بی همتاست،واحد و واحد بیک معنی است و آن تنهایی است که مثل و مانندی برای او نیست.

و توحیـد اقرار بوحـدانیّت و یکتـایی اوست و اوست تنهـا و یکتایی که مباین چنانست که منبعث و برانگیخته از چیزی نیست و متّحد به چیزی هم نمیشود،و از این جهت گفته اند که بناء عدد از واحد،و واحد از عدد نیست،برای اینکه عدد واقع بر واحد و یکی نمیشـود بلکه واقع بر دو تـا می شـود،پس معنـای قول خـدا (اللّٰهُ أَحَـدٌ) یعنی معبودی که مردم حیران از ادراک و احـاطه بکیفیّت اویند تنها و یکیست بالهیتش عالی و منزّه از صفات مخلوق است.

(اللّٰهُ الصَّمَدُ)

حضـرت امام محمد باقر علیه السـلام فرمود حدیث کرد مرا پدرم زین العابدین(ع)از پدرش حسـین بن علی(ع)که فرمود صمد آنست که سیادت او بنهایت باشد،و صمد آن خدای دائمی چنان است که

۱)

( خَشْیَةِ اللّٰهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ، هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ، هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلاٰمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبّٰارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا یُشْرِکُونَ، هُوَ اللّٰهُ الْخٰالِقُ الْبٰارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ یُسَبِّحُ لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. (مترجم)

همیشه بوده و برای ابد خواهد بود،و صـمد آنست که برای او جوفی نیست و صـمد آنست که نمیخورد و نمی آشامد،و صـمد آنست که نمیخوابد.

و میگویم البته در این سه معنی خدای سبحان زنده و حیّ چنانی است که نیازمند بطعام و شراب و خواب نیست.

حضـرت باقر(ع)فرمود،و صـمد سـید مطاع چنانست که فوق او آمر و و ناهی نیست گوید:و محمد بن حنفیّه میگوید،صمد قائم بذات خود و بینیاز از غیر اوست،و غیر او گوید:صـمد آنست که منزّه از کون و فساد باشد و صـمد آنست که توصیف بنظائر و امثال نشود گوید:و از علی بن الحسـین زین العابدین(ع)از صـمد پرسیدند،پس فرمود صمد آنست که شریکی برای او نیست و او را حفظ چیزی خسته نمیکند،و چیزی از او فوت نمیشود.

و ابو البختری وهب بن قرشی گوید زین العابدین علی(ع)گوید:

صمـد آنست که هر گاه اراده چیزی کنـد اینکه بگویـد باش،پس میباشـد و صـمد آنست که ایجاد اشـیاء نموده پس خلق کرد اضداد و اصناف و اشکال و ازواج را و تنهاست بیکتایی بدون ضدّ و شکل و مثل و ند و بدون نظیر است.

وهب بن وهب گویـد:حـدیث کرد مرا جعفر بن محمـد(ص)از پـدرش علی ابن الحسـین(ع)که اهل بصـره نوشـتند بحسـین بن علی(ع)و از صـمد پرسیدند،پس آن حضرت(ع)نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم امّا بعد پس در قرآن خوض و مجادله نکنید و در قرآن بدون علم سـخن نگوئید پس شنیدم از جدّم رسول خدا(ص)میفرمود کسی که در قرآن بدون علم سخنی بگوید پس جایگاهش در آتش خواهد بود،و اینکه خداوند سبحان تفسیر فرمود صمد را فرمود، لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ .

لَمْ یَلِدْ

،از او چیز کثیفی خارج نشده مثل فرزند و سایر چیزهای کثیفی که از مخلوقین خارج میشود و نه چیز لطیفی مثل نفس و از او بدواتی منبعث نمیشود مانند فراموشی و خواب و تردید و غم و غصّه و خوشحال و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و ناخوشی و گرسنگی و سیری منزّه است اینکه از او چیزی خارج شود،و اینکه از او چیزی کثیف و یا لطیف تولید شود.

(نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل

بی شریک است معانی تو غنی دان خالق)

(وَ لَمْ یُولَدْ)

یعنی تولید از چیزی نشده است و از چیزی بیرون نیامده چنانچه اشیاء کثیفه از عناصرش خارج میشود مثل چیزی از چیزی و دابه از دابّه و گیاه از زمین و آب از چشمه سارها و میوه ها از درختها،و نه چنانچه خارج میشود اشیاء لطیفه از مراکزش مانند بینایی از چشم و شنوایی از گوش و بویایی از بینی و چشیدنی از دهن و کلام از زبان و معرفت و تشخیص از قلب و آتش از سنگ نه بلکه هو اللّه الصمدی که نه از چیز و نه در چیز و نه بر چیز است،ایجاد کننده اشیاء و خالق آنها و انشاء کننده اشیاء است بقدرتش آنچه ایجاد کرده بمشیتش برای فناء و نابودی متلاشی میکند و باقی میگذارد آنچه خلق کرده برای بقا و ابدیّت بعلمش،پس این است اللّه الصمدی که نزاده و نمیزاید دانای پنهانی و حضور بزرگ و منزّه است.

(وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ)

وهب بن وهب گوید شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود،از فلسطین یک دسته میهمان وارد شدند بر حضرت

باقر(ع)،پس از مسائلی پرسیدند،سپس از صمد سؤال کردند،آن حضرت فرمود تفسیر آن را و فرمود،الصمد پنج حرف است ۱-الف دلیل و شاهد بر انیّت و حقیقت ذات ثابت اوست و آن قول خدای عزّ و جل است شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ ،شهادت داد خداوند که خدایی و معبودی جز او نیست و این تنبیه و اشاره بغائب از درک حواس(پنجگانه ظاهری بینایی شنوایی و بویایی و ذائقه و لامسه).

۲-(و لام)دلیل بر الهیّت اوست به اینکه هو اللّه و ادغام شدن الف و لام در هم و ظاهر نشدن آنها بر زبان،و واقع نشدن در شنوایی و ظاهر شدنشان در کتابت و نوشتن و این دو دلیلند بر اینکه الهیّت بلطفش پنهان بحواس درک نمیشود و در زبان معرّفی هم واقع نمیشود و در گوش شنونده ای هم واقع نمیگردد،برای اینکه تفسیر اللّه(هو الذی اله الخلق)آن خدایی که مخلوق تمامی حیران و سرگردان از درک ماهیّت او و کیفیّت ذات اویند بحس و یا خیال بلکه او ایجاد کننده اوهام و خالق حواس است و فقط ظاهر شدن آن الف و لام در کتابت و نوشتن دلیل بر اینست که خداوند سبحان اظهار ربوبیّت خود فرمود در ایجاد خلق و ترکیب ارواح لطیفه در اجساد کثیفه ایشان و هر گاه بنده نظر کند به خودش روحش را نبیند چنانچه لام صمد روشن نیست و داخل نمیگردد در حسّی از حواس پنجگانه و چون نظر کند به کتابت برای او ظاهر شود آنچه مخفی گشته بود،و وقتی بنده در ماهیّت باری و کیفیّت او فکر و اندیشه کند، حیران و سرگردان گشته و فکرش بچیزی که متصوّر شود برای او نرسد برای آنکه خدای تعالی خالق صورتهاست،و هر گاه نظری بخلق او نماید

برای او ثابت شود که او خالق ایشان و ترکیب کننده ارواحشان در اجساد ایشانست.

و امّا(صاد)پس آن دلیل بر اینست که خدای سبحان صادق،و قولش راست و کلامش راست و بندگانش را دعوت به پیروی کردن راست براستی و ما را بصدق و راستی وعده داده و اراده صدق هم نموده است.

و امّا(میم)پس آن دلیل بر ملک او و بیگمان او پادشاه حق و آشکار است همیشه بوده و ابدا خواهد بود و ملکش زوال پذیر نیست.

و امّا(دال)پس آن دلیل است بر دوام ملک او و او ابدی منزّه از تغییر و زوال بلکه او خدایی است عزیز و جلیل بوجود آورنده موجوداتی که به بودن او و همه کائن و موجودند،سپس آن حضرت فرمود اگر برای علم و دانشم که خدا در توحید بمن عطا فرموده طلّاب و حاملین میيافتم هر آینه توحید و اسلام و دین و شرایع را از(صمد)توضیح داده و استخراج مینمودم و چطور و چگونه برای من این داوطلبان و حاملین یافت شود،و حال آنکه جدّم امیر المؤمنین(ع)هم نیافت حمله ای برای علمش حتّی آن حضرت بود که نفس عمیق و ناله سرد از دل پر دردش کشیده و بر منبر کوفه میفرمود

سلونی قبل ان تفقدونی فانّ بین الجوانح منّی علما جمّا هاه هاه الا لا اجد من یحمله الا و انّ علیکم من اللّه الحجّه البالغه فلا تتولّوا قوما غضب اللّه علیهم قد یئسوا من الآخره کما یئس الکفّار من اصحاب القبور.

سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا از دست بدهید پس البتّه میان جوانح من(در قلب و سینه من)علوم فراوانی است آهای آهای بدانید که

نمیابم کسی را که حامل آن علوم من باشد.و بیگمان بر شما از طرف خدا حجّت و دلیل رسایی است،پس دوست نشوید و دوست ندارید مردمی را که خدا بر آنها خشم و غضب نموده آنها مأیوس از آخرتند چنانچه کفّار مأیوس از خفتگان در قبورند.

و از عبد خیر روایت کرده که مردی از علی علیه السلام سؤال کرد از تفسیر این سوره،پس فرمود، قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بدون تأویل عدد الصمد بدون تبعیض پراکندگی، لَمْ یَلِدْ نزائید تا موروث هالکی باشد وَ لَمْ یُولَدْ زائیده نشده تا خدای مشارکی باشد،و لم یکن له من خلقه کفوا احد و از خلق و آفریده های او هیچکس همتا و مانند او نیست.

ابن عبّاس گوید: لَمْ یَلِدْ نزائیده تا والد و پدر کسی باشد وَ لَمْ یُولَدْ و زائیده نشده تا فرزند کسی باشد.

و بعضی گفته اند، لَمْ یَلِدْ و لد،فرزند نزائیده تا از او ملک او را به میراث برد، وَ لَمْ یُولَدْ ،و زائیده نشده تا وارث ملک از غیرش شود.

و بعضی گفته اند: لَمْ یَلِدْ تا دلالت بر نیاز او کند زیرا انسانی فرزند میخواهد برای نیازی که باو دارد وَ لَمْ یُولَدْ ،پس دلالت بر حدوث او کند و این نیاز و حدوث از صفات اجسام است،و در این آیه ردّ است بر بطلان عقیده کسانی که گفتند عزیر و مسیح پسر خداست،و اینکه فرشتگان دختران خدایند، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ یعنی احدی برای او عدیل و نظیر نیست که مانند او باشد،و در این آیه رد بر بطلان عقیده آنهایی است که برای او مثل و مانندی در قدیم بودن و غیر آن از صفات اثبات کرده اند.

و بعضی گفته اند:یعنی برای او همسر و عیالی نیست تا از او فرزند آورد

ص :۳۷۴

برای آنکه فرزند از همسر است پس کنایه زده از عیال و همسر به کفو برای آنکه زوجه و عیال کفو و هم سنگ شوهر و همسرش میباشد.

و بعضی گفته اند:خداوند سبحان توحید را بیان فرمود بقول خودش اَللّهُ أَحَدٌ و عدل را بیان نمود بقولش اَللّهُ الصَّمَدُ و آنچه محال و مستحیل است بر او از والد و ولد بیان فرمود بقولش لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ ، و آنچه بر او جایز و روا نیست از صفات نقص را بیان نمود بقولش، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ و در این آیات دلالت است بر اینکه حق تعالی جسم نیست،جوهر نیست عرض نیست در مکان و جهت خاصی نیست.

و بعضی از صاحبان زبان و علم کلام گفته اند،ما اقسام شرک را- یافتیم که هشت قسم است:

۱-نقص ۲-تقلّب ۳-کثرت ۴-عدد ۵-علّت بودن ۶-معلول بودن ۷-اشکال ۸-اضداد،پس خداوند سبحان نفی کرد از صفت خود نوع کثرت و عدد را بقولش قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ،و نفی کرد تقلّب و نقص را بقولش اَللّهُ الصَّمَدُ ،و نفی کرد علّت و معلول را بقولش لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ ،و نفی کرد اشکال و اضداد را بقولش وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ،پس حاصل شد وحدانیّت بحت و محض بسیط خدا.

و عمران بن حصین روایت کرده که پیغمبر(ص)یک گروهی را شبانه برای سرکوبی طایفه ای از طاغیان بر انگیخت و علی(ع)را بر آنها امیر نمود،پس چون برگشتند،از آنها از علی علیه السلام پرسید،گفتند،از هر جهت خوب بود مگر آنکه در هر نماز جماعتی برای ما قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ را میخواند،پس فرمود چرا ای علی این کار را کردی فرمود،برای آنکه من قُلْ

را دوست دارم،پیغمبر فرمود تو آن را دوست نداشتی تا اینکه خدای عز و جل تو را دوست داشت،و روایت شده است که پیغمبر(ص)در آخر هر آیه ای از این سوره توقف و مکث میفرمود.

فضیل بن یسار گوید حضرت ابا جعفر(ع)مرا امر فرمود که من قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ بخوانم و وقتی از آن فارغ شدم بگویم سه مرتبه کذلک اللّه ربیّ کذلک اللّه ربیّ کذلک اللّه ربّی. (۱)

ص: ۳۷۶

---

۱- ۱) -محدث بحرینی در تفسیر برهان در فضیلت و ثواب قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ۲۴ حدیث نقل نموده که بعضی از آنها را ابو علی طبرسی در مجمع آورده و ما هم یاد کردیم،سیّد بحرینی در حدیث ۱۹ گوید محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی باسنادش از ابن عباس روایت کرده که پیامبر اسلام رسول خدا(ص)بعلی بن ابی طالب(ع)فرمود،بیگمان مثل تو مثل قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ است،پس کسی که یک مرتبه آن را بخواند مثل آنست که یک سوّم قرآن را خوانده و کسی که دو مرتبه بخواند چنانست که دو سوّم قرآن را خوانده و کسی که سه مرتبه بخواند مانند کسیست که تمام قرآن را خوانده و همین طور تو،کسی که بدلش تو را دوست بدارد برای او یک سوّم ثواب بندگان خواهد بود،و کسی که تو را بدل و زبان دوست بدارد،برای او ثواب دو سوّم بندگان خواهد بود،و کسی که تو را دوست بدارد بدل و زبان و دستش ثواب تمام بندگان خواهد بود.(عرض میدارم پروردگارا سوگندت میدهم باسم اعظمت و بجمیع پیامبران مرسلت و باحب خلقت خاندان رسالت علیهم السلام آن بآن محبّت مولایم علی بن ابی طالب روحی له الفداء را در دل و زبان و جمیع اعضایم زیاد بفرما،آمین یا ربّ العالمین). و باز در حدیث ۲۰ و ۲۱ که مضمون هر دو یکیست به اسناد مختلف در بیستم از نعمان بن بشیر از رسول خدا(ص)و در حدیث بیست و یک باسنادش از حضرت باقر علیه السلام گوید،رسول خدا(ص) فرمود،ای علی البتّیه در تو مثلی از قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ میباشد،کسی که یک بار آن را بخواند ثلث قرآن را خوانده و کسی که دو بار آن را بخواند دو ثلث قرآن را

دنباله پاورقی از صفحهٔ قبل:

(۱)

(خوانده و کسی که سه بار بخواند تمام قرآن را خوانده. ای علی کسی که تو را بقلبش دوست بدارد برای او اجر و ثواب ثلث امّت خواهد بود،و کسی که تو را بقلبش دوست بدارد و بزبانش هم یاریت کند برای او ثواب و اجر دو ثلث از امّت خواهد بود و کسی که تو را بدلش دوست بدارد و بزبانش یاریت کند و بشمشیر و دستش کمکت نماید برای او اجر و ثواب تمام امّت خواهد بود. و در حدیث ۲۰ که مفصّل و حدیث ۲۴ بجای امّت ایمان ذکر شده و در آخر هر دو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: قسم بخدایی که مرا بحق مبعوث برسالت نمود اگر تمام اهل زمین تو را دوست میداشتند چنانچه اهل آسمان دوست میدارند تو را،خدا هیچکس از آنها را عذاب نمیکرد.

## سوره فلق

### اشاره

بیشتر مفسّرین گفته اند مدنی و بعضی هم گفته اند مکّی است.

### عدد آیات آن:

به اتّفاق پنج آیه است.

### فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را بخواند،پس مانند آنست که تمام کتابهایی که خدا نازل کرده بر پیامبران خوانده است.

و از عقبه بن عامر روایت شده که گفت رسول خدا(ص)فرمود بر من آیاتی نازل شده که مانند آن نازل نشده و آن معوذتان است و این روایت را مسلم هم در صحیح خود نقل کرده است،و از همین عقبه است از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که فرمود ای عقبه آیا بتو بیاموزم دو سوره را که آنها افضل قرآن باشد،گفتم آری یا رسول اللّه،پس مرا معوّذتین آموخت،سپس آن را در نماز صبح خواند و بمن فرمود آن را بخوان هر وقت که برخاستی،و خوابیدی.

ابو عبیده حذاء از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود هر کس در نماز وتر(نماز یک رکعتی)شبش معوّذتین و قل هو اللّه احد بخواند باو گفته میشود بشارت و مژدگانی باد بر تو ای بنده خدا که مسلّما خدا وتر تو را(نماز شب تو را)قبول فرمود.

### توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان در سوره تبّت مذمّت کرد دشمنان رسول را آن گاه توحید را در سوره اخلاص یاد نمود،سپس استعاذه و پناه بردن بخدا را در این دو سوره یاد کرد و فرمود:

## [سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ اَلْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مٰا خَلَقَ (۲) وَ مِنْ شَرِّ غٰاسِقٍ إِذٰا وَقَبَ (۳) وَ مِنْ شَرِّ اَلنَّفّٰاثٰاتِ فِی اَلْعُقَدِ (۴) وَ مِنْ شَرِّ حٰاسِدٍ إِذٰا حَسَدَ (۵)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)بگو(ای محمد)پناه میبرم به پروردگار صبح(۲)از شرّ و زیان تمام مخلوق(۳)و از شرّ و زیان سیاهی شب آن گاه که تمام عالم را فرا بگیرد(۴)و از شرّ و زیان زنان جادوگر که در گره ها میدمند و افسون میکنند(۵)و از شر و زیان حسود آن گاه که حسد بورزد.

### لغات:

الفلق:اصلش شکاف بسیار وسیع است از قول ایشان فلق رأسه بالسيف،شکافت سرش را بشمشیر یفلقه میشکافد فلقا شکافتنی،و گفته می

ص :۳۷۹

شود روشن تر از شکاف صبح و جدا کرد صبح برای آنکه عمود صبح میشکافد بسبب روشنایی سیاهی شب را.

الغاسق در لغت آنکه هجوم کند بضررش و در اینجا مقصود شب است زیرا در آن درّندگان و گزندگان از آشیانه ها و سوراخهای خود بیرون میآیند غسقت القرحه هر گاه چرک آن بیرون آید و سر باز کند و از آنست الغساق صدید اهل النار چرک و خون اهل آتش که به سبب عذاب سیلان پیدا میکند و غسقت عینه یعنی اشکش سرازیر شد.

الوقوب:یعنی دخول وقب یقب دخل یدخل و از آنست الوقبه الفقره دمیدن در بوق برای آنکه در آن داخل میشود.

النفث:شبیه و مانند نفخ و دمیدن است و امّا تفل(لف)پس آن دمیدن با آب دهان است و این فرق است بین نفث و تفل.

فرزدق شاعر گوید:

هما نفثا فی فیّ من فمویهما

علی النافث الغاوی اشدّ رجامی

آن دو زن دمیدند در دهان من از دهان خودشان بر دمنده فریبنده سخت ترین انداختن را،شاهد این بیت نفثا است که بمعنای دمیدن و یا ریختن آب دهان است.

الحاسد:آنست که آرزو میکند زوال نعمت را از صاحبش گرچه برای خودش هم نخواهد،پس حسد مذموم است و غبطه ممدوح و پسندیده است و غبطه خواستن نعمت است برای خود مانند آنچه برای رفیقش هست و نمیخواهد زوال آن نعمت را از او.

ص:۳۸۰

### شأن نزول این سوره:

مفسّرین اهل سنّت گفته اند:که لبید بن اعصم یهودی سحر کرد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را آن گاه آن را در چاه بنی زریق انداخت، پس رسول خدا(ص)مریض شد،پس آن حضرت در بین آنکه خوابیده بود دو فرشته نزد او آمدند پس یکی از آنها نزد سر آن حضرت نشست و دیگری در پیش پای آن حضرت،پس بآن حضرت خبر دادند که آن در چاه ذروان در درون صورتی زیر سنگی و جف پوست خوشه خرما و راعوفه سنگی است در ته چاه که بر آن می ایستد،پس پیغمبر(ص)بیدار شد و حضرت علی علیه السلام و زبیر و عمّار را فرستاد،پس آب چاه را کشیدند و آن سنگ را بلند کردند و آن جف و بسته را از آن بیرون آوردند و دیدند در آن شانه راست و در دو دانه از دندانه های آن شانه یازده گره است که با سوزن دوخته شده،پس این دو سوره نازل شد،پس هر آیه ای که می خواند یکی از این گره ها باز میشد و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در خود احساس سبکی و عافیت میکرد،پس چون دو سوره مذکوره تمام شد همه گره ها باز،و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله عافیت کامل پیدا نمود و جبرئیل علیه السلام میگفت بنام خدا تو را از شر هر چیزی که آزارت کند از حسود و چشم بدی حفظ میکنم،و خدا تو را شفا بخشد.

و اهل سنّت این را از عایشه و ابن عبّاس روایت کرده اند،و این درست نیست برای اینکه کسی که توصیف شود به اینکه سحر شده و جادو گردیده پس مثل آنست که عقلش زایل شده و دیوانه گشته است و مسلّما خدا امتناع دارد این را در قول خودش که فرمود، (وَ قٰالَ الظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ رَجُلاً

ص:۳۸۱

مَسْحُوراً) ستمکاران گفتند که شما پیروی نمیکنید مگر مردی که سحر شده است أُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا ،نگاه کن چگونه برای تو مثل زدند پس گمراه شدند و لیکن ممکن است که آن یهودی یا دختران او بنا بر آنچه روایت شده در این کوشش کردند و قدرت بر این کار پیدا نکردند،و خدا پیامبرش را بر آنچه کردند خبر داد از نقشه آنها تا استخراج شد،و این دلالت بر صدق خبر آن حضرت داشت،و چگونه جایز باشد که بیماری پیغمبر از کار آنها باشد و حال آنکه اگر بر این قدرت داشتند هر آینه آن حضرت را کشته و بسیاری از مؤمنین را میکشتند با شدّت دشمنی ایشان با آن حضرت.

**تفسیر:**

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)

بگو ای محمد پناه میبرم به پروردگار صبح این امریست از خدای سبحان مر پیامبرش را(ص)و مقصود تمام امّت اوست و معنایش اینست که بگو ای محمد پناه میبرم و امتناع میکنم به پروردگار صبح و خالق آن و مدبّر آن و محلّ طلوع آن وقتی خواهد بنا بر آنچه صلاح و مصلحت آن اقتضا کند.

(مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ)

از شرّ آنچه آفریده است از جنّ و انس و سایر حیوانات،و صبح را فلق نامید برای شکافتن عمود آن به سبب روشنایی از تاریکی و سیاهی شب چنانچه بآن فجر هم گفته میشود،برای منفجر شدن آن برفتن تاریکیش، و این قول ابن عبّاس و جابر و حسن و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده است.

و بعضی گفته اند:الفلق:موالید و نوزادانند،برای آنکه ایشان شکافته میشوند بسبب خروج از اصلاب آباء و ارحام امّهات چنانچه شکافته

میشود دانه از گیاه.

سدی گوید:فلق چاهیست عمیق در جهنّم که اهل دوزخ از شدّت حرارت آن پناه میبرند،بخدا،ابو حمزه ثمالی و علی بن ابراهیم قمی در تفسیرشان این را روایت نموده اند.

و قول خدا،ما خلق عام است در تمام آنچه خدای تعالی آن را آفریده از کسانی که ممکن است شرّی از آن حاصل شود،و تقدیرش من شرّ الاشیاء- الّتی خلقها اللّه تعالی مثل السباع و الهوام و الشیاطین و غیره از شر چیزهایی که خدای تعالی آن را ایجاد کرده مانند درندگان و گزندگان و شیطانها و غیر آنها.

(وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ)

ابن عباس و مجاهد و حسن گویند:از شرّ شب آن گاه که بتاریکیش عالم را فرا گیرد،پس بنا بر این مقصود از شرّ چیزها و مکروهاتی است که در شب حادث میشود،چنانچه گفته میشود پناه میبرم از شرّ این بلده و البتّه شب را اختصاص بذکر داده برای اینکه غالب فسّاق در شب اقدام بر فسق میکنند و هم چنین گزندگان و درندگان بیشتر در شب اذیت میکنند و اصل غسق جاری شدن بزیانست،و بعضی گفته اند که غاسق هجوم کننده بضرر است هر چه بوده باشد.

(وَ مِنْ شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی الْعُقَدِ)

حسن و قتاده گویند:یعنی و از شرّ زنان جادوگری که در گره ها میدمند،و البتّه امر فرموده به پناه بردن از شرّ سحره برای توهّم اینکه ایشان مریض میکنند و صحّت میدهند و کارهایی از سود و ضرر و خیر و شرّ انجام میدهند و عوام مردم هم آنها را باور می کنند،پس بزرگ میشود باین ضرر در دین و برای آنکه ایشان خیال میکنند

ص :۳۸۳

که آنها خدمت جنّ نموده و از آنها تعلیم غیب میکنند و فساد این در دین ظاهر است،پس برای خاطر این ضرر امر نمود به پناه بردن از شرّ ایشان ابو مسلم گوید:نفاثات زنانی هستند که افکار و آراء مردان را زده و آنها را از اهدافشان منصرف و باندیشه ها و آراء خودشان بر میگردانیدند برای اینکه از عزم و رای تعبیر بعقده و گره و از گشودن آن بنفث و دمیدن میکردند و عادت جاری شده بود که هر که در عقد و گره دمیده باید خود او آن را بگشاید.

(وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ)

و پناه میبرم به پروردگار صبح از شرّ حسود آن گاه که اظهار حسد کند زیرا اینکه حسد او را و امیدارد بر اینکه به محسود شرّی و ضرری برساند،پس خداوند امر فرمود که از شر او پناه به خدا برند.

و بعضی گفته اند:که اراده فرموده از شرّ خود حسود و زیان چشم او را زیرا که چه بسا شده چشم و دل حسود اصابت کرده بمحسود و او را معیوب و ضرر زده و در حدیث آمده که چشم(چشم زدن)حق است،و گذشت در سوره قلم مطالبی در پیرامون چشم،و روایت شده که ناقه عضباء پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هرگز در مسابقات عقب نمی افتاد و شتری و یا اسبی بر او سبقت نمیگرفت،پس یک اعرابی آمد و پیشنهاد مسابقه کرد با عضباء و بر آن سبقت گرفت پس این بر اصحاب دشوار آمد،پیغمبر(ص) فرمود،بر خدای عزّ و جل حق است که بلند نکند چیزی را از دنیا مگر اینکه آن را پائین آورد.

و انس از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که هر کس چیزی

ببیند که از آن خوشش نیاید و در نظرش عجیب جلوه کند بگوید،

اللّه اللّه ما شاء اللّه لا قوّه الاّ باللّه از زیان مصون بماند.

و روایت شده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بسیار بود که حسن و حسین علیهما السلام را بواسطه این دو سوره تعویذ میکرد،و بعضی از ایشان گفته اند که خداوند سبحان جمع کرد شرور را در این سوره و آن را بحسد پایان داد تا معلوم شود که حسد پست ترین طبیعتها و صفات ذمیمه است،پناه بخدا میبریم از آن (۱).

ص: ۳۸۵

---

۱- ۱) -اخبار و آثار در مذمّت صفت حسد بسیار است،و بعضی از دانشمندان معاصر کتاب مستقلّی بنام حسد تألیف و طبع نموده اند،و آثار شوم آن غالبا عاید خود حسود میشود و برای همین است که فرموده اند الحسود لاـ یسود ،حسود سودی نصیبش نمیشود، الحسد یأکل- الایمان کما تأکل النار الحطب حسد ایمان را میخورد و نابود میکند چنانچه آتش هیزم را میخورد و خاکستر میکند، و کاد الحسد ان یغلب القدر حسد میشود که بر قدر و قضا غلبه کند. و امّا اینکه اثر شوم حسد غالبا بر خود حسود واقع میشود،برای نمونه حکایت عجیبه ای که در تواریخ مسطور و در تفسیر اثنا عشری هم مذکور است مینگارم تا روشن شود. در عصر موسی هادی عباسی برادر هارون الرشید در بغداد صاحب نعمتی بود که یکی از همسایگان او بر وی حسد برده و سعی میکرد بهرچه میتوانست برای زوال نعمت از او کوشش میکرد ولی موفق نمی شد پس باین فکر افتاد که از راه اتلاف و هلاک خود بلکه میتواند آن شخص متنعّم و خیّر را نابود کند غلامی به این منظور خرید و مدّتی او را تربیت کرد وقتی بزرگ و قادر شد امر کرد او را که بکشد او را بر بام خانه دنباله پاورقی صفحه بعد

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل:

۱)

(محسود تـا کسان او آن مرد دولتمنـد نیکوکار را قصاص کننـد باتّهام قتل او غلام او را بسـیار نصـیحت کرد که خود را بخیال امری که نمیـدانی محقق شود یا نشود،هر آینه عقلایی نخواهـد بود،خلاصه حسود گفت بتو مربوط نیست و حتما باید این کار را بکنی عـاقبت سه هزار درهم بغلاـم داد و بـا کـارد و الزام کرد او را،آخر شب عمر خود بیـدار مانـده و در سـحر آن غلام را بیـدار و به پشت بام همسایه خوابیـده بسـمت قبله و گفت عجله کن غلام هم گلوی او را بریـده و فرار کرد و باصـفهان رفت و روز بعـد قضـیّه کشـف شـده و آن شـخص نیکوکـار ثروتمنـد را که مقتول در پشت بـام او بود گرفته و باتّهـام قتـل او بزنـدان افکندنـد تا به پرونده قتل رسـیدگی و آن شـخص را قصاص کنند. پس بعد از مدّتی یک نفر از مردم بغداد مسافرت باصـفهان نمود و در آن بغلاـم برخورد کرد و جریـان قتل را باو گفت،غلام گفت قاتل آن شـخص منم و جریان را کاملا تشـریح کرد و فورا به بغـداد برگشت و بـدولت اطلاع داد و آن شـخص متّهم و بیگناه را از زندان و تهمت و قتل نجات و خود هم از قصاص معاف گردید،و خون آن بدبخت حسود که حسدش موجب شده بود از بین رفت، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصارِ .

ص: ۳۸۶

## سوره الناس

### اشاره

در مدینه نازل شده و آن مانند سوره فلق است برای اینکه آن یکی از دو سوره معوذتین است و آن شش آیه است.

### فضیلت آن:

فضیل بن یسار گوید شنیدم ابو جعفر علیه السلام میفرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کسالت و درد شدید و سختی پیدا کرد و جبرئیل و میکائیل خدمت آن حضرت آمدند،جبرئیل در بالای سر آن حضرت نشست و میکائیل در پائین پای،پس جبرئیل آن حضرت را بقل اعوذ برب الفلق دعاء خواند و به خدا پناه برد و میکائیل بسوره قل اعوذ برب الناس.

ابو خدیجه از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که جبرئیل خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت داد خواهی می کرد و یا ناله مینمود،پس ارواح پلیده را از آن حضرت بوسیله قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو اللّه احد دور کرد و گفت

باسم اللّه ارقیک و اللّه یشفیک من کل داء یوذیک خذها فلتهنیک بنام خدا ارواح پلیده را از او دور میسازم و خدا شفا میدهد تو را از هر دردی که تو را اذیّت کند بگیر آن را که بر تو گوارا باشد.و گفت:

ص: ۳۸۷

## [سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ اَلنّٰاسِ (۱) مَلِکِ اَلنّٰاسِ (۲) إِلٰهِ اَلنّٰاسِ (۳) مِنْ شَرِّ اَلْوَسْوٰاسِ اَلْخَنّٰاسِ (۴) اَلَّذِی یُوَسْوِسُ
فِی صُدُورِ اَلنّٰاسِ (۵) مِنَ اَلْجِنَّهِ وَ اَلنّٰاسِ (۶)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)بگو ای محمد پناه میبرم به پروردگار مردم(۲)پادشاه مردم(۳)معبود مردم(۴)از شرّ و ضرر وسواس(که نامش)خنّاس است(۵)آنکه در پنهانی و آشکارا وسوسه میکند در سینه های آدمیان(۶)خواه از جنّ باشد و خواه از آدمیان.

### قرائت:

ابو عمرو و دوری از کسایی قرائت کرده اند که اماله میداد الناس در این آیات را در موضع جر است و اماله نمیداد در رفع و نصب و دیگران اماله نمیدادند.

### لغت:

الوسواس:یعنی حدیث نفس بچیزی که مانند صوت خفی است و اصل

ص :۳۸۸

آن صدای آهسته و پنهانی است،از قول اعشی:

تسمع للحلی وسواسا اذا انصرفت

کما استعان بریح عشرق زجل

میشنوی صدای زنگوله خلخال را هر گاه برختخواب و خوابگاه خود میرود چنانچه بسبب باد صدای دانه خشخش دانه درخت عشرق شنیده میشود،شاهد این بیت وسواسا است که صدای آهسته و آرام باشد و این بیت از هفت قصیده معلّقه مشهوره است.

روبه گوید:

وسوس یدعو مخلصا ربّ الفلق

سرّا و قد آون ت؟؟وین العتق

آهسته و یواش میخواند از روی اخلاص و خلوص پروردگار صبح را در نهانی و صدا میکرد مانند صدای شکم گور خر وقتی که پر خورده و آشامیده باشد شکمش آهسته صدای طق طق میکند،شاهد این بیت کلمه وسوس است که صدای آرام باشد.

و وسوسه مانند همهمه است و از آنست قول ایشان فلانی موسوس هر گاه بر او غلبه کند چیزی که او را مبتلا به زرداب و کسالت صفرایی کند گفته میشود وسوس وسواسا و وسوسه و توسوس.

الخنوس:پنهانی بعد از ظهور است،خنس یخنّس و از آنست الخنّس در بینی یعنی تو دماغی گفتن برای نهانی آن بگرفتن او در موقع گریپ و سرما خوردگی.

الناس:اصل آن اناس است،پس همزه ای که فاء الفعل است حذف شده و دلالت میکند بر این انس و اناس،و امّا قول ایشان در تحقیر آن نویس،پس الف دوّم چون زایده بوده اشتباه بالف فاعل شده،پس

قلب بواو گرديده است.

**اعراب:**

بعضى گفته اند:كه قول خدا مِنَ الْجِنَّةِ بدل از قول او مِنْ شَرِّ- الْوَسْواسِ پس مثل آنكه گفته است اعوذ باللّه من شرّ الجنه و الناس،و بعضى گفته اند كه من بيانيه براى وسواس است و تقديرش من شرّ ذى الوسواس الخنّاس من الجنّه و الناس،يعنى صاحب وسوسه اى كه از جنّيان و آدميان است،پس الناس معطوف بوسواس چنانست كه آن در معناى ذى الوسواس است،و اگر خواستى حذف نشود مضاف پس تقديرش ميشود من شرّ الوسواس الواقع من الجنّه از شرّ وسواسى كه واقع ميشود از جنّى كه وسوسه ميكند در سينه هاى مردم پس فاعل يوسوس ضمير جنه است،و البته ذكر نمود براى اينكه جنه و جنّ يكيست و جايز است از آن كنايه آورده شود اگر چه متأخّر از آنهم باشد براى آنكه آن در نيّت تقديم است،پس جارى مجراى قول خدا،فاوجس فى نفسه خيفه موسى،پس احساس كرد در دل خودش ترسى موسى،و حذف عائد از صله بموصوف شده چنانچه در قول خدا:

أَ هٰذَا الَّذِى بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً ،يعنى آيا اينست آنكه خدا او را به عنوان رسالت برانگيخت.

**تفسير:**

(قُلْ)

بگو اى محمد.

(أَعُوذُ بِرَبِّ النّٰاسِ)

پناه ميبرم بخالق آدميان و مدبر و ايجاد كننده ايشان.

(مَلِكِ النّٰاسِ)

يعنى آقاى ايشان و تواناى بر ايشان و در اينجا جايز

ص:۳۹۰

نباشد مگر ملک،ولی در سوره مبارکه فاتحه ملک و مالک هر دو جایز است،و این جهتش اینست که صفت ملک دلالت میکند بر تدبیر کسی که اشعار به تدبیر میکند ولی مالک چنین نیست برای اینکه جایز است که گفته شود مالک ثوب ولی جایز نیست ملک ثوب بگویند،پس لفظ در فاتحه الکتاب بر معنای ملک در روز جزاء جاری شده است و در این سوره جاری شده بر ملک تدبیر کسی که می اندیشد و میداند تدبیر را، پس لفظ ملک در اینجا اولی و احسن است و معنایش پادشاه تمام آدمیانست که در تمام حوائج پناهنده باو شده و توسّل باو میجویند.

(إِلٰهِ النّٰاسِ)

یعنی آنکه بر آدمیان واجب است که فقط او را عبادت کنند برای اینکه اوست که برایش عبادت شایسته است نه غیر او،و البتّه خدای سبحان آدمیان را اختصاص داد و فرمود (إِلٰهِ النّٰاسِ) گرچه او پروردگار تمام آفریده و مخلوقاتست،برای اینکه در میان آدمیان بزرگانی هستند،پس خبر داد بآنکه اوست پروردگارشان اگر چه بزرگ هم باشند و برای اینکه خدای سبحان فرمان داده به پناه بردن از شرّ ایشان،پس خبر داد بذکر آنها که اوست آن کسی که باید از ایشان پناهنده باو شد،و در میان آدمیان،سلاطین و پادشاهانی هستند،پس تذکر داد که پادشاه حقیقی آنها اوست و در میان مردم افرادی هستند که غیر خدا را میپرستند پس یادآور شد که خدا و معبودشان اوست و فقط اوست که استحقاق و اهلیّت برای عبادت دارد،نه غیر او.

جامع علوم نحوی گوید:النّاس در این آیه تکرار نیست،برای اینکه مقصود از ناس اوّل جنین ها و بچه های پنهان در رحم مادرهاست برای

ص :۳۹۱

آنکه خدا ایشان را تربیت میکند،و مقصود از ناس دوّم اطفال است و برای همین فرمود مَلِكِ النّاسِ زیرا که اوست ایشان را نیرومند و مقتدر میکند و مقصود به ناس سوّم جوانان بالغ و مکلّفین است و برای همین فرمود إِلهِ النّاسِ برای اینکه اهل تکلیف و بالغین او را عبادت میکنند،و مقصود از ناس چهارم علماء و دانشمندانست که شیطان وسوسه میکند ایشان را،و جاهل را اراده نکرده زیرا که جاهل بنادانی و جهلش گمراه میشود،و البتّه وسوسه در قلب عالم میآید چنانچه فرمود،فوسوس الیه الشیطان،پس وسوسه کرد باو شیطان.

در قول خداوند (مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ) چند قول است:

۱-اینکه یعنی از شرّ وسوسه ای که از جنّیان واقع میشود و بیان آن گذشت.

۲-اینکه یعنی از شر صاحب وسواس که شیطانست چنانچه در خبر آمده که شیطان وسوسه میکند و هر گاه بنده خدا را یاد کند مخفی میشود، سپس خدای تعالی او را توصیف کرد و فرمود:

(الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ)

یعنی بسخن مخفی که مفهوم آن در دلها میرسد بدون شنیدن،سپس یاد کرد که این شیطانی که وسوسه میکند در سینه های مردم.

(مِنَ الْجِنَّهِ)

از جنّیان و ایشان شیاطین هستند چنانچه خدای سبحان فرمود: إِلاّ إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ تمام فرشته ها بر آدم سجده، کردند مگر ابلیس که از جن بود و سجده نکرد،سپس عطف کرد به قول خودش:

(وَ النّاسِ)

را بر وسواس و مقصود من شرّ الوسواس و من شرّ الناس مثل اینکه امر فرموده که پناه ببرند از شرّ جن و انس.

۳-اینکه یعنی از شرّ ذی الوسواس الخنّاس آن گاه تفسیر کرد بقولش (مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ) (۱)چنان که گفته میشود،پناه میبرم از شرّ هر تمرّد کننده ای از جنّیان و آدمیان و بنا بر این وسواس جن آن وسواس شیطانست بنا بر آنچه که گذشت.

ص :۳۹۳

---

۱- ۱) -در تفسیر اثنا عشری ج ۱۴ ص ۲۷۲ گوید:تنبیه لفظ ناس در این سوره پنج مرتبه واقع شده اگر چه بحسب ظاهر تکرار مینماید،امّا به حسب معنی مکرّر نیست زیرا: ۱-مراد از ناس اوّل اطفالند و معنای ربوبیّت دال بر آنست. ۲-ناس دوّم جوانان و لفظ ملک دلیل است بقهر و سیاست مشیر به آنست. ۳-پیران مراد است و اسم اله که مشعر است بر طاعت و عبادت مخبر است از آن. ۴-صالحان که وسواس حریص است به اغوای ایشان. ۵-مراد مفسدانند که بالقای شبهات متزلزل نمایند عقاید حقه مردمان و اخلاق آنان را فاسد نمایند. بدانکه افتتاح قرآن به حرف(با) بِسْمِ اللّهِ... و پایان آن به حرف سین (وَ النّاسِ) شده در این سرّ غریبی است زیرا این دو حرف با و سین وقتی با هم ترکیب شود میشود(بس)و عرب گوید بسک،بمعنی حسبک برای تو کافی است،پس چنین میشود(حسبک من الکونین،ما اعطیناک بین الحرفین)کافی است ترا از دو جهان آنچه را عطا فرمودیم ترا از میان این دو حرف یعنی قرآن کفایت است برای هر مؤمن و مؤمنه در تحصیل مرادات دنیوی و اخروی بحسب تلاوت و عمل بمضامین

و در وسواس آدمیان دو وجه است:

۱-اینکه وسوسه انسانی است از خودش.

۲-اغواء و فریب دادن آنست که او را میفریبد و گول میزند از آدمیان و بر این دلالت میکند قول خدا شیاطین الانس و الجنّ،پس شیطان جن وسوسه میکند و شیطان آدمی علانیه و ظاهرا میآید و میبیند که او را نصیحت و خیر اندیشی میکند و حال آنکه قصدش شرّ و فریفتن است.

مجاهد گوید:خنّاس شیطانی است که هر گاه یاد خدا شود مخفی شود و منقبض گردد و وقتی یاد خدا نشود بر تمام قلب گسترش و تسلّط پیدا کند و تأیید میکند این را آنچه از انس بن مالك روایت شده که او گوید،رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود،شیطان پوزش را میگذارد بر قلب پسر آدم،پس هر گاه یاد خدای سبحان نماید سرش را می کشد و هر گاه فراموش کند یاد خدا را قلب او را فرو برد،پس این است وسواس خنّاس.

و بعضی گفته اند:خنّاس معنایش زیاد مخفی شدن بعد از ظهور است،و آن مستور و مخفی از دیده آدمیان است برای اینکه وسوسه

(۱)

آن از آنچه مشتمل است،شعر: اوّل و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس میگویم البتّه قرآن بضمیمه خاندان رسالت علیهم السلام نه فقط قرآن زیرا پیامبر اسلام هم فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابدا ،میان شما دو چیز یادگار و امانت میگذارم کتاب خدا و عترتم مادامی که باین دو متمسّک بشوید هرگز گمراه نمیشوید...

میکند از جایی که بچشم دیده نمیشود.

ابراهیم تمیمی گوید:اوّل جایی که وسواس شروع میکند از قبل وضو است و بعضی گفته اند:که معنای قول خدا، اَلَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ انداختن شغل و کاریست در دلهای مردم بوسوسه اش،و مقصود اینکه برای او رفقایی است که بسبب آن وسواس را بسینه میرسانند و آن نزدیکتر از خلوص او باو بسینه اش میباشد، و در این اشاره است به اینکه ضرر و زیان از جهت این گروه و اینکه ایشان قادر و توانا هستند بر این مطلب و اگر نبود این هر آینه امر باستعاذه از ایشان خوب نبود و در این دلالت است بر اینکه ضرری نیست از کسی که باو پناه برده میشود،و البتّه تمام ضرر از آنست که از او پناه برده شده است،و اگر خداوند سبحان خالق زشتیها بود هر آینه تمام ضرر از او عز و جل بود،و در آن نیز اشاره است به اینکه خدای سبحان رعایت میکند حال کسی را که باو پناه برده است پس کفایت میکند شرّ و ضرر آنها را از او و اگر این نبود هر آینه دعوت نمیکرد که به او پناه برند از شرور ایشان،و چون خود را توصیف کرد به اینکه او پروردگار مسلّط و خدای بینیاز از خلق است،پس البتّه کسی که نیازمند و محتاج غیر است.

خدا نمیباشد و کسی که بینیاز دانای به بینیازی خود میباشد اختیار کار زشت نمیکند،و برای همین استعاذه بخدا از شرّ غیر او نیکوست.

و عبد اللّه بن سنان از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هر گاه قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را خواندی در دلت بگو اعوذ بربّ الفلق و هر وقت قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ خواندی در دلت بگو اعوذ بربّ

الناس و عياشى به اسنادش از ابان بن تغلب از جعفر بن محمد عليهما السلام روايت كرده كه گفت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود:

هيچ مؤمنى نيست مگر اينكه براى قلب او در سينه اش دو گوش است يك گوش را فرشته در آن ميدمد و الهام ميكند و در گوش ديگر وسواس خنّاس وسوسه ميكند،پس مؤمن را خدا بفرشته تأييد مينمايد و اين قول اوست،و ايّدهم بروح منه،و تأييد ميكند ايشان را بر وحى و فرشته اى از خودش.

تمام شد ترجمهٔ تفسير نفيس مجمع البيان در تاريخ يكشنبه ۲۵ ذى حجّه ۱۳۹۸ بدست خطا كار اين بنده رو سياه اميدوار به عفو و كرم صاحب قرآن و شفاعت حاملين واقعى و بيان كنندگان متشابهات و مجملات آن خاندان رسالت عليهم السلام..

محمد بن على الرازى تايپ:حسن فقيهى پايان

ص :۳۹۶

## فهرست جلد بیست و هفتم

ص: ۳۹۹

ص: ۴۰۰

ص:۴۰۱

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.


آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹